بسم الله الرحمن الرحيم

آخرین هشدار

هدایت‌الله ذاهب
سید میثم تمار

کابل: بهار ۱۳۹۸

مشخصات کتاب

• **عنوان:** آخرین هشدار

• **مؤلفین**: هدایت‌الله ذاهب، سید میثم تمار

• **برگ‌آرایی**: محمدهادی شجاعی

• **ناشر**: انتشارات سعید

• **چاپ و صحافی**: چاپ‌خانه سعید

• **شماره‌گان**: ۱۰۰۰ نسخه

• **نوبت و سال چاپ**: اول، بهار ۱۳۹۸ هـ ش

• **بها: ۲۲۰ افغانی**

شابک: ؟؟؟؟

آدرس: ابتدای جاده‌ی آسمایی،آسمایی پلازا، منزل دوم، کابل افغانستان

تلفن: ۰۲۰۲۱۰۶۴۲۸

موبایل: ۰۷۰۵۸۱۴۶۴۲ / ۰۷۰۷۵۷۵۹۳۵ / ۰۷۸۸۱۰۰۱۵۷

ایمل: Sayeedbook@gmail.com

سپاس گزاری

سپاس و ستایش مر خدای جل و جلاله را که آثار قدرت او بر چهرهٔ روز روشن و تابان است و انوار حکمت او در دل شب تار درفشان. آفریدگاری که خویشتن را به ما شناساند و درهای علم را بر ما گشود و عمری و فرصتی عطا فرمود تا بدان، بندگان ضعیف خویش را در طریق علم و معرفت بیازماید و پس از سلام گفتن به تمام پیامبران الهی و خصوصاً نخستین آن‌ها حضرت آدم علیه‌السلام و آخرین آن‌ها نبی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، از تمام دوستانی که در جریان نوشتن به ما کمک کردند، اظهار امتنان می‌نماییم.

از جنابان محترم پوهاند انجنیر زلمی ذاهب، محمد شریف سمسور، سید جواد نهضت یار، عبدالرحمن رومل باختری، انجنیر فواد سخی، محمد سمیر سروری، انجنیر نثار احمد تمکین و انجنیر احمد الله صیفی به‌خاطر تصحیح متون و نقدهای علمی متشکریم.

از جناب محترم انجنیر نیکمل عبدالله مزاری به‌خاطر تمویل مالی این کتاب و جریان نویسندگی آن اظهار امتنان می‌نماییم و با تشکری خاص از تمام اعضای تیم مبارزه و کسانی‌که نام‌هایشان در این کتاب ذکر نشده و در این راستا ما را تشویق و همکاری نموده‌اند.

در این کتاب

فصل اول: از صعود تا نزول تمدن اسلام

ضرورت دین در جامعهٔ بشری، حالت جهان قبل از اسلام، نزول اسلام، مشکلات صدر اسلام و تبعید، پیشرفت اعجاب‌انگیز اسلام، یأجوج‌ومأجوج و قوم خزر، کمک اسلام به علوم معاصر و تکنالوژی، جنگ‌های صلیبی، پیدایش شیطان‌پرستان میان صلیبیان، نحو پیدایش گروه مخفی فریمیسن ((Freemason، ظهور تمدن مدرن غربی، ارتباط تمدن مدرن غربی با صهیونیست‌ها و دشمنی با اسلام، توطئه‌ها برای ازبین بردن خلافت، دجال و تمدن مدرن غربی، و جنگ جهانی اول و توطئه از بین رفتن خلافت.

فصل دوم: استعمار و استثمار

استعمار جهان اسلام توسط تمدن مدرن غربی، حقیقت انقلاب کمونیستی بلشویک، دل‌چسپی تمدن مدرن غربی برای تشکیل دولت یهودی در فلسطین، ترفندها برای تشکیل اسرائیل، تشکیل اسرائیل توسط خزرها و ارتباط به یأجوج‌ومأجوج، حقیقت ملل متحد، جنگ فکری و فرهنگی علیه جهان اسلام، تعمیم و جهانی‌سازی تمدن شیطانی، سیکولریزم و جهانی‌شدن، جهانی‌سازی فحشا توسط تمدن مدرن غربی، حقیقت رسانه‌ها، و انحصار علمی.

در فصل سوم: استعمار اقتصادی

حقیقت سیستم پولی کاغذی و الکترونیکی، تاریخ پول، ترفندها برای سرقت سرمایه‌های جهانیان، حقیقت کنفرانس بریتن وودز (Bretton-Woods)، حقیقت نهادهای بین‌المللی نظام سرمایه‌داری مانند

بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول، حقیقت بازار سهام، و پاسخ اسلام به سیستم مالی و اقتصادی کنونی.

فصل چهارم: سایر چالش‌ها و راه‌های حل

ملت‌گرایی (Nationalism) و تقابل با اساسات اسلامی، فرقه‌گرایی و ممنوعیت در اسلام، تعصبات، جهالت و غرب‌زدگی، محاصرۀ اسلام، و راه‌های حل.

فصل پنجم: آینده

پایان تاریخ از دیدگاه‌های مختلف، اسلام و پایان تاریخ و آخرالزمان، طرح بزرگ جهانی توسط صهیونیست‌ها، راهکارهای اسرائیل برای جهان و مأموریت دجالی، جنگ اتمی و یا ملاحم، و ظهور امام مهدی و حضرت عیسی ﷺ و آمدن عصر طلایی مسلمانان.

فهرست مطالب

فصل سوم: استعمار اقتصادی

فصل چهارم: سایر چالش‌ها و راه حل

فصل پنجم: آینده

مقدمه

ستایش خداوندی را سزاوار است که راه اسلام را گشود و راه نوشیدن آب زلالش را بر تشنگان آسان فرمود، ستون‌های اسلام را در برابر ستیزه جویان استوار کرد و آن‌را پناه گاه امنی برای پناه برندگان و مایهٔ آرامش برای وارد شوندگان قرارداد، اسلام را حجت و برهان برای گویندگان و گواه روشن برای دفاع کنندگان و نور هدایت‌گر برای روشنی خواهان، مایهٔ فهمیدن برای خردمندان و عقل و تدبیر و درک برای تدبیر کنندگان، و نشانهٔ گویا برای جویندگان حق، و روشن‌بینی برای صاحبان عزم و اراده، پندپذیری برای عبرت گیرندگان، عامل نجات و رستگاری برای تصدیق‌کنندگان، و آرامش‌دهندهٔ تکیه کنندگان، راحت و آسایش توکل‌کنندگان، و سپر نگه‌دارنده برای استقامت کنندگان است. اسلام روشن‌ترین راه‌ها است، جاده‌هایش درخشان، نشانه‌های آن در بلندترین جایگاه، چراغ‌هایش پرفروغ و سوزان، میدان نبرد آن پاکیزه برای پاکان، سرانجام نبردهای آن روشن و بی‌پایان و نبرد کنندگان آن پیشی گیرندگان و چابک‌سواران. برنامهٔ این نبرد تصدیق کردن به‌حق، راهنمایی‌های آن اعمال صالح، پایان آن مرگ، میدان نبرد دنیا، مرکز گردآمدن نبرد کنندگان قیامت و جایزهٔ آن بهشت است.

متأسفانه در میدان نبرد قرون اخیر، اکثر نبرد کنندگان این میدان گرایش بیشتر به ظلمات شیطانی پیداکرده و از زیر چتر نور حق به دور رفته که سبب به‌وجود آمدن عصری شده است که در آن حمل‌کنندگان مشعل تاریکی به

یکه‌تازی جهانی پرداخته و با استبداد کوشش به خاموشی مشعل پرفروغ حق می‌کنند. در عصری که تمدن مدرن غربی به رهبری امریکا، مشعل‌دار تاریکی‌ها بوده و جهان باطل را درنبرد در مقابل جهان حق رهبری می‌کند، رزمندگان راه تاریکی در بوسنیا با رفتار سگ‌های دیوانه بیشتر از پنجاه‌هزار زنان مسلمان را مورد تجاوز جنسی و آزار و اذیت قرار داده، مردان مسلمان را در زندان‌های دسته‌جمعی توسط گرسنگی تعذیب می‌کنند، سرزمین‌های اسلامی را توسط بمب افگن‌های پیشرفته به سرزمین‌های قرون‌وسطا مبدل می‌سازد، زنان کشمیری مورد تجاوز جنسی چند فردی قرار گرفته، خاورمیانه که مهد و مادر تمدن‌ها بشمار می‌رود، منطقه‌ای برای آزمایش سلاح‌های اهل باطل قرارگرفته و بالآخره تمام جهان اسلام را از افغانستان تا تانزانیا و از چچن تا لیبیا مورد تاخت‌وتاز نیروهای شیطانی قرار داده‌اند و نبرد کنندگان حق ضعیف معلوم می‌شوند و این حالت قلب هر رزمندهٔ زیر چتر روشنی‌بخش اسلام را به درد آورده و به این فکر فرو می‌روند که منشأ این‌همه انحطاط و حالت رقت‌بار در کجا بوده؟ و راه‌حل چیست؟

این درد سبب شد تا ما هم، به‌حیث یک جهد کوچک، به فکر دریافت منشأ مشکلات در صف رزمندگان میدان نبرد برای حق شده و با قلم دست داشته، دردهای مشترک امت اسلام را فریاد زده تا کمکی باشد برای همه رزمندگان و توانسته باشیم روشنی اندکی در جاده‌های پر خم و پیچ و پر موانع که سد راه امت شده است، ایجاد کنیم. امیدوار هستیم که در جریان این جهد کوچک، الله متعال برایمان توفیق عنایت فرموده باشد تا توانسته باشیم از اشتباهات در تحلیل‌ها حداکثر جلوگیری کرده و کوشش ما سبب کمک به امت رنج‌دیدهٔ اسلام شود.

و من الله توفیق

قبل از خواندن

• درحالی‌که محتوای این کتاب را بحث در مورد موضوعات اسلامی تشکیل می‌دهد، شامل فتاوی دینی نبوده و نویسنده‌ها خود را در درجهٔ علمیت یک مفتی نمی‌بینند، بناءً از متون این کتاب به‌حیث فتوای دینی نباید استفاده شود.

• در تحلیل‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دینی این کتاب، تحقیق و کوشش حد اعظم نویسنده‌ها بکار رفته است، اما نویسنده‌ها از خوانندهٔ محترم تقاضا دارند تا در هر موضوع تحقیق بیشتر نموده و تا زمانی‌که متقاعد به این تحلیل‌ها نشده‌اند، آن‌را نپذیرد.

• به‌خاطر حجیم نشدن کتاب، نویسنده‌ها نظریهٔ عمومی در مورد هر موضوع که خود متقاضی یک کتاب جداگانه است، را مورد تحریر قرار داده‌اند، بناءً از خوانندهٔ محترم خواهش تحقیق بیشتر می‌شود.

• کوشش شده است تا این کتاب به زبان ساده و قابل‌فهم برای اکثر خواننده‌ها نگاشته شود تا اکثر مردم، موضوعات حیاتی و تأثیرگذار در زندگی امت اسلام را درک کنند.

• به‌خاطر دسترسی حداکثر مردم به این اثر، حق نشر، چاپ، تکثیر و ترجمهٔ این کتاب به سایر زبان‌ها محفوظ نبوده و از هر کسی‌که دست به نشر و پخش این کتاب میزند سپاسگزاری می‌شود.

• نویسنده‌ها هر نوع نقد علمی در مورد این کتاب را قدردانی می‌نمایند و خوانندهٔ محترم می‌تواند نقدهای علمی و باارزش خویش را به آدرس‌های ذیل بفرستد.

• متون مایل نشان‌دهندهٔ اقتباس های مستقیم و غیرمستقیم از منابع مختلف هست که منابع آن در پاورقی ها ذکر شده است.

هدایت الله ذاهب
hzaheb@gmail.com

سید میثم تمار
smt.mytham@gmail.com

Facebook: Mubareza-مبارزه

فصل اول
از صعود تا نزول تمدن اسلام

آغاز اسلام

الله ﷻ اراده کرد تا خلیفهٔ خویش را درروی زمین خلق کند و الله ﷻ با حکمت والای خویش، این نعمت (کرامت)[1] را به حضرت آدم ؑ و بنی‌آدم ارزانی داشت. بعد از خلقت آدم ؑ، الله ﷻ به ملائک امر فرمود تا به خلیفه‌اش سجده کنند، تماماً ملائک سجده نمودند، مگر ابلیس که جن[2] بود، از سجده کردن به آدم ؑ به دلیل تکبر ابا ورزید[3]. تکبر ابلیس سبب رانده شدنش از رحمت الهی گردیده و ابلیس از الله ﷻ تا روز محشر مهلت زنده ماندن خویش و فرصت گمراه ساختن بنی‌آدم را تقاضا نمود و الله ﷻ ذات مهربان به وی تا مدت معین مهلت داد.

---

۱. سورهٔ اسراء؛ آیهٔ ۷۰؛ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ (۷۰) ترجمه: به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم.

۲. در عالم هستی برخی از موجودات غیرمحسوس اند و به حواس طبیعی و عادی قابل درک نیستند. یکی از این موجودات جن است. جن که در اصل به معنی و مفهوم پوشیدگی است، از چشم انسان پوشیده است. قرآن، وجود این موجود را تصدیق کرده و سوره ای به نام «جن» نیز در قرآن وجود دارد. در قرآن گاهی از این موجود بنام جان نیز یاد می‌شود .

۳. سورهٔ بقره؛ آیهٔ ۳۴؛ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴) ترجمه: و (یاد کن) هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، (پس) سجده کردند مگر ابلیس که سرپیچید و تکبّر ورزید و از کافران شد.

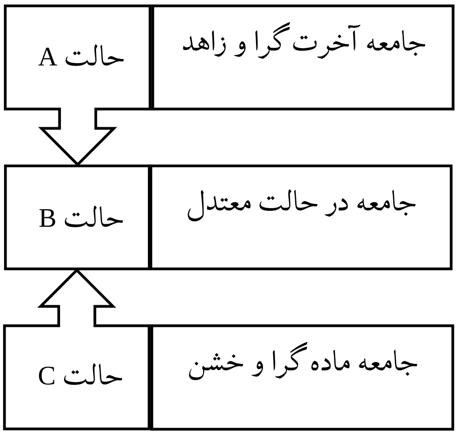
ابلیس در بهشت، حضرت آدم ﷺ و همسرش بی‌بی‌حوا را وسوسه کرد تا نزدیک درختی شوند که از نزدیک شدن به آن منع شده بودند. نافرمانی از امر پروردگار باعث خروجشان از بهشت شده و به زمین فرستاده شدند. آدم ﷺ و بی‌بی حوا به زندگی اولیهٔ خویش برروی زمین پرداختند و الله ﷻ نظر به چگونگی زندگی در آن‌زمان، برایشان رهنمودهای الهی را در ده صحیفه برای درک و چگونگی طرز زندگی در آن عصر فرستاد.

نسل آدم ﷺ باگذشت زمان افزایش یافته و برروی زمین گسترده شدند. الله ﷻ با حکمت والای خویش و نظر به‌ضرورت زمانی، مکانی و تکامل طرز زندگی، رهنمودهای روشن را توسط پیامبران برای بنی‌آدم می‌فرستاد که به آن دین گفته می‌شود. دین مجموعهٔ از احکام، رهنمودها و عقایدی است که راه راست را برای بشریت هویدا می‌سازد تا حق را از باطل تفکیک نمایند. دین نظر به چگونگی تکامل بشری در زمانه‌های مختلف توسط پیامبران مختلف برای بنی‌آدم نازل می‌شد.

مطالعهٔ تاریخ بشری بیانگر این امر است که هرگاه کاروان‌های بشری، راه خویش را گم‌کرده و یا از حرکت بازایستاده‌اند، الله ﷻ نظر به‌ضرورت هر کاروان و با در نظر داشت هر طبقهٔ زبانی، احساسی، فکری، عقیدتی، طرز جهان‌بینی و ... پیامبری برای هدایت آنان فرستاده است.

جوامع در سیر تاریخ تمدن‌ها مانند اشیاء تحت شرایط و فضاء زندگی مختلف در حال تغییر بوده و به‌سوی انحراف رفته‌اند که بیان این موضوع را با طرح و شرح فرضیه‌ای به بررسی می‌گیریم. فرض می‌کنیم که در طول تاریخ، سه طرز تفکر و جهان‌بینی در زندگی بشر نقش بسزایی را بازی نموده است که آن‌ها را به‌نام‌های حالت A، B و C نام‌گذاری می‌کنیم.

در حالت A، جوامع آن‌قدر آخرت‌گرا می‌شوند که زندگی دنیوی را فراموش کرده و به زهد رو می‌آورند، مسئولیت‌های انسانی خویش را در مقابل خود، فامیل، جامعه، زمین و ماحول خویش فراموش می‌کنند، طوری‌که از هیچ‌یک از هنرها، صنایع، مسلک‌ها و غیره موضوعات زندگی باخبر نبوده و جسم و روح خود را مختص به عبادات عارفانه می‌کنند، تمام ارزش‌ها را در اخلاق جستجو کرده و اکثر اوقات مظلوم واقع می‌شوند.



در حالت C، جوامع از حالت A به‌صورت کل خارج گردیده، آخرت را فراموش نموده، الله ﷻ را از زندگی خویش دور کرده و کاملاً ماده‌گرا می‌شوند که در این حالت، جوامع برای اعمال خویش هیچ نوع مسئولیت و حس جواب‌دهی احساس نمی‌کنند. معمولاً به یک جامعه مصرف‌گرا، فردگرا، خشونت‌گرا و منحرف مبدل می‌گردند.

حالت B، یک حالت تعادل است، پیامد این حالت جوامع کاملی است که بر علاوۀ آخرت‌گرایی، به فکر دنیا نیز می‌باشند. درحالی‌که ظالم نبوده مظلوم هم واقع نمی‌شوند، غلام‌سازی نکرده و غلامی را نمی‌پذیرند. این جامعه به‌صورت کل، عدالت محور بوده و در آن هر عملکرد و نظریه‌های بی‌عدالتی مردود است.

هر زمانی‌که کاروان‌های بشری (جوامع بشری) مورد ظلم، استبداد و بی-عدالتی قرارگرفته‌اند، الله ﷻ با حکمت الهی خویش پیامبری فرستاده است

که در پیام‌ها و رهنمودهایش بیشترین تأکید بالای مبارزه (حرب) علیه بی-عدالتی، ظلم و استبداد شده است.

بنی‌اسرائیل در زمان حکمرانی فرعونیان، تحت چنان ظلم و استبدادی قرار داشتند که همواره پسرانشان را کشته و یا از آن‌ها به‌حیث حیوانات کاری بهره‌کشی می‌کردند وزنان و دخترانشان را به کنیزی درمی‌آوردند[۱]. در این زمان بود که الله ﷻ مرد قوی و مبارز (موسی ؑ) را برای نجات بنی‌اسرائیل با رهنمود مبارزهٔ شدید حربی (جهاد) علیه فرعونیان ظالم و مستبد فرستاد. در رهنمودهای این پیامبر اولوالعزم، بیشترین تأکید بر حرب علیه مستبدین شده است.

با نجات بنی‌اسرائیل و مبدل شدن این قوم از یک جامعهٔ غلام و مظلوم به یک جامعهٔ مستقل، ایشان با درک نادرست و حتی تحریف رهنمودهای تورات[۲]، مبارزه علیه ظلم و استبداد را توجیهی برای خشونت‌گرایی و وحشی-گری قرار داده و با این توجیهات از پیام‌های تورات سوءاستفاده نموده و در مقابل هر جامعه‌ای حتی اگر مستبد نمی‌بودند، از خشونت استفاده می‌کردند. درحالی‌که این مبارزه در تورات مختص به مقابله با مستبدین و ستمگران می-باشد. این درک نادرست و تحریف‌های بنی‌اسرائیل دال بر مبدل شدن این قوم به جامعهٔ حالت C گردید.

این انحراف دلیل بر فرستادن پیامبری با رهنمودهای (انجیل[۳]) که بیشترین تأکیدش بر دوستی، صلح، محبت، همزیستی و مبارزه علیه خشونت است،

---

۱. سورهٔ بقره؛ آیهٔ ۴۹؛ وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۴۹) ترجمه: و (به یاد آرید) آن‌گاه که شما را از (چنگ) فرعونیان رهانیدیم، (آنان) شما را سخت شکنجه می‌کردند، پسران شما را سر می بریدند و زن‌هایتان را زنده می گذاشتند و در آن (امر بلا و) آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود.

۲. تورات: کتاب آسمانی که بالای موسی a نازل شده است.

۳. انجیل: کتاب آسمانی که بالای عیسی a نازل شده است.

گردید. چنانچه دریکی از پیام‌های عیسی ﷺ آمده است: با شریر مقاومت مکنید، بلکه هرکس به رخسارهٔ راست تو تپانچه (سیلی) زند، رخسارهٔ دیگرتان را نیز به‌سوی او بگردان[۱].

همین‌گونه، در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی، کاروان بشری در سراسر جهان به جاده‌های انحراف و انحطاط در حال حرکت بود. امپراتوری بیزانس (روم شرقی) که بعد از زوال امپراتوری روم در اروپای شرقی به‌وجود آمده و در مناطق بالکان، اروپای شرقی، ترکیهٔ امروزی، شام (سوریه، فلسطین و لبنان) و قسمت‌های از عراق به‌حیث متداوم‌ترین امپراتوری در طول تاریخ حکمروایی می‌نمودند، خود را نمایندهٔ عیسی مسیح ﷺ و دین مسیحیت می‌دانستند، از این دین به‌حیث ابزار تداوم حکومت ارستوکراسی[۲] استفاده می‌کردند. این امپراتوری، دین پاک مسیحیت را طوری تحریف کرده بود که منافع سیاسی، اقتصادی و غیره را برای استحکام حاکمیت اشراقیان و کلیسا تأمین کرده که در آن از حقوق عامهٔ مردم چشم‌پوشی شده و فهم و درک کلی دین را محصور به روحانیون و تیکه‌داران دین ساخته بودند. در آن‌سو، اروپای غربی بعد از زوال امپراتوری روم به شاهی‌ها و انواع حکومت‌های مستبد با سیستم فئودالی[۳] حاکم بر آن‌ها تغییر نموده و آن‌چنان در جهالت فرورفته بودند که زندگی انسانی را فراموش کرده، از هر ده تن، نُه تن آنان رعایای بودند که بالای زمین‌های نجیب‌زادگان و اشراف کار می‌کردند و میزان

---

۱. انجیل متی؛ فصل ۳۹؛ آیهٔ ۵

۲. ارستوکراسی از واژهٔ یونانی آرستوس (Aristos) به معنی بهترین و شایسته ترین است و در فلسفهٔ سیاسی یونان، به معنای حکومت کسانی است که به حالت ایدیال کمال انسانی از همه نزدیکتراند، به عبارت دیگر نوعی از حکومت است که در آن به طور نسبی بخش کوچکی از شهروندان، در تعیین مقامات عمومی و تدوین سیاست‌ها نقش دارند.

۳. فئودالی: حکومت ملوک‌الطوایفی؛ حکومت مالکان عمده، اشراف و فئودال، کسی که دارای املاک و رعایای بسیار باشد و بر آنان تسلط کامل داشته باشد؛ ملاک بزرگ.

تولیدشان حتی تکاپوی خورد و نوش و پوشاکشان را نمی‌کرد. کمتر کسی بود که ماهی بیش از یک‌بار استحمام کند، حتی ثروتمندان. زندگی بر رعایا چنان دشوار بود که کمتر کسی بیش از چهل سال عمر می‌نمود. کلیسا نیز به یک‌نهاد ثروتمند و فئودال مبدل شده و تأثیر کلیسا بالای عوام چنان بود که آن‌ها با شور زائدالوصف به پرستش بقایای قدیسان[1] می‌پرداختند (استخوان‌های توماس قدیس، دستهٔ از موی پتروس قدیس و پوست نوشتهٔ متعلق به آگوستن قدیس) نمادهای فزیکی و طبیعی الوهیت حاوی قدرت معنوی و روحانی شمرده می‌شد و عوام معتقد بودند که قدیسان معجزه می‌کنند (شفای بیماران، حفاظت سربازان و بخشودن گناهکاران)، حتی مردم برای طلب مغفرت و پیروزی در جنگ به این معابد قدیسان به دعا می‌رفتند.

امپراتوری زردشتی فارس (ساسانی) یکی از امپراتوری‌های بزرگ آن‌زمان بود که آن‌ها نیز به طرز حکومت‌داری ارستوکراسی، مانند همتای بیزانسی‌شان پرداخته و رعایا در آن کم‌ترین حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی را دارا بودند. دین، وجه تمایز بین این دو همتا (روم شرقی و ساسانیان) بود، ساسانی‌ها معتقد به دین زردشت بوده و بر علاوهٔ آتش‌پرستی، هزاران عقاید و رسوم منحرف و الحادی دیگر نیز داشتند. جامعه به چهار طبقهٔ روحانیون، کشاورزان، نظامیان ومالداران تقسیم‌شده و اریکهٔ قدرت و حاکمیت به‌دست روحانیون زردشتی بود که مالیات هنگفت و ظلم‌های غیرانسانی را بالای عوام روا می‌داشتند، چنانچه زنان ساسانی به‌حیث ملکیت عامهٔ مردان محسوب می‌شد.

۱. اشخاصی که در مسیحیت مقدس شمرده می‌شوند.

در نیم قارهٔ هند، بزرگ‌ترین مشکل مردم، طبقه‌گرایی[۱] به شمار می‌رفت، انسان‌ها را به طبقات بلند و پایین تقسیم کرده و از طبقات پایین به فجیع‌ترین شکل بهره‌کشی می‌شد. هندوئیزم به‌حیث یکی از عجیب‌ترین دین دنیا، هیچ‌گاه یک دین جهانی بشمار نمی‌رفت، چون هندوها معتقد هستند که یک هندو، هندو متولدشده و تغییر دین غیر هندوها به این دین قابل‌پذیرش نبوده و نیست. هندوها، غیرمنطقی‌ترین عقاید شرک و الحاد را دارا بوده، چنانچه از گاو گرفته تا درخت و چهره‌های تاریخی (رام، لکشمن، کرشنا و غیره) را پرستش می‌کنند.

سلسلهٔ سوی[۲] که از سال ۵۸۱ الی ۶۱۸ میلادی در چین حکم‌فرما بود، با استفاده از نام دین بودا، چین را به حمام خون مبدل ساخته بودند. تائویزم[۳] دین دیگر چینی که مانند بودیزم جوابگوی نیازهای جامعه بشری نبوده، همیشه با بودیزم در جنگ بوده و بدون شک که این جنگ‌های دینی از مردم عام قربانی می‌گرفت.

درحالی‌که افریقا تحت بربریت اقوام مختلف اروپایی (آوارها، فرانک‌ها، جرمن‌ها، بولغاریایی‌ها و غیره) رنج می‌بردند، یهودیانی‌که برایشان پیامبران متعددی فرستاده‌شده و خود را قوم برگزیدهٔ خداوند می‌دانستند، آسیای غربی و افریقای شمالی را مستعمره‌های خویش ساخته بودند. یهودیانی‌که نامشان همیشه مترادف باخیانت استفاده می‌شد، دین الهی موسی ﷺ را چنان تحریف

---

۱. طبقه‌گرایی یا Casteism: طبقه‌گرایی تا امروز در هندوستان ادامه داشته و در این اواخر بخاطر اینکه بسیاری از طبقات پایین به اسلام می‌گرویدند، دولت هند برای آنها حقوق خاص در سیستم تعلیمی و جلب وجذب در وظایف دولتی در نظر گرفت.

۲. Sui dynasty: سلسلهٔ سوی‌ها که صرف برای ۳۸ سال و توسط سه امپراطوری اداره می‌شد، در چین حکومت داشت.

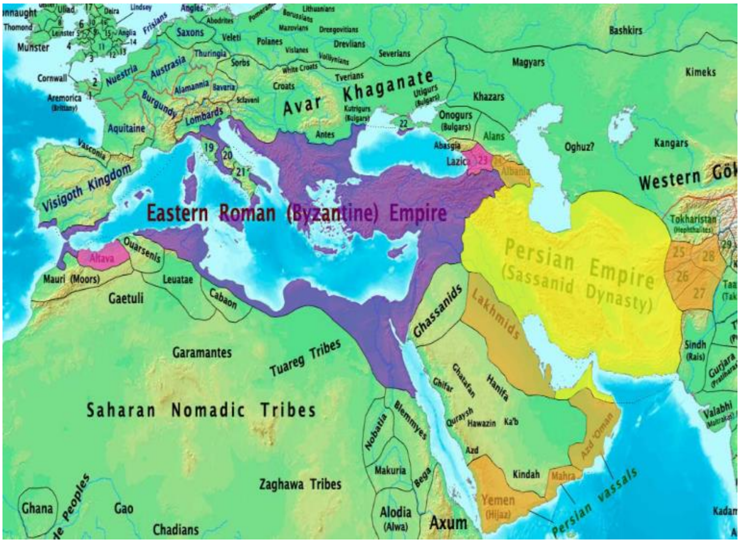
۳. دین یا مکتب فلسفی تائویزم (Taoism) یا دائویزم (Daoism) به لائوتسه حکیم منسوب است که تأکید بر زندگی در هماهنگی با جریان طبیعی یا نظم ساختاری کیهانی (تائو) دارد.

نموده بودند که هر نوع ظلم و بی‌عدالتی را بر غیر یهودیان مجاز دانسته و در مستعمره‌های خویش با چنین طرز تفکرات برتری‌جویی کرده، ظالم واقع می‌شدند.

جزیرهٔ عرب که اقامت گاه اقوام مختلف و همیشه در حال جنگ با یکدیگر بودند، در بدوی‌ترین حالت زندگی به سر می‌بردند. آن‌ها دین یکتاپرستی ابراهیم ﷷ را به بت‌پرستی، ستاره‌پرستی، شیطان‌پرستی و فرشته‌پرستی مبدل ساخته و خانهٔ کعبه که برای عبادت خالق یگانه توسط ابراهیم واسمعیل ﷷ بناشده بود را به مکان بت‌ها مبدل ساخته بودند. جنگ‌های قومی همواره سبب خون‌ریزی‌ها در این منطقه شده و سران اقوام که معمولاً سرمایه‌داران بودند، به زندگی اشرافی و فحش‌گرایی گرویده و به غلامی فقرا پرداخته بودند.

خلاصه، کاروان‌های بشری در همه‌جا منحرف و یا از حرکت بازایستاده بودند، ظلم فراگیر شده، ادیان به‌حیث ابزار استعمار، استثمار، برتری‌جویی و بی‌عدالتی استفاده‌شده، نابرابری‌ها، برتری‌جویی قومی و طبقاتی به اوج رسیده و تمدن‌های بشری در حالت زوال قرارگرفته بود. ملت‌ها در خواب طولانی فرورفته، سررشتهٔ کارها ازهم‌گسیخته، جنگ‌ها همه‌جا شعله‌ور بود، دنیا را تاریکی، جهل و گناه تیره ساخته، فریبکاری آشکار بود، برگ‌های درخت زندگی بشر به زردی گراییده وبالآخره ترس، دل‌های مردم را فراگرفته و پناه‌گاهی جز شمشیر خون‌آشام نداشتند.

در چنین حالت بحرانی، الله ﷻ با حکمت عظیم خویش و نظر به اوضاع و حالات بشری، به سلسلۀ رهنمودهای گذشته، یک‌بار دیگر و برای آخرین بار رهنمودی (قرآن) که تکمیل‌کنندۀ دین خداوند ﷻ (اسلام) بود را توسط حضرت محمد ﷺ که به امانت‌داری، راست‌گویی، حق‌جویی، داشتن اخلاق حسنه، شرافت و سخاوت شهرت داشت، برای تمام بشریت انعام نمود[1].



نقشۀ: سال ۶۰۰م قبل از ظهور اسلام

اسلام به‌حیث دین کامل برای تمام بشریت، یک نوید خوش برای بیرون‌رفت از حالت بحرانی جهان از جانب خالق گیتی فرو فرستاده شد. رهنمودهای اسلام، درحالی‌که از محبت، همزیستی، صبر، دوستی و برادری و صلح‌گرایی عیسی ؑ برخوردار است، همچون موسی ؑ بر مبارزه و مقاومت شدید علیه بی‌عدالتی تأکید می‌کند. اسلام دین علمی، عملی، چند-

---

[1]. اسلام هیچ‌گاه ادعا نکرده است که یک دین جدید است بلکه تکمیل کننده و تصدیق کنندۀ ادیان قبلی آسمانی می‌باشد.

بعدی، جامع و همه‌جانبه است که راهکارهایش تمام ابعاد، زوایا و هر جانب از جوانب زندگی بشری را به‌صورت احسن موردبررسی قرار داده، انسان را از منزوی شدن از اجتماع بازداشته، بی‌عدالتی در مقابل هر انسان (چه مسلمان و چه غیرمسلمان) را مردود دانسته، عقاید خویش را بالای غیرمسلمانان تحمیل نکرده[1] و تمام رهنمودهایش بر محور عدالت الهی می‌چرخد.

شناخت قرآن کریم، رهنمود مکمل اسلام و حضرت محمد ﷺ پیامبر اسلام، ابزار شناخت اسلام می‌باشد. قرآن تکمیل‌کنندهٔ تورات و انجیل است که تمام جوانب زندگی انسان را در قالب فلسفه، حکمت، قصص، عقاید از احکام اخلاقی و روحی گرفته تا احکام اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، حقوقی، سیاسی، حتی آداب استحمام، معاشرت، نوشیدن، خوردن، دوستی، مردانگی، سخاوت، همزیستی و غیره را در برگرفته و می‌رود به داخل خانه‌ها به طرز زندگی فامیلی، همسایه‌داری و بیشتر و بیشتر به اتاق‌خواب و مسائل زناشوهری می‌پردازد.

تأکید رهنمودهای قرآن یک‌جانبه نیست، قوه‌های واردهٔ اسلامی تمام جوانب و جهات را به‌خاطر اجراء عدالت مدنظر گرفته و همبستگی همه جوانب را در محور عدالت پایه‌گذاری کرده است، مثلاً عدل میان غرایز نفسانی و تمایلات معنوی؛ درحالی‌که انسان‌ها را به نماز، روزه، تقوا و ذکر امر می‌کند، ضروریات جسمانی، شهوانی، مادی و نفسانی را نادیده نمی‌گیرد. در یک جامعهٔ اسلامی، عدالت بلااستثناء بالای همه بدون در نظر داشت قومیت، زبان، نژاد و حالت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قابل تطبیق است.

---

۱. سورهٔ بقره؛ آیهٔ ۲۵۶؛ لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ... (۲۶۵) ترجمه: در دین، هیچ اکراه و اجباری نیست (کسی حق ندارد کسی را از روی اجبار وادار به پذیرفتن دین کند، بلکه هر کسی باید آزادانه با به کارگیری عقل و با تکیه بر مطالعه و تحقیق، دین را بپذیرد).

صلح و جنگ در اسلام پدیده‌های مطلق نیستند، همواره پیروانش را تشویق به صلح نموده و به هر تقاضای صلح لبیک گفته، ولی هیچ‌گاه عدالت را قربانی صلح و امنیت ننموده است و هرگاه پله ترازوی حق و عدالت کم‌وزن شده، با شمشیرهای براق و بران خویش به میزان آن پرداخته است. راهکار اسلام برای آوردن صلح جهانی از باطن انسان آغاز و او را با خودش در صلح قرار داده، سپس صلح را در فامیل ترویج کرده به اجتماع می‌آورد و بعد جهانی می‌سازد. اسلام هیچ‌گاه به‌خاطر تحمیل خویش بالای مردم شمشیر نکشیده، بلکه پیروان تمام ادیان در سرزمین‌های اسلامی در صلح و امنیت به سر می‌برند، ولی در طول تاریخ بعضی لغزش‌ها از جانب بعضی اشخاص و افرادی که درک درست از اساسات دعوت اسلامی نداشته‌اند، سرزده است، ولی روح و روان اسلام از این نوع لغزش‌ها مبرا است.

بشر از بردگی رنج می‌بُرد، قرآن به‌حیث رهنمودهای علمی و عملی، یک راهکار سیستماتیک و طویل‌المدت برای این مشکل بشری پیشنهاد کرد، طوری‌که هر آیتش بانگ آزادی را فریاد می‌زند. در سیستم اقتصادی-سیاسی اسلام، جای برای برده‌داری و بردگی باقی نمی‌ماند. به‌مجرد آزادی، برده‌ها در جامعه مدغم شده که حتی تصور آن در سیستم مدرن دموکراسی محال است، چنانچه حضرت بلال ﷺ به‌مجرد آزاد شدن، به یکی از سرداران جامعهٔ اسلامی مبدل شد. درعین‌حال، در قرن بیستم در پی از بین رفتن سیستم برده‌داری در امریکا، سال‌ها را در برگرفت تا سیاه‌پوستان در جامعه مدغم شوند و حتی تا حال هم به‌صورت کل مدغم نشده‌اند.

تعصب، قوم‌گرایی، نژادگرایی، ملیت‌گرایی و اشرافیت جایگاهی در اسلام نداشته و رهنمودهای قرآنی بر برچیدن چنین بیماری‌های روانی از قلمروش تأکید می‌نماید. چنانچه الله ﷻ می‌فرماید: ای مردم! ما شمارا از مرد و زنی آفریدیم و شمارا ملت‌ملت و قبیله‌قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی

متقابل حاصل کنید، در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست، بی‌تردید خداوند دانای آگاه است[1].

اسلام تشکیل بنای اجتماع را از درون افراد و اشخاص شروع می‌کند که محور آن‌را وجدان، مهر، محبت و اخلاق پسندیده تشکیل می‌دهد، چنانچه الله ﷻ حضرت محمد ﷺ را چنین خطاب می‌کند: و تو (اي پیامبر) بر قلهٔ اخلاق و کرامت قرار داري[2]. اخلاق حسنهٔ اسلامی تنها منحصر به انسان‌ها نبوده بلکه تمام مخلوقات را در برمی‌گیرد. پیامبر ﷺ فرمود: مردی درراه می‌رفت، وسط راه تشنه شد، چاهی را پیدا کرد، پایین رفت و آب خورد، هنگامی‌که بالا آمد سگی را دید که از عطش، نفس‌نفس می‌زند. مرد با خود گفت: این سگ نیز مثل من تشنه است، به چاه برگشت و کفش خود را پر از آب کرد و آن‌را به دندان گرفت و بالا آمد و سگ را سیر آب کرد. خدا را شکر کرد و خدا او را آمرزید. گفتند: یا رسول‌الله ﷺ! مگر در (ترحم بر) چهارپایان هم اجر و پاداشی برای ما است؟ فرمودند: آری در (کمک به) هر موجود زنده‌ای اجر و پاداشی برای شماست[3].

محمد ﷺ پیامبر اسلام مردی ناخوانا، یتیم، چوپان و فقیر، ترکیبی از عیسی ؈ و موسی ؈ است؛ گاهی او را پیشاپیش یارانش در میدان حرب با شمشیر خون‌چکانش می‌بینی که علیه بی‌عدالتی‌ها و برای اعلای کلمة الله مبارزه می‌کند و گاهی هم شفقتش به عظمتی است که کسی را دوست خطاب می‌کند و به عیادتش می‌رود که همه‌روزه بالایش خاکستر می‌پاشید. در اوج قدرت در زمان فتح مکه، کسانی را که همیشه به آزار و اذیت خودش، یارانش

---

۱. سورهٔ الحجرات؛ آیهٔ ۱۳؛ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳)

۲. سورهٔ القلم؛ آیهٔ ۴؛ وَ اِنّكَ لَعَلي خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴)

۳. صحیح بخاری؛ حدیث ۵۶۶۳ و صحیح مسلم؛ حدیث ۲۲۴۴

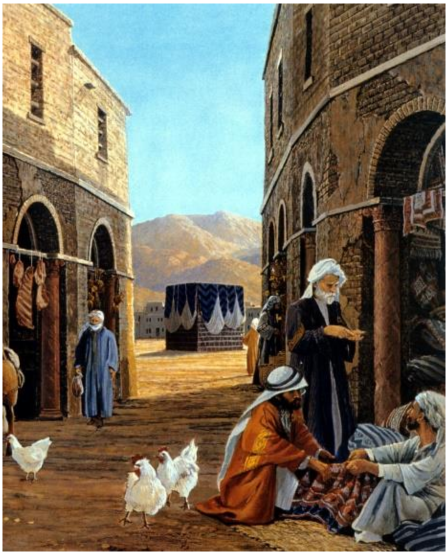
و عزیزانش پرداخته، آن‌ها را از دیارشان تبعید کرده و حتی سبب پاره کردن سینهٔ سیدالشهدا (حضرت حمزه ﵁) کاکای عزیزش شده بودند و سایر چهره‌های که یادآور شکنجه‌ها، ظلم‌ها، تبعیدها و توطئه‌ها بودند، خطاب می-کند: ای قریش! فکر می‌کنید با شما چه خواهم کرد؟ و بالآخره با اوج مهربانی و بخشایش می‌گوید: بروید همه آزاد هستید.

اسلام به‌حیث کامل‌ترین دین تمام جوانب زندگی بشری را احاطه کرده که حتی نگهداری از زمین و محیطزیست نیز شامل آن می‌شود. داکتر ویلینگ، دین را به‌طور خلاصه چنین تعریف می‌کند: دین عبارت از پیمان میان خالق و انسان است برای حفاظت و نگهداری کرهٔ خاکی (زمین)[1]. اسلام از این تعریف خارج نبوده، تمام رهنمودهای اسلام برای زندگی آسودهٔ بشر در کرهٔ خاکی و ساختن و حفاظت این کرهٔ خاکی برای بشریت و مجموع مخلوقات نازل‌شده است و الله ﷻ بنی‌آدم را خلیفهٔ خویش در زمین می‌داند، چنانچه می‌فرماید: و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت، (فرشتگان) گفتند: آیا در آن‌کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو (را) تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم، فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید[2].

1 .Willing Daun; Money the Twelfth and Final Religion; p 12-13

۲. سورهٔ بقره؛ آیهٔ ۳۰؛ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰)

اسلام در مکه



رسامی زیبای از مکهٔ صدر اسلام

محمد ﷺ قبل از بعثت، زمانی‌که جزیرهٔ عرب غرق در مستی تجملات، بت‌پرستی، عقاید الحادی و شرکی، اشرافیت و جنگ‌های قومی و نژادی به سر می‌بردند و چنان نادانی و جهالت فراگیر بود که دختران خویش را زنده‌به‌گور می‌کردند، خود را از این‌همه اعمال و تفکرات به دور نگه‌داشته و بیشترین شب‌های خویش را درنیایش معبود یگانه در غار حراء[1] سپری می‌نمود. اسلام، شرایط حاکم قبل از بعثت را عصر جاهلیت می‌خواند. عصر جاهلیت در اسلام به جامعهٔ گفته می‌شود که فساد، بی‌عدالتی، شرک، ظلم و نهلیزم (Nihilism) یا عقاید پوچ‌گرایی در آن فراگیر باشد.

در رمضان سال ۶۱۰ م در غار حراء اتفاقی به وقوع پیوست که جریان تاریخ بشریت را تغییر داد. دریکی از شب‌های که آن‌حضرت ﷺ مشغول نیایش به درگاه رب‌العالمین بود، الله ﷻ مأموریت او را برای رهبری جامعهٔ بشری توسط جبرئیل ؈ بیان داشت. در سه سال نخست بعثت، دعوت اسلام تنها به

---

۱. غار حِراء مکانی در کوه ثبیر مکه و محل بعثت محمد ﷺ، پیامبر اسلام است. درب غار به سمت شمال است و فضای آن گنجایش تقریبی پنج نفر نشسته را دارد و ارتفاع غار نیز به اندازهٔ قامت یک نسان میباشد. غار حراء محل عبادت محمد ﷺ پیامبر اسلام بوده و او روزهایی از ایام سال، به ویژه در ماه رمضان را در آن‌جا به نیایش می‌پرداخت.

نزدیکان پیامبر ﷺ منحصر بوده و از دعوت عامه خودداری می‌شد. بی‌بی خدیجه رضی الله عنها خانم اول، شریک تجارت و همراز زندگی‌اش اولین فردی بود که نبوت آن‌حضرت ﷺ را پذیرفته و به اسلام گروید و به تعقیب آن حضرت علی رضی الله عنه پسر کاکایش و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نزدیک‌ترین دوستش به اسلام گرویدند.

با عام ساختن دعوت، تعداد پیروان اسلام افزایش‌یافته و درعین‌حال مخالفت‌ها نیز آغاز شد. رهنمودهای اسلام برای اشرافیان، تاجران و سران اقوام مکه قابل‌هضم نبود، چون تسلط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن‌ها را به خطر مواجه می‌ساخت. آن‌ها که سال‌های متمادی از تسلط مطلق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بر جامعه لذت می‌بردند، نسبت به از دست دادن این تسلط، غیر مصئون احساس کرده و با اسلامی‌که برخلاف این تسلط‌ها بر عدالت تأکید می‌کرد، به دشمنی پرداختند. ابوالحکم که بعداً توسط محمد ﷺ به ابوجهل مسمّا شد، ابوسفیان، امیه و چندین چهرهٔ دیگر از بزرگان مکه به آزار و اذیت مسلمانان پرداخته و چندین تن از مسلمانان صدر اسلام را به شهادت رسانیدند. بلال رضی الله عنه را که قبل از بازدید پیامبر ﷺ، نور ایمان در قلبش می‌درخشید و شیفتهٔ آیاتی شده بود که کم‌وبیش به گوشش می‌رسید و باایمان آوردن به اسلام از امر ارباب خویش نافرمانی کرده و شجاعانه اسلام آوردنش را برملا ساخت، چندین روز در بیابان خشک زیر آفتاب سوزان در گرسنگی و تشنگی شکنجه کردند، ولی نور ایمان چنان قلب و روحش را تسخیر کرده بود که هیچ رنج و دردی او را از اَحد اَحد نالیدن بازنمی‌داشت.

آزار، اذیت و اهانت‌های مشرکین به پیامبر ﷺ ویارانش او را از وظیفهٔ مقدسش (رسالت) بازنداشته و همیشه دعوت به‌سوی الله یگانه را بدون کدام ترس و شرم از تهمت‌های مشرکین ادامه می‌داد. یکی از روزها در کوه صفا، ابتدا با واژهٔ "یا مباحاه" که عرب‌ها به‌جای صدای خبرداری به کار می‌برد،

توجه همه را به خود جلب کرد، آنگاه با استفاده از شخصیت ممتاز خود و سابقهٔ درخشانش در امانت‌داری و راست‌گویی خطاب به مردم درحالی‌که صدایش را کوه‌ها منعکس می‌نمود، فرمود: ای مردم! اگر به شما بگویم پشت این کوه دشمنان شما موضع گرفته‌اند و قصد تجاوز به مال و جان شمارا دارند، باور می‌کنید؟ همه تصدیق کردند و گفتند: آری! ما تابه‌حال دروغی از تو نشنیده‌ایم. فرمود: ای گروه قریش! خود را از آتش نجات دهید من برای شما در پیشگاه خدا نمی‌توانم کاری بکنم، من شمارا از عذاب دردناک بیم می‌دهم. موقعیت من همانند دیده‌بانی است که دشمن را از نقطهٔ دور می‌بیند و فوراً به‌سوی قوم خود برای نجات آنان می‌شتابد و با شعار مخصوص، آنان را از این پیش‌آمد باخبر می‌کند.[1] ولی مشرکین بازهم انکار کرده و توجهی به گفته‌های آن‌حضرت ﷺ نکردند، بر علاوه به دشمنی و کوشش‌ها برای تخریب شخصیت والای آن‌حضرت ﷺ و دین پاکش (اسلام) آغاز کردند. استفادهٔ زور در مقابل تعهد آن‌حضرت ﷺ برای رساندن پیام حق (اسلام) مأیوس‌کننده بود، لذا مشرکین از ترفندهای مختلف کار گرفته و پیشنهاد زر، زن و حاکمیت سیاسی نمودند، اما شخصیت والای پیامبر بزرگوار، بزرگ‌تر از این‌همه متاع‌های دنیوی بود و بالآخره آخرین ترفند خویش را با واسطه نمودن کاکای آن‌حضرت ﷺ که حامی و سرپرستش بود، به کار انداختند، ولی آن‌حضرت ﷺ خطاب به کاکای خویش، چنین فرمود: ای کاکای من! حتی اگر آفتاب را در یکدستم و مهتاب را در دست دیگرم بگذاری تا زمان مرگ، از رسالت خویش دست‌بردار نیستم[2].

بعد از مرگ ابوطالب شخصیت سرشناس، قدرتمند، تأثیرگذار مکه و حامی برادرزاده‌اش رسول‌الله ﷺ و مرگ بی‌بی خدیجه رضی الله عنها همراز و حامی

---

۱. تاریخ طبری؛ جلد ۳؛ صفحهٔ ۱۱۷۰، السیره الحلبیه؛ جلداول؛ صفحهٔ ۳۱۱

۲. ابن هشام؛ السیرهٔ النبویه؛ جلد اول؛ صفحات ۲۶۵-۲۶۶

اقتصادی‌اش و شدت آزار و اذیت و فشار مشرکین، آن‌حضرت ﷺ با یارانش رخت هجرت را به مقصد مدینه بربسته و با هجرت آن‌حضرت ﷺ، تاریخ تقویمی اسلام که بنام تاریخ هجری یاد می‌شود، آغاز شد.

اسلام در مدینه و آغاز حرب

مهمان‌نوازی یثرب (مدینهٔ امروزی)، ناراحتی‌های آزار و اذیت چندین سالهٔ مکه و خستگی راه طولانی صحرای خشک و سوزان را به مسرت مبدل ساخت. پیامبری‌که قبل از این همیشه به عقیده سازی[۱] مسلمانان می‌اندیشید، حال بر علاوهٔ عقیده سازی، به ساختن دولت اسلامی آغاز نمود.

آن‌حضرت ﷺ در اولین قدم برای ساختن دولت، آغاز به ساختن مرکزی نمود که مشورت‌ها در آن پارلمانی‌های قرن بیست و یکم را مسکوت، دانش‌آموزی در آن اکادمیسن‌های امروزی را متحیر و سیستم عبادات در آن زاهدان هندی را متعجب می‌سازد که امروزه بنام مسجدالنبوی شناخته می‌شود. آن‌حضرت ﷺ در آغاز، اقدام به ساختن اولین قانون اساسی که به‌حیث اولین قانون اساسی مدرن و کتبی محسوب می‌شود، بنام دستورالمدینه پرداخت. نظر به این قانون اساسی، غیرمسلمانان با مسلمانان در یک جامعه زندگی کرده و از حقوق مساوی برخوردار بودند. بعضی از آزادی‌هایی که در این قانون آمده است:

- امنیت الهی برای تمام اقشار مساوی است.
- غیرمسلمانان حقوق مساوی سیاسی و فرهنگی با مسلمانان دارند. آن‌ها همچنان حق پیروی از دین خویش را دارا می‌باشند.

---

۱. اسلام، قبل از همه اصلاحات را از فرد آغاز کرده و عقیدهٔ وی را تکامل می‌دهد، چون عقیده است که او را از تفکر مهمل و ضعیف بودن نجات داده و وابسته به قدرت بی‌پایان و نیروی همیشگی و جهان آفرینش می‌کند. و همین عقیده سبب می‌شود که عمر فانی خویش را صرف دریافت زندگی فنا ناپذیر نموده و در مقابل هر نوع بی‌عدالتی بدون کوچکترین دلهرهٔ شجاعانه بی‌ایستد.

• غیرمسلمانان در جنگ‌های علیه امت شریک می‌شوند. هیچ نوع حس خیانت بین این دو نباید موجود باشد.

• غیرمسلمانان مجبور به شریک شدن در جنگ‌های مسلمانان هستند.

پیامد تطبیق این قانون اساسی، به‌وجود آمدن مدینهٔ فاضله (آرمان‌شهر) بود. مدینهٔ فاضله شهری است که ارستوکراسی، فئودالیسم، سوسیالیزم، فاشیزم، لیبرالیزم و دیگر مکاتب فکری بشری در آن جای نداشته و همه‌چیز بر محور عدالت الهی می‌چرخد؛ غلامی در آن سردار می‌شود و اشراف‌زاده‌ای تازیانه می‌خورد، دشمنان قبیله‌ای که سال‌ها تشنه خون یکدیگر بودند با اخوت و همزیستی برای همدیگر آغوش می‌گُشایند، شهروندانش با شنیدن ندای زیبای اذان، اموال خویش را در محضر عام گذاشته و بدون کوچک‌ترین دلهره‌ای به عبادت معبود یگانه مپردازند، سرمایه‌دارانی که سال‌های متمادی در عیش و عشرت به سر می‌بردند، خوشی را در بخشش دیده و دارائی‌های خویش را درراه الله ﷻ به مصرف می‌رسانند، حاکمش با رعایایش تفکیک نشده، وضع اقتصادی‌اش هم‌سطح آنان و حتی پایان‌تر از آنان است، هیچ دموکراسی مقابل امر الله ﷻ قرار نمی‌گیرد و بالآخره شهری است خیالی و آرمانی که حتی افلاطون و ارسطو تصورش را نمی‌توانستند و تاریخ بشریت نظیرش را ندیده است. بلی! چنین است مدینهٔ فاضلهٔ محمد ﷺ و چنین است دولت اسلامی.

اما مدینهٔ محمد ﷺ تنها منحصر به اخلاقیات نشده و مانند هر دولت و طبق امر الله ﷻ به ساختن قدرت[1] پرداخت. اساس قدرت مدینهٔ فاضله و

---

۱. سورهٔ الانفال؛ آیهٔ ۶۰؛ وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (۶۰) ترجمه: وهرچه درتوان دارید از نیرو و اسپ‌های آماده، بسیج کنید تا با این (تدارکات)، دشمن خدا و دشمن خودتان و (دشمنان) دیگری را جز ایشان که شما آنان‌را نمی‌شناسید و خدا ▯

اسلام تنها وابسته به اقتصاد، اسلحه و اردو نیست (این‌ها اجزاء مهم قدرت هستند)، بلکه اساس و تهداب قدرت در ایمان، ارزش‌ها، علم، آزادی، اتحاد، نظم و رهبری نهفته است. به همین خاطر مسلمانان تا زمانی اجازۀ جنگ دریافت نکردند که از آزادی‌های سیاسی و عمومی و آزادی‌های فردی و درونی برخوردار شوند. مسلمانان تنها بعد از ساختن تهداب‌های قدرت، اجازۀ جنگ (جهاد) را دریافت کردند و چنین بود که اردوی نوپا با سلاح‌های ضعیف و کوچک مسلمانان تحت رهبری حضرت محمد ﷺ، اردوی بزرگ و تادندان‌مسلح قریش را در بدر به‌زانو درآورد.

آغاز خلافت اسلام و برخورد با قوم خَزر

با رحلت حضرت محمد ﷺ، قیادت جامعۀ اسلامی به حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه سپرده شد و امپراتوری که پیامبر بزرگوار اسلام وعده‌اش را داده بود، تحت خلافت اسلامی آغاز به گسترش کرد. بر علاوۀ بعضی مشکلات داخلی، مانند پیدا شدن پیامبر دروغین و ارتداد و بغاوت‌های قبایلی از مسلمین، خلافت اسلام به‌سوی فارس (امپراتوری ساسانی‌ها) و بیزانس (روم شرقی) در حال پیشرفت بود.

حضرت عمر رضی الله عنه خلیفۀ دوم مسلمین، خلافت اسلام را با گرفتن بیت-المقدس تا سرحد اروپای شرقی و سرنگونی امپراتوری زردشتی فارس در ایران امروزی امتداد داد. در زمان خلیفۀ سوم مسلمین (حضرت عثمان رضی الله عنه)، تشنج‌ها بین مسلمین بیشتر از زمان دو خلیفۀ اول محسوس بود و شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه باعث به‌وجود آمدن اولین فتنه بین امت اسلامی گردید.

آنان‌را می‌شناسد، بترسانید و هر چیزی در راه خدا ◻ خرج کنید پاداشش به خود شما بازگردانیده می-شود و بر شما ستم نخواهد شد.

حضرت عایشه ﵂ خانم پیامبر اسلام، با حضرت علی ﵁ پسر کاکای آن‌حضرت ﷺ که به‌حیث خلیفهٔ چهارم مسلمین انتخاب‌شده بود، در جنگ جمل در مقابل هم قرار گرفتند که باعث به‌وجود آمدن اولین فتنه در بین امت آن مبارک ﷺ شد. مسلمانان امروز از قضاوت‌ها در مورد درست بودن و نادرست بودن طرفین در این جنگ باید پرهیز نموده و قضاوت را به‌دست قاضی یگانه بگذارند زیرا قضاوت‌ها در مورد تشنج به‌وجود آمده بین این‌ها به حال امت امروزی اسلام سودی نرسانده، بلکه باعث پارچه‌پارچه شدن امت واحد اسلامی می‌گردد و آبی است برای آسیاب دشمن، بناءً امت اسلام نباید مشغول اثبات حقانیت طرفین شوند.

با شهادت حضرت علی ﵁، معاویه اریکهٔ قدرت را به‌دست گرفته که با ولیعهد انتخاب نمودن پسر خویش (یزید ابن معاویه)، دومین و بزرگ‌ترین فتنه در تاریخ اسلام به‌وجود آمد. حضرت امام حسین ﵁ نواسهٔ رسول‌الله ﷺ که می‌دانست ارتباط خونی ربطی به خلیفه شدن ندارد و بیعت اساس و پایهٔ خلافت اسلامی را تشکیل می‌دهد، برعلیه یزید ابن معاویه قیام کرده که منجر به حادثهٔ غمناک کربلا شد. باوجوداینکه حضرت امام حسین ﵁ برای احیاء دوباره خلافت راشدهٔ اسلامی جان خویش، فامیل ویاران خویش را فدا نمود، خلافت اسلامی تا اکنون به‌شکل رشید آن برپا نشد و پس از حادثهٔ کربلا امت اسلام با درک نادرست قیام حضرت امام حسین ﵁ به اختلافات میان همدیگر پرداخته و باعث به‌وجود آمدن بزرگ‌ترین شگاف بین امت اسلامی شد.


سکهٔ ضرب زده شده توسط امویان

بعد از حکومت یزید، خلافت اسلامی به شکلی از اشکال به یک حکومت شاهی مبدل گردید. در زمان اموی‌ها، خلافت دیگر آن معنای واقعی‌اش را افاده نمی‌کرد. خانوادهٔ اموی، زندگی اشرافیت را پیشه کردند، نه از عدالت عمر ﷺ خبری بود و نه از حکمت علی ﷺ، به‌استثناء دورهٔ خلافت عمر بن عبدالعزیز که عدالت وی مؤرخین را متحیر ساخته است، ولی در زمان اموی‌ها پیشرفت‌های در هنر، معماری، صنعت منسوجات، صنایع فلزی و مالداری صورت گرفت که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی نمود.

اموی‌ها، همچنان به گسترش امپراتوری اسلام پرداختند. با راندن امپراتوری بیزانس (روم شرقی)، اردوی بزرگ و قوی اسلام با گروهی برخوردند که خزر نامیده می‌شدند، ولی متأسفانه و به‌طور مرموزی بیشترین کتاب‌های تاریخی غرب و حتی کتاب‌های تاریخی معاصر اسلامی در موردشان سفید و تهی است. آرتر کوستلر، دارنده جایزهٔ سنینگ از پوهنتون کوپن‌هاگن، به‌خاطر سهم باارزش در مطالعات فرهنگ‌های اروپایی در کتاب خود بنام قبیلهٔ سیزدهم دربارهٔ تاریخ خزرها چنین می‌نویسد: طوری‌که آهسته‌آهسته آشکار می‌شود، داستان امپراتوری خزرها بی‌رحمانه‌ترین فریبی

است که تاریخ تا حال آن‌را مرتکب شده است[۱]. خزرها، قبیله‌ای‌که در کوه‌های قفقاز زندگی می‌کردند و دارای مجزاترین تاریخ در بین تواریخ بشری هستند که حتی بزرگ‌ترین مؤرخین در مورد پیدایش، سرگذشت و محو آن‌ها از صفحات تاریخ مغشوش هستند. خصوصیات این‌ها در کتاب فوق[۲] چنین تعریف‌شده است:

- انسان‌های وحشی، با چهره‌های مخوف و آداب جانوران وحشی و خون-خواران.
- بیش‌ترینشان دارای چهره‌های گستاخ، بزرگ و بی‌مژه، موهای دراز و آویزان مانند زن‌ها.
- خزرها دو نوع‌اند: خزرهای سیاه‌پوست که بیشتر به هندی‌ها شباهت دارند و خزرهای سفیدپوست که بسیار زیباروی هستند.



وسعت خلافت اسلامی در زمان اموی ها

1. The Thirteenth Tribe; p 5   Arthur Koestler;
2. Ibid; p 6

این امپراتوری که نخست به نام امپراتوری کُن شناخته می‌شد، باروی کار آمدن قوم خزر بنام امپراتوری خزر مسمّا شد. خزرها فرهنگ، عنعنات و طرز زندگی عجیبی داشتند؛ پادشاهشان را بدون از چند فرد منتخب کسی دیگری دیده نمی‌توانست، درحالی‌که از هیچ دین شناخته‌شده‌ای پیروی نمی‌کردند، در گردهمایی‌های شبه آئینی خویش به قربانی کردن انسان‌ها می‌پرداختند. آن‌ها درحالی‌که سرمایه‌دارترین امپراتوری در منطقه بشمار می‌رفتند، از هیچ نوع صادرات و صنایع برخوردار نبوده، بلکه بزرگ‌ترین تجارتشان خریدوفروش غلامان، تجارت جنسی و غارت کاروان‌های تجاری بود. برای اولین بار در تاریخ یهودیت، مردم غیر سامی[۱] به‌صورت بسیار مرموز و ماهرانه به دینی‌که پیروانش آن‌را میراثی و مختص به یک نژاد می‌دانند (یهودیت)، پیوستند. خزرها نه‌تنها یهودی شدند، بلکه تعدادشان به دین مسیحیت پیوسته و تعداد اندک مسلمان نیز شدند. آن‌ها دین را به‌خاطر عقاید انتخاب نکرده، بلکه مقصد اصلی‌شان نفوذ سیاسی در جهان می‌باشد. دین یهود مختص به دوازده قبیلهٔ اسرائیلی می‌باشد و نژادهای غیر اسرائیلی نمی‌توانند وارد این دین شوند، به همین خاطر است که آقای آرتر کوستلر، یهودیان خزر را قبیله سیزدهم در یهودیت می‌داند.

ابن فضلان که به‌حیث نمایندهٔ خلیفه عباسی به این منطقه سفر نموده بود، چشم دیدهای خویش را در کتابی بنام سفرنامهٔ ابن فضلان چنین حکایت می‌کند: پادشاه خزر را عادت این است که بیست‌وپنج زن داشته باشد. هریکی از ایشان دختر پادشاهان هم‌مرز وی می‌باشد و او را خواه‌وناخواه می‌گیرد. او شصت کنیز نیز برای همخوابی با خود دارد. مدت سلطنت وی چهل سال

---

۱. اقوام سامی عبارتی است که امروزه عمدتاً برای اطلاق به عربها و خصوصاً اسرائیلیان) عبرانی‌ها (به‌کار می‌رود. شناخته شده‌ترین زبان‌های سامی زنده نیز عربی، عبری و آشوری هستند. امروز اگر کسی حقایق یهودیان را بر ملا سازد، ضد سامی خطاب می‌شود.

است و اگر یک روز از آن بگذرد رعایا و نزدیکانش او را می‌کشند و می‌گویند: این شخص عقلش کم و رأیش متزلزل شده، بعد از به خاک‌سپاری شاه، کسانی را که او را دفن کرده‌اند گردن می‌زنند تا معلوم نشود قبر او در کدام‌یک از اتاق‌ها موقعیت دارد.



نشانه ستارهٔ شش گوشهٔ عسکر خزری که نشان بیرق اسرائیل فعلی نیز میباشد

هر وقت جماعت سرباز آن‌را به‌جایی بفرستد، ایشان به هیچ سبب و دلیل نباید پشت بکنند، هرگاه شکست خوردند، هر یک از ایشان که به نزد وی بازگردد، کشته می‌شود؛ اما اگر سران لشکر و جانشینان وی شکست بخورند، وی ایشان را می‌خواهد وزنان و فرزندانشان را احضار می‌کند و آنان را در مقابل چشمانشان به دیگران می‌بخشد.[۱]

خزرها و شاهشان یهودی هستند. ما باید بدانیم که اینجا در حاکمیت قبیلوی موسوی (مربوط به موسی ﷷ) خزر به قبیله و ملت حاکم گفته می‌شود. بلغاریایی‌ها و سایر همسایه‌هایشان تحت سلطهٔ (شاه) بوده و شاه را به‌صورت خدا مورد عبادت قرار می‌دادند. بعضی‌ها به این نظر هستند که خزرها یأجوج‌ومأجوج هستند[۲].

---

۱ ابن فضلان؛ سفر نامهٔ ابن فضلان؛ صفحات ۱۱۵ – ۱۲۸

۲ The Thirteenth Tribe; Arthur Koestler; p 16

در مورد یأجوج‌ومأجوج متأسفانه افسانه‌ها و روایات ساختگی و دروغین بسیار وجود داشته که بیشتر مسلمانان نیز متأثر از این روایات و افسانه‌ها بوده و گاهی آن‌ها را موجودات بسیار کوچک، گاهی موجودات بسیار بزرگ و گاهی هم موجودات عجیب‌وغریب می‌پندارند. یأجوج‌ومأجوج انسان‌های عادی بوده و از سایر انسان‌ها به‌جز در کردار، در شکل جسمی، فزیکی و بیولوژیکی متمایز نیستند، چنانچه در حدیثی به روایت ابن قتاده آمده است: یأجوج‌ومأجوج دو قبیله‌ای از نسل یافث بن نوح است[۱] و در روایت دیگری از ابوهریره نقل‌شده است که: آن‌ها مانند انسان‌های دیگر شامل نسل آدم هستند[۲]. ابن کثیر در کتاب مشهور خود "البدایه والنهایه" می‌نویسد: نقل‌قول‌ها در مورد اینکه یأجوج‌ومأجوج موجودات عجیب بسیار بلندقامت و یا بسیار کوتاه‌قد و با انسان‌های عادی فرق دارند، غلط و بی‌دلیل بوده، بلکه آن‌ها از اولادهٔ نوح ﷺ بوده و اوصاف جسمانی و شکلی بنی‌آدم را دارا هستند[۳].

در قرآن مجید از یأجوج‌ومأجوج در دو جای ذکرشده است، یک‌بار در سورهٔ کهف که با داستان ذوالقرنین چنین آغاز می‌گردد:

۱. ذوالقرنین به‌جای می‌رسد که فکر می‌کند آفتاب در آب‌های گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند.

۲. ذوالقرنین قبل از اینکه به‌جای یأجوج‌ومأجوج برسد می‌گوید: اما هر که ستم ورزد عذابش خواهیم کرد، یعنی او ظالمان را عذاب می‌کرد و نمی‌بخشید.

---

۱ فتح الباری؛ جلد ۶؛ صفحهٔ ۲۹۷

۲ همان منبع

۳ حافظ عمادالدین ابن کثیر؛ البدایه والنهایه؛ جلد ۶؛ صفحهٔ ۱۱۰

۳. بعد از ادامه دادن راه او به‌جای یأجوج‌ومأجوج که میان دو سد واقع‌شده می‌رسد و قبایل را می‌یابد که هیچ زبان را نمی‌دانند.

۴. آن مردم از فساد یأجوج‌ومأجوج برای ذوالقرنین حکایت می‌کنند.

۵. ذوالقرنین، راه عبور و مرور یأجوج‌ومأجوج را در بین این دو سد (دو کوه) با ساختن دیوار آهنین و مسی قید می‌سازد و می‌گوید تا وعدهٔ پروردگارم فرانرسد از آنجا نمی‌توانند بیرون شوند.

۶. یأجوج‌ومأجوج مفسدین درروی زمین هستند.[۱]

نظر به حقایق قرآنی، موقعیت جغرافیایی یأجوج‌ومأجوج در اطراف آب‌های سیاه (بحیره سیاه) واقع می‌باشد. در اطراف بحیره سیاه، یگانه جایی‌که بین دو سد دارای خصوصیات اشاره‌شده در قرآن و احادیث نبوی است، کوه‌های قفقاز می‌باشد. ابن‌خلدون در این مورد چنین اظهار داشته است: در قسمت‌های جدید اقلیم هفتم، به‌طرف غرب قبایل ترک سکونت دارند که آن-را قفقاز می‌نامند و به‌طرف شرق آن جای یأجوج‌ومأجوج هست و حدفاصل میان این دو، کوه قاف است و در میان کوه سد سکندراست که قرآن نیز دربارهٔ آن گفته است[۲].

ذوالقرنین تمام ستمکاران را عذاب می‌کرد، ولی یأجوج‌ومأجوج را عذاب نکرد، پس گفتن این اشتباه نخواهد بود که یأجوج‌ومأجوج قبایل قوی بودند که ذوالقرنین هم آن‌ها را نتوانست، عذاب کند و در عوض، یک سد آهنی-مسی در مقابل آن‌ها ساخت. بعضی قبایل، مانند قبیلهٔ ساونتی، در این مناطق وجود دارد که زبانشان بین زبان‌های مروج دنیا ناشناخته بوده و حتی تا حال زبانشان رسم‌وخط نوشتاری ندارد. در بین کوه‌های قفقاز یک تنگنایی وجود دارد که

---

۱. سورهٔ کهف؛ آیه‌های ۸۳ تا ۹۸

۲. ابن خلدون؛ اقلیم ششم؛ مقدمه (این گفتهٔ ابن خلدون را مولانا محمد حفظ الرحمن در کتاب قصص القرآن؛ جلد سوم؛ صفحهٔ ۱۵۰ نقل کرده است)

بنام دریال جورج (Darial Gorge) نامیده می‌شود که براده‌های آهن و مس نیز در آنجا پیداشده است، چنانچه مولانا ابوالکلام آزاد می‌نویسد: این سد در محلی بین دریای خزر و دریای سیاه واقع‌شده است و جایی است که سلسله کوه‌های قفقاز، مثل یک دیوار طبیعی، راه بین جنوب و شمال را قطع می‌کند و فقط یک‌راه در تنگنا میان این سلسله کوه‌ها وجود دارد، این راه را امروز به نام تنگهٔ دریال می‌نامند و در ناحیهٔ ولادی کیوکز و تفلیس واقع‌شده است. هم‌اکنون نیز بقایای دیوار آهنی در این نواحی موجود است و مسلماً باید همان سد کوروش باشد. در سد ذوالقرنین گفته می‌شود که آهن زیاد به‌کاررفته و بین دو کوه نیز ساخته‌شده است، معبر دریال بین دو کوه بلند واقع‌شده و این سد نیز که آهن زیادی در آن دیده می‌شود، در همین دره وجود دارد. از کتب ارمنی بهتر می‌توان گواه و مدرک گرفت، زیرا بیشتر به وقایع از نزدیک آشنا بوده‌اند[۱].

امپراتوری اسلام در زمان اوج قدرت امویان می‌خواستند تا امپراتوری را گسترش داده و از کوه‌های قفقاز بگذرند که به مقاومت شدید خزرها روبرو شدند. امپراتوری اسلام برای گذشتن از این سد به حملات متعددی دست زدند که همواره با مقاومت خزرها مواجه شدند و بعد از جنگ‌های شدید، شکست را پذیرفتند. شکست اردوی شکست‌ناپذیر مسلمانان در مقابل قوم خزر بیان‌گر قدرت این قوم می‌باشد.

بعد از دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز که به عمر ثانی مشهور است، امپراتوری اموی‌ها در یک حالت بحرانی قرار گرفت. اختلافات قومی افزایش‌یافته، علمای دین از سیاست دور نگه‌داشته شده و به مخالفت پرداختند و مهم‌تر از همه، قدعلم نمودن عباسی‌ها در مقابل دستگاه حکومت

---

۱. مولانا ابوالکلام آزاد؛ ذوالقرنین و کوروش کبیر؛ ترجمهٔ باستانی پاریزی؛ صفحهٔ ۷۲

اموی بود که می‌خواستند خلیفه از خاندان حضرت محمد ﷺ باشد. بالآخره، در سال ۷۴۹م در عراق، عباسی‌ها موفق به شکست دادن آخرین خلیفه اموی (منصور) شدند و خلافت اموی‌ها پایان یافت.

عباسی‌ها، جنگ‌های صلیبی و به‌وجود آمدن فریمیسن‌ها (Freemasons)

با روی‌کار آمدن ابوالعباس‌السفاح، اولین خلیفهٔ عباسی، پایتخت از دمشق به کوفه وبالآخره به بغداد منتقل شد. عباسی‌ها نیز، مانند همتایان پیشینشان (اموی‌ها)، به اصل خلافت اسلامی (بیعت) توجه نکرده و سلسلهٔ سلطنتی و میراثی را مستحکم‌تر ساختند. باوجود لغزش‌ها، مؤرخین اسلامی و غیر اسلامی، عصر عباسی‌ها را دوره طلائی اسلام می‌نامند، چون در این عصر پیشرفت‌های زیادی در بخش‌های مختلف اعم از علم، هنر، فلسفه، شعر، طبابت، ریاضیات، ساینس، نجوم، معماری و ... صورت گرفت.

عباسی‌ها بسیار متأثر از گفته‌های رسول‌الله ﷺ که مربوط علم است، بودند. مثلاً می‌گفتند که رنگ قلم یک عالم پاک‌تر از خون شهید است[1] و یقیناً عالمان، وارثان پیغمبران هستند[2]. این طرز تفکر سبب شد که یک مرکز علمی در بغداد ساخته شود، جایی‌که علمای مسلمان و غیرمسلمان باهم یکجا شده و دانش را از تمام جهان جمع‌آوری می‌کردند. پوهنتون‌های مسلمانان در آن‌زمان بهترین پوهنتون‌های جهان بود. در آن‌زمان، مسلمانان علم را به هر نحو ممکن موردبررسی قرار می‌دادند، حتی اگر مخالف اساسات دینی هم می‌بود. آن‌زمان، زمان تفکر، تعقل و علم بود. در آن‌زمان، علما تنها به ملاها اطلاق نمی‌شد، علما بر علاوهٔ اینکه دانش دینی داشتند، در علوم

۱. جامع البیان العلم؛ جلد ۱؛ حدیث ۱۵۰

۲. سنن ابوداوود؛ حدیث ۳۶۴۱، سنن ترمذی ۲۶۸۲، سنن احمد بن حنبل؛ ۲۱۷۶۳

دیگر نیز باید دسترسی می‌داشتند. کسانی را که تنها در دین تحقیق می‌کردند فقها می‌نامیدند. در آن‌زمان، علما بالای هر آیت و حدیث طوری‌که الله ﷻ و رسولش ﷺ گفته بود، تفکر و تعقل می‌کردند[1]. چنانچه نظر به حدیث، الله ﷻ هیچ بیماری را خلق نکرده، مگر اینکه علاجی برایش خلق کرده باشد[2]، علما آغاز کردند به دریافتن علاج برای مریضی‌های آن‌زمان. علم مدرن طب امروزی ثمرهٔ همان تفکرات وتعقلات علمای اسلام است. علمای اسلام در آن‌زمان تنها استادان مسلمانان نبوده بلکه استادان اروپایان نیز بودند.

علمای اسلام در تکامل ساینس نقش عمده و اهم را بازی کردند. از آن جمله: الرازی، البیرونی، ابن الهاثم، الجبرتی، التوسی، خوارزمی و... بهترین ساینس‌دانان عصر خود بودند؛ اما در بخش طب، شخصیت تأثیرگذارتر از ابن‌سینا وجود ندارد که اساس طب امروزی را پایه‌گذاری کرد. داکتران چشم مسلمان در آن‌زمان آلات لطیف و پیشرفته را برای عملیات چشم کشف کردند. همچنان علمای اسلام بامطالعهٔ چشم انسان، همکاری‌های زیادی به فزیک نور کردند.

علمای اسلام با سعی و کوشش‌های چشم‌گیر در علم ریاضی و الجبر توانستند تا در گسترش رمزهای اعداد باینری (Binary Code) به کشف ساعت، سیستم‌های آبیاری (هایدروفزیک) و سیستم‌های میخانیکی سهم بارز بگیرند. کرن آرمسترانگ، دین‌شناس مشهور جهان غرب چنین می‌نویسد: کشفیات ساینسی علمای اسلام در آن‌زمان بیشتر از تمام کشفیاتی بود که قبل از آن در تاریخ ثبت‌شده است[3].

---

۱. در بسیاری از آیات قرآن، خداوند (ج) انسان‌ها را به علت تعقل نکردن مؤاخذه کرده و با عباراتی مانند: «أَ فَلا تَعْقِلُون»، «أَ فَلا تَتَفَكّرُون» و «أَ فَلا يَتَدَبّرُونَ الْقُرْآن»، آنها را دعوت به تفکر و تعقل در مباحث مختلف می‌کند.

۲. صحیح بخاری؛ حدیث ۵۶۷۸

3. Karen Armstrong (2002); Islam: A Short History; p 56

در بخش مطالعات دینی، علما و مجتهدین بزرگ همچون نعمان ابن ثابت (امام ابوحنیفه)، امام احمد بن حنبل، محمد بن ادریس شافعی، امام مالک ابن انس و امام جعفر صادق رحیمهم الله به مطالعهٔ دین پرداخته و در بخش‌های مختلف دینی، اجتهادات و فتاوی صادر نمودند که امروز بزرگ‌ترین مذاهب اسلام را تشکیل می‌دهند.

اما دورهٔ خلافت عباسی‌ها با در نظر داشت تمام پیشرفت‌ها، خالی از ضعف و بحران‌ها نبود. حالت اقتصادی رو به ضعف می‌رفت و کنترول ساحهٔ عظیم تحت سیطرهٔ خلافت، کاری بود بسا مشکل. بعضی از ولایت‌های سرحدی مانند هسپانیه آغاز به جدا شدن کردند و هارون‌الرشید به‌خاطر حل این مشکلات خواست که امپراتوری رابین دو پسرش تقسیم کند که این کار وی سبب جنگ‌های داخلی بین دو پسرش بعد از مرگ وی شد. در دهه‌های اخیر قرن دهم، گروه اسماعیلیه در مصر بغاوت کردند و امپراتوری فاطمیان را به‌وجود آوردند که تا دو صدسال پایدار بود.

از سوی دیگر، سلجوقیان که بیشتر شیفتهٔ مکتب تصوف بودند و به شکلی از اشکال توسط نظام‌الملک فارسی اداره می‌شدند، امپراتوری جدید سلجوقیان را به‌وجود آوردند که به جنوب تا یمن، به‌طرف شرق تا دریای آمو و به‌طرف غرب تا سوریه امتداد داشت. جامعهٔ اسلامی در حکومت سلجوقیان، مطابق به شریعت اسلامی اداره می‌شد.

درحالی‌که مسلمانان مصروف جنگ‌های داخلی و اختلافات میان یکدیگر شدند و خلافت واحد به چندین واحد سیاسی مبدل شد، در آن‌طرف دنیا (اروپای غربی)، پاپ‌های کلیسای کاتولیک به‌خاطر از بین بردن جنگ‌های داخلی خودشان مشغول جلوه دادن مسلمانان به‌حیث دشمن یگانهٔ مسیحیت شده و به بسیج غربیان علیه مسلمانان پرداختند که بعداً به بزرگ‌ترین کابوس مسلمانان مبدل گردید.

دین مسیحیت، به مسیحیت شرقی (ارتودوکس) و مسیحیت غربی (کاتولیک) به اساس یک سلسله اختلافات عقیدتی تقسیم‌شده بود که یکدیگر را به چشم دشمن می‌نگریستند. درحالی‌که مسیحیت ارتودوکس که بعد از زوال امپراتوری روم امپراتوری روم شرقی (Byzantine) را به‌وجود آورده بودند، مسیحیان غربی همچنین در ملک‌الطوائفی، فئودالی و در یک عصر تاریکی به سر می‌بردند.

مردم اروپای غربی از رقت‌بارترین نوع زندگی برخوردار بودند، درحالی‌که اقلیت کوچک فئودال از اکثریت مردم بهره‌کشی و از آن‌ها به‌حیث حیوانات جنگی استفاده می‌کردند، جنگ‌های داخلی برای به‌دست آوردن اعاشه و اباطه به اوجش رسیده بود. کلیسا از این وضعیت خسته شده و درصدد مهار جنگ توسط اعلام آتش‌بس الهی شد. جنگ میان نجبا در روزهای شنبه، یکشنبه و دوشنبه و تمام روزهایی‌که از جانب کلیسا به مناسبت روزهای قدیسان تعطیل رسمی اعلان‌شده بود، ممنوع بود. ازدیاد نفوس، فقدان کارآیی و دوری از علم سبب افزایش فقر شده و کشیش‌ها نیز به نجبای فئودال مبدل شده بودند که سبب از بین رفتن آتش‌بس الهی شد. پیامد از بین رفتن آتش‌بس الهی سبب افزایش در جنگ‌ها و ازدیاد فقر بود. کلیسا به فکر راه‌حل دیگری افتاد. برای تغییر جهت جنگ به دشمن‌تراشی مسلمانان آغاز کرد. کلیسا، مسلمانان را به‌حیث هیولاهای خون‌خوار، ملت کافر و غاصب سرزمین مقدس (اورشلیم) جایگاه تولد حضرت عیسی ﷺ معرفی کردند.

در سال ۱۰۹۵م، پاپ اروبانس دوم شورای متشکل از رهبران کلیسا را در جنوب فرانسه تشکیل داد. او در آنجا یکی از هیجان برانگیزترین وعظهای تاریخ را برای شنواترین مخاطبان دنیا ایراد کرد. او با اغراق در مورد خشونت و موفقیت‌های ترک‌های مسلمان، تصویر هولناکی ارائه کرد که در آن بیت-

المقدس، پای‌کوب کافران خون‌خوار قرارگرفته بود[۱]. نژاد ملعون، یکسره بیگانه با خداوند، با خشونت به سرزمین‌های (بیت‌المقدس) حمله کرده و آنجا را به غارت کشیده و آتش زده و از مردم خالی نمودند. آن‌ها عدهٔ اسیران را به کشورهای خودشان منتقل کردند و عدهٔ دیگر را با شکنجه‌های وحشیانه از دم تیغ گذراندند. آن‌ها محراب‌ها را پس از ملوث کردن باوجود ناپاکشان، نابود کردند[۲].

در سال ۱۰۹۹م، صلیبیان موفق به رسیدن به اطراف بیت‌المقدس و محاصرهٔ آن شده که در آخر همین سال، آخرین حملهٔ خویش را به این شهر آغاز کرده و بیت‌المقدس به‌دست صلیبیان سقوط کرد. صلیبیان به‌محض ورود به داخل شهر، دست‌خوش حالت جنون و حیوانی شدند. احساسات ناشی از گرسنگی، تشنگی، جراحت، نفرت نسبت به مسلمانان و مرگ دوستانشان به شهوت عظیم برای انتقام‌جویی مبدل شد. صلیبیان هر مسلمان و یهودی، اعم از مرد، زن و کودک را که دیدند، بی‌رحمانه به قتل رسانیدند. خیابان‌های بیت‌المقدس را غرق خون کردند، چنانچه هیچ صلیبی را نمی‌دیدی که پاهایش تا زانو آلودهٔ خون نباشد. تاریخ‌دانان بدین باور هستند که اگر مسلمانان مشغول کشمکش-های داخلی باهم دیگر نمی‌بودند، اردوی غیرمنظم، جاهل، وحشی و غیر-متمدن صلیبیان هیچ‌گاه موفق به شکست مسلمانان و قتل‌عام آن‌ها در بیت-المقدس نمی‌شدند.

در بیت‌المقدس، گروهی بنام قهرمانان‌معبد (*Knight Templars*) عرض‌اندام کرد. برمبنای بسیاری از منابع، قهرمانان‌معبد یا قهرمانان فقیر معبد سلیمان در سال ۱۱۱۸م تشکیل شد، اما شواهد وجود دارد که این گروه

---

۱. تیموتی لِوی بیئل؛ جنگ‌های صلیبی؛ ترجمهٔ سهیل سمی؛ صفحهٔ ۴۲

2. Medieval History; Pop Orobanche II speach Frederick A.;

چهار سال قبل نیز وجود داشت[1]. از سال ۱۱۲۸م به بعد، این گروه به‌شکل غیرمعمول انکشاف یافته، نه‌تنها که استخدامشان افزایش یافت، بلکه کمک-های پولی و ملکیتی زیادی به‌دست آوردند. در طی یک سال صاحب زمین‌ها در فرانسه، انگلستان، هسپانیه و پرتگال شدند. در طول یک دهه، ملکیت-های آن‌ها به ایتالیا، اتریش، جرمنی، هنگری و قسطنطنیه (استانبول امروزی) رسید. در سال ۱۱۳۱م، شاه اروگان (Oregon) ثُلث سلطنت خویش را به این گروه سپرد. در اواسط قرن دوازدهم، معبدی‌ها به‌حیث یگانه نهاد قدرتمند و سرمایه‌دار در مسیحیت شناخته می‌شدند، البته نه به‌اندازهٔ پاپ‌ها. ارتباطات معبدی‌ها با حکام مناطقی که در آن صاحب زمین بودند، ضدونقیض بود. به‌طور مثال، در فرانسه روابط همیشه تیره بود، از سوی دیگر در هسپانیه این روابط به‌طور متداوم حسنه بوده و در انگلستان همچنان، معبدی‌ها از حمایت خانوادهٔ شاهی برخوردار بودند. کم‌ترین تصمیم در بین صلیبیان گرفته می‌شد که در آن معبدی‌ها نقش نداشته باشند و همچنان شواهد تاریخی نشان می‌دهد که قهرمانان معبدی به‌صورت عمیق در امور داخلی و خارجی حکومت‌های شاهی اروپا دخیل بودند[2].

قهرمانان معبدی یا معبدی‌ها دارای نظم خاص بوده و اعضای آن دارای درجات مختلف بودند که بزرگ‌ترین آن‌ها بنام استاد اعظم (*Grand Master*) یاد می‌شد. چنانچه ماریون مِلوِل می‌نویسد: تحت رهبری دو استاد اعظم (*Hugues de Payens* و *Richard de Hastings*)، معبدی‌ها مبادرت به تحریف تورات کردند[3]. تورات کتابی‌که از طرف خداوند ﷻ به موسی ؑ نازل‌شده است، قبلاً نیز توسط بنی‌اسرائیل مورد تحریف قرارگرفته بود، اما تحریف

1. Desmond Seward; The Monks of War; p 37
2. The Temple and the Lodge; Ch. 2 Michael Baigent; & Richard Leigh
3 .Life of Templers; p 93 Marion Melville;

معبدی‌ها ریشهٔ عظیم اقتصادی، سیاسی و جیوپولیتیکی دارد، به‌طور مثال حلال دانستن سود برای غیر یهود و دانستن منطقه بین‌النهرین (از دریای نیل تا دریای فرات) حق حکومت بنی‌اسرائیل.

با جمع‌آوری عظیم سرمایه، نیروی بشری، مهارت‌های دیپلوماتیک و نظامی، معبدی‌ها قدرت نظامی و سیاسی تأثیرگذار به‌دست آوردند، اما قدرت اقتصادی آن‌ها کمتر از قدرت سیاسی و نظامی‌شان نبود. مؤرخین اکثراً معتقد هستند که سیستم تکاملی اقتصادی و به‌وجود آمدن اقتصاد مدرن امروزی، ثمرهٔ کارکردهای سود خوران یهودی و خصوصاً معبدی‌ها است.

درحالی‌که در مسیحیت سود خوری حرام است و در آن‌زمان نیز این پدیده حرام پنداشته می‌شد، اما معبدی‌ها استثناء بوده و به مقیاس عظیم قرضه عرضه می‌داشتند و سود آن‌را جمع‌آوری می‌کردند[1]. حتی خانوادهٔ شاهی انگلستان نیز مقروض معبدی‌ها بود. شاه انگلیس (جان)، قرض عظیمی از معبدی‌ها گرفته بود، همچنان شاه هنری سوم آن‌قدر قرض از معبدی‌ها می‌گرفت که تمام مصارف نظامی انگلستان را از آن می‌پرداخت و ملکهٔ انگلیس شخصاً مقروض معبدی‌ها بود؛ مانند بانک سویس امروزی، معبدی‌ها سپرده‌های درازمدت را جمع‌آوری می‌کردند که بیشتر این سپرده‌ها بعد از مرگ مالک آن (کسانی‌که پول خود را نزد معبد امانت می‌گذاشتند) متعلق به معبد می‌شد. دیماند سیوارد می‌نویسد: هیچ نهادی بیشتر از معبدی‌ها به پیشرفت سیستم سرمایه‌داری (*Capitalism*) کمک نکرده است[2]. نقطهٔ عطف اینجاست که تمام استادان اعظم معبدی‌ها از قوم خزر بودند[3].

---

1. The Financial Relations of the Knights Templars to the English Crown; pp 15-16 Eleanor Ferris;
2. The Monks of War; p 213 Desmond Seward;
3. The Ethnosphere; p 423 Lev Gumilev;

شاه فرانسه (فیلیپ پنجم) که به فیلیپ لوبل نیز مشهور است، از افزایش روزافزون قدرت سیاسی و اقتصادی معبدی‌ها احساس خطر کرده و فرمان دستگیری و کشتن اعضای این گروه را صادر نمود. به تعقیب، فرانسه، چند کشور اروپایی دیگر نیز دستور دست‌گیری معبدی‌ها را صادر کردند، به‌استثناء اسکاتلند که دشمن فرانسه بود و دروازه‌های خویش را به روی معبدی‌ها باز گذاشت. باقدرت عظیمی که شاه فرانسه در آن‌زمان داشت، موفق به دست‌گیری استادان بزرگ معبدی‌ها و دریافت خزانه‌هایشان نشد و معبدی‌ها به‌طور مرموز همراه با خزانه‌های خویش به اسکاتلند پناه بردند.



مجسمهٔ بافومت که بحیث شیطان توسط شیطان پرستان پرستش میشود

شاه فیلیپ به شکنجهٔ معبدی‌های دست‌گیر شده پرداخت که منجر به اعترافهای عجیب معبدی‌ها شد. اعترافات حاکی از این است که معبدی‌ها یک قدرت شیطانی بنام بافومت[1] (Baphomet) را پرستش می‌کردند. معبدی‌ها متهم به عباداتی بودندکه منجر به کشتن اطفال،

---

۱. بافومت يا بز "مندز" به عقيدهٔ عابدانش همان مار بزرگي است که حوا را فريب داد، ابليس، شيطان، لوسيفر يا بز بافومت. بافومت "لاوي" در ارتباط با شيطان پرستان و جويندگان علوم خفيه دوباره زنده شد. تصويري که ما از بافومت در رسانه‌هاي اصلي مي بينيم توسط "اليفانس لاوي" کاباليست تحسين شده قرن نوزدهم و کسي که کارش رمزگشايي از جادو بود، خلق شد.

تدریس زنان برای سقطجنین، لب‌بوسی‌های مستهجن نو واردان و هم‌جنس‌گرایی می‌شد. این عساکر مسیح، کسانی‌که برای مسیحیت می-جنگیدند و جان‌هایشان را فدا می‌کردند، متهم به رد مسیح و بی‌احترامی و حتی تف انداختن به صلیب شدند[1].

معبدی‌ها بعد از تبعید در اسکاتلند، اجتماع مخفی را بنام فریمیسن (Freemason) شکل دادند، گرچه شواهد کافی وجود ندارد که اجتماع مخفی فریمیسن قبل از معبدی‌ها وجود نداشته است، ولی نظام جدید فریمیسن‌ها کاملاً یک دست‌آورد معبدی‌ها محسوب می‌شود.

اولین بار ارتباط فریمیسن‌ها با قهرمانان معبدی توسط بارون کارل گوتلیب جرمنی که به درجهٔ بلند فریمیسنری رسیده بود و در سال ۱۷۴۲م به اجتماع فریمیسن پیوسته بود، افشا شد. وی می‌گوید: برای بار اول معبدی‌ها به ساختن شکل جدید فریمیسنری پرداختند[2].



نشان فریمیسن‌ها که شامل یک چشم (چشم دجال) ، نورشیطانی و هرم میباشد

اجتماع فریمیسن یکی از موضوعات داغ و بحث‌برانگیز قرون معاصر می‌باشد. محققین، نویسندگان، توطئه پردازان و حتی علمای ادیان مختلف در مورد فریمیسن‌ها نظریات و بینش‌های متفاوت دارند. برای شناخت بهتر آن‌ها، در

1. The Temple and the Lodge; Ch. 3 Michael Baigent; & Richard Leigh

2. Freemasonry Templars and Occultists; pp 109,135, 136 René Le Forestier;

این کتاب سعی بیشتر بکار رفته است تا این اجتماع از آدرس‌های خود این اجتماع موردبررسی قرار بگیرد.

والتر لسلی کسی‌که یکی از اعضای مهم لوژِ پارک شایر غربی است در کتاب خود بنام معنی میسنری، این اجتماع را به معرفی گرفته است. به گفتهٔ وی میسنری در ذات خود یک دین نیست، بلکه یک‌شکل دراماتیک و شدید فرآیندهای دینی است که جایگزین هر سیستم دینی دنیا شده می‌تواند. فریمیسنری چندین درجه دارد که در درجه اول بالای تزکیه نفس به‌خاطر رسیدن به دهندهٔ نور (شیطان) تأکید می‌شود که این تزکیه برای رسیدن به اسرار زندگی است. اسرار عمیق فریمیسنری مانند اسرار زندگی به‌صورت بسیار مخفی، پوشیده نگه‌داشته می‌شود. اصول اساسی فریمیسنری می‌آموزاند که بزرگ‌ترین سازهای این زندگی در مقابل آهنگ صهیون[۱] هیچ شمرده می‌شود. کبالیزم[۲] یکی از عناصر دیگر عمده سیستم میسنری محسوب می‌شود. بلندترین درجهٔ میسنری میسن اعظم است که هیچ‌گاه اشتباه نمی‌کند و صاحب پادشاهی آسمانی در زمین است. سلیمان میسن اعظم است که پادشاهی آسمانی از آن او بود و در عبادات خود می‌گوییم که آن‌ها خدای ما را گرفتند و می‌دانیم کجا بردند. تمام راهکارهای فریمیسنری تأکید برساختن پادشاهی آسمانی در بیت‌المقدس دارد.

---

۱. کوه صهیون کوهی در شهر بیت‌المقدس است که در خارج دیوارهای شهر قدیمی قرار دارد. کوه صهیون به صورت تاریخی با مسجد الاقصی مرتبط است. این واژه گاهی برای تمامی سرزمین مقدس نیز به کار رفته است.

۲. کبالا از متون یهودی سرچشمه گرفته و پیروانش معمولاً از متون یهودی برای توصیف و تفسیر مسائل عرفانی استفاده می‌کنند. دستورهای کبالا برای فهم معنی مخفی متون یهودی نظیر تورات و نوشتارهای ربیها نظیر تلمود به کار می‌رود و معنی مخفی عبادت یهودی را بیان می‌کند. پیروان کبالا اعتقاد دارند که کبالا قبل از آمدن ادیان دنیا مورد استفاده قرار می‌گرفته است و از ادیان قدیمی تر است.

معبدی‌های خزر در لباس صلیبیان که کوشش‌های مسلمانان متفرق برای آزادی بیت‌المقدس را ناکام یافتند، به ساختن پادشاهی در بیت‌المقدس آغاز کردند. در این جریان، عمادالدین زنگی که از حالت بحرانی مسلمانان رنج می‌برد، بامطالعهٔ دقیق وضعیت به فکر راه‌حل شد. وی معتقد شده بود که یگانه ضعف مسلمین در اختلافات درونی است و بناءً خواست تا مسلمانان را دوباره به‌شکل یک امت واحد متحد سازد. باوجود کوشش‌های زیاد عمادالدین، مسلمانان در زمان زندگی وی به یک اتحاد کامل دست نیافتند، ولی پسرش نورالدین زنگی راه پدر را ادامه داد. امپراتوری فاطمیان روبه‌زوال بود و صلیبیان خواستند از این موقع استفاده کرده و مصر را نیز تحت سلطهٔ خویش درآورند، نورالدین زنگی که از حملهٔ صلیبیان بالای مصر اطلاع یافت، با اردویش به کمک فاطمیان شتافته و باوجود اختلافات عقیدتی‌که با فاطمیان داشت، حملهٔ صلیبیان را خنثی کرد. با این کار وی، فاطمیان با آن‌ها مدغم شده و علیه صلیبیان متحد شدند. با مرگ نورالدین زنگی، صلاح‌الدین ایوبی برادرزاده‌اش امیر مصر شد. صلاح‌الدین که یک شخصیت شجاع، دین‌دار و یکی از نادرترین جنگجویان تاریخ بشمار می‌رود، کسی‌که هیچ‌گاه در قصر زندگی نکرده و همیشه در یک‌خانهٔ ساده زندگی می‌کرد، آرزوی جدش را در متحد ساختن مسلمانان برآورده ساخته و یک اردوی بزرگ برای فتح بیت-المقدس آماده ساخت که بالآخره در سال ۱۱۸۷م موفق به آزادی بیت‌المقدس از دست صلیبیان شد.

بعضی از دست آورد های تمدن اسلام

هنر

- میناتوری
- خوش نویسی
- نقاشی

ساینس

- اسطرلاب
- پروسس ساینسی
- نجوم
- فزیک نور

ادبیات

- شاعری
- ۱۰۰۱ شب
- زبان شناسی
- فن ترجمه

طب

- اورگانیزم انتقال مرض با هوا
- بستری مریضان (شفاخانه)

ریاضی

- انجنیری
- ارقام عربی
- الجبر
- هندسه

مهندسی و شهرها

- شهر قرطبه
- باغ ها، پارک ها، مساجد و حمام های عصری
- گنبد ها و معماری قوسی

تجارت

- راه های تجارتی
- صنعت
- ترویج و تشویق

آموزش

- مراکز دانش (پوهنتون ها)
- ترجمۀ کتاب ها
- سفر های علمی
- کتاب خانه ها مراکز نشر

فرهنگ

- پروگرام های تبادل فرهنگی
- آوردن هنر مندان خارجی
- ترویج فرهنگ اسلامی

تاریخ

- ابن خلدون

مغول‌ها

در شرق دور، چنگیز خان به ساختن امپراتوری پرداخته بود و مسلمانان باید برای یک جنگ بزرگ دیگر آماده می‌شدند. چنگیز به‌حیث یک رهبر جنگی ماهر، بسیار زود توانست مغول‌ها را بسیج نموده و به یک قوهٔ بسیار مخرب و ماشین جنگی مبدل سازد. هر شهری‌که در مقابل چنگیز مقاومت نشان می‌داد، بعد از فتح، شهر تخریب و ساکنانش قتل‌عام می‌شدند.

زمانی‌که محمد، شاه خوارزم خواست تا در ایران و چهار اطراف دریای آمو خلافت بسازد، توسط مغول‌ها موردحمله قرارگرفته و مجبور به فرار به ایران و سپس آذربایجان و سوریه شد. این مناطق توسط مغول‌ها به خاک و خون یکسان شده و تحت سلطهٔ مغول‌ها درآمد. بعد از ۱۲۳۱م، شهرهای مسلمانان یکی پس از دیگری سقوط کرده تا اینکه بغداد پایتخت خلافت اسلامی نیز از دست رفت. اولین کسی‌که در مقابل مغول‌ها ایستادگی نشان داد، بایبر سلطان قوم ترکی بنام مملوک بود. مملوک‌ها در مقابل امپراتوری ایوبی که توسط صلاح‌الدین ایوبی به‌وجود آمده بود، کودتا کرده و امپراتوری مملوک را در شرق نزدیک به‌وجود آورده بودند. پس از فتوحات بیشترین سرزمین‌های اسلامی و بیشترین مناطق شرق جهان، مغول‌ها امپراتوری خویش را به چهار حکومت بزرگ که توسط چهار پسر چنگیز اداره می‌شد، تقسیم کردند. مغول‌ها در قرن چهاردهم به اسلام گرویدند، اما باوجود مسلمان شدن، مغول‌ها طرز حکومت‌داری اسلامی را پیاده نکرده و به اساس قوانین مغولی حکومت‌داری می‌کردند. در قرن پانزدهم مغول‌ها تصمیم گرفتند تا علمای اسلام را دیگر حق اجتهاد نداده و با بسته شدن دروازه‌های اجتهاد، مسلمانان مکلف به پیروی از علمای گذشته، حتی در مسائل جدید شدند.

مداخلهٔ مغول‌ها ضربهٔ شدید به تمدن اسلامی وارد نمود. مغول‌ها شهرهای بزرگ و کتابخانه‌های بزرگ مسلمانان را تخریب کرده و سیستم اقتصادی را به بحران مواجه ساختند. سیستم تدریسی اسلامی را کاملاً دگرگون کردند.

با روبرو شدن امپراتوری بزرگ مغول در حالت زوال، حاکمی که یکی از چهره‌های برجستهٔ عصر بود، شخص ترک‌تبار بنام تیمور لنگ که در شهر سمرقند در حکومت جغتای تولد شده و یکی از شیفته‌گان نظریهٔ مغولیزم بود، سیر تاریخ را متغیر ساخت[1]. تیمور که خود را از نسل مغول می‌خواند، خواست تا سرزمین‌های را که مغول اداره می‌کرد، دوباره به‌دست آورد. تیمور که ظاهراً سخت شیفتهٔ اسلام بود، یگانه مقصدش از بین بردن فساد بوده و به‌خاطر این کار از هیچ نوع بی‌رحمی دریغ نمی‌نمود. او مانند چنگیز شکست‌ناپذیر به نظر می‌رسید، در سال ۱۳۸۷م نائل به فتح ایران و بین‌النهرین شد، در سال ۱۳۹۵م روسیه را فتح نمود و در سال ۱۳۹۸م پا به هندوستان نهاد، جایی‌که زندانیان هندو را قتل‌عام کرده و دهلی را ویران ساخت و سرانجام چین را نیز فتح کرد که در همان‌جا کشته شد.

عثمانی‌های که توسط تیمور شکست خورده بودند، بعد از مرگ وی دوباره قدعلم کرده و به پیشروی آغاز نمودند تا بالآخره موفق به به‌وجود آوردن امپراتوری عثمانی‌ها شدند.

عثمانی‌ها و تمدن مدرن غربی

با مرگ تیمور لنگ، زوال امپراتوری وی آغاز شده و قلمرو اسلام به سه امپراتوری تجزیه شد. امپراتوری صفویان در ایران، امپراتوری مغول در هندوستان و امپراتوری عثمانی‌ها در انتالیا، سوریه، افریقای شمالی و جزیرهٔ عرب. تاریخ‌دانان، این عصر را عصر موفقیت اسلام از نگاه قدرت جهانی

---

1. Islam: A Short History; 2002; p 106 Karen Armstrong (2002);

می‌دانند، اگرچه هر سه امپراتوری در بعضی امورات (عدالت، مساوات و امور اجتماعی) قوانین اسلامی را مورداجرا قرار نمی‌دادند و هر سه امپراتوری از اصل خلافت به شاهی مطلقه تغییر جهت داده بودند. در این میان، عثمانی‌ها حکومت خویش را خلافت می‌نامیدند و قوانین شریعت اسلامی را نافذ ساخته بودند، درحالی‌که صفوی‌ها مبنی بر فقه تشیع حکومت‌داری کرده و مغول‌ها پیرو مکتب تصوف بودند.

عثمانی‌ها پیشرفت‌های نظامی زیادی کردند که ازجمله برآورده ساختن آرزوی دیرینهٔ مسلمانان، یعنی فتح قسطنطنیه است که توسط سلطان محمد برآورده شد و به‌خاطر این فتح بزرگ، او به سلطان محمد فاتح مسمّا گردید. در اواخر قرن پانزدهم میلادی، اسلام بزرگ‌ترین قدرت جهانی محسوب می‌شد که فتوحاتشان در شرق اروپا تا روسیه و در افریقا تا دشت‌های افریقای شمالی رسید. تمام دنیا، اسلامی به نظر می‌رسید و مسلمانان قدرت شکست‌ناپذیر محسوب می‌شدند.

در فارس، صفوی‌ها به هر نحوی می‌خواستند قدرت شاهی خویش را حفظ کنند. مراسم عزاداری به‌خاطر حادثهٔ کربلا در این زمان چهرهٔ جدیدی را به خود گرفت، درحالی‌که نوحه‌سرایان با لحن سوزناک و احساساتی داستان کربلا را بیان می‌کردند، مردم غرق اشک شده و به سر و سینه‌های خویش می‌زدند تا حدی‌که از زنجیرهای تیغ‌دار و شمشیر برای این کار استفاده صورت می‌گرفت. غلوی صفوی‌ها در مراسم عزاداری سبب فراموش‌شدن پیام اصلی قیام امام حسین ﷺ در این امپراتوری شده و این مراسم تبدیل به یک مراسم عبادتی شد. دو امپراتوری صفوی‌ها و عثمانی‌ها، به تعصبات مذهبی دامن زده و همان‌طوری‌که اهل تسنن در امپراتوری صفوی مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند، اهل تشیع در امپراتوری عثمانی مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند. این تعصبات در حدی اوج گرفت که صفوی‌ها فرهنگ لعن گفتن

(دشنام دادن) به بعضی اصحاب کرام را ترویج کردند. اعلان جهاد علیه اهل تسنن توسط شاه اسماعیل صفوی سبب قیام بابر شاه و به‌وجود آمدن امپراتوری مغول‌ها با مرکزیت هند شد.

درحالی‌که روابط عثمانی‌ها با صفوی‌ها وخیم بود، روابط اروپای غربی با عثمانی‌ها عادی و در بعضی جاه‌ها حسنه به نظر می‌رسید. سلطان محمد فاتح که علاقه‌مند تاریخ و فرهنگ غرب بود، اولین سلطان عثمانی است که روابط فرهنگی را با غرب آغاز کرد. او کتابخانهٔ خود را مملو از کتاب‌های جغرافیه، طب، تاریخ و فلسفه که از زبان‌های مختلف ترجمه شده بود، ساخت[1]. در زمان عثمانی‌ها، صنعت نساجی و قالین، کاشی، مرمر و چرم پیشرفت زیاد نموده طوری‌که اروپایان برای یادگیری این صنایع به استانبول می‌آمدند و صادرات مهم عثمانی‌ها را به اروپا همین صنایع تشکیل می‌داد.

پس از شکست صلیبیان از سرزمین‌های اسلامی، اروپایی‌ها یک‌بار دیگر در تنگنای اقتصادی قرارگرفته و چون امیدشان از سرقت منابع اسلامی قطع‌شده بود، به فکر تسخیر سایر سرزمین‌ها شدند. انگلیس‌ها در آن‌زمان برتری‌جویی کرده و خود را متمدن‌ترین مردم درروی زمین محسوب کرده و تا حدی‌که اولیور کروموِل (*Oliver Cromwell*)، خدا را یک مرد انگلیسی اعلان نمود[2]. انگلیس از قدرت بحری خوبی برخوردار بود و به کاوش بحری آغاز کرد. کشتی‌های انگلیس به رهبری کرستوفر کولمبس به سرزمین مایاها (امریکای امروزی) رسیدند. برخلاف ادعاهای اکثر مؤرخین غربی و مؤرخین غرب‌زده، رسیدن کولمبس به امریکا یک کشف سرزمین جدید نبوده، بلکه آغاز یک استعمار ظالمانه‌ای بود که منجر به قتل‌عام میلیون‌ها

1 .The Ottoman Empire and Europe: Cultural Encounter; p 2 Pro. Dr. Gunsel Renda; & Pro. Dr. Mohamed El-Gomati
2. David E. Stannard; American Holocaust: Columbus and the Conquest of the New World; p 98

امریکایی اصیل شد. مسلمانان، قبل از رسیدن کولمبس به آن سرزمین، با امریکا روابط تجارتی داشته و بعضی از امریکایی‌های اصیل به اسلام گرویده بودند. یک سند چینی بنام سند سنگ (*Sung Document*)، سفر دریایی کشتی‌بانان مسلمان به سرزمینی که بنام مو-لان-پی (امریکا) از آن نام‌برده شده را ثبت کرده است[۱]. رسیدن کولمبس را که غربیان اکنون آن‌را کشف امریکا می‌دانند، مقدمهٔ بود برای تسخیر و سرقت منابع مردم امریکا که حالت زندگی خوب‌تر نسبت به اروپایی‌ها داشتند. در آن‌زمان اروپایی‌ها به هر سرزمینی که حمله‌ور می‌شدند، باعث خون‌ریزی، قتل‌عام، سرقت، تجاوز و بربادی می‌شدند که با امریکا نیز چنین شد. چنانچه ستَنرد می‌نویسد: ملیشه-های اروپایی به‌طرف جنوب شرق (امریکا) سفر می‌کردند و امراض (از طریق پخش امراض به کشتار می‌پرداختند) و کشتار و قتل‌عام را هر جا که می‌رفتند، به بار می‌آوردند[۲]. انگلیس‌ها به‌مجرد رسیدن به امریکا، آغاز به قتل‌عام کرده که تقریباً تمام مردم اصیل امریکا را قتل‌عام کردند. آهسته‌آهسته اروپایی‌های سفیدپوست جایگزین سرخ‌پوستان و سایر قبیله‌های بومی شدند که هندی نژاد بودند. اگرچه آمار دقیق قربانیان امریکایی‌های اصیل مشخص نیست، ولی تخمین زده می‌شود که ۸۰ الی ۹۵ فی‌صد نفوس امریکایی‌های اصیل در صد تا یک‌صدوپنجاه سال بعد از رسیدن کولمبس به امریکا نابود شدند[۳].

باوجود بعضی لغزش‌های حکما و خلفای اسلام بعد از صدر اسلام، مسلمانان از تمدن غنی و یک هزارساله خود لذت می‌بردند، اروپای غربی از

---

1. Abdus Sattar Ghazali; Chronology of Islam in America 1178-2011; p 2

2. David E. Stannard; American Holocaust: Columbus and the Conquest of the New World; p 102

3. Nathan Nunn and Nancy Qian; Journal of Economic Perspectives; p 165

)(The Columbian Exchange: A History of Disease, Food, and Ideas

فئودالیزم، ظلم کلیسا و عصر تاریکی رنج می‌برد. اروپایان بعد از تحمل قرن‌ها بی‌عدالتی‌های نظام‌های حاکم خسته شده و با دیدن تمدن غنی اسلامی خواستار تغییر بودند. درعین‌حال، جامعهٔ مخفی فریمیسن در حال گسترش سریع بوده و یکی از تأثیرگذارترین نهاد در اروپای غربی بشمار می‌رفت. چنانچه مورس رابرتس مؤرخ انگلیسی می‌نویسد: جوامع مخفی به‌شکل گسترده بین سال‌های ۱۷۵۰م تا ۱۸۳۰م در اروپای غربی موجود بودند و کوشش می‌کردند که وقایع مهم را کنترول کنند[۱]. بعضی از اعضای این جوامع مخفی، خاطرات خویش را نوشته‌اند، به‌طور مثال گیاچینو پراتی می‌نویسد: بسیار زود ما باهم آشنا شدیم (جوامع مخفی متحد شدند) و یک رهبری سیاسی شکل دادیم که توسط آن برای چندین سال آینده تمام وقایع سیاسی که در قارهٔ اروپا اتفاق می‌افتاد، باهم ارتباط داشتند (وقایع بزرگ سیاسی را مهار می‌نمودند)[۲]. در سال ۱۷۷۶م، در حلقات بلند فریمیسنری، گروهی شکل گرفت که بنام روشن‌ضمیران (Illuminati) شناخته می‌شوند؛ مانند هر گروه سیاسی، طبقات پایین این گروه از اجنداهای بزرگ گروه بالا (*Illuminati*) بی‌خبر بودند و از آن‌ها به‌حیث سیاهی لشکر استفاده می‌شد[۳].

مردم قاره امریکا که تحت سلطهٔ استعمار انگلیس زندگی می‌کردند، از بی‌عدالتی، ظلم، نژادگرایی، بردگی و ارستوکراسی رنج می‌بردند و آهسته‌آهسته احساسات ضد شاهی انگلیس رو به رشد می‌رفت. مستعمره‌ها در امریکا یکی پس از دیگری اعلان آزادی می‌کردند و انگلیس نیز آمادهٔ نشان دادن عکس‌العمل شد تا حدی‌که تجارت با این مستعمره‌ها را توقف داده و کشتی‌های تجارتی این مستعمره‌ها به چشم کشتی‌های دشمن نگریسته می‌شد. با

1. The Mythology of the Secret Societies; p 347 Jim Morris Roberts;
2. The Rise and Fall of Secret Societies; p 7 Japp Kloostermal;
3. The Rise and Fall of Secret Societies; p 5 Japp Kloostermal;

آغاز انقلاب امریکا، انگلیس به قلت اردو مواجه شده و اقدام به کرایه گرفتن اردو (کرایه‌گیری نظامی در آن‌زمان در غرب مروج بود) از قدرت‌های اروپایی کرد. با گرفتن اردو از جرمنی، حتی مردمی‌که وفادار به شاهی انگلیس بودند، بر ضد استعمار انگلیس شده و به انقلابیان پیوستند. امریکایی‌ها در مقابل اردوی انگلیس، تحت فرماندهی جنرال جورج واشنگتن، اردویی از انقلابیان آماده ساختند. این اردو موفق به گرفتن بوستون شد و این شکست انگلیس، مردم امریکا را امیدوارتر به آزادی ساخت. در اوایل سال ۱۷۷۶م، یک رساله کوچک بنام قضاوت درست (Common Sense) توسط یکی از انقلابیان به چاپ رسید که در آن مردم امریکا تشویق به آزادی شده بودند. این رساله به‌زودی شهرت بسزای کسب کرد و به تعداد ۵۰۰،۰۰۰ نسخۀ آن به فروش رسیده و سبب اعلان آزادی توسط تمام مستعمره‌ها و به‌وجود آمدن ایالات‌متحده امریکا در همین سال شد.

در فرانسه، در جولای ۱۷۸۹م، پاریسی‌های متشکل از ۸۰۰۰ زن و مرد بالای باستیل که یک زندان دولتی بود، حمله‌ور شدند. شاه لویس شانزدهم زمانی‌که به قصر رسید و از حادثه واقف شد، فریاد زده پرسید، آیا این‌یک شورش است؟ و جواب متحیرکنندۀ "نه خیر، یک انقلاب است" را شنید. با شکست زندان باستیل، مردم در سرتاسر فرانسه شروع به انقلاب نمودند. شاه لویس شانزدهم ترسیده بود و مردم نیز از حملۀ خارجی‌ها هراس داشتند، بناءً شاه در قدرت باقی مانده و در بدل آن اصلاحات خواسته‌شده از طرف مردم که شامل حقوق بشر می‌شد، برای شاه پیشنهاد شد، اما از طرف شاه رد شد. انقلابیان خواهان اصلاحات در کلیسا و دور شدن کلیسا از سیاست بودند. بناءً، کلیسا نیز علیه انقلابیان با شاه متحد شد. در سال ۱۷۹۱م، شورای ملی (National Assembly)، قانون اساسی جدید را تصویب کرد که در آن از صلاحیت‌های شاه کاسته شده بود. بعضی از حکمرانان اروپایی مانند شاه

اتریش و شاه جرمنی احساس خطر کرده و برای آوردن دوبارهٔ شاه لویس شانزدهم به قدرت مطلقه متوصل به‌زور شدند. در آغاز جنگ، فرانسوی‌های انقلابی به شکست مواجه شده و گروه دیگری بنام کمون پاریس (Paris Commune) شکل گرفت که این گروه، شاه لویس شانزدهم را اسیر کرد. آن‌ها مجلس شاهی را وادار به منحل ساختن سیستم شاهی کرده و خواستند که فقط مردان برای ساختن دولت و سیستم حکومت‌داری تصمیم بگیرند. کمون پاریس مجلس قانون‌گذاری را به‌دست گرفته و قانون حقوق بشر و حقوق شهروندی را تصویب کردند که بعضی از مواد آن‌ها قرار ذیل است.

- آزادی بیان حق هر شهروند بوده و هر شهروند می‌تواند آزادانه بگوید و بنویسد.
- هدف هر نهاد سیاسی باید مطابق قانون برای حقوق بشر باشد. این حقوق شامل آزادی، حق مالکیت، امنیت و ایستادگی در مقابل ظلم است.
- آزادی شامل تمام کارهای می‌شود که به افراد دیگر صدمه نرساند.

کمون پاریس که صاحب قدرت شده بود، به‌شکل افراطی دنبال انتقام از شاه و طرفدارانش شد و درسال ۱۷۹۲م، شاه را اعدام کردند. اعدام شاه سبب شد که اتحاد از کشورهای اتریش، جرمنی، هسپانیه، پرتگال، انگلیس و روسیه، بالای فرانسه حمله‌ور شوند. فرانسوی‌ها به‌خاطر جلوگیری از این حمله، کمیتهٔ ۱۲ نفری بنام کمیتهٔ امنیت عامه تشکیل دادند که موفق به دفاع از فرانسه شد. با از بین رفتن خطرات خارجی، کمون پاریس به فکر سرکوب کردن شورشیان داخلی شد. آن‌ها بسیاری از اعضای کلیسا را به قتل رسانده و در شهرهایی‌که در آن شورش موجود بود، قتل‌عام را برپا ساختند. یک شاهد جرمنی، خاطرات خود را از این قتل‌عام چنین می‌نویسد: بسیاری از خانه‌ها سوختانده شده، کلیساها، صومعه‌ها و تمامی چهاردیواری‌ها را ویران ساختند. زمانی‌که من بر یکی از کشتارگاه‌ها رسیدم، خون مقتولین که چند ساعت قبل

کشته شده بودند، در جاده‌ها جاری بود. من به گروهی از کمون پاریس گفتم: این بهتر و نجیب‌تر خواهد بود که خون تمام انسان‌ها از جاده‌ها پاک شود. یکی از آن‌ها گفت: چرا باید پاک شود؟ این خون ارستوکرات‌ها و شورشیان است، سگ‌ها باید آن‌را بخورند[۱].

حقایق تاریخی نشان می‌دهد، درحالی‌که این انقلاب‌ها (انقلاب فرانسه و انقلاب امریکا) از بطن جامعه سرچشمه گرفته بود، بیشترین رهبران و نخبگان آن ارتباط مستقیم با فریمیسن‌ها داشته و نتایج این انقلاب‌ها که بعدها تمدن بی‌خدا و سیکولر غربی را به‌وجود آورد، یکی از پلان‌های فریمیسن‌ها بود. فریمیسنری نقش بارزی در اروپای قرن هجده و در (به‌وجود آوردن) ایالات‌متحده جوان بازی کرد[۲]. طوری‌که معروف است، دست مخفی فریمیسن‌ها را در بعضی از نظریه‌های اولیهٔ انقلاب فرانسه به‌وضوح می‌توان دید[۳]. فریمیسن‌ها به فرانسه اکتفا نکرده و خواستار انتشار و گسترش نظریه-های خویش در سراسر اروپا و جهان شدند، چنانچه کرن لوئیس می‌نویسد: در اوایل دههٔ دوم قرن نوزدهم، جوامع مخفی هسپانیوی، شاه فردیناند هفتم را مجبور به تعدیل قانون اساسی آن کشور نمودند[۴]. گفته می‌شود که شش تن از بنیان‌گذاران ایالات‌متحده امریکا، من‌جمله جنرال جورج واشنگتن اولین رئیس‌جمهور امریکا، اعضای گروه مخفی فریمیسن بودند.

1. The French Revolution and Napoleon; p 340 Charles Downer Hazen;
2. The Rise and Fall of Secret Societies; p 2 Japp Kloostermal;
3. Ibid; p 6
4. essay The Struggle for Greek independence; Richard Clogg;

در سیر تاریخی قرن هجدهم، برخلاف بسیاری از کتاب‌های تاریخ، اینجا نه از حکومت، حرکت سیاسی و نه کدام ایدئولوژی، بلکه از یک یهود اروپایی بنام مِیر راتشچالید (Mayer Amschel Rothschild) که فامیلش بعدها جهت تاریخ اقتصادی سیاسی جهان را تغییر داد، بحث می‌شود. مِیر راتشچایلد یک صراف عادی ولی جاه‌طلب و نام‌جو در کوچه‌های فرانکفورت جرمنی مشغول تجارت بود. وی بر علاوۀ صرافی، مانند یهودیان دیگر آن‌زمان، سود خواری (رباخواری) نیز می‌نمود. یهودیان آن‌زمان از موقف خوب اجتماعی در اروپا برخوردار نبوده و مِیر راتشچایلد درک کرده بود که به‌خاطر وسعت بخشیدن تجارت خویش به قدرت سیاسی نیز نیاز دارد. شاهان آن‌زمان بنا بر نداشتن مصروفیت خاص و خستگی، علاقۀ زیاد به ایجاد کلکسیون‌های سکه‌ها و آثار عتیقه داشتند. مِیر راتشچایلد از موقع استفاده نموده و به‌خاطر قایم ساختن ارتباط با ویلیم، شاه فرانکفورت و یکی از پولدارترین اشخاص دنیا در آن‌زمان، به تجارت آثار عتیقه آغاز کرده و با پیدا کردن یکی از بهترین مجموعه‌ای از آثار عتیقه و پیشنهاد آن به ویلیم شاه فرانکفورت ارتباط دوستانۀ با وی به‌وجود آورده،



ساختمان میسنی یاد بود جورج واشنگتن توسط میسن‌ها

طوری‌که اولین یهودی بود که بدون کدام مشکل در فرانکفورت تجارت می-کرد. کارل وُرنر می‌نویسد: عجیب‌تر و غیرمعمولی‌تر از دوستی مِیر راتشچایلد یهودی و شاه ویلیم در اوایل قرن نوزدهم نمی‌توان نوشت[۱]. گذشت زمان فرصت را برای مِیر راتشچایلد مهیا ساخت تا ثروت بزرگی جمع‌آوری کرده طوری‌که تمام بازار فرانکفورت در جیب‌هایش بود[۲] و با بزرگ شدن پسرانش، به فکر توسعهٔ بیشتر تجارت شد. مِیر راتشچایلد و پسرانش، خصوصاً نتن راتشچایلد (Nathan Mayer Rothschild) نابغهٔ خانواده، به‌زودی به‌حیث دلالان میان خانواده‌های شاهی و بانکداران مقرر شدند. باگذشت زمان، این خانواده چنان حرفوی شد که در معاملات میان بانکداران و شاهان، شاهان نمی-دانستند که آن‌ها با بانکداران چه نوع معامله و بانکداران نمی‌دانستند که آن‌ها با شاهان چه نوع معامله دارند. این طرز معاملهٔ مخفیانه، بانکداران را ناراحت ساخته و کوشش کردند که خانوادهٔ راتشچایلد را از سر راه خویش دور سازند، ولی دیگر دیر شده بود و این خانواده باقدرت و نفوذ سیاسی و اقتصادی که به‌دست آورده بود، بازی را برعکس ساخته و به‌زودی بیشترین بانک‌ها به‌دست خانوادهٔ راتشچایلد درآمده و خانوادهٔ راتشچایلد یکی از ثروتمندترین و پرنفوذترین خانواده را در اروپا تشکیل می‌داد. در مورد اینکه این خانواده چه زمانی و چگونه به گروه مخفی فریمیسن پیوست، اطلاعات دقیق در دست نیست، اما اکنون ازجملهٔ اعضای برجسته در بالاترین نقطه هرم قدرت فریمیسنری (Illuminati) محسوب می‌شوند.

در قرن نوزدهم، اروپا آهسته‌آهسته قدرتمندتر شد و جهان اسلام یکپارچگی خویش را از دست داد و ضعیف‌تر شد. انگلیس نسبت به داشتن سیاست اقتصادی بهره‌برداری، سرمایه‌گذاری بالای صنعت را آغاز کرد.

---

1. Five men of Frankfort; p 25 Karl S. Woerner;
2. Ibid; p 42

سرمایه‌گذاری بالای سکتور صنعتی سبب بعضی کشفیات مهم شده که مهم‌ترین آن ماشین بخار بود. برخلاف انگلیس و اروپایی‌ها، مسلمانان مشغول کشمکش‌های داخلی، تلاش‌ها برای نگه‌داشتن قدرت، انحصار قدرت، اقتصاد و علم و کاخ‌نشینی بودندکه این کار سبب دوری از اصول اسلام و عقب‌ماندگی نسبت به تمدن نوپای غربی شد.

انقلاب فرانسه و وقایع و جریانات مابعد آن سبب به‌وجود آمدن بعضی پدیده‌های جدید تاریخی شد که بشریت قبل از آن تجربه نکرده بود. آزادی با تعریف جدید روی‌کار آمد (آزادی یعنی هر کاری را می‌توانی به‌شرط اینکه به دیگران ضرر نرسد). مضحک‌ترین تعریف که می‌توان از آزادی داشت همین است، زیرا این ضرر تنها ضرر فزیکی بوده و کوتاه‌مدت می‌باشد، به‌طور مثال یک مرد و یک زن متأهل از آزادی داشتن روابط جنسی با مرد و زن غیر زوج خویش برخوردار می‌باشد، درحالی‌که این رابطه ضرر فزیکی و کوتاه‌مدت نداشته اما باعث از بین رفتن بنیادهای اساسی خانواده شده، محبت خانوادگی را خدشه‌دار می‌سازد، سیستم خانوادگی را به‌صورت کل از بین می‌برد و بالآخره با از بین رفتن سیستم خانواده، جوامع منحرف و بی‌ارزش می‌شوند. سیکولریزم (Secularism) پدیدهٔ دیگری می‌باشد که دین را از سیاست دور ساخته و منحصربه‌فرد می‌سازد، دیگر خالق یکتا ﷻ را حکمروا ندانسته و قوانین بشری جایگزین قوانین الهی شده که پیامد آن جوامع و سیستم‌های سیاسی بی‌خدا است. در جوامع سیکولر (بی‌خدا)، به‌خاطر رسیدن به هرم قدرت و نفوذ باید از عقاید و باورهای دینی گذشت و دین و عقاید دینی می-ماند و فقرا و زیردستان. در این‌صورت برداشت مردم نسبت به دین تغییر کرده و پابند بودن به دین و باورهای دینی سبب عقب‌ماندگی، فقر و زیردست بودن تلقی شده و دین در جامعه ارزش خویش را از دست می‌دهد. ملت‌گرایی پیامد دیگری تمدن نوپای غربی است، ملت‌گرایی زمین خداوند ﷻ را به

سرزمین‌های ملت‌ها مبدل ساخت که در آن منافع ملت‌ها بر منافع بشریت ترجیح داده می‌شود و برخورد ملت‌ها به‌وجود می‌آید. این پدیده‌ها و بعضی پدیده‌های الحادی دیگر سبب به‌وجود آمدن تمدن مدرن غربی شد که الکساندر دوگین یکی از علمای سرشناس روسیه و شیخ عمران نظر حسین عالم سرشناس اسلام آن‌را شاهی دجال می‌نامند. زمانی‌که به اصل ادیان برمی‌گردیم، به بسیار سادگی درک می‌کنیم که پسامدرنیته (جهانی‌شدن، پسالیبرالیزم و جوامع پساصنعتی)، شاهی ضد مسیح یا دجال است[۱]. دجال مغز متفکر به‌وجود آمدن تمدن بی‌خدای غربی بوده و طوری‌که بین دو چشم دجال کلمه کافر نوشته است، همان‌طور کفر در چهره این تمدن حک‌شده است[۲].

مطالعهٔ دجال یکی از موضوعات مهم اسلامی و خصوصاً آخرالزمانی می-باشد که متأسفانه علمای اسلام در این مورد توجه کمتر نشان داده و بیشتر مسلمانان تصویر نادرستی از دجال در ذهن دارند. طبق گفتهٔ حضرت محمد ﷺ، هیچ پیامبری مبعوث نشده است مگر اینکه قوم خویش را از فتنهٔ دجال آگاه نساخته باشد[۳]. در مسیحیت از دجال بنام Anti-Christ یا ضد مسیح، در یهودیت بنام Erev Rav، در اسلام بنام مسیح‌الدجال یا مسیح دروغین و حتی در هندوئیزم بنام کالی‌یوگا نام برده شده است. دجال برای چهل روز در دنیا به فتنه‌انگیزی پرداخته که یک روز آن مانند یک سال، یک روز آن مانند یک ماه، یک روز آن مانند یک هفته و ۳۷ روز دیگر مانند روزهای عادی ما می‌باشد[٤]. فیزیک‌دانان معاصر، جهان مادی را در سه بُعد

---

1. The fourth Political theory; ch 1 Alexander Dugin;
2. An Islamic View of Gog and Magog in the modern world; p 78, 79 Imran N. Hosein;

۳. صحیح بخاری؛ جلد ۹؛ کتاب ۸۸؛ حدیث ۱۴۱

٤. صحیح مسلم؛ حدیث ۴۰۷۵

مکانی (طول، عرض و ارتفاع) و یک بعد زمانی تعریف کرده اند. بعد از تئوری نسبیت انیشتین و تحقیقات علمای فزیک بالای این تئوری، ساینس-دانان به این عقیده هستند که زمان در زمین با زمان در آسمان‌های دیگر یکسان نمی‌باشد و الله ﷻ نیز در قرآن بیان می‌دارد که یک روز ما مانند هزار سال شما (زمان زمین) می‌باشد[۵]. الله ﷻ هفت طبقه آسمان خلق کرده است و در هر طبقهٔ آسمان، زمان و مکان تعاریف خاص را دارا بوده که با تعریف زمان و مکان زمینی متفاوت می‌باشد. زمان و مکان در جهان مادی ما تکمیل‌کنندهٔ یکدیگر می‌باشد، فلهذا چیزی که به‌شکل فیزیکی در زمان ما نباشد، به‌شکل فزیکی آن در مکان ما نیز موجود نیست. چون در حدیث، سه روز اول دجال در سیستم زمانی ما گفته نشده است، پس می‌توانیم بگوییم که دجال در سه روز اول به‌شکل فزیکی در جهان مادی ما نبوده و تنها در سی‌و-هفت روز که مانند روزهای ما (در سیستم زمانی و مکانی ما) می‌باشد، ما او را دیده می‌توانیم. در سه روز اول که دجال در سیستم زمانی و مکانی ما موجود نیست، فتنه‌های خویش را توسط پیروان خویش ترویج نموده و پیروان وی توسط شیاطین با وی در تماس هستند. خداوند ﷻ می‌فرماید: بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، معبود مردم، از شر وسوسه‌گر پنهان‌کار، کسی-که در دل‌های مردم وسوسه می‌کند، اعم از جن و انسان[۱]. الله ﷻ در آخر کتاب پاکش برای ما از وسوسه‌های جنیات شیطانی و انسان‌های شیطان‌صفت هشدار می‌دهد، پس شیطان قادر به وسوسه نمودن انسان‌ها می‌باشد. در حدیث آمده است که در زمان دجال، شیاطین افزایش (ترقی) می‌یابد[۲]. دیوید کاریکو در کتابی که ارتباط فریمیسن‌ها با شیاطین را به اثبات رسانده است، چنین می-

---

۱. سورهٔ الناس؛ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴) الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶)
۲ کنزالاعمال؛ جلد ۱۰؛ صفحهٔ ۲۱۴

نویسد: از سال ۱۹۷۰م بدین سو با ۵۵۰ شخصی‌که توسط شیاطین تسخیر شده بودند، سرخورده‌ام که تمامشان پیشینه در لوژهای فریمیسنری داشتند[۱]. زمانی‌که دجال، سه روز اول را پشت سر گذشتانده و در جهان مادی ما ظاهر شود، خود را عیسی مسیح معرفی خواهدکرد، ازاین‌رو حضرت محمد ﷺ او را مسیح‌الدجال نامیده است. شیخ عمران حسین به این نظر است که در سه روز اول، دجال برای هرروز، مرکز عملیاتی جداگانه انتخاب کرده که در روز اول آن امپراتوری طولانی (روز مانند سال) یا انگلستان به نمایندگی دجال برای فتنه پردازی و آماده ساختن دنیا تا آمدن وی به جهان مادی ما، عمل می‌کرد[۲]. پیروان هر سه دین آسمانی منتظر عیسی مسیح ؈ در عصر آخر هستند، درحالی‌که اسلام و مسیحیت منتظر آمدن دوبارۀ عیسی ؈ به‌خاطر برپا کردن حکومت عدل جهانی هستند، یهودیت، عیسی ؈ را تکذیب کرده و منتظر آمدن مسیحای هستند که تا حال نیامده و بعدازاین با آمدن وی عصر طلایی یهودیت را طبق وعدۀ تورات برپا ساخته و حکومت جهانی یهودیت را که از بیت‌المقدس و از معبد سلیمان ؈ فرمانروایی می‌شود، تأسیس نماید. یهودیان با تکذیب عیسی ؈ زمینۀ فریب خویش را توسط دجال مهیا ساخته و دجال می‌تواند خود را مسیح آن‌ها معرفی کرده و توسط این یهودیان چرخ-های فتنه و حیلۀ خویش را به چرخش درآورده و خود را به‌حیث مسیح بالای آن‌ها بقبولاند. این حالت را حضرت محمد ﷺ با زیبایی پیش‌بینی نموده است: بیشترین پیروان دجال یهودیان می‌باشند[۳].

در روز اول دجال (در زمان امپراتوری بریتانیا) اتفاق مهم برای پیروان دجال در افریقای جنوبی به وقوع پیوست که به قدرت دجالی بیشتر افزود.

---

1 The Egyption-Masonic-Satanic Connection; p 136 David L. Carrico;

2 Surah Al –Kahf and Modern age; p 74 Imran N. Hosein;

۳. صحیح مسلم؛ حدیث ۷۰۳۴

یک طفل سیاه‌پوست در افریقای جنوبی بازی می‌کرد که پایش به یک سنگ پردرخشش اصابت کرد. این طفل آن سنگ را نزد فامیلش برد، فامیلش آن‌را نزد کلان قوم برده و بالآخره نزد دولت رسید و دولت افریقای جنوبی، بعد از تحقیقات درک کرد که این سنگ الماس است. پیدا شدن الماس به این بزرگی به‌حیث پیش‌زمینه برای کشف یکی از بزرگ‌ترین معادن الماس جهان (کمبرلی) بود. استخراج این معدن بزرگ به‌زودی توسط کمپنی‌های بزرگ مربوط خانوادۀ راتشچایلد انحصار شد، چنانچه جنس (Janse)، گوهرشناس مشهور می‌نویسد: مهم‌ترین کمپنی‌هایی که در معدن کشی معدن کمبرلی دخیل بودند، کمپنی فرانسوی که توسط خانوادۀ راتشچایلد اداره می‌شد، می-باشد[1]. حضرت محمد ﷺ فرموده است: زمین، خزانه‌های خویش را برای دجال بیرون خواهد کرد[2]. معدن الماس کمبرلی یکی از خزانه‌های زمین بود که برای پیروان دجال بیرون کشیده شد، چنانچه در سال ۱۹۱۴م، به اندازه ۵ بیرل الماس ازاینجا توسط خانوادۀ راتشچایلد کشیده شده و سرمایه باورنکردنی به‌دست آن‌ها افتاد.

اگر تمدن مدرن غربی را طبق ادعاهای شیخ عمران حسین، الکساندر دوگین، داکتر رحیم‌پور ازغدی، شیخ داکتر محمد انصاری و بسیاری از علمای دیگر، تمدن دجالی بدانیم، پس باید اجنداهای دجالی از قبیل آماده ساختن حکومت جهانی، بیت‌المقدس به‌حیث پایتخت این حکومت و معبد سلیمان که در محوطۀ مسجدالاقصی به‌حیث تخت شاهی را دنبال کند، که چنین هم است. یهودیان اولین کسانی بودند که در دام فریب دجال افتاده و او را به‌حیث مسیح راستین و کار برای اجنداهای او را کار برای مسیح راستین دانسته‌اند. به‌خاطر پیاده کردن اجنداهای مسیح دروغین و آماده کردن دنیا

---

1. Gems & Gemology; p 237 A. J. A. (Bram) Janse;

۲. صحیح مسلم؛ حدیث ۷۰۴۱

برای آمدن وی، یهودیان باید ادیان یکتاپرستی و خصوصاً اسلام را تضعیف و حتی از بین ببرند. دو امپراتوری بزرگ آن‌زمان، امپراتوری مسیحی ارتودوکس (تزار) و امپراتوری بزرگ اسلام (عثمانی) که اساس آن یکتاپرستی بود، بزرگ‌ترین موانع و سد راه اجنداهای دجالی یهود و آوردن دولت یهودی در سرزمین مقدس شمرده می‌شد. پیروان دجال به‌خاطر پیاده نمودن اجنداهایی به این بزرگی تنها به یهودیان نمی‌توانستند اکتفا کنند، بناءً تحت نام حرکت صهیونیزم که نسخهٔ دیگر فریمیسنری است، برای اولین بار در طول تاریخ بشریت اتحاد مسیحی-یهودی را به‌وجود آوردند که قبل از این ناممکن به نظر می‌رسید. تئودور هرزل یهودی اروپایی، خبرنگار و نویسنده دنمارکی‌الاصل، کنفرانسی متشکل از ۳۰۰ نفر از اندیشمندان و متفکران یهود به نمایندگی از پنجاه جمعیت یهودی برگزار نمود. در این کنفرانس که کاملاً سِری در شهر بال سوئیس در سال ۱۸۹۷م برگزار شد، تئودور هرزل با توجه به تغییرات اوضاع سیاسی به سود غرب و به زیان شرق، مکان تأسیس یک وطن یهودی را موردبررسی قرار داده و در همان سال کتابی به نام دولت یهود به رشتهٔ تحریر درآورد که در آن از قوم یهود خواسته بود که با توجه به اینکه هر ملتی برای خود سرزمین و دولتی دارد، آن‌ها نیز باید دولت یهود را در سرزمین فلسطین تشکیل دهند. حرکت صهیونیزم، طوری‌که از نامش پیداست و سازمان همکارش فریمیسنری، فقط یک هدف داشته که تسخیر تپهٔ صهیون جایی‌که معبد سلیمان ﷷ در آن موقعیت دارد و آماده ساختن جهان برای برپا سازی حکومت جهانی دجال از این معبد می‌باشد که تنها متشکل از یهودیان نبوده، بلکه بسیاری از مسیحیان پرقدرت و حتی بعضی مسلمان‌نماها نیز شامل این حرکت می‌باشند. این اتحاد یهودی-مسیحی را قرآن پاک پیش‌بینی نموده، مسلمانان را از دوستی و همکاری با این اتحاد شدیداً نهی نموده و کسانی‌که به دوستی با آن‌ها تن می‌دهند را از امت محمد ﷺ خارج نموده

است[1]. شکل گرفتن حرکت صهیونیزم به‌شکل رسمی (نظریه صهیونیزم سال‌ها در قلب این دجالی‌ها موجود بود) مصادف است با پیدا شدن جسد فرعون که می‌توان آن‌را نشانه و هشداری از جانب الله ﷻ برای این فرعونیان دانست، چنانچه الله ﷻ می‌فرماید: پس امروز تو را (ای فرعون) با زره (زرین) خودت به بلندی (ساحل) می‌افگنیم تا برای کسانی‌که از پی تو می‌آیند، عبرتی باشد و بی‌گمان بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافل‌اند[2]. بناءً قران کریم پیش‌بینی شگفت‌انگیزی را در بارهٔ جسد فرعون نموده و پیدا شدن آن‌را یک نشانهٔ اخطار آمیز الهی دانسته است. این کشف، یک هشدار بربادی برای یهودیان و حرکت صهیونیزم است‌که هم‌زمان با پیدا شدن جسد فرعون شکل گرفت. آشکار است که دجال مغز متفکر در ساختن حرکت صهیونیزم می‌باشد. مفهوم این است که یهودیان توسط دجال رهبری شده و در راهی درحرکت هستند که به بربادی و مجازات الهی می‌پیوندد و به سرنوشت فرعون دچار خواهند شد. پیدا شدن جسد فرعون نشان‌دهندهٔ شمارش معکوس برای فرعونیان این زمان و نشان‌دهندهٔ آخرالزمان می‌باشد[3].

به‌خاطر عملی ساختن پروژهٔ دولت یهود، تئودور هرزل به جمع‌آوری بودجه پرداخته که منجر به سرمایه‌گذاری بزرگ از طرف خانوادهٔ راتشچایلد و سایر نخبگان یهود شد. هرزل با این سرمایهٔ بزرگ خواست تا عبدالحمید آخرین خلیفهٔ عثمانی را خریده تا با اسکان یهودیان در بیت‌المقدس موافقت نماید.

---

١. سورهٔ المائده؛ آیهٔ٥١؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٥١) ترجمه: ای مؤمنان یهودیان و مسیحیان را که (در مقابله با شما) دوست و هوادار یکدیگرند، به دوستی نگیرید، و هرکه از آنان دوست گیرد، جزء آنان است، خداوند ستمکاران را راهنمایی نمی‌کند.

٢. سورهٔ یونس؛ آیهٔ ٩۶؛ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ (٩۶)

3. Jerusalem in the Quran; p 101-103 Imran N. Hosein;

عبدالحمید این پیشنهاد هرزل را توطئه خوانده و به اسکان دسته‌جمعی یهودیان در بیت‌المقدس موافقت نکرد.

مانند عثمانی‌ها، تزارهای روسیه نیز خطر در مقابل اجنداهای دجالی یهودیان اروپایی محسوب می‌شد، بناءً پلان‌های بزرگ جهانی برای از بین بردن این دو امپراتوری گرفته شد. در روسیه، صهیونیست‌ها به پرورش نظریه انقلاب کمونیستی بنام بلشویک (Bolshevik) به رهبری ولادیمیر لنین پرداختند. لنین از طرف مادر یهود بوده و یهودیان بر اولین دفتر سیاسی وی تسلط داشتند؛ و دومین مرد مهم در انقلاب بلشویک بنام لیئون تروتسکی، بسیار کوشش می‌کرد که هویت یهودی و دل‌چسپی خویش را به منافع یهود پنهان کند[1]. صهیونیست‌ها به فکر نفوذ در قلمرو عثمانی‌ها نیز شده و دست‌نشانده‌های خویش را در این قلمرو پرورش دادند. در ترکیه، مصطفی کمال (اتا ترک) و در جزیرهٔ عرب شریف حسین حکمران حجاز و عبدالعزیز ابن سعود را انتخاب کردند. ولی، این دو امپراتوری آن‌قدر هم ضعیف نبودند که به بغاوت چند شخص و یا حرکتی سیاسی از بین بروند. برای تضعیف این دو امپراتوری، آن‌ها باید در یک جنگ بزرگ دخیل می‌شدند، فلهذا صهیونیست‌ها جنگ جهانی اول را راه‌اندازی نمودند. در سال ۱۹۱۴م، صهیونیست‌ها فرانس فردیناند ولیعهد اتریش-مجارستان را به قتل رسانیده و روسیه را متهم به این کار نمودند. چنانچه داکتر هنری مکو می‌نویسد: قتل ولیعهد اتریش (فردیناند) توسط دست‌های مخفی فریمیسنی که سبب جنگ جهانی اول شد، یک واقعهٔ پلان شده مانند حادثهٔ یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱م بود[2]. با کشته شدن فردیناند، اتریش-مجارستان جنگ را با روسیه اعلان کرد. جرمنی به پشتیبانی اتریش-مجارستان وارد عمل شده و انگلیس

---

1. The Culture of Critique; p 53, 96 Kevin Macdonald;

2 .Illuminati; p 185 Henry Makow PhD;

برعلیه جرمنی موضع‌گیری نمود. در این میان، قدرتی‌که نمی‌خواست شامل این جنگ باشد، امپراتوری عثمانی‌ها بود؛ اما انگلیس طی یک موافقت‌نامهٔ مخفی به روسیه وعدهٔ حکومت بالای قسطنطنیه را داده و نیروهای بحری روس وارد آب‌های عثمانی‌ها شد که عکس‌العمل عثمانی‌ها آن‌ها را وارد جنگ نمود. چنانچه ویلیم ولفورت می‌نویسد: در جریان بحران دیپلوماتیک میان روسیه و جرمنی بر سر لشکرکشی جرمنی بالای قسطنطنیه منطقهٔ که روسیه می‌خواست تحت قیادت خویش داشته باشد، فرانسه مانند جنگ اول بالکان اصرار به این داشت تا روسیه اقدامات جدی برعلیه جرمنی انجام دهد. به‌طور مثال سزونوف (وزیر خارجهٔ روسیه) در مواقع مختلف گفته بود اگر روسیه خطر جنگ با جرمنی را می‌پذیرفت، پشتیبانی انگلیس به طرفداری روسیه ضمانت شده بود[1]. جرمنی در این جنگ برای اولین بار سلاح‌های را مورداستفاده قرارداد که نظیرش دیده نشده و جهان از وجود آن بی‌خبر بود و توسط تحت‌البحری‌ها، انگلیس را محاصره کرد. محاصره و بیچاره شدن انگلیس چیزی بود که صهیونیست‌ها و خانوادهٔ راتشچایلد انتظار آن‌را می‌کشیدند، صهیونیست‌ها نزد انگلیس مراجعه کرده و در بدل آوردن امریکا به پشتیبانی انگلیس در جنگ، خواستار کمک انگلیس برای ساختن دولت یهودی در فلسطین شدند. انگلیس به این پیشنهاد لبیک گفته و اعلامیهٔ بلفور را که عنوانی راتشچایلد نوشته شده بود و در آن از کمک همه‌جانبهٔ انگلیس برای ساختن دولت یهودی در فلسطین یادآوری شده بود، به امضا رسانید. صهیونیست‌ها که از نفوذ زیاد در سیاست امریکا برخوردار بودند، به‌زودی توانستند امریکا را به پشتیبانی انگلیس وارد جنگ ساخته و طبق وعده، انگلیس را از مهلکهٔ محاصره نجات دهند. صهیونیست‌ها در عقب ورود

---

1 .The Perception of Power: Russia in the Pre-1914 Balance; p 367 William C. Wohlroth;

امریکا در جنگ جهانی اول بودند. آن‌ها در بدل ورود امریکا در جنگ، گرفتن فلسطین را از ترک‌ها مبادله کردند[1]. جاسوسان انگلیس برای شریف حسین، پادشاهی عرب و هفت میلیون پوند را وعده داده بودند و شریف حسین با خلافت بغاوت کرده و اعلان آزادی نمود که در سال ۱۹۱۶م توانست کنترول مکه و جِده را به‌دست بگیرد و بالآخره در سال ۱۹۱۹م، شهر مدینه را تصرف کرده و حجاز به‌دست شریف حسین درآمد. فرد دوم، عبدالعزیز بن سعود بود که اولادهٔ او حالا هم شاهان عربستان سعودی هستند، که آن‌قدر تأثیر در سیاست آن‌وقت نداشت، بناءً او در برابر پول کم (معاش ماهانه ۵۰۰۰ پوند استرلنگ) خود را به انگلیس‌ها فروخت و علیه خلافت بغاوت کرد. در سال ۱۹۱۹، خلافت اسلامی در حال ازبین رفتن بود و اردوی انگلیس بیت-المقدس را تصرف کرد که یک روز بسیار خوش برای صهیونیست‌ها محسوب می‌شود. در همین سال بود که اردوی یونان، انتالیای ترکیه را فتح کردند و چون ترک‌ها از نفرت یونانیان نسبت به ترک‌ها هراس داشتند، بسیار وحشت‌زده شدند و اینجا بود که انگلیس مهرهٔ ترکی خویش را پیشکش کرده و او را به‌حیث ناجی ترکیه جلوه داد و مصطفی کمال به‌حیث قهرمان همه قهرمانان در ترکیه ظاهر شد؛ و سال نگذشته بود که مصطفی کمال ترکیه را جمهوری اعلان کرد و خلیفه، مانند یک پاپ عیسویت، در ترکیه همچنان بدون کدام قدرت اجرائی و سیاسی پابرجا ماند که در سال ۱۹۲۴م، جمهوری ترکیه خلافت را کاملاً از بین برد. جهان اسلام مانند اروپا به کشورهای سیکولر و ملت‌گرا مبدل شد و دیگر چیزی بنام یک امت واحد در اسلام وجود نداشت.

---

1 . Illuminati; p 8 Henry Makow PhD;

Foreign Office,
November 2nd, 1917.

Dear Lord Rothschild,

I have much pleasure in conveying to you, on behalf of His Majesty's Government, the following declaration of sympathy with Jewish Zionist aspirations which has been submitted to, and approved by, the Cabinet

"His Majesty's Government view with favour the establishment in Palestine of a national home for the Jewish people, and will use their best endeavours to facilitate the achievement of this object, it being clearly understood that nothing shall be done which may prejudice the civil and religious rights of existing non-Jewish communities in Palestine, or the rights and political status enjoyed by Jews in any other country"

I should be grateful if you would bring this declaration to the knowledge of the Zionist Federation.



فصل دوم
استعمار و استثمار

ورود غرب

صهیونیست‌ها، ارتباط بین خلافت، یکپارچگی و اتحاد مسلمانان با قدرت را به‌خوبی درک می‌کردند، لذا طرح براندازی خلافت و اندیشۀ خلافت را از جهان اسلام و اذهان مسلمانان راه‌اندازی کرده و به‌عبارت‌دیگر، راهبرد سیکولرسازی جهان اسلام و مبدل ساختن شیوۀ زندگی اسلامی را به طرز زندگی بی‌خدای غربی آغاز کردند.

دامنۀ انقلابی‌که توسط مزدوران بریتانیا توأم با پدیده وارداتی بنام ملت‌گرایی علیه خلافت عثمانی در حجاز آغاز شده بود، به سوریه، لبنان، عراق و فلسطین کشیده شده و کم‌کم نیروهای بریتانوی و فرانسوی به‌صورت علنی به کمک جدایی‌طلبان پرداخته و عثمانی‌ها را مجبور به عقب‌نشینی از این سرزمین‌ها نمودند. در سال ۱۹۱۹م، نیروهای بریتانوی تحت رهبری جنرال النبی موفق به تسخیر بیت‌المقدس شده و جنرال نامبردۀ بریتانوی به‌مجرد ورود به بیت‌المقدس، لب به سخنانی باز کرد که تفکر و تعمق هر مسلمان آگاه را برمی‌انگیزد، وی گفت: بالآخره جنگ‌های صلیبی اکنون خاتمه

یافت[1]. جنرال النبی درحالی چنین اظهار داشت که درک می‌کرد، قدرت اسلام بدون خلافت مانند قدرت یک ببر بدون دندان است.

سیاست بریتانیا در جزیرهٔ عرب و شکست دادن عثمانی‌ها ارتباط راهبردی با ساختن دولت یهودی در فلسطین داشت. زمانی‌که بریتانیا مشغول مذاکره با اعراب دربارهٔ اعلان استقلال از ترک‌های عثمانی بودند، وزیر خارجهٔ روسیه خبر نقشه‌های شوم بریتانیا و فرانسه را در مورد توطئه‌های خائنانهٔ این دو کشور مبنی بر تجزیهٔ خاورمیانه به کشورهای کوچک که در موافقت‌نامهٔ سایکس-پیکات (Sykes-Picot) درج شده بود، به اعراب رسانید. موافقت بین بریتانیا و اعراب طوری بود که بعد از استقلال اعراب از ترک‌های عثمانی، در جزیرهٔ عرب، خلافت جدید به رهبری اعراب تشکیل گردد، اما بریتانیا و باداران صهیونیستشان هیچ‌گاه نمی‌خواستند چیزی بنام خلافت در جهان اسلام وجود داشته باشد، لذا مزدور بریتانیا بنام شریف حسین که خلافت را بنام خود اعلان نموده بود، در طول چند ماه بعدازاین اعلان، توسط مزدور دیگری بریتانیا بنام عبدالعزیز بن سعود که باوجود هشدار وزیرخارجهٔ روسیه از اطاعت باداران صهیونیستش ابأ نورزید، از حجاز رانده شده و خانوادهٔ آل سعود، شاهی مطلقهٔ عربستان سعودی را به کمک بریتانیا به‌وجود آوردند.

بالآخره با تشکیل کشورهای جدید ملت‌گرا در بلاد اسلامی و از همه مهم‌تر شکست عثمانی‌ها در ترکیه و به‌وجود آمدن جمهوری سیکولر ترکیه توسط مزدور انگلیس بنام مصطفی کمال اتاترک، صهیونیست‌ها به آرزوی دیرینهٔ خویش که همانا پارچه‌پارچه شدن و ضعیف شدن جهان اسلام بود، رسیدند و زمینهٔ تشکیل دولت یهود در فلسطین مهیا شد.

---

1. Imran N. Hosein; The Caliphate The Hejaz and The Saudi-Wahhabi Nation-State; p 17

علمای اسلام از بین رفتن خلافت و به‌وجود آمدن دولت‌های ملی که اساس آن تفکرات سیاسی تمدن مدرن غربی بود، را غیر اسلامی خواندند. علمای پوهنتون الازهر، به‌وجود آمدن کشورهای جدید شاهی و جمهوری را بدعت خوانده و تصمیم گرفتند که کنفرانسی مشمول از علمای سراسر جهان اسلام را به‌خاطر دوباره برپاساختن خلافت، در سال ۱۹۲۶م در این پوهنتون دایر کنند. علمای اسلام از مصر، لیبیا، تونس، مراکش، افریقای جنوبی، اندونیزیا، یمن، حجاز، فلسطین، عراق و پولند در این کنفرانس که اجنداهای مهم آن تعریف خلافت و درایت خلیفه، ضرورت خلافت، نحوۀ تشکیل خلافت، ممکن بودن خلافت در آن‌زمان مطابق به شریعت اسلامی و راهبرد برای تشکیل دوبارۀ خلافت بود، شرکت کردند، درحالی‌که علمای بعضی از ممالک مهم اسلامی از قبیل ترکیه، فارس، افغانستان، نجد و علمای از جماعت‌های مسلمان روسیه، هند و چین در این کنفرانس حضور نداشتند. این کنفرانس به سه کمیته تقسیم شد که نظر به منفی‌گرایی کمیتۀ سوم بی-نتیجه ماند و این نتیجۀ منفی را شیخ الزواهری تشیع جنازۀ اسلام خواند[1]. تصمیمی که همۀ کمیته‌ها بالای آن موافقت کردند، برگزاری کنفرانسی دیگر در این رابطه بود. خانوادۀ آل سعود که می‌دانستند جهان اسلام آن‌ها را هیچ‌گاه به‌حیث خلیفه قبول نمی‌کنند، خواستند همتای کنفرانس الازهر را در مکه بنام مجلس جهان اسلام دایر کنند. برخلاف کنفرانس الازهر، در این کنفرانس نماینده‌های بسیاری از کشورهای اسلامی به‌جز فارس، حاضر بودند، ولی برخلاف انتظار در مورد تشکیل دوبارۀ خلافت اسلامی در آن بحث نشده، بلکه خانوادۀ آل سعود به نحوی دولت جدید شاهی عربستان سعودی را قانونی جلوه داده و برخلاف وعدۀ که در این کنفرانس نمودند دیگر کنفرانسی

---

1. Imran N. Hosein; The Caliphate The Hejaz and The Saudi-Wahhabi Nation-State; p 52

متشکل از علمای اسلام را دایر نکرده و رویای تشکیل خلافت به‌صورت رویا باقی ماند که تا حال در جهان اسلام، دارالاسلام تشکیل نشد.

بعد از جنگ جهانی اول، بریتانیا خواست تا وعدهٔ تشکیل دولت یهودی در فلسطین را که به صهیونیست‌ها و در رأس خانواده راتشچایلد در اعلامیه بلفور داده بود، عملی کند. ابتدا از مردم فلسطین سرشماری به عمل آوردند و معلوم شد با همه کوششی که در ظرف سی سال یهودیان برای مهاجرت به فلسطین نموده‌اند، فقط شش درصد از مردم فلسطین یهودی می‌باشند، البته با این اقلیت بسیار ضعیف نمی‌شود نقشهٔ استقلال یهود عملی گردد، زیرا مُقدرات مملکتی که نودوچهار درصد آن مخالف سرسخت رژیم آن باشند، به‌هیچ‌وجه قابل اداره نیست. لذا به فکر توسعهٔ نقشهٔ مهاجرت یهود و انتقال اراضی، و سپردن منابع اساسی اقتصادی و پست‌های حساس مملکت به صهیونیست‌ها افتادند[1]. بریتانیا، تصمیم انتقال یهودیان به فلسطین را گرفته و مهاجران یهودی که اکثراً جوانان یهودیان اروپایی بودند، همراه با نیروهای انگلیسی روانهٔ صحرای سینا شده و به مسکن‌گزینی پرداختند. سرانجام، با موافقت جمعیت اتحاد و ترقی که یک جمعیت پان‌ترکیسم(Pan-Turkism) و ملت-گرای ترکی بود، یهودیان اولین جواز اقامت خود را در صحرای یافا و بیت-المقدس دریافت نموده و بدین گونه خیانت به عالم اسلام توسط جمعیت اتحاد و ترقی که یک جمعیت ملی‌گرا بود و خود را وارث عثمانی‌ها می-دانست، صورت گرفت. عبدالله التل نویسندهٔ مشهور عربی می‌نویسد: قوانین انگلستان در دورهٔ انتداب[2] به‌اندازه‌ای یهودیان را برای مهاجرت به فلسطین آزاد گذاشته بود که پیش از خروج از شهرهای خود در آلمان، پولند و امریکا،

---

۱. اکبر هاشمی؛ اسرائیل و فلسطین؛ صفحهٔ ۲۱

۲. انتداب: حمایت وقیمومیت کشور نیرومند از کشوری ناتوان تا زمان رسیدن به استقلال که اخیراً سازمان ملل متحد آنرا نظام نظارت و وصایت تبدیل کرد.

به آن‌ها گذرنامهٔ فلسطینی داده می‌شد. در مقابل، عرب‌هایی که از شرق اردن و سوریه به فلسطین آمده و سال‌های زیادی در آن سکونت داشتند، اجنبی به‌حساب می‌آمدند. از سوی دیگر، انگلستان تمام نیروی خود را درراه حمایت از یهودیان در اختیار یهودیان قرار داده و برای سرکوب نمودن عرب‌ها و جلوگیری از هرگونه شورشی از جانب آنان، پایگاه نظامی قدرتمندی در شرق اردن تشکیل داد تا دولت اسرائیل بدون هیچ مزاحمتی تشکیل شود! درواقع انگلستان به تعهدات خود نسبت به اعراب پابند نبود[۱]. در سال ۱۹۲۰م، دولت انگلستان اعلام کرد که از این زمان به بعد حکومت‌نظامی فلسطین به حکومت مدنی تبدیل خواهد شد و یهودیان که در انتظار چنین روزی بودند فوراً عهدنامه‌ای را به امضاء سران کنفرانس متفقین رساندند که در سان ریمو به تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۹۲۰م منعقد شده بود و در این کنفرانس، فلسطین باید در موقعیت اداری-سیاسی قرار می‌گرفت تا یهودیان برای تأسیس میهن ملت‌گرایی خود در آزادی کامل به سر برده، حکومت انتداب نیز به هجرت یهودیان به فلسطین کمک کند و در این رابطه توصیه می‌شود تا کابینه‌ای برای رسیدگی به امور مهاجرین یهودی تشکیل شود تا ناظر امور هجرت بوده و از سوی دیگر، به مهاجرین مسکن و شغل مناسب بدهد و بتواند امتیازات شرکت‌ها را در درجهٔ اول به یهودیان بدهد تا آن‌ها بتوانند در تأسیس چنین میهنی سعی و تلاش خود را به‌کارگیرند[۲]. این عهدنامه در سال ۱۹۲۲م به تصویب جامعهٔ ملل رسید. انگلستان نیز بی‌درنگ آقای هربرت سموویل یهودی را به‌عنوان نمایندهٔ سامی انگلستان به فلسطین فرستاد و سموویل در

---

۱. عبدالله التل؛ خطر الیهودیة العالمیة علی الاسلام و المسیحیة؛ صفحهٔ ۲۴۳

Cynthia Day Wallace. Foundations of The International Legal Rights of The Jewish People and The State of Israel. PP. 2-6

طول مأموریت خویش در فلسطین، دست به اقداماتی زد که برخی از این اقدامات عبارت‌اند از:

- سکونت دادن شش‌صد هزار یهودی مهاجر
- دادن پست‌های مهم به یهود
- خریداری زمین‌های عرب‌ها با توسل به‌زور و واگذار کردن آن‌ها به یهود
- منحصر نمودن امتیاز تجارت خارجی به یهود
- ممنوع کردن حمل سلاح بر عرب‌ها
- قرار دادن تسهیلات فراوانی جهت خریداری اسلحه برای یهود.

در روسیه، سوسیالیست‌های بلشویک امپراتوری مسیحی تزار را سرنگون ساخته و امپراتوری خداناباور، دین‌ستیز، ظالم، بی‌رحم و مبنی بر نظریه‌های مارکسیستی و داروینی اتحاد جماهیر شوروی را به‌وجود آوردند که همچنان توسط خانوادهٔ راتشچایلد حمایت مالی می‌شدند. مطابق به مجلهٔ امریکایی نیویارک (*New York Journal-American*)، تاریخ سوم فبروری ۱۹۴۹م، جان سچف نواسهٔ جیکب (یکی از شرکای کمپنی‌های راتشچایلد) به مقدار بیست میلیون دالر را برای موفقیت بلشویک‌ها به باد هوا داده است[1]. شیف (یکی از اعضای خانواده راکه‌فلر که مانند خانواده راتشچایلد یکی از اعضای برجستهٔ مافیای جهانی فریمیسن می‌باشد) به‌خاطر سرنگونی امپراتوری تزار، میلیون‌ها دالر را به روسیه می‌فرستاد[2]. جامعهٔ مخفی که توسط راتشچایلد رهبری می‌شد، یکی از مهم‌ترین حامیان انقلاب بلشویک محسوب می‌شود[3]. برخلاف نظریه‌های اکثر مؤرخین، انقلاب بلشویک یک تصادف تاریخی نه، بلکه یکی

1 .Gary Allen with Larry Abraham; None Dare Call it Conspiracy; 4. Bankrolling The Bolshevik Revolution

2.Forbes B. C.; Men Who Are Making America; pp.334-345

3. Gary Allen with Larry Abraham; None Dare Call it Conspiracy; 5. Establishing the Establishment

از پلان‌های بزرگ جهانی برای مبارزه با ادیان و سنت‌ها بود، چنانچه در اولین قدم، مبارزۀ بلشویک‌ها با کلیسای ارتودوکس آغاز شده و تا ممالک اسلامی و مبارزه با مساجد ادامه یافت. نظریه‌های خداناباوری مارکس و داروین به‌شکل سمارق‌گونه توسط رسانه‌ها، کتاب‌ها، مجله‌های علمی، کنفرانس‌ها و محافل علمی پخش و نشر شده و کمونیست‌های بلشویک مردم را مجبور به قبول کردن نظریه‌های خداناباوری می‌کردند، تا حدی‌که به‌خاطر گرفتن کارت سرخ عضویت این حزب، مجبور به دشنام دادن به خالق یکتا و فرستادگانش نیز می‌شدند. اتحاد جماهیر شوروی (کمونیستی) بیشتر از بیست میلیون از شهروندانش را در بیست‌وپنج سال نخست حکومت و در اوج قدرت یهودیان در این اتحاد، به قتل رسانید. درواقع دولت علیه مردم بود[۱]. بعضی از مؤرخین، کشتارجمعی روس‌ها توسط اتحاد جماهیر شوروی را انتقام‌گیری از بدرفتاری امپراتوری تزار با یهودیان می‌دانند. طوری به نظر می‌رسد که بعضی از قتل-عام‌ها توسط بلشویک‌ها، انتقام یهود برعلیه مردمی بود که تاریخ احساسات ضد یهودی داشتند. بسیاری از مؤرخین می‌گویند: یهودیان به نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی پیوستند تا انتقام خود را از بدرفتاری زمان تزار بگیرند[۲].
اتحاد جماهیر شوروی، ممالک اسلامی آسیای میانه را تحت سلطۀ خویش درآورده و دامنۀ استعمارشان به افغانستان نیز کشیده شد و همان‌طوری‌که مسیحیان روسیه را مورد ظلم قرار داده بودند، در سرزمین‌های اسلامی نیز به ظلم و استبداد پرداخته، علمای دین را روانۀ زندان نموده، شکنجه کرده و به قتل می‌رسانیدند، مردم عام را به بهانه‌های چون اخوانی بودن، اسلام‌گرا بودن و

---

1. Kevin Macdonald; The Culture of Critique; p xxxvii

2. Joe Rapoport; The Life of a Jewish Radical; p 31

کپیتالست بودن قتل‌عام کرده، به هر نحوی ممکن با عقاید دینی جنگیده و به بهانهٔ مساوات، سرمایه‌های عوام و سرمایه‌های ملی را به سرقت بردند.

جنگ جهانی اول، بر علاوهٔ تأثیرات مهم که در سیر تاریخ بشری داشت، مهم‌ترین پیامد آن انتقال قدرت جهانی از بریتانیا به امریکا بود. دالر جایگزین پوند استرلنگ به‌حیث پول ذخیروی جهانی شده و امریکا به جایگزینی امپراتوری پرداخت که در قلمرو آن آفتاب غروب نمی‌کرد و به‌حیث ابرقدرت جهانی عرض‌اندام کرد. انتقال قدرت از بریتانیا به امریکا یکی از نادرترین نوع وقایع تاریخی است، زیرا برای اولین بار در طول تاریخ بشر، یک قدرت بزرگ بدون رویارویی مستقیم و به‌طور بسیار مرموز، قدرت را به قدرت دیگر واگذار نموده که در این مورد می‌توان گفت: دجال مرکز عملیاتی خود را از روز اول در لندن، بدون اینکه لندن را از دست بدهد، به‌روز دوم در واشنگتن انتقال نمود.

امریکا به‌حیث قدرت جدید جهانی، همانند همتای پیشینش و با همکاری این همتا به طرف‌داری یهودیان صهیونیست وارد بازی شد. اعراب آهسته-آهسته از دسایس خطرناک و شوم قدرت‌های صهیونیستی دجالی غرب آگاه شده و دریافتند که شکار بزرگ‌ترین فریب عصر شده‌اند، لذا احساسات ضداستعمار فراگیر شده و کم‌کم به مبارزه با این فتنهٔ بزرگ پرداختند که اکثراً توسط نیروهای بریتانوی خنثی می‌شد، تا اینکه در سال ۱۹۲۹م انقلابی‌که تقریباً همهٔ مردم فلسطین را در برمی‌گرفت، راه‌اندازی شد که بازهم توسط بریتانیا و متحدانش با حیله‌ها و نیرنگ‌های جدید خنثی گردید. نفرت اعراب روزبه‌روز در مقابل بریتانیا و هم‌کیشان صهیونیستش اوج گرفته و بغض‌های متراکم در قلوب اعراب آمادهٔ کفیدن می‌شد تا اینکه محمد امین الحسینی مفتی اعظم فلسطین در سال ۱۹۳۶م دستور اعتصاب عمومی را صادر کرد که به‌شکل بسیار عالی و گسترده و به مشارکت زنان، مردان، تجار، کسبه‌کاران،

صنعت‌گران، محصلین و متعلمین و حتی زندانیان عملی شد. این اعتصاب مشمول قطع راه‌های آهن، لوله‌های نفت، بسته نمودن ادارات دولتی و پُل‌ها، قطع برق و تلفون، نپرداختن مالیات و عدم اطاعت از قوانین حکومتی بود. صهیونیست‌ها دست‌وپاچه شده و از دست‌نشانده‌های عربی خویش کمک گرفته که توسط آن‌ها (عبدالعزیز بن سعود شاه عربستان سعودی، ملک غاضی سلطان عراق، امام یحیی پادشاه یمن و امیر عبدالله حاکم اردن) تلگرافی عنوانی انقلابیان فرستادند که مضمون آن اظهار اطمینان و امیدواری بر مصمم بودن بریتانیا در برآورده ساختن خواست‌های مشروع مردم فلسطین بود و از مردم فلسطین خواهش آرامش شده بود. بدین ترتیب این انقلاب عظیم بعد از شش ماه با دادن هزاران شهید و اسیر به شکست مواجه شده و فقط سه شرط کتبی را دولت بریتانیا پذیرفت که هیچ‌گاه مصمم به عملی کردن آن نبود. این شروط عبارت بودند از: ۱. به‌طورکلی از مهاجرت یهود به فلسطین اکیداً جلوگیری شود، ۲. اراضی فلسطین به‌هیچ‌وجه به یهود منتقل نگردد و ۳. به حکومت استعماری بریتانیا خاتمه داده شده و حکومت مستقل عربی تشکیل گردد.

تمدن مدرن غربی، راه‌های جدید عوام‌فریبی را بنام کمیسیون و کمیته سازی برای طولانی ساختن دریافت راه‌حل یک پروسه که منجر به فراموشی تدریجی مسائل حاد می‌شود، راه‌اندازی نموده بودند که برای فریب مردم فلسطین نیز از این ترفند کار گرفته و ظاهراً یک هیئت بی‌غرض و حقیقت-یاب را برای رسیدگی به خواست‌های اعراب، علل انقلاب و راه‌های حل مشکل به فلسطین فرستادند. این هیئت به‌ظاهر بی‌طرف و حقیقت‌یاب، به-شکل ماهرانه‌ای پس از بیان راه‌های حل چنین اضافه کرد: معالجهٔ اساسی این است که فلسطین تقسیم شود، یک دولت عربی-یهودی و یک قسمت هم در

دست بریتانیا باقی بماند[1]. تصمیم دولت بریتانیا مبنی بر تقسیم فلسطین برای اعراب قابل‌قبول نبوده و سبب نفرت، خشم، غضب و انزجار نه‌تنها اعراب، بلکه تمام مسلمانان جهان علیه غربی‌ها و یهود شد. نمایندهٔ دولت عراق در واکنش به این تصمیم چنین اظهار نمود: شما اگر می‌خواهید خدمت‌های یهود را تلافی کنید، خوب است که در همان اروپا منطقه‌ای را برای آن‌ها بدهید، نه اینکه از جیب مردم آسیا حاتم‌بخشی کنید. متعاقباً، دولت‌های عربی پس از مجلسی مشمول از نمایندگان مصر، عراق، سوریه، لبنان، اردن، فلسطین، و بلاد مغرب به‌سوی فلسطین لشکرکشی کرده تا این‌که حکومت استعماری بریتانیا در فلسطین مجبور به عقب‌نشینی شد. دولت بریتانیا بعد از شکست بی‌شرمانه، از ترفند گذشته کار گرفته و به‌خاطر وقت‌کشی، وزارت مستعمرات بریتانیا، سران عرب (نمایندگان عراق، مصر، اردن و یمن) و یهود را به‌خاطر دریافت راه‌حل به لندن دعوت نموده جایی‌که با لطف خوش و مکارانه، یک‌بار دیگر این مسلمانان یک‌چشم را فریب داده و وعدهٔ تشکیل دولت عربی را در فلسطین به‌شکل تدریجی و طی مقطع زمانی ده‌ساله بالای آن‌ها قبولانیده و مسلمانان یک‌بار دیگر نیش از سوراخی خوردند که قبلاً نیز خورده بودند.

باوجود تمام کوشش‌ها، صهیونیست‌ها موفق به متقاعد کردن اکثر یهودیان برای مهاجرت به فلسطین نشدند. دو خاخام (عالم یهودی) بنام‌های جودا الکلی و زیوی هرش کالیشر نظریه‌های بدیع که برخلاف اساسات دین یهودیت مبنی بر آمدن مسیح و ساختن دولت یهودی بود، را طرح کردند، آن‌ها می‌گفتند: احتیاجی به انتظار آمدن مسیح نیست. یهودیان باید به کمک قدرت سیاسی و اقتصادی خود و کمک قدرت‌های بزرگ اروپایی، دولت

---

۱. اکبر هاشمی؛ اسرائیل و فلسطین؛ صفحهٔ ۲۸

یهودی را (در بیت‌المقدس) بسازند و این کار اولین مقدمه برای آمدن مسیح است.[1] صهیونیست‌ها با شهرت و ترویج دادن این نظریه‌ها، بیشتر یهودیان را متقاعد به مهاجرت و ساختن این دولت نمودند. این نظریه گرچه بعضی یهودیان را تشویق به مهاجرت کرد، ولی برای یهودیانی‌که قرن‌ها در اروپا زندگی می‌کردند و برای خود خانه و کاشانه ساخته بودند، کافی نبود تا همه‌چیز را رها کرده و به‌سوی سرزمینی بروند که سرنوشتشان در آنجا معین نمی‌باشد. صهیونیست‌ها یکی از سلاح‌های فریب را بنام ترس که همیشه بکار می‌گیرند، در جرمنی جایی‌که زیست‌گاه بیشترین یهودیان در اروپا بود، را بکار گرفتند. صهیونیست‌ها در جرمنی حرکت جدید بنام نازی را حمایت کردند تا اینکه به قدرت رسید. نهادی بنام اتحادیهٔ ملی یهودیان جرمنی (*VNJ*) در سال ۱۹۳۴م به کمپاینی پرداختند تا موقف هیتلر را ثبات بخشند[2]. صهیونیست‌ها دست بالای در حرکت نازی جرمنی داشتند، چنانچه Fred A. Leuchter و David Irving می‌نویسند: هوستن چمبرلین بهترین نظریه‌پرداز نژادگرائی جرمنی و مشاور هیتلر یکی از ستایش‌کنندگان سرسخت یهودیان بود[3]. روزنامهٔ گاردین، نظر به اسناد افشاشدهٔ آرشیف ملی امریکا، آشکار ساخت که پرسکات بوش پدر کلان جورج بوشِ‌پدر رئیس‌جمهور امریکا، حمایت‌کنندهٔ مالی، طراح حرکت نازی و مسبب صعود قدرت هیتلر بود[4]. به‌خاطر فریب جهان، صهیونیست‌ها به صحنه‌سازی بزرگ پرداخته و قبل از اینکه هیتلر جنگ را علیه یهود آغاز کند، به‌حیث پیش‌زمینهٔ این جنگ،

---

1 .Harun Yahya; Holocaust Deception; p 15

۲. همین منبع؛ صفحه ۲۴

3 .Fred A. Leuchter & David Irving; The Leuchter: The First Forensic Examination of Auschwitz. London (1989) ; pp 9-10 & 19

4. Guardian; How Bush`s Grandfather Helped Hitler`s Rise to Power; (Sep. 2004) p 25

تولیدات جرمنی توسط یهود و ممالک تحت نفوذ یهودیان مانند امریکا، بریتانیا و بالخصوص کشوری‌که بیشترین وارداتش از جرمنی بود (پولند)، را تحریم کردند. جنگ توسط رهبری بین‌المللی یهود بالای جرمنی نه‌تنها سبب حس انتقام‌گیری دولت جرمنی برعلیه یهود شد، بلکه همچنان اساس اتحاد اقتصادی و سیاسی بین رهبران جرمنی و صهیونیست‌ها را گذاشت که خواهان مهاجرت دسته‌جمعی یهودیان به فلسطین بودند. خلاصه، نتیجهٔ یک اتحاد تاکتیکی میان نازی‌ها و بنیان‌گذاران دولت امروزهٔ اسرائیل بود و یک حقیقتی است که بسیاری‌ها امروز دوستدار فراموش‌شدن آن هستند[1]. بعد از تحریم‌های اقتصادی، صهیونیست‌ها نزد نازی‌ها رفته و در بدل رفع این تحریم‌ها قرارداد انتقال یهودیان به فلسطین را تحت موافقت‌نامهٔ هوارا (Haavara Agreement) امضا کردند. در این موافقت‌نامه وعدهٔ بازسپاری ارزش سرمایه‌های یهود به پول رایج فلسطین پس از مهاجرت داده شده بود که این وعده تعداد زیادی یهودیان را تشویق به مهاجرت به فلسطین نمود. پس از امضاء موافقت‌نامهٔ هوارا، مهاجرت یهودیان افزایش یافته و یهودیان در کشتی-های نازی به‌نام‌های عبرانی مانند کشتی بنام تل ابیب (Tel Aviv) پایتخت کنونی اسرائیل به فلسطین منتقل شده که مؤرخ امریکایی بنام مارک ویبر در مقالهٔ خود تحت نام صهیونیزم و رایش سوم[2] آن‌را همراه با ارتباط نازی‌ها و صهیونیست‌ها با شواهد بسیار به اثبات رسانیده است. تحریم‌های اقتصادی صهیونیست‌ها دو پیامد بسیار بزرگ داشت، این تحریم سبب شد تا نازی‌ها بهانه‌ای برای قرارداد هوارا داشته و بعد از انتقال یهودیان صهیونیست، هیتلر

1.Raphael M. Johnson; The Jewish Declaration of War on Nazi Germany; p 1

2 .Mark Weber; Zionism and The Thirt Reich.

به‌حیث رهبر نازی بتواند بعضی یهودیان ضدصهیونیست[1] را به قتل رسانده و متباقی یهودیان را که از اجنداهای صهیونیستی پشتیبانی نمی‌کردند، به‌دست صهیونیست‌ها با استفاده از اسلحهٔ ترس بسپارد. چنانچه داکتر جانسن می-نویسد: صهیونیست‌ها دیدند که تنها هیتلر ضد سامی می‌تواند یهودیان ضدصهیونیست جرمنی را در آغوش صهیونیزم بی اندازد[2]. با آغاز جنگ جهانی دوم، نازی‌ها به‌خاطر چرخاندن چرخ‌های جنگی خویش، نه‌تنها که نمی‌توانستند احساسات ضد نازی را در جرمنی تحمل کنند، مزید بر آن به نیروی کاری نیز ضرورت داشتند، لذا کسانی را که از نظریات نازی پشتیبانی نمی‌کردند، مورد شکنجه قرار داده، از آن‌ها به‌حیث نیروی کاری در کارهای شاقه استفاده کرده و به قتل می‌رسانیدند که یهودیان نیز شامل این گروه‌ها بودند. صهیونیست‌ها این عملکردهای نازی را توسط رسانه‌های تحت کنترول خویش که مشمول بزرگ‌ترین رسانه‌های دنیا می‌شود، بزرگ‌نمایی کرده و این اعمال نازی را نسل‌کشی یهود جلوه دادند و تا حدی افتراگرایی کردند که نازی‌ها را متهم به داشتن محفظه‌های اعدام با گاز به‌خاطر قتل‌عام یهود نمودند که تا حال بدون از چند فلم هالیوودی، ثبوت دیگری برای آن ندارند. افسانه‌پردازان قتل‌عام، هیچ ثبوت محکمی مبنی بر وجود محفظه‌های اعدام با گاز به‌خاطر نسل‌کشی یهود ندارند. به‌طور مثال، آن‌ها حتی یک ثبوت قانونی برای اثبات ادعاهای موجودیت محفظه‌های اعدام با گاز ندارند، همچنان محقق تجدید تاریخ (*Revisionist*) یهودی بنام دیود کول می‌نویسد: من طی سال‌ها تحقیق خود و تحقیق سایر محققین به این نتیجه رسیده‌ام که ثبوت

---

۱. بعضی یهودیانی که خود را ارتودوکس مینامند و متعقد هستند که آوارگی یهودیان در تورات آمده و حق تشکیل دولت را ندارند بر علیهٔ اجندا های صهیونیست هستند.

2 . Raphael M. Johnson; The Jewish Declaration of War on Nazi Germany; p 6

برای اثبات هولوکاست[1] بسیار اندک است و تنها ثبوتی که ارائه شده است، مبنی بر چشم دیدها و داستان‌های پس از جنگ می‌باشد[2]. افسانهٔ نسل‌کشی یهود توسط هیتلر که اکنون هولوکاست نامیده می‌شود، تماماً یک تئوری مبتنی بر گفته‌های چند یهود است که به گفتهٔ خودشان بازماندگان این نسل-کشی هستند، ولی هیچ‌گاه ازنظر تاریخی و اکادمیک ثبوت شده نمی‌تواند. یهودیان، افسانه‌ای بنام هولوکاست را به‌حیث وسیله برای جلب‌توجه جهانیان و قربانی جلوه دادن خود استفاده کردند و مهاجرت‌ها و غصب زمین‌ها در فلسطین را توجیه نمودند، چنانچه یهودیانی‌که خود را بازماندگان و نجات‌یافتگان نسل‌کشی هیتلر می‌دانستند، بیشتر از نفوس یهود در جرمنی بود و این هولوکاست را چنان بزرگ‌نمایی کردند که یک نظرسنجی سال ۱۹۹۰م در امریکا نشان داد که مردم امریکا هولوکاست را بزرگ‌ترین حادثهٔ غمناک تاریخ بشریت می‌دانند[3].

صهیونیست‌ها نظریهٔ تشکیل اسرائیل و ساختن اسرائیل را به‌حیث ابرقدرت جهان و مرکز حکومت جهانی (روز سوم و نهایی دجال قبل از ظهور وی به‌حیث عیسی مسیح) با تشکیل جوامع مخفی قرن‌ها قبل در سر می-پرورانیدند. اکنون‌که قدرت به مرکز عملیاتی روز دوم (امریکا) انتقال نموده و تشکیل اسرائیل نیز بعید به نظر نمی‌رسید، صهیونیست‌ها به فکر عملی ساختن پروژهٔ حکومت جهانی (نظم نوین جهانی یا The New World Order)

---

۱. هولوکاست (Holocaust)، یا همه‌سوزی، به کشتار دسته‌جمعی و نسل‌کشی نزدیک به یازده میلیون نفر بخصوص شش میلیون یهودی بر پایهٔ نژاد، مذهب و ملیت در طی جنگ جهانی دوم بدست آلمان نازی و از ۱۹۴۱ تا انتهای ۱۹۴۵ در اردوگاه‌های مرگ آلمان نازی، اطلاق می‌شود.

2 . Harun Yahya; Holocaust Deception; pp 50-51

3. Peter Novick; The Holocaust in American Life; p 232

با مرکزیت اسرائیل شدند و برای این کار به فکر ساختن سازمان ملل متحد برآمدند.

تاکنون انگلستان به‌حیث مرکز عملیاتی روز اول دجال نقش خود را برای تطبیق اجنداهای صهیونیزم به‌خوبی ایفا کرد، حال امریکا به‌حیث مرکز عملیاتی روز دوم دجال وارد عمل شده و ترومن، رئیس‌جمهور امریکا که بزرگ‌ترین حامیان انتخاباتی‌اش صهیونیست‌ها بودند، نامه‌ای عنوانی نخست‌وزیر بریتانیا فرستاد که در آن با صراحت خواستار آزادی کامل مهاجرت و تقویت یهود شده بود. متعاقباً، وزیر امورخارجهٔ بریتانیا، برخلاف قرارداد اعراب و بریتانیا، اعلام نمود که معضلهٔ فلسطین با همکاری امریکا و بریتانیا حل خواهد شد و هیئتی متشکل از امریکایی‌ها و بریتانوی‌ها نقشهٔ نهایی تقسیم فلسطین میان اعراب و یهود را به سازمان جدیدالتشکیل ملل متحد ارجاع نمودند که در سال ۱۹۴۷م با اکثریت ضعیف و با فشار دول بزرگ به تصویب رسید که متعاقباً سازمان ملل، هیئت متشکل از یازده تن را برای ترسیم خطوط تقسیم به فلسطین فرستاده و طبق خواسته‌های صهیونیست‌ها، نقشه‌کشی را آغاز کردند که در این جریان ناله‌های عدالت-خواهی اعراب در سازمان صهیونیستی ملل متحد ناشنیده باقی ماند. بریتانیا اعلان تخلیهٔ فلسطین را نموده و این تخلیه را طوری از مناطق یهودی‌نشین آغاز کرد که هرچه به‌دست داشتند از قبیل اسباب، وسایل ادارات و مهم‌تر از همه، سلاح‌ها را بی‌شرمانه به یهود واگذار نموده و بر علاوه طیارات بمب-افگن، مواد منفجره و سلاح‌های مدرن را به قیمت ناچیز به یهودیان فروخته و رسماً اعلان نمودند که جنگ با یهود جنگ با بریتانیا تلقی می‌شود. یهودیان اعلان بریتانیا را آزادی برای ظلم کردن دانسته و حمله‌های وحشیانه را بالای مناطق عرب‌نشین آغاز کردند که در دیر یاسین صدها فلسطینی را سر بریده و ده‌ها هزار نفر را آواره ساختند، همچنان در ناصرالدین نیز قتل‌عام کرده و ده-

ها هزار نفر را بیخانمان ساختند. به‌مجرد خروج بریتانیا در ۱۵ می ۱۹۴۸م، یهودیان استقلال دولت اسرائیل را در خاک فلسطین اعلان کردند که با لشکرکشی اعراب مواجه شدند، ولی کمک‌های امریکا و بریتانیا به اسرائیلیان سبب شکست اعراب بعد از سلسله جنگ‌های خونین شد، چنانچه نویسندۀ معروف انگلیسی دوگلاس رید می‌نویسد: جنگ جهانی دوم روزهای پایانی خود را پشت سر می‌گذاشت که ترومن رئیس‌جمهوری پیشین امریکا درخواست نمود تا صد هزار یهودی به فلسطین مهاجرت نمایند و فلسطین را بین یهود و مسلمانان تقسیم کنند، درحالی‌که وی در سال ۱۹۴۷م در پارلمان امریکا چنین گفته بود: امریکا هرگز راضی نیست که سرنوشت ملتی بدون رضایت آن ملت تعیین شود. با همۀ این مسائل، مارشال، وکیل وزارت امور خارجه سعی نمود ترومن را متوجه خطرهای تقسیم شدن فلسطین نماید و او را از این کار منصرف سازد که سعی و تلاش وی بی‌نتیجه بود و پیش از آنکه نیروی نظامی انگلستان از فلسطین خارج شود، دولت امریکا از تشکیل دولتی به نام اسرائیل خبر داد که این مطلب حتی برای نمایندۀ امریکا در سازمان ملل متحد غیرمنتظره و ناگهانی بود که درنتیجه، جنگ خونینی میان اعراب و اسرائیل درگرفت و مارشال استعفا داد[1].

با روی‌کار آمدن دولت یهودی اسرائیل، یهودیان به آرزوی دوهزارسالۀ خویش رسیدند و یکی از پیش‌بینی‌های قرآن‌کریم تحقق یافت که می‌فرماید: و بر مردم شهري که آن (شهر را) را هلاك (ويران) کرده‌ايم بازگشتشان (به آن شهر) حرام است، تا آنگاه‌که (سد) يأجوج‌ومأجوج گشوده شود، و آن‌ها از هر بلندی(جهتی) بشتابند[2]. شیخ عمران حسین عالم سرشناس جهان اسلام در

1. Douglas Reed; Somewhere south of Suez; Ch. 4; The Rise of Zion

۲. سورۀ الأنبیاء؛ آیات ۹۵-۹۶؛ وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۹۵) حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ(۹۶)

علم آخرالزمان در این مورد چنین نگاشته است: زمانی‌که یأجوج‌ومأجوج (سدشان) گشوده شود و بر علاوه به هر جهت (جهان) بگسترند، پس در آن‌زمان مردم شهری که توسط الله ﷻ مجازات شده بودند و از شهر خود که توسط الله ﷻ ویران شده بود، تبعید شده بودند، دوباره به آن شهر آورده خواهند شد. تنها شهری‌که توسط الله ﷻ ویران شده و در احادیث ارتباط آن با یأجوج‌ومأجوج بیان شده است، بیت‌المقدس می‌باشد، چون هیچ شهر دیگری که توسط الله ﷻ ویران شده باشد و در احادیث به یأجوج‌ومأجوج ارتباط داده شده باشد، موجود نیست. ما به این نتیجه می‌رسیم که شهری‌که در آیات ۹۵ و ۹۶ سورهٔ انبیاء ذکر شده است، بیت‌المقدس می‌باشد. از این نتیجه‌گیری ما درمی‌یابیم که بازگشت یهودیان به سرزمین مقدس توسط مداخلهٔ یأجوج‌ومأجوج ممکن شده است. به‌عبارت‌دیگر، نظم جهانی اروپایی که حالا از واشنگتن برجهان حکمروایی می‌کند، نظم جهانی یأجوج‌ومأجوج می‌باشد[1]. یکی از شروط دیگری که در آیات فوق ذکر شد و عمران حسین نیز از آن یادآوری کرده است، گسترده شدن یأجوج‌ومأجوج در هر جهت جهان می‌باشد. خزرها، پس از مهاجرت از کوه‌های قفقاز و ورود مرموزشان به نژاد سامی و پیوستن به یهودیت و عیسویت، چنان رشد کردند که امروز بعضی علمای انسان‌شناس مشهور دنیا، نژاد سفیدپوست را قفقازی (Caucasian) می‌نامند. خزرها پس از مهاجرت به اروپا به فتنه‌گری آغاز کرده و توسط جنگ‌های مذهبی و قومی، بسیاری از اروپایان را توسط خودشان از بین برده و پس از رشد سریع و پیدا کردن جای پای، به کمک اروپایان به امریکا حمله‌ور شده و تقریباً نسل امریکایی‌های اصیل را از بین برده و همچنان با استرالیای امروزی همین کار را نموده و در تمام جهان گسترده شدند. اولین کسی‌که

1 . Imran N Hosein; Surah Al-Kahf and The Modern Age (internet edition); pp 194-195

سفیدپوستان را قفقازی‌ها نامید، بلومنبخ انسان‌شناس تأثیرگذار جرمنی بود، چنانچه پروفیسور پینتر می‌نویسد: مردم سفیدپوست را به خاطری قفقازی می‌گویند که جوهان فریدریک بلومنبخ (۱۷۵۲-۱۸۴۰) عالم تأثیرگذار جرمنی و استاد یکی از پوهنتون‌های مشهور جرمنی همراه با همکارش گوتینگن، این نام را انتخاب کردند. اعتبار علمی این دو عالم، کلمهٔ قفقازی را یک تقسیم‌بندی ساینسی ساخت، چنانچه بعدها این تقسیم‌بندی به انگلستان نیز رسیده و شهرت یافت[1].

پس از تضعیف و سقوط خلافت عثمانی تقریباً تمام جهان اسلام تحت استعمار اروپایان قرار گرفت و اسلام بدون خلافت و متفرق تحت کشورهای جدیدالتشکیل چنان تضعیف شد که در مقابل غصب بیت‌المقدس هیچ کاری عملی کرده نتوانست و صهیونیست‌ها همچنان برای تطبیق اجنداهای آینده به تضعیف جهان اسلام ادامه دادند. قدرت‌های اروپایی یک کشور اسلامی پس از کشور دیگری را مستعمره ساخت که آرمسترانگ حکایت خود را از این استعمار چنین بیان می‌کند: درحالی‌که اروپایی‌ها و امریکایی‌ها اجازهٔ مدرن شدن به خواست خویش را داشته و اجنداهای خود را تعقیب می‌کردند، مردم کشورهای تحت استعمار باید تحت شرایط وارداتی آن‌ها به فکر ترقی می‌بودند. کشورهای مستعمره به‌جای خلاقیت باید تقلید غربی‌هایی را کرده که پیشرفته‌تر از آن‌ها بودند و نمی‌توانستند به آن‌ها برسند. مسلمانان بدون اینکه تاریخ غرب و خود را مطالعه کنند و ببینند که تا چند سال قبل، غرب در یک عصر تاریکی به سر می‌برد، به این فکر شدند که فرهنگ غرب پیشرفته‌تر نسبت به آن‌هاست و غربیان نژاد برتر اند[2]. غربیان درک کرده

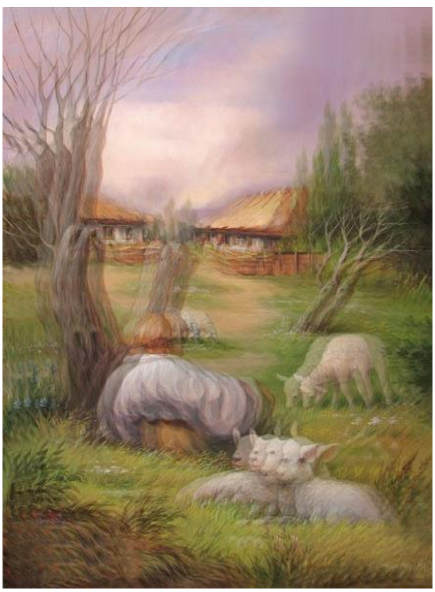
1. Nell Irvin Painter; Why Are White People Called Caucasian?; p 10

2 .Karen Armstrong; Islam: A Short History; p 145-146

بودند که تا ابد نمی‌توانند ابرهای سیاه استعمار را در فضای کشورهای اسلامی که اساس دینشان مجاهدت برعلیه استعمار می‌باشد، برافراشته نگه‌دارند. با آغاز مبارزات برعلیه استعمار در کشورهای اسلامی، غربیان به فکر ترک کردن کشورهای اسلامی شدند. غربیان، ممالک اسلامی را ترک نکردند، مگر اینکه و تا اینکه چند پدیدهٔ استعماری خویش از قبیل بجا گذاشتن سیستم سیکولریزم، ملت‌گرایی، جنجال‌های دائمی میان کشورهای جدیدالتشکیل ملت‌گرای مسلمان مانند خط دیورند بین پاکستان و افغانستان، کُردها در خاورمیانه و کشمیر بین پاکستان و هندوستان، سیستم‌های پولی حکمی و حرام، حکمرانان دست‌نشانده و عضویت در نهاد شرکی ملل متحد، را در این ممالک نهادینه نساختند.

ملل متحد

درک جهان امروز با جهان-بینی تصادف‌گرایی ناممکن بوده و درک بهتر جهان امروز نیازمند توصل اتفاقات تاریخی و وقایع درحال جریان است، ولی متأسفانه مردم، خصوصاً علمای امروز مجهز به دوربین-های تخصصی شده‌اند که ساحهٔ دید این دوربین‌ها فراتر از یک محدودهٔ معین بنام تخصص نمی‌باشد، ساحهٔ دید از دوربین‌های یک انجنیر فراتر از عناصر ساختمان‌های افقی و



در این تصویر اگر دقیق نگریسته نشود چهرهٔ مردی با بروت‌های سفید قابل دید نمیباشد.

عمودی، یک داکتر فراتر از اناتومی انسان، یک اقتصاددان فراتر از تعاریف نفع و ضرر، پول رایج و عناصر تأثیرگذار بر وضعیت اقتصادی نبوده و در این میان عناصر مهم و تأثیرگذار بالای زندگی فردی و جمعی از دید باز مانده و برداشت‌های متفاوت و ضدونقیض نسبت به حوادث جهانی به‌وجود می‌آید.
اگر جهان امروز را به یک تابلوی نقاشي در تصویر یک منظرهٔ طبیعی طوری تشبیه کنیم که در آن یک نقاش ماهر، چهرهٔ انسانی را در یک منظرهٔ طبیعی طوری نقاشی کرده باشد که هر جزء از این چهره نمایانگر یکی از عناصر این منظره، یعنی بینی به‌شکل یک خانه، چهره به‌شکل یک ساحهٔ سبزی که خانه در آن موقعیت دارد، چشم‌ها به‌شکل حوض‌های آب‌بازی، موها به‌شکل جنگل در عقب این ساحه سبز و دهن به‌شکل ساختمان‌های زینتی، نقاشی شده باشد، حال اگر توسط دوربین‌های تخصصی و به‌صورت سطحی‌گرایانه به این منظره نگاه شود، هر جزء به‌شکل جداگانه مطالعه و تحلیل می‌شود که دیدن چهره در این منظره ناممکن می‌باشد. یک انجنیر با دوربین‌های تخصصی خانه را، یک داکتر مسائل بهداشتی و یک اقتصاددان مصارف و عواید آن‌را به تحلیل و بررسی می‌گیرد. به‌خاطر دیدن چهره در این منظره، به دوربینی ضرورت است که قابلیت دید چندبعدی داشته باشد و این منظره را از دید چندبعدی تحلیل و بررسی کند که شناخت دقیق چهرهٔ اصلی در منظرهٔ کنونی جهان نیاز به چنین یک دوربین چندبعدی دارد و این دوربین تنها نزد اسلام می‌باشد. با استفاده از دوربین اسلام می‌توان قادر به شناخت چهرهٔ اصلی در منظره شده و می‌توان درک کرد که حوادث بزرگ جهانی در عصر کنونی (آخرالزمان) اتفاقی نبوده، بلکه چهرهٔ اصلی در عقب حوادث، چهرهٔ دجال است و سازمان ملل متحد یکی از اجزای مهم این منظرهٔ جهانی می‌باشد.

ملل متحد یکی از مهم‌ترین نهادهای است که برای آماده ساختن جهان به‌خاطر حکومت جهانی دجال کار می‌کند، طوری‌که رئیس‌جمهور امریکا جورج بوش با شور و شوق زیاد در مورد منشور سازمان ملل متحد می‌گوید: "اصول مقدس مندرج در منشور ملل متحد" و درحالی‌که آن‌را یک مأموریت مسیحایی خوانده ادامه می‌دهد، "را برای اولین بار از لحظهٔ امیدوارکنندهٔ سان‌فرانسیسکو می‌توانیم به‌حیث یک سند زنده و متنفس بنگریم"[1]. فرانکلن روزولت می‌گوید: در سیاست هیچ‌چیز اتفاقی نیست، اگر اتفاقی می‌افتد، می‌توانی شرط ببندی که همان‌طور طرح‌ریزی شده است[2]. اکثر حوادث بزرگ جهان و خصوصاً حوادث چند قرن اخیر که رهبری آن از سوی غربیان بوده است، اتفاقی نبوده بلکه به‌شکل بسیار ماهرانه و با استفاده از سلاح‌های فریب طرح‌ریزی شده است. ملل متحد نیز به‌شکل تصادفی و اتفاقی و طوری‌که گفته می‌شود به‌خاطر رفع بحران‌های پس از جنگ جهانی دوم به‌وجود نیامده است و نظریهٔ ملل متحد به‌خاطر ساختن حکومت جهانی، سال‌ها قبل نزد صهیونیست‌ها موجود بود. سازمانی‌که بنام ملل متحد شناخته می‌شود در حقیقت به‌صورت رسمی به تاریخ ۲۶ جون ۱۹۴۵م در سان‌فرانسیسکو با امضاء منشور ملل متحد توسط نمایندگان پنجاه کشور به‌وجود آمد، اما این واقعه ثمرهٔ سال‌ها طرح‌ریزی توسط گروه‌های بلندپایهٔ شخصی و پالیسی‌ساز که کنترول سیاست خارجی (امریکا) در جریان ادارهٔ رئیس‌جمهور فرانکلین روزولت را به‌دست داشتند، می‌باشد. به‌مجرد ورود امریکا در جنگ جهانی دوم، نظریهٔ نهاد صلح جهانی در شورای روابط خارجهٔ امریکا (*Council on Foreign Relations*) به‌وجود آمد. در سال ۱۹۴۲م به تحریک وزارت خارجه

1 .William F. Jasper; Global Tyranny ...Step by Step; Ch. 1- The New World Army

2. Gary Allen with Larry Abraham; None Dare Call it Conspiracy; 1. Don`t Confuse me with Facts

(امریکا)، ۲۶ ملل در حال جنگ با قدرت‌های محوری، خود را ملل متحد نامیدند[1]. با آغاز جنگ جهانی اول، یک گروهی از امریکایان ثروتمند و تأثیرگذار تصمیم به تشکیل یک‌نهاد گرفتند و متعاقباً نام این نهاد را شورای روابط خارجه گذاشتند که به‌خاطر مجهز کردن امریکا در نقش یک امپراتوری در صحنهٔ جهانی طراحی شده بود. بریتانیای کبیر نه‌تنها توسط امپراتوری استعماری، بلکه توسط سایر حوزه‌های غیررسمی، نفوذ و تسلط بر سیاست جهانی داشت و به همین منوال رهبران امریکایی نیز خواستند تا امریکا چنین نقش سلطه‌گرایی را در جهان بعد از جنگ بازی کند[2]. ریشهٔ شورای روابط خارجه برمی‌گردد به نگرانی‌های بنیان‌گذارانش نسبت به ناراضی بودن از مذاکرات ورسایلس (*Versailles Negotiations*) که در آن ایالات‌متحدهٔ امریکا از عضویت جامعهٔ ملل خودداری کرد، بناءً در سال ۱۹۲۱م مجلسی را ساختند که توسط یک تعداد افراد و اشخاص حمایت مالی شده و یک نهاد غیرانتفاعی و غیر حزبی متشکل از اعضای انفرادی بود[3]. با آغاز انتقال قدرت از بریتانیا به امریکا یا از روز اول دجال به‌روز دوم دجال، آمادگی‌ها برای انتقال قدرت به‌روز سوم که یک حکومت جهانی می‌باشد، آغاز شد و به‌خاطر برپانمودن این حکومت جهانی، آماده نمودن جهان و اذهان جهانیان یک امر لازمی و ضروری پنداشته می‌شود. شورای روابط خارجهٔ امریکا به‌حیث مقدمه برای ساختن نهاد بین‌المللی ملل متحد که توسط صهیونیست‌ها از کشورهای بریتانیا و امریکا ساخته شده بود، از بدو پیدایش به تبلیغ حکومت جهانی و نظم نوین جهانی پرداخت. به‌خاطر ترویج

---

1 .William F. Jasper; Global Tyranny …Step by Step; Ch. 3- The UN Founders; Creation of the CFR

2. Laurence H. Shoup & William Minter; Imperial Brain Trust; p 3

3. Phyllis Schlafly & Chester Ward; Kissinger on the Couch; p 149

نظریه‌های جهانی‌سازی میان روشن‌فکران، این مجلس مجلۀ ربع‌وار روابط خارجه را ایجاد کرد[1]. پس از جنگ جهانی دوم، انترناسیونالیست‌ها (کسانی‌که برای برپاساختن حکومت جهانی کار می‌کنند) شورای روابط خارجۀ امریکا موفق به ساختن ملل متحد، یکی از بزرگ‌ترین نهادهای که برای حکومت جهانی کار می‌کند، شد. چیزی که شواهد تاریخی نشان می‌دهد و چیزی که تمام مردم خوش‌قلب باید بدانند این است که ملل متحد کاملاً یک تولید شورای روابط خارجه است[2]. ملل متحد به‌زودی گسترش یافته و تقریباً تمام ممالک جهان و ممالک اسلامی به‌وجود آمده بعد از سقوط خلافت عثمانی عضو این سازمان شرکی و دجالی شدند. عضویت سازمان ملل متحد به معنی پذیرفتن منشور این سازمان بوده و سپردن حق حاکمیت یک کشور به این سازمان می‌باشد. مادۀ ۲۴ منشور سازمان ملل متحد به‌صراحت بیان می‌دارد که مسئولیت اولیۀ صلح و امنیت بین‌المللی به شورای امنیت این سازمان واگذار می‌شود و همچنان در ماده ۴۲ این منشور صحبت از حق حملۀ نظامی و استفادۀ زور بالای کشورهایی که تهدید به صلح جهانی هستند، به‌خاطر اعادۀ صلح به عمل می‌آید. فرضاً یک کشور کفری بالای یک کشور اسلامی ظلم می‌کند و کشور اسلامی به‌خاطر دفاع از جان، مال و ناموس اتباعش در مقابل این کشور و یا متحدان آن اعلان جهاد می‌کند، ولی شورای امنیت ملل متحد که اعضای دائمی‌اش قدرت‌های بزرگ چون امریکا، روسیه، انگلستان، جرمنی، فرانسه و چین است، اعلان جهاد توسط کشور اسلامی را تهدید به صلح جهانی خوانده و ظاهراً برای اعادۀ صلح به این کشور مسلمان حمله می‌کنند و این کشور و سایر کشورهای اسلامی کاری از دستشان ساخته نبوده،

---

۱. همین منبع؛ صفحۀ ۱۵۱

2 . William F. Jasper; Global Tyranny ...Step by Step; Ch. 3- The UN Founders; Creation of CFR

چون حاکمیت زمین را به سازمان ملل متحد سپرده‌اند. خطر واقعی و حتمی برای کشورهای عضو سازمان ملل متحد، پذیرفتن دروغ بزرگ و هیولایی است که می‌گوید به‌خاطر زندگی کردن در جهان وابسته، ملت‌ها باید حق حاکمیت خود را به سازمان ملل متحد واگذار کنند[۱]. رئیس سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۲م در این مورد می‌گوید: زمان استقلال مطلق و منحصربه‌فرد گذشته است[۲]. بلی، حق حاکمیت ملی باقی خواهد ماند اما مشروط بر اینکه توسط سازمان ملل متحد ترسیم شود، طوری‌که رئیس سازمان ملل متحد می‌گوید: مفهوم حق حاکمیت معنی جدیدی به خود گرفته است[۳].

سپردن حق حاکمیت به ملل متحد و به هر شخص و یا نهاد در نظام سیاسی اسلام که فقط‌وفقط حاکمیت الله ﷻ را به رسمیت شناخته و حق حاکمیت در زمین را از آن ذات پاک الله ﷻ می‌داند، گناه نابخشودنی است. در قلمرو اسلامی، تنها قانون الهی نافذ بوده و هیچ قدرت زمینی حق تغییر در قوانین الهی را ندارد، حتی اگر اکثریت قاطع مخالف قوانین الهی باشند. در نظام سیاسی اسلام هیچ قانون‌گذاری حق حلال دانستن حرام و حق حرام دانستن حلال الله ﷻ را ندارد. خلافت اسلامی، نظام سیاسی است که بر اساس اطاعت از الله ﷻ، رسولش و کسانی‌که از بین مردم صاحبان امر (اولولامر) هستند، یعنی نظر به اساسات اسلامی به‌حیث خلیفه تعیین‌شده‌اند، ساخته می‌شود[۴]. متأسفانه با امضاء منشور ملل متحد، مسلمانان حق حاکمیت

---

1. William F. Jasper; Global Tyranny …Step by Step; Introduction
2. 20 Years of 'An Agenda for Peace'; A New Vision for Conflict Prevention?; Paper No. 5; p 9 (United Nation)
3. William F. Jasper; Global Tyranny …Step by Step; Ch. 1, The New World Army; UN Leader Paves the Way

٤. سوره نساء؛ آیهٔ ۵۹؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹) ترجمه:

الله ﷻ را صلب کرده و به شورای امنیت ملل متحد سپردند. سیاست شرکی جهانی دولت‌های سیکولر مدرن سبب تحقق پیشگویی حضرت محمد ﷺ می‌شود که گفته بود: دجال مردم را به عبادت خود به‌جای الله ﷻ خواهد خواند. تمدن مدرن غربی سبب ایجاد دولت سیکولر مدرن شد که می‌گوید: حق حاکمیت نزد دولت بوده و قانون دولت بزرگ‌ترین قانون است. چیزی را که الله ﷻ حرام دانسته است، این دولت آن‌را حلال می‌پندارد. این یک شرک آشکارا است، اما جای تعجب است که حتی مسلمانان در درک این مسئله مشکل دارند. تمام جهان امروز تحت قیادت دولت سیکولر و نهاد سیکولر ملل متحد درآمده‌اند. بنیاد ملل متحد مبنی بر شرک گذاشته‌شده است. منشور ملل متحد می‌گوید که الله ﷻ اکبر نیست! ماده ۲۴ و ۲۵ این منشور بیان می‌دارد که شورای امنیت حق حاکمیت صلح و امنیت جهانی را دارا می‌باشد و تسلط شورای امنیت بزرگ‌تر از تسلط الله ﷻ و رسولش ﷺ می‌باشد که این بزرگ‌ترین نوع شرک است[1]. سازمان ملل متحد مانند همتاهای پیشین و به‌وجود آورندهٔ آن (شورای روابط خارجه و جامعهٔ ملل) توسط انترناسیونالیست‌های صهیونیست اداره شده و برای آماده‌سازی حکومت جهانی یا نظم نوین جهانی کار می‌کند. اجنداهای بزرگ انترناسیونالیست‌ها و سازمان ملل متحد به‌خاطر آوردن نظم نوین جهانی را اگر از دوربین‌های یک‌بعدی تخصص بنگریم، به نتایج ضدونقیض رسیده و هدف اصلی قابل‌درک نمی‌باشد، اما با دوربین‌های چندبعدی اسلامی درک خواهیم کرد که این نظم نوین جهانی و یا حکومت جهانی منشأ از نظریه‌های علمای

اي کساني که ايمان آورده ايد! اطاعت کنيد خدا را و اطاعت کنيد پيامبر خدا و صاحبان امر را، و هر گاه در چيزي نزاع کرديد آنرا به خدا و پيامبر ارجاع دهيد اگر ايمان به خدا و روز رستاخيز داريد، اين براي شما بهتر و عاقبت و پايانش نيکوتر است.

1 .Imran N. Hosein; Jerusalem in the Quran; pp 72 & 114

صهیونیست می‌گیرد که به عقیدهٔ آماده‌سازی جهان برای آمدن مسیح خود هستند. و تنها دوربین‌های چندبعدی اسلام قابلیت درک این را دارد که این مسیحی که یهودیانِ صهیونیست در بارهٔ آن صحبت می‌کنند، کسی جز مسیح‌الدجال نیست که حضرت محمد ﷺ هشدار آن‌را چهارده صدسال قبل داده بود و این حکومت جهانی حکومت دجال می‌باشد که پایتخت آن بیت‌المقدس خواهد بود. چنانچه مجلهٔ زمان (Time Magazine) در چاپ تاریخ ۱۷ سپتمبر ۱۹۹۰م می‌نویسد: ادارهٔ حکومتی بوش می‌خواهد تا از ملل متحد به‌حیث ابزار اساسی به‌خاطر ساختن طرح نظم نوین جهانی استفاده کند[۱] و به همین منوال رئیس‌جمهور امریکا (بوش پدر) در یکی از بیانیه‌های خود به تاریخ ۱۱ سپتمبر ۱۹۹۰م چنین بیان می‌دارد: بلی، ما موقع ساختن یک نظم نوین جهانی برای خود و برای نسل‌های بعدی را داریم، جهانی‌که حاکمیت قانون، نه قانون جنگل، عملکردهای ملت‌ها را اداره می‌کند. زمانی‌که ما موفق شویم و ما موفق خواهیم شد! بلی! ما یک فرصت واقعی در این نظم نوین جهانی داریم، نظامی که ملت‌های عالی متحد در آن نقش محافظان صلح به‌خاطر عملی ساختن تعهدات و آرزوهای بنیان‌گذاران ملل متحد را بازی می‌کنند[۲]. سیستم اروپایی دولت‌های سیکولر سبب ایجاد یک نهاد بین‌المللی که نخست جامعهٔ ملل و بعدها به ملل متحد مبدل گردید، شد. ملل متحد، طوری‌که از نامش پیداست، توسط اروپایی‌ها به‌خاطر ساختن نظم نوین جهانی و متحد ساختن جهان تحت نفوذ و کنترول سیاسی اروپا (منظور از اروپا امریکا، استرالیا، اسرائیل و خود قاره اروپا می‌باشد) ساخته شد تا

1. George J. Church; A New World; Sep 17 1990; p 23

2. President Bush in a televised address before a Joint Session of Congress, Sep. 11 1999 (Weekly
Compilation of Presidential Documents; Sep. 17 1990; Vol. 26; Number 37; pp 1359-60)

بالآخره اروپا بتواند بر جهان حکومت کند[1]. یکی از دلایل مهمی که اشخاص مخفی (صهیونیست‌ها) جنگ جهانی اول را به‌وجود آوردند، ساختن حکومت جهانی در حالت پس از جنگ بود، چون اگر بخواهی انحصار و مونوپولی ملی داشته باشی، باید حکومت ملی را در کنترول داشته باشی و اگر بخواهی انحصار ومونوپولی جهانی داشته باشی، باید حکومت جهانی را در کنترول بی آوری[2].

به‌خاطر عملی ساختن هر نظریه ضرورت به قدرت است و به‌خاطر عملی ساختن نظم نوین جهانی و انحصار و مونوپولی جهانی نیز چنین ضرورت احساس می‌شد، بناءً انترناسیونالیست‌ها به نظامي ساختن ملل متحد آغاز کردند، چنانچه نیویارک تایمز می‌نویسد: اردوی فردا، نه قشون سرخ است و نه اردوی امریکا... اگر قرار باشد که صلح برقرار شود، توسط قوای چندملیتی که دیدبانی آتش‌بس‌ها را کند، برقرار می‌شود. محافظان صلح با کلاه‌های آبی ملل متحد همین وظیفه را انجام می‌دهند[3]. فرانسه و امریکا اولین کشورهای بودند که برای ملل متحد قوای نظامی دادند و متعاقباً کشورهای دیگر، خصوصاً کشورهای عضو ناتو در ساختن اردوی ملل متحد کمک‌های عمدهٔ مالی و نظامی، تجهیزات و تدارک عساکر نظامی کردند. تعداد عساکر دائمی ملل متحد که به محافظان صلح و کلاه‌داران آبی نیز مشهور هستند، بالاتر از صد هزار عسکر می‌باشد، ولی ملل متحد در زمان ضرورت می‌تواند از کشورهای عضو، عساکر بیشتر تقاضا کند و کشورها در طی ۲۴ ساعت این عساکر را به ملل متحد می‌فرستند.

---

1. Imran N. Hosein; Jerusalem in the Quran; p 108

2 .Gary Allen with Larry Abraham; None Dare Call it Conspiracy; 5. Establishing the Establishment

3 .The Unsung New World Army; New York Times editorial; May 11 1992

محافظان صلح ملل متحد هر زمانی‌که لغزش از کشورهای ضدغربی و خصوصاً کشورهای اسلامی سرزند، برای جنایت کردن و سلطه‌گری ظالمانه حاضر می‌شوند، درحالی‌که اگر غربیان و متحدانشان جنایتی کنند، دست و پای این محافظان صلح بسته شده و سران این سازمان، یا این جنایات را نادیده می‌گیرند و یا هم آن‌را توجیه می‌کنند. جنایات محافظان صلح ملل متحد در اولین عملیات آن‌ها در کانگو کاملاً مشهود بود، جایی‌که آن‌ها هزاران افریقایی سیاه‌پوست غیرنظامی را به قتل رسانیدند و بالای زنانشان تجاوز کردند، ولی زمانی‌که مسلمانان، تحت ظلم و نسل‌کشی بودایان در میانمار و برما قرار می‌گیرند، سازمان صهیونیستی ملل متحد خاموش بوده و هیچ نوع عکس‌العمل نشان نمی‌دهند.

یکی از بزرگ‌ترین جنایات ملل متحد، خاموش بودن در مقابل ظلم‌های رژیم غاصب صهیونیستی اسرائیل بالای مسلمانان و حمایت این سازمان از این رژیم است. ملل متحد از بدو پیدایش تا اکنون یکی از نهادهای مهم در حمایت از رژیم غیرقانونی و غاصب اسرائیل که توسط قطع‌نامهٔ این سازمان رسماً تشکیل شد، بشمار رفته و همیشه ظلم‌های اسرائیل را نادیده گرفته و یا در حداعظمی توسط یک بیانیهٔ احمقانه تقبیح می‌کند. یکی از اعضای تأثیرگذار این سازمان (امریکا)، در این حمایت نقش مهم را بازی می‌کند. علاوه بر کمک‌هاي مالي و نظامي، واشنگتن، اسرائیل را تحت حمایت گستردهٔ دیپلماتیک خود قرار داده است. از سال ۱۹۸۲م بدین‌سو، امریکا ۳۲ قطع‌نامهٔ شوراي امنیت سازمان ملل متحد را که در انتقاد به عملکرد اسرائیل بوده، رد (*Veto*) کرده است[1].

---

۱. درخشه جلال و علیرضا کوهکن، نگاهی نو به دلایل حمایت امریکا از اسرائیل؛ صفحهٔ ۹۴

ساختن حکومت جهانی یا نظم نوین جهانی تنها توسط قوۀ نظامی بدون نفوذ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ممکن نبوده، بناءً صهیونیست‌ها به ترویج و تحمیل تمدن مدرن غربی که متضمن نفوذ در عرصه‌های فوق می‌شود، برجهانیان و خصوصاً جهان اسلام پرداختند.

تمدن

متفکرین و علما در مورد مفهوم تمدن تا الحال به یک توافق خاص نرسیده و هر عالم و متفکر برداشت خاص خود را از مفهوم تمدن ارائه می‌کند. اکثراً، تمدن را مراحل ظهور حروف، نهادهای اجتماعی-سیاسی، شهرها، صنعت، پیشرفت‌های تکنالوژیکی، به‌وجود آمدن طبقات اجتماعی، نظام‌های دینی و خداشناسی می‌دانند. برای درک بهتر، تمدن را می‌توان در چندین بخش به‌شکل گفتمان موردبررسی قرارداد: تمدن و فلسفه، تمدن و امپراتوری، تمدن و اقتصاد، تمدن و فرهنگ، تمدن و پیشرفت جامعه و تمدن و جهانی-شدن. زمانی تمدن بر محور فلسفه چرخیده و متمدن‌ترین فرد، فیلسوف‌ترین شخص شمرده می‌شد، مثلاً در تمدن یونان، فلاسفه زندگی اشرافی داشتند و از نفوذ، تأثیرگذاری و عزت مردم نسبت به خویشتن لذت می‌بردند و در این عصر سخنان فلاسفه به‌حیث اصل در پیشبرد زندگی استفاده می‌شد. بعدها قلمرو ارضی نیز به‌حیث مفهوم تمدن استفاده شده و اندوخته‌های یک امپراتوری در این قلمرو را تمدن می‌گفتند، ولی پس از انقلاب صنعتی اروپا، اقتصادمحور اصلی تمدن شناخته شده و مقیاس متمدن بودن پیشرفت تکنالوژیکی که اساس ترقی اقتصادی است، شمرده می‌شد. متعاقباً، در قرن نوزدهم، بعضی از متفکرین مفهوم فرهنگ را یکجا با مفهوم تمدن بکار برده و فرهنگ را تکمیل‌کنندۀ معنوی تمدن می‌دانستند و بعضی‌اوقات عبارت تمدن و فرهنگ را به‌صورت مترادف استعمال می‌نمودند و در عصر پیشرفت سریع (کنونی) تئوری ترقی نیز تمدن شمرده شد که از دو فرضیه مدرنیته،

یعنی ترقی‌خواهی و پیشرفت یک‌جهتهٔ بشر از منفی به مثبت منشأ می‌گیرد و پیشرفت جوامع متمدن و مفهوم تمدن معنی واحد را افاده می‌کند. با ظهور عصر مدرن و کشف تکنالوژی‌های ارتباطی و ازبین رفتن مرزهای معنوی، جهانی‌شدن نیز بخشی از تمدن شمرده‌شده و بعضی‌ها آن‌را اصل تمدن می‌دانند. بناءً، مفهوم تمدن مرحله‌ای بوده و در هر مرحله‌ای از تاریخ، تمدن‌ها نظر به محور تمدن تعریف خاص خود را داشته است.

امروز که بشریت از عصر مدرنیته به پسامدرنیته گذار نموده، بسیاری از اصطلاحات به مفهوم اصلی آن استفاده نشده و مفاهیم مروجی را به خود گرفته که به‌خاطر هم‌خوانی با نظریات تمدن مدرن غربی بکار می‌روند، مثلاً در عصر کنونی، زمانی‌که از حقوق جنسیت سخن بمیان می‌آید، منظور اکثراً حقوق زنان است، درحالی‌که مرد و خنث نیز شامل جنسیت‌ها هستند، و یا در این عصر، روشن‌فکر به کسانی اطلاق می‌شود که نظریه‌های سیکولر، دموکرات و لیبرال غربی را تأیید کرده و ترویج نماید، درحالی‌که روشن‌فکر، شخصی با علمیت بالا و کسی است که قادر به درک حقایق بوده، حق را از باطل تفکیک نموده و برای حق مبارزه می‌کند. مانند سایر اصطلاحات، اکنون تمدن نیز به مفهوم مروجی آن طوری استفاده می‌شود که غربی‌شدن مفهوم متمدن‌شدن را ارائه می‌کند، حتی نظرسنجی‌های سرسری در مورد معنی تمدن نشان می‌دهد که تمدن همراه با مفاهیم روشن‌فکری، ترقی‌خواهی و مکتب تاریخی که شاخص‌های عمدهٔ عصر مدرنیته می‌باشد، استفاده می‌شود[1]. برخلاف مفهوم اسبق تمدن، یعنی مبارزه علیه وحشی‌گری و بربریت، تمدن مدرن غربی این دو را در بطن خویش حمل نموده و با استفاده از آن به رساندن و تحمیل تمدنی‌که یک تولید دجال است، پرداخته و مانند یونانیان

1. Alexander Dugin; The Fourth Political Theory; 7.Civilization as an Ideological concept; Postmodernism and the Synchronistic Understanding of Civilization.

اسبق، غربیان امروزی نیز کسانی را که شامل تمدن آن‌ها نشده و نه مانند آن‌ها فکر می‌کنند و نه مانند آن‌ها می‌نمایند، بربری و غیرمتمدن محسوب می‌نمایند. یک مسلمان بافکر تمدن اسلامی و ظاهر سنتی خویش توسط تمدن مدرن غربی قابل‌پذیرش نبوده و همیشه حقیر شمرده شده و بربری، تروریست، عقب‌مانده، کهنه‌فکر، بنیادگرا و رادیکال خطاب می‌شود، نظریات علمی‌اش نادیده گرفته‌شده و طرز فکرش اهریمنی جلوه داده می‌شود، دوزنه بودن این مسلمان یک ظلم بالای زن‌ها محسوب می‌شود، درحالی‌که رابطهٔ نامشروع یک غربی نشانهٔ مردانگی بوده و بنام افتخارآمیز پلی‌بای Playboy یاد می‌شود. این تمدن می‌خواهد تمام بشریت را جبراً و یا با استفاده از فریب توسط نرم‌افزارها مانند رسانه‌ها، سایت‌های انترنیتی معین، موسیقی و کنفرانس‌های ظاهراً علمی، مانند خویش ساخته و برخلاف تمدن اسلامی‌که مبنی بر دین مقدس اسلام است و جبر و فریب [1] را برای پیرو ساختن بشریت مردود می‌داند، متکبر بوده و از هر طریق ممکن می‌خواهد که تمدن خویش را جهانی بسازد.

جهانی‌شدن

جهانی‌شدن که برای اولین‌بار در سال‌های ۱۹۶۰م وارد ادبیات سیاسی شد، بر ادغام فرهنگ‌ها و به‌وجود آوردن یک فرهنگ جهانی و برپاسازی سیستم سیاسی و اقتصادی واحد در تمام جهان می‌کوشد. اصطلاح جهانی‌شدن ذاتاً یک مفهوم بد را ارائه نکرده و اکثر ایدئولوژی‌ها و ادیان به فکر جهانی‌شدن بوده‌اند، ولی جهانی‌شدن در عصر مدرنیته و پسامدرنیته، مفهوم غربی‌شدن سیستم‌های بی‌خدای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را ارائه می‌کند. ادغام

---

۱. اسلام نه برای جهانی ساختن نظریاتش استفادهٔ جبر و نه هم حیله را میپذیرد.

فرهنگی در جهانی‌شدن به معنی ازبین بردن تمام ارزش‌ها و رسوم سنتی و جابجایی و تحمیل فرهنگ و رسوم غربی می‌باشد. ارزش‌هایی‌که زمانی بدون چون‌وچرا جهان‌شمول و برای هر فرد در همه زمان‌ها و مکان‌ها معتبر شمرده می‌شد، اکنون در حال عقب‌نشینی هستند و این یک مسئله پذیرفته‌شده است که ارزش‌های غربی با شیوه‌های خاص و به‌وسیلهٔ گروه‌های خاص با تجربه‌-های تاریخی و اجتماعی خاص شکل گرفته‌اند[1]. جهانی‌شدن اقتصاد سرآغاز روند جهانی‌شدن سیاست و فرهنگ محسوب شده که همچنان بر ادغام جوامع از نقطهٔ نظر اقتصادی و ترویج سیستم سرمایه‌داری و جابجایی این سیستم به‌حیث بدیل مناسب بجای سایر سیستم‌های اقتصادی تأکید می‌کند. جهانی-شدن (اقتصادی) از جستجوی جهانی برای یافتن ارزان‌ترین مکان‌های تولید و سودآورترین مکان‌ها برای فروش محصولات به‌وسیلهٔ تکنولوژی‌های ارتباطی جدید ناشی از انقلاب صنعتی سوم، امکان‌پذیر شده است[2]. در جهانی‌شدن اقتصاد، مرزهای جغرافیایی فقط برای طبقات فقیر و متوسط بوده و برای نخبگان اقتصادی بی‌معنی است، زیرا این نخبگان بالوسیلهٔ شرکت‌های چندملیتی خویش، مرزهای جغرافیایی را به مرزهای نامرئی مبدل ساخته و از منابع کشورهای فقیر بهره‌کشی کرده و به برده‌سازی طبقات فقیر و متوسط می‌پردازند.

جهانی‌سازی سیاست بر محور لیبرالیزم در قالب دموکراسی و سیکولریزم می‌چرخد و دموکراسی‌سازی از مهم‌ترین پیامدهای جهانی‌شدن از منظر سیاسی است که نخبگان سیاست و اقتصاد آن‌را در جهت منافع اقلیت کوچک و زیان اکثریت هدایت می‌کنند. موافقان جهانی‌شدن، گسترش

---

۱. نش کت؛ جامعه شناسی سیاسی معاصر؛ ترجمهٔ تقی دلفروز؛ صفحهٔ ۹۶

۲. تارولستر؛ برندگان و بازندگان جهانی شدن؛ ترجمهٔ مسعود کرباسیان؛ صفحهٔ ۳۸

دموکراسی را مهم‌ترین محور مورد استناد خویش قرار داده و کارایی، جذابیت و خاصیت قانع‌کنندۀ لیبرالیزم را شایستۀ جهانی‌شدن دانسته و می‌گویند: لیبرالیزم در ذات خود جهانی بوده و حکومت جهانی نیز در اصل لیبرال می‌باشد، زیرا در آن بازارهای جهانی، حاکمیت قوانین بین‌المللی و دموکراسی لیبرال معیار تمدن تلقی می‌شود[۱].

جهانی‌سازی سیاست سیکولریزم

نظریۀ سیکولریزم برای بار اول برعلیه خرافات، تحریفات، علم‌ستیزی، استکبار و ظلم کلیسای غرب شکل گرفت که به قدرت کلیسا خاتمه داده و نظام بی‌خدا، ماده‌گرا و قوانین بشری مبنی بر درک علمای ماده‌گرای آن‌زمان را به‌وجود آورد. علم‌گرایان غربی که سیکولریزم را به‌وجود آوردند، به بحران درک تمیز میان کلیسا تا دین مسیحیت مواجه بوده و یا هم نمی‌خواستند بین این دو فرق قائل شوند، درست مانند امروز که انحطاط‌های بعضی از مسلمانان و گروه‌های دارای نام اسلامی به اسلام ربط داده می‌شود، عملکردها و تحریفات کلیسا را به مسیحیت ربط دادند و بجای مبارزه علیه کلیسا به مبارزه علیه دین پرداختند و بالآخره نظریۀ دین‌ستیزی را از اروپا به تمام جهان صادر کرده و برعلیه نظام خلافت اسلامی‌که خصوصیات کلیسا از قبیل علم‌ستیزی، فئودالیزم، ظلم و استکبار در آن مشهود نبود، به توطئه‌پردازی آغاز کرده و به تحمیل آن در جهان اسلام پرداختند. اصطلاح سیکولر که از کلمۀ لاتین Soecalum Saecularis به معنی روزگار یا دنیا است، گرفته شده و پس از موفقیت روشن‌ضمیران غربی، به‌صورت اصطلاحی درآمده که بجای دنیوی در مقابل دین بکار می‌رود. سیکولرها معتقدند که دین حق مداخله در امور

---

۱. سجادی، عبدالقیوم؛ افغانستان و جهانی شدن؛ صفحۀ ۳۰

حکومتی را نداشته و باید از سیاست دور نگه‌داشته شود و دین مختص به عبادات و عقاید شخصی می‌شود.

با از بین رفتن خلافت، تقریباً تمام جهان اسلام به کشورهای ملت‌گرا مبدل شده که با عضویت سازمان ملل، حق حاکمیت الله ﷻ را نخست به سازمان ملل سپرده و با آغوش گرفتن سیستم سیکولریزم، حاکمیت الهی را بیشتر زیر سؤال برده و آن‌را به دولت سپردند که دولت‌ها قادر به حلال دانستن حرام الله ﷻ و حرام دانستن حلال او شدند و این‌یک جنگ آشکارا با ادیان الهی است، چون شاخص عمدهٔ ادیان ابراهیمی این است که در آن جای برای کفر و شرک (فساد در دین و یا رد عبادت خدای یگانه) وجود ندارد، اما سیستم سیاسی سیکولر که پدیدهٔ تمدن بی‌خدای اروپایی-مسیحی می‌باشد و حال بنام تمدن مدرن غربی شناخته می‌شود، بر اساس کفر و شرک بنا نهاده شده است. در مقابل، خلافت اسلامی دقیقاً بر اصل حق حاکمیت الله ﷻ استوار بوده و در آن الله ﷻ اکبر شناخته شده و قانون ذات پاکش، قانون زمین می‌باشد. اسلام پیروی و پرستش چندگانه را که یک فرد هم پیروی و پرستش دولت را کند و هم پیروی و پرستش الله ﷻ را، رد می‌کند. دو کلمهٔ سیاست و دین از هم جدا نبوده چراکه الله ﷻ می‌فرماید: فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست و اوست اول و آخر و ظاهر و باطن (الحدید؛ ۲-۳)، بناءً پیروی و پرستش تنها مختص الله ﷻ می‌باشد و نه از دولت[1].

با نهادینه شدن سیکولریزم، تمدن مدرن غربی به ترویج و تحمیل دموکراسی پرداخت که مانند سیکولریزم منشأ از نظریهٔ لیبرالیزم می‌گیرد. لیبرالیزم به آزادی مطلق تأکید نموده و از کلمه Liberty که در انگلیسی معنی آزادی از چیزی را می‌دهد، مشتق شده است. لیبرالیزم "آزادی از" را مساوی

---

1. Imran N. Hosein; Jerusalem in the Quran; pp 114-115

به آزادی دانسته و همیشه به همین (آزادی از) تأکید نموده و برایش مبارزه می‌کند. طوری‌که از نامش پیداست، در مورد آزادی از، تعریفات واضح و روشن داشته و در جایی‌که مسئله از "آزادی به" که یکی از مفاهیم اصلی آزادی می‌باشد، می‌رسد، خاموش مانده و حتی برعلیه آن موضع می‌گیرد که در این‌صورت آزادی مفهوم واقعی خود را ازدست‌داده و معنی منفی به خود می‌گیرد. لیبرال‌ها آزادی از موارد ذیل را پیشنهاد می‌کنند:

- کنترول دولت بالای اقتصاد، سیاست و جامعهٔ مدنی،
- دین و عقاید آن،
- سیستم‌های طبقاتی،
- هر شکل از مسئولیت عامه برای اقتصاد،
- روابط قومی و دینی، و
- هر نوع شناخت جمعی (مسلمان، مسیحی و...).

لیبرال‌ها پیش‌تر قدم برداشته و انسان‌ها را به آزادی از روابط فامیلی، قیدوبندهای سنتی و در قالب همین آزادی‌ها مردم را تشویق به هم‌جنس‌گرایی، سقط‌جنین، روابط نامشروع خارج از ازدواج و آزادی از هر نوع قواعد اجتماعی، دینی و سنتی می‌کنند، درحالی‌که لیبرال‌ها نظریات آزادی به پیروی از دین، سنت، گفتن حق و داشتن نظریات مخالف لیبرالیزم را سرکوب می‌کنند. لیبرالیزم سرنوشت شیطانی تمدن بشر بوده و جنگ و مبارزه با آن و عقاید زهرآلود آن، یک امر اخلاقی و ضروری تمام انسان‌های صادق جهان می‌باشد. به هر قیمتی‌که باشد، ما باید به‌شکل استدلالی و عقلانی کامل برعلیه آن مبارزه کرده و بار بار حقیقت را تکرار کنیم، حتی اگر بی‌فایده، بی‌جا، از نگاه سیاسی نادرست و خطرناک معلوم شود. لیبرالیزم یک فلسفه و ایدئولوژی سیاسی و اقتصادی است که بخش عمدهٔ عصر مدرن را در قالب نظریات ذیل در بر می‌گیرد:

- فرد مقیاس همه‌چیز،
- باور به شاخص مقدس ملکیت شخصی،
- تأکید بر برابری فرصت‌ها به‌حیث قانون اخلاقی جامعه،
- باور به اساس قراردادی بودن نهادهای سیاسی-اجتماعی به شمول نهادهای حکومتی،
- از بین بردن تصدی‌های اجتماعی، دینی و حکومتی که ادعا بر درک حقیقت عامه داشته باشند،
- تقسیم قدرت و به‌وجود آوردن سیستم‌های اجتماعی به‌خاطر کنترول تمامی نهادهای حکومتی،
- به‌وجود آوردن جامعه مدنی بدون درنظرداشت نژادها، مردم و ادیان بجای حکومت‌های سنتی،
- سلطهٔ روابط تجارتی بالای سایر اشکال سیاسی، و
- یقین بر این‌که مسیر تاریخی مردم و کشورهای غربی الگوی جهاني پیشرفت و ترقی برای تمام جهان بوده و تمام جهان آن‌را به‌حیث قاعدهٔ کلی بپذیرند[1].

تمدن مدرن غربی در قالب لیبرالیزم به تحمیل دموکراسی در جهان پساسیکولر اسلامی توسط شمشیر و سایر ترفندهای شناخته‌شدهٔ این تمدن آغاز کرده و حتی با اجیرگرفتن بعضی علمای اسلامی آن‌را توجیه اسلامی نیز داده و با پسوندها و پیشوندهای نام پاک اسلام به ترویج آن پرداختند، درحالی‌که دموکراسی و قوانین اساسی آن خلاف شریعت اسلامی می‌باشد. دموکراسی سیاسی مدرن در تمدن سیکولر مدرن غربی شکل گرفت و یکی از لازمه‌های بنیادی آن انتخاب سیکولریزم سیاسی برای تشکیل سیاست و

1 . Alexander Dugin; The Fourth Political Theory; 9. Liberalism and Its Metamorphoses

دولت می‌باشد. سیکولریزم سیاسی مانند تمام کاربردهای سیکولریزم، نقش دین و اهمیت آن‌را در نظام جامعه رد نموده که سبب زوال دین و ارزش‌های اخلاقی آن شده و در سراسر جهان ارزش‌های ماده‌گرایی را تحمیل و ترویج می‌کند که بالآخره سبب به‌وجود آمدن طرز زندگی بی‌خدا می‌شود. دموکراسی، فریب خردمندانه‌ای است که در آن برای مردم خیال باطل آزادی داده می-شود، به‌طور مثال در دموکراسی، هر نوع تبعیض (قومی، لسانی، نژادی، رنگ جلد، شکل فزیکی انسان و ...) مردود شمرده می‌شود، درحالی‌که هیچ‌گاه فرد شایسته‌ای به گردانندگی یک برنامهٔ تلویزیونی با قد کوتاه و دارای ساختار چهرهٔ بدنما ازنظر ماده‌گراها برای این وظیفه انتخاب نمی‌شود و در دموکراسی همیشه آهنگ آزادی سروده شده، درحالی‌که مردم آزاد هیچ‌گاه ضرورت به شنیدن این ندارند که آزاد هستند. دموکراسی مدعی است که رأی اکثریت، حاکم و قانون‌گذاران را تعیین می‌کند، درحالی‌که نظرسنجی ۳۱ آگست ۲۰۱۶م توسط شبکهٔ خبری *ABC* و واشنگتن پوست[1] نشان می‌دهد که اکثریت مردم امریکا دوستدار این نیستند که هلری کلنتن و دونالد ترمپ حاکم آن‌ها تعیین شوند، ۵۶ فی‌صد جامعهٔ امریکا علیه رئیس‌جمهور شدن کلنتن و ۶۳ فی‌صد علیه ترمپ هستند، یعنی برای سال ۲۰۱۷م کسی رئیس‌جمهور امریکا شد که ۶۳ فی‌صد مردم وی را نمی‌خواستند، ولی مجبور به پذیرفتن او شدند که این خود خلاف اصل دموکراسی بوده و فریب بودن دموکراسی را اثبات می‌کند. در دموکراسی، مردم به دو طبقهٔ متخصصین و توده‌های سرگردان تقسیم شده که طبقهٔ متخصصین شامل مردمی است که مسائل را تحلیل کرده، عملی ساخته، تصامیم اتخاذ کرده و سیستم‌های سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیکی را اداره می‌کنند و طبقهٔ توده‌های سرگردان همچنان در دموکراسی

1 . ABC News/Washington Post Poll; Clinton/Trump Favorability; Aug. 31 2016

سهیم بوده و نقش تماشاچی را دارا می‌باشند که سهم در عملکردها و تصامیم ندارند. این طبقه صرف حق این را دارند که کسی را از طبقهٔ متخصص بگویند که تو رهبر ما هستی، اما زمانی‌که رهبر تعیین شد دوباره نشسته و به‌حیث تماشاچی نه به‌حیث سهیمان اجتماع، عملکردهای رهبر تعیین‌شده را می‌بینند. توده‌های سرگردان اجازهٔ اشتراک در عمل را نداشته، چون در این‌صورت از طرف طبقهٔ متخصص منحیث ایجادکنندگان مشکلات محسوب می‌شوند[1]. به تعریف دیگر، دموکراسی حکومت گرگان توسط چوپان‌ها بالای گوسفندان است. در کشورهایی‌که دموکراسی نهادینه شده است، حاکمان همیشه از دو حزب مشهور و در کشورهایی که این پدیدهٔ سیکولر نوپای است، بازهم حاکم از بین دو شخصی تعیین می‌شود که دارای ثروت کافی برای نفوذگذاری بالای توده‌های سرگردان بنام مبارزات انتخاباتی باشند و نامش را انتخابات می‌گذارند که توسط همین نام برای مردم خیال باطل حق انتخاب کردن را می‌دهند که این طبقه را می‌توان گرگان و کسانی را که این گرگان در پست‌های بلندپایه (وزیر، مشاور، معین و...) به‌خاطر پیشبرد حکومت‌داری انتخاب می‌کنند، را چوپان‌ها نامید که به تعریف چومسکی، گرگان و چوپان‌ها شامل طبقهٔ متخصصین می‌شوند. توده‌های سرگردان یا گوسفندان کسانی هستند که با بکار بردن حق رأی خویش برای گرگان مشروعیت شکار خود را داده و به فکر این‌که حاکم را تعیین نموده‌اند، خودفریبی کرده و برای مدت معینی شاهد به تاراج بردن خود و اموال خود توسط حاکمانی هستند که فکر کرده‌اند توسط ایشان انتخاب شده‌اند. پارلمان‌ها به‌حیث نهادهای قانون‌ساز تکمیل‌کنندهٔ یک نظام دموکراتیک است که اعضای آن مانند حاکمان انتخاب شده و قوانین را به رأی اکثریت که اساس دموکراسی است، به

---

1. Noam Chomsky; Media Control; The Spectacular Achievements of propaganda; 2. The Open Media Pamphlet Series; Spectator Democracy

تصویب می‌رسانند که حتی بعضی‌اوقات خلاف موازین اسلامی می‌باشد. پارلمان‌ها در دموکراسی‌های با پیشوند و پسوند اسلامی، قانون‌گذاری خود را با حک کردن آیهٔ پاک قرآن (وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ) توجیه می‌کنند، صرف‌نظر از این‌که آیهٔ پاک قرآن بینهم (بین امت اسلام) گفته است و شامل کسانی نمی‌شود که با پذیرفتن جدایی دین از سیاست و ایدئولوژی‌های کفری مانند کمونیزم، لیبرالیزم و فاشیزم خود را از دایرهٔ اسلام خارج کرده‌اند، ولی در جهان پساسیکولر، بیشترین اعضای پارلمان‌ها دارای چنین خصوصیات می‌باشند و اصل مهم دموکراسی (قانون‌گذاری توسط رأی اکثریت) نیز توسط ذات یگانه الله ﷻ زیر سؤال برده شده و باطل دانسته می‌شود، زیرا بیشترشان باطل بوده و از روی هوای نفسانی و دروغ‌ها به‌خاطر به‌دست آوردن قدرت و ثروت، ساخته می‌شوند، الله ﷻ می‌فرماید: و اگر پیروی از اکثر مردم روی زمین کنی، تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد که اینان جز از پی گمان (و هوا و هوس) نمی‌روند و جز اندیشهٔ باطل و دروغ چیزی در دست ندارند[۱]. تحمیل و ترویج عقاید بی‌خدایی تمدن مدرن غربی در جهان اسلام آن‌قدر هم ساده نبوده، بناءً غربیان به فرهنگ و سنت‌های مسلمانان هجوم برده و توسط ترویج فتنه‌های دجال، بسیاری از مسلمانان را دچار این فتنه‌ها کرده و به طرف‌داری از سیستم دجال وارد عمل می‌سازند.

تهاجم فرهنگی

لیبرالیزم و پدیده‌های پیوستهٔ مشمول بر فرهنگ آن‌را که اکنون تحت نام فرهنگ مدرن غربی نامیده می‌شود، می‌توان جاهلیت معاصر نامید. جنگ

---

۱. سوره الأنعام؛ آیهٔ ۱۱۶؛ وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۱۱۶)

میان اسلام و جاهلیت پدیدهٔ جدید نبوده بلکه از آغاز اسلام تا روز قیامت ادامه خواهد داشت. جنگ میان لیبرالیزم و پدیده‌های پیوسته با آن با اسلام همان جنگ حق و باطل تحت شرایط جدید است. یکی از مبلغین غربی بنام لورنس براون دراین‌باره می‌گوید: ... دین اسلام دین دعوت است. اسلام بین نصارا و غیر آن منتشر می‌شود. مسلمانان چندین مرتبه با اروپا جنگیدند و به مناسبت‌هاي زیادي اروپا را تسلیم خود ساختند... ما از مکتب‌هاي مختلفی وحشت داشتیم ولی پس از دیروقت فهمیدیم که این‌همه ترس ما بی‌جا است، زیرا ما از یهود، جنس زرد (جاپان و چین) و خطر کمونیزم می‌ترسیدیم، ولی بعد فهمیدیم که ترس ما بی‌جا بوده است، زیرا دیدیم یهودیان دوست صمیمی ما هستند. بنابراین ، دشمن آنان، دشمن ماست. سپس دیدیم که بلشویک‌ها (کمونیست‌ها) هم‌پیمان ما گردیدند ولی خطر حقیقی در اساس اسلام است، در نفوذ اسلام در پیروزي و در زندگی آن است. اسلام است که سد حقیقی استعمار اروپاست[1].

یکی از جنبه‌های این جنگ بزرگ در عصر حاضر، هجوم فرهنگ باطل بالای فرهنگ حق می‌باشد که بنام‌های جنگ فرهنگی، جنگ فکری، تهاجم فرهنگی و غیره نامیده می‌شود. تهاجم فرهنگی یک حرکت مرموز، حساب‌شده، با پلان‌گذاری دقیق و استفاده از شیوه‌ها، ابزار و امکانات متعدد و متنوع، برای تضعیف باورهای دینی، دگرگونی ارزش‌ها، انحراف اندیشه‌ها، تغییر و تبدیل آداب و سنن اجتماعی، نابودی اصول اخلاقی حاکم بر جامعه، از بین بردن اصالت و فرهنگ و سنن ملی بوده و درنهایت، جایگزین کردن فرهنگ بیگانه را می‌توان یکی از اهداف تهاجم فرهنگی دانست، تا بدین‌وسیله ملت موردنظر را به پوکی و پوچی بکشاند و چون آن‌ها را ازنظر

---

۱. خالد، مصطفی و ع. فروغ؛ نقش کلیسا در ممالک اسلامی؛ ترجمهٔ مصطفی زمانی؛ صفحهٔ ۲۴۳

شخصيتي تضعيف كرده و روحيهٔ استقلال و قدرت مقاومت (جهاد) را از آنان بگيرد، اصول فكري خويش را القاء و فرهنگ و باورهايش را بر آن‌ها تحميل می‌کند[۱]. جنگ فرهنگی که جهان اسلام با آن دست‌وپنجه نرم می‌کند، جنگ میان فرهنگ الهی و فرهنگ شیطانی و دجالی است که در آن دجال می‌خواهد با اشاعهٔ ابتذال و فساد، فرهنگ ماده‌گرایی که تأکید بر پوچ‌گرایی (Nihilism) داشته و جنبهٔ انسانی انسانیت را به فراموشی سپرده و انسان را موجود مادی، تن‌پرست، بهره‌کش و سودپرست معرفی می‌کند، را جایگزین فرهنگ الهی بسازد که انسان را آمیزه‌ای از پیکر خاکی و روان آسمانی دانسته و تبلور تمام و کمال می‌داند و هدفش دست‌یابی به کمال و سعادت در پرتو ارشادات الهی است و رفاه دنیوی را وسیله، نه هدف، می‌شمارد. فرهنگ غربی که به‌شدت روزافزون هجوم آورانه بالای فرهنگ اسلامی می‌تازد، چند شاخص عمده از قبیل ماده‌گرایی و دنیاگرایی، مصرف‌گرایی، فردگرایی، پوچ‌گرایی و فحش‌گرایی دارد.

فرهنگ ماده‌گرایی تمدن مدرن غربی بر محور بهره‌جویی از لذت‌های دنیوی چرخیده و انسان رازمانی در کمال می‌بیند که در رفاه، آسایش، کامیابی و لذت‌جویی دنیوی به مقام رسیده و یا به‌سوی آن درحرکت است، لذا این تمدن به تبلیغات فریبندهٔ ماده‌گرایی و مصرف‌گرایی پرداخته و فرهنگی را نهادینه می‌سازد که در آن اخلاق، معنویت و ارزش‌های انسانی جایی ندارد. هدف نهایی این فرهنگ به‌دست آوردن مادیات بوده که با به‌دست آوردن آن برای انسان جاه، جلال و منزلت در جامعه قائل می‌شود که مستقیماً درتقابل با ارزش‌های اسلام قرار می‌گیرد، چنانچه الله ﷻ می‌فرماید: محبت امور مادي، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت، از طلا و نقره، اسب‌هاي ممتاز و

۱. سعیدیان، فهیمه؛ جوانان، تهاجم فرهنگی و راه های مقابله با آن؛ صفحهٔ ۳

چهارپایان و زراعت در نظر مردم جلوه داده شده است، (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند)، ولي اين‌ها (درصورتی‌که هدف نهايي آدمي را تشکیل دهند)، سرمايه زندگي پَست (مادي) است و سرانجام نيك (و زندگي والا و جاويدان) نزد خداست[۱].

در فرهنگ مصرف‌گرایی، سعادت و خوش‌بختی متکی بر مقدار مصرف و خصوصاً خریداری اجناس یک شخص بوده و خوشی به محور مصرف و مقدار دارایی مادی می‌چرخد. در یک جامعهٔ مصرف‌گرا، مردم بیشترین وقت، انرژی و منابع خود را صرف مصرف و خریداری نموده و نظریهٔ کلی زندگی در این جامعه این است که مصرف خوب است و مصرف بیشتر خوب‌تر است. فطرت بشری این است که انسان‌ها همیشه حریص بوده و بیشتر و بیشتر می‌خواهند، ولی هر جامعه نظر به اعتقادات، باورها، ارزش‌ها و سنن برای داشتن این بیشترها، یک سلسله قوانین و قواعد دارند که در قالب آن این بیشترها را می‌خواهند به‌دست بی‌آورند، اما در جامعهٔ مصرف‌گرا، به هر نحو ممکن باید این بیشترها به‌دست بی آید و هیچ ارزش و باور (خصوصاً دینی) نمی‌تواند مانع به‌دست آوردن شود و صرف در یک قالب که نام آن‌را چند سرمایه‌دار و سیاست‌مدار غربی قانون گذاشته‌اند و همیشه منافع سرمایه‌داران بزرگ در آن تأمین است، باید قدم گذاشته شود. بیل گیتس سرمایه‌دارترین مرد جهان می‌گوید: اگر فقیر به دنیا آمدی، مقصر نیستی اما اگر فقیر از دنیا بروی مقصر هستی و این سخن وی توسط رسانه‌ها، تجارت پیشه‌ها و حتی جوانان مسلمان، روزانه چند بار در گردهمایی‌های اجتماعی، مراکز علمی و رسانه‌های اجتماعی سر زبان‌ها افتاده و ردوبدل می‌شود، درحالی‌که این سخن

---

۱. سوره آل عمران؛ آيهٔ ۱۴؛ زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (۱۴)

وی می‌رساند که باید به هر نحو ممکن سرمایه‌دار شد و حتی به‌خاطر سرمایه-دار شدن مانند خودش به سودخوری، بهره‌کشی و مهارسازی دست‌زده و درجاهایی نیز به رشوه‌ستانی، فریب، کلاه‌برداری و سایر فسادهای مالی آغشته شد. اسلام هیچ‌گاه پیروان خویش را تشویق به فقر ننموده، ولی برای به‌دست آوردن دارایی، دارای یک سلسله قواعد می‌باشد که در آن فساد ترویج نشده، از بی‌عدالتی جلوگیری می‌شود، تفاوت طبقات به‌وجود نیامده و تعادل میان زمان و سرمایه مراعات می‌شود.

رسانه‌ها کمک بزرگی با نشان دادن تولیدات و طرز زندگی تجملی و پیشکش کردن آن به‌حیث زندگی ایدئال به ترویج فرهنگ مصرف‌گرایی کرده و تا حدی تأثیرگذار است که مردم را قانع به خرید یک جنس باارزش کمتر به قیمت چند برابر به نام برند (Brand) از ارزش واقعی آن می‌سازد. در جامعهٔ مصرف‌گرا یکی از بزرگ‌ترین سرگرمی‌ها، خریداری بوده و مردمی‌که بیشترین وقت خود را صرف کسب پول می‌کنند، در اوقات فراغت به خریداری می‌پردازند. به‌خاطر خریداری، پول ضرورت است و کسب پول به‌وقت (سرمایه گران‌بهای زندگی) نیاز دارد. در جامعهٔ مصرف‌گرا، انسان میان دو انتخاب (وقت و پول)، ناگزیر پول را انتخاب می‌کند و این سبب می‌شود که انسان وقت عبادت، تفریح، مطالعه و روابط اجتماعی را قربانی مصرف-گرایی کرده که پیامد آن جامعهٔ فردگرا می‌باشد.

تمام ادیان آسمانی به شناخت و اصول زندگی جمعی و جمع‌گرایی (Collectivism) عقیده‌مند بوده و پیروان آن‌ها بنام آن دین (مسلمان، یهودی و مسیحی) شناخته می‌شوند، ولی کار دجال و شیطان‌های همراه وی همیشه مبارزه برعلیه دین و باورهای دینی بوده و در مقابل اصول زندگی جمعی و جمع‌گرایی، به ترویج فرهنگ فردگرایی (Individualism) بالاثر تمدن مدرن غربی پرداخته است. نظریهٔ فردگرایی، آمیزش با لیبرالیزم داشته و شامل

نظریهٔ آزادی اعظمی فرد، اختیاری بودن پیوستن و یا بیرون شدن از مجموعه‌ها و اشتراک مساوی شخص در عملکردهای یک گروه می‌شود[1]. جامعهٔ فردگرا به جامعه‌ای گفته می‌شود که روابط فی‌مابین افراد ضعیف بوده و هر فرد باید مواظب خود و خانوادهٔ نزدیک خود باشد. در مقابل، اصول زندگی جمعی و جمع‌گرایی، به جامعه‌ای گفته می‌شود که مردم در آن از تولد تا دم مرگ برمبنای صداقت و وفاداری به یک گروه، منسجم و یکپارچه می‌شوند[2]. در جامعهٔ فردگرا، نسبت فقدان روابط و ارتباطات کافی میان اعضای جامعه، مردم دل‌چسپی کم به اهداف گروهی نشان داده و آسیب‌پذیر می‌شوند که در مقابل جوامع جمع‌گرا ضعیف بوده و مجبور به وابسته‌شدن به آن‌ها می‌شوند، به‌طور مثال، یهودیانی‌که نظر به مسلمانان و مسیحیان یک اقلیت بسیار کوچک بشمار می‌آیند، کتلهٔ بزرگ مسیحیان و مسلمانان را پس از فردگرا شدن، وابسته به خود ساخته و کنترول می‌کنند. جامعهٔ فردگرا به آزادی مطلق فردی تأکید نموده و در مقابل وابستگی‌های گروهی (فامیلی، منطقه‌ای، قومی، ملی) مبارزه می‌کند که سبب ازبین رفتن ارزش‌ها، سنن و فرهنگ جوامع شده و اشخاص و افراد به‌طور فردی برای خویش یک سلسله ارزش‌ها را نظر به درک و فهم شخصی خود و بیشتر اوقات نظر به تقلید از فرهنگ پوچ‌گرا و فردگرای غربی، پذیرا می‌شوند. طور مثال، کسانی‌که زندگی جمعی وجمع‌گرایی اسلامی دارند، روابط نامشروع با جنس مخالف را حرام و حقیر می‌دانند، درحالی‌که فردگراها این روابط را نشانهٔ آزاد بودن، مدرن بودن، و بافرهنگ بودن دانسته به آن فخر می‌کنند. فردگرایی تارهای واصل فرد با جامعه را قطع کرده و انسان را تنها ساخته و سبب فشارهای روحی و امراض

---

1. Encyclopedia Britannica; Vol 12; p 256a

2. Harry C. Triandis & Michele J. Gelfand; Hand Book of Theories of Social Psychology; p 504

روانی چون افسردگی می‌شود. در یک نظرسنجی زمانی‌که از اشتراک کنندگان *این* تقاضا به‌عمل‌آمده بود که در خانه‌خالی بیست سؤال حاوی متن "من ______هستم"، حالت اجتماعی خود را بنویسند، بیشتر کسانی‌که در جوامع جمع‌گرا زندگی می‌کردند، با جواب‌های مانند من کاکا هستم، من عضو یک فامیل هستم، من پدر هستم، رضایت خود را از جامعه نشان داده بودند، درحالی‌که تنها پانزده فی‌صد فردگراها از زندگی اجتماعی خوشنود به نظر می‌رسیدند[۱]. در جوامع فردگرا، وابستگی به ارزش‌های فامیلی آهسته‌آهسته پوسیده شده و ارتباطات فامیلی بی‌ارزش می‌شوند، میزان طلاق افزایش یافته[۲] و اهداف فردی اولویت بیشتر نسبت به اهداف گروهی و اجتماعی پیدا کرده که سبب اختلافات اجتماعی در جامعه می‌شود[۳] و این درست برعکس جمع‌گرایی است که قواعد و مسئولیت‌ها و سلوک و اخلاق نظر به باورها و فرهنگ تعیین می‌گردد، درحالی‌که سلوک و اخلاق در جامعهٔ فردگرا نظر به ضروریات فردی، حقوق فردی و پیمان‌هایی تعیین می‌شود که یک فرد با سایر افراد جامعه بسته است، دایرهٔ روابط فامیلی کوچک‌تر شده، فامیل منحصر به زن، فرزند و والدین شده و یا کاملاً به زندگی انفرادی مبدل می‌شود، و بالآخره زندگی بی‌هدف شده، پوچ‌گرایی عام می‌شود و تاحدی انسان‌ها تحت‌فشارهای روحی قرار می‌گیرند که دست به خودکشی زده و خودکشی افزایش می‌یابد[۴].

پوچ‌گرایی (Nihilism) به طرز زندگی اطلاق می‌گردد که هدف و مقصد نداشته، عاری از باورها و عقاید دینی و مذهبی باشد و زندگی معنی واقعی خود

---

۱. همین منبع؛ صفحهٔ ۵۰۶

2 .Lester D.; Individualism and divorce; Psychological reports; p 76

۳. برای معلومات بیشتر Harry C. Triandis; Individualism and Collectivism

4 . Harry C. Triandis & Michele J. Gelfand; Hand Book of Theories of Social Psychology; p 511

را از دست بدهد. به گفتهٔ نیچه عالم سرشناس آلمانی، پوچ‌گرایی از دست رفتن مقصود و مسیر است که در آن تمام تفاوت‌های پرمفهوم، هم‌سطح می-شوند[۱]. در جامعهٔ پوچ‌گرا تعهد کامل (به عقاید و باورها) وابستگی خطرناک تلقی شده و افراد با تعهدات کامل، بنیادگرا نامیده می‌شوند. پوچ‌گرایی مانند فردگرایی به قطع ارتباطات، خودکفایی و انتخاب‌های مبنی بر عقل تأکید کرده و برعلیه تعهدات جمع‌گرایی مبارزه می‌کند که سبب می‌شود تا افراد با تعهد، دیوانه خطاب شوند.

در عصر مدرن که دسترسی به سلاح‌های باقابلیت استفادهٔ ساده و کشنده آسان شده است، استعمار نظامی که برای ملت‌ها و خصوصاً ملت‌های اسلامی بسیار حساسیت‌برانگیز می‌باشد، امکان‌پذیر نبوده، بناءً استعمارگران غربی، راه بی‌سروصدا، نامرئی، کم‌مصرف، گسترده، آرام و فریب‌مندانه و درازمدت استعمار فرهنگی را پیشه کردند که بنام استثمار نیز شناخته می‌شود. استثمار راه سادهٔ استعمار بوده که استعمارگران بدون فرستادن نظامیان و مصارف گزاف نظامی، ممالک را توسط ترویج فرهنگ وابسته به خود ساخته و آغاز به بهره‌کشی می‌کنند. برای این‌که غربیان بتوانند بلاد اسلامی را تحت ابرهای سیاه استثمار خویش بپوشانند باید به ترویج و تحمیل فرهنگ مدرن غربی پرداخته و این زمانی امکان‌پذیر است که فرهنگ رایج کشورها و خصوصاً فرهنگ اسلامی استحاله گردیده، اهریمني جلوه داده شود و نشانهٔ عقب-ماندگی بشمار آید و در مقابل، فرهنگ مدرن غربی تبلیغ شده، انساني جلوه داده شده و نشانهٔ پیشرفت و ترقی محسوب شود. استحالهٔ فرهنگ اسلامی در قالب چند راهبرد مهم از قبیل ایجاد شک‌وتردید در بنیاد باورها، اعتقادات و ارزش‌ها، منزوی جلوه دادن روحانیت و علمای دینی، قدسیت‌زدایی از دین و

---

1 .Hubert L. Dreyfus; Heidegger on the Connection between Nihilism, Art, Technology and Politics; p 4

شعائر دینی و ترویج فساد و فحشا صورت می‌گیرد که باعث به‌وجود آمدن خلاء فرهنگی می‌شود. طبق قانون طبیعت، خلاءهای به‌وجود آمده باید پر شوند، زمانی‌که خلاء فرهنگی در جوامع اسلامی به‌وجود آید، فرهنگ مدرن غربی را به‌حیث بدیل پیشکش می‌کنند که این فرهنگ و طرز زندگی غربی را می‌توان جنت دجال گفت. دجال برای مردم جنت و دوزخ را پیشکش می‌کند که جنت وی دوزخ حقیقی و دوزخ وی جنت حقیقی می‌باشد.[۱] زمانی‌که از تمدن و فرهنگ مدرن غربی صحبت بمیان می‌آید، اذهان بسیاری مردم تعمیرهای زیبای نیویارک، سبزه‌زارهای سویس، عشق‌های پاریس، روسپی‌های زیبای جرمنی، شراب‌خانه‌های بروکسل و اشرافیت لندن را مجسم کرده و زندگی مدرن غربی را به جنت تشبیه می‌کنند، درحالی‌که دوری و نپذیرفتن آن‌را زندگی جهنمی تلقی می‌کنند، ولی ماهیت این تمدن و فرهنگ، پیش‌بینی چهارده صدسال قبل حضرت محمد ﷺ را که این جنت را دوزخ و دوزخ را جنت گفته بود، تحقق می‌بخشد. الله ﷻ نیز ما را از فریب‌کاری‌های شیطان هشدار داده و می‌فرماید: ای فرزندان آدم، شیطان شمارا نفریبد آن‌چنان‌که پدر و مادر شمارا از بهشت بیرون ساخت و لباس آنان را از اندامشان بیرون کرد[۲].

انقلاب جنسی

مسئلهٔ جنسیت در طول تاریخ بشریت از اهمیت بسزای در هر فرهنگ و ایدئولوژی برخوردار بوده و هر یک تعاریف خاص خود را از آن داشته‌اند. تاریخ بشری نشان‌دهندهٔ این است که کلمهٔ مرد اکثر اوقات در ایدئولوژی‌ها و

---

۱. صحیح مسلم؛ حدیث ۲۹۳۶ و صحیح بخاری؛ جلد ۴؛ حدیث ۱۰۴

۲. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۲۷؛ يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۷)

فرهنگ‌های مختلف به شخصی اطلاق شده است که از حقوق سیاسی برخوردار باشد. طور مثال در عصر قدیم، برده‌ها در اکثر فرهنگ‌ها مرد محسوب نمی‌شدند، بناءً دارای حقوق سیاسی نبوده و حتی زن محسوب شده، مجبور به ملبس شدن به لباس زنانه می‌شدند، زیرا زنان در طول تاریخ در اکثر فرهنگ‌ها دارای حقوق سیاسی نبوده و حتی در اروپای قرون‌وسطی، زنانی‌که در حالت عدت ماه‌وار می‌بودند، پلید شمرده شده و در قفس‌ها دور از مردها مجبور به زندگی می‌شدند. یهودیان، زنان را اجازهٔ دخول به عبادتگاه‌ها نمی-دادند و اعراب زمان جاهلیت، دختران نوتولد خود را زنده‌به‌گور می‌کردند که با ظهور پرشکوه اسلام، خط بطلان بر تمامی فرهنگ‌های زن‌ستیز کشیده شده و اسلام برای زن حقوق سیاسی قائل شد.

تمدن مدرن غربی نیز باسیاست مردگرایی آغاز شده و تا زمانی طولانی، زنان دارای حقوق سیاسی و حتی در دموکراسی‌ها دارای حقوق بکار بردن حق رأی برای تعیین زعیم خویش نداشتند. بعدها در قالب جنبش برابری‌زن-ومرد (Feminism)[1] به‌خاطر دادن حقوق سیاسی به زنان به‌جای این‌که در قالب فطرت زنانه‌اش به وی حقوق سیاسی بدهند، به مردسازی آن‌ها آغاز کردند. برای زنان ویژگی‌های مردانه داده شد: یک زن تجارت‌پیشه کسی است که دارای ظرفیت مردانه باشد. بناءً زن به‌حیث مرد تلقی می‌شود. فیمینست-های لیبرال یا آرزومندان دادن آزادی به زنان، به این باوراند که زن به‌حیث مرد قلمداد شده و بدین‌سان از نگاه اجتماعی-سیاسی با مرد مساوی شمرده شده و یک زن در اجتماع، مرد وانمود گردد. زن باید حقوق تخنیکی مساوی

۱. فیمینیزم (Feminism):عقیده باورمند به اینکه زنان باید دارای حقوق، اختیاروفرصت ها مانند مردان باشند؛ برابری زن ومرد؛ طرفداری اززنان؛ زنگرایی.

با مرد داشته و ازاین‌رو عملکردهای یک مرد را انجام بدهد تا مساوی به مرد محسوب شود، اما ساختار اجتماعی مرد و زن غیرقابل تغییر باقی می‌ماند[۱].

جنبش فیمینیزم برای اولین بار در سال‌های ۱۹۷۰م در اروپا شکل گرفت که هدف عمدهٔ آن گذاشتن علامهٔ مساوی از هر نگاه بین زن‌ومرد بوده و اهدافی از قبیل حق سقط‌جنین، حق کار، حق معاش مساوی، حق کار مساوی در خانه، حق طرز لباس‌پوشی دلخواه، و بالآخره آزادی مطلق برای زنان را دنبال می‌کند. این جنبش، نخست توانست که برای زنان حقوق سیاسی و حق رأی را به‌دست آورد که جامعه شناسان آن‌را موج اول جنبش برابری زن‌ومرد می‌دانند. متعاقباً، جنبش برابری زن‌ومرد با تبلیغات گسترده و لابی‌های سیاسی به تشویق زنان به‌خاطر بازی کردن نقش مردان و آوردن آن‌ها به صحنهٔ اداری، سیاسی و اقتصادی پرداخته و کوشش به دادن وظایف رسمی و حتی بلندپایه به زنان کردند که موج دوم جنبش برابری زن‌ومرد محسوب می‌شود. موج سوم جنبش برابری زن‌ومرد که آغاز آن به سال‌های ۱۹۸۰م برمی‌گردد و بیشتر بنام پسافیمینیزم نیز یاد می‌شود، آزادی مطلق را برای زنان اعلان کرده، حیاء را از بین برده، لباس آن‌ها را از تنشان ربوده و زنان را مفعول جنسی ساخت. در حقیقت، چیزی‌که اکنون بنام موج سوم جنبش برابری زن‌ومرد شناخته می‌شود، با پسافیمینیزم که مبتنی بر کدام تئوری نبوده و توسط رسانه‌ها تبلیغ می‌شود، غیرقابل تمیز بوده که توسط میشل گولدبرگ بنام طرف‌داری از حقوق زنان، خریداری-و-سپوختن (*Shopping-and-Fucking Feminism*) در کتابی به همین نام تعریف شده است، طوری‌که او می‌نویسد: این نوع جدید طرف‌داری از حقوق زنان، یعنی خریداری-و-سپوختن اکنون بسیار فراگیر شده است چراکه دقیقاً مطابقت با پیام جامعهٔ

---

1 . Alexander Dugin; The Fourth Political Theory; 13. Gender in the Fourth Political

مصرف‌گرا داشته که در آن آزادی به معنای سکس بیشتر و داغ‌تر، مصرف غذای کافی و بهتر و داشتن کفش‌ها، لباس‌ها، و وسایل آرایشی متنوع با مارک‌های معتبر است[۱]. زن‌ها برای به‌دست آوردن حقوق سیاسی آغاز به تمثیل مردها کرده و عملکردهای مردان را پیشه کردند و تا حدی‌که برای بازی کردن نقش مردان در جامعه، تقلید از طرز لباس‌پوشی مردان را کرده که منجر به محقق شدن حدیث پیغمبر آخرالزمان، رسول‌الله ﷺ شده که می‌فرماید: زنان تقلید مردان را می‌کنند (مانند مردان لباس می‌پوشند)[۲].

پسافیمینست‌ها تأکید بیشتر به آزادی مطلق و خصوصاً آزادی برای داشتن روابط جنسی خارج از ازدواج داشته و به تبلیغ و تشویق نفرت میان دو جنس مخالف می‌پردازند. پنج عنصر اساسی فیمینیزم عبارت از نفرت از مردان، وسوسه‌ها، دروغ‌ها، فریب و افسانه‌ها می‌باشد. این پدیده سبب ازبین رفتن تعداد زیادی مردان توسط گرفتن حق کار از آن‌ها و ازبین رفتن تعداد کم زنان توسط تحمیل عقاید علیه فطرتشان و متکی ساختن آن‌ها به بقای اقتصادی می‌شود. فیمینیزم سبب بدبختی و مشکلات روانی در زنان و مردان و بیشتر در زنان می‌شود. این پدیده خطرناک‌ترین طرز فکری است که در جهان امروز پس از شکست فاشیزم و کمونیزم در قرن بیست‌ویکم، روبه‌پیشرفت می‌باشد[۳]. آزادی جنسی، بنیادهای اساسی خانواده و فامیل را متزلزل ساخته و سبب ازبین رفتن این بنیاد مهم جامعه می‌شود، چنانچه کارل ویلسن در کتاب خود بنام "رقص ما به مرگ مبدل گردید"، دربارهٔ مراحل زوال خانواده در امپراتوری روم و تمدن مدرن غربی می‌نویسد: مراحل زوال خانواده در

---

1 . Rhonda Hammer and Douglas Kellner; Third Wave Feminism: Sexualities, and the Adventures of the Posts; pp 9-10

۲. علامه جلال الدین سیوتی؛ در منصور

3 . Mike Buchanan. Feminism, the Ugly Truth. PP. 2-3

امپراتوری روم هفت مرحله‌ای بود که فعلاً در امریکا و غرب نیز تکرار می‌شود.

مرحلهٔ اول: مردها از رهبری خانواده در عبادات دست می‌کشند، توسعهٔ ارزش‌های معنوی موقف درجه دوم را به خود گرفته و عقیدهٔ مردم نسبت به خدا طبیعی، مادی و میخانیکی می‌شود.

مرحلهٔ دوم: مردان به‌خاطر به‌دست آوردن مادیات و موقف سیاسی و اجتماعی و قدرت، به زنان و اطفال خود توجه نمی‌کنند. مادیات بر افکار حکم‌فرما می‌شود.

مرحلهٔ سوم: این مرحله مربوط به تغییر در ارزش‌های جنسی می‌شود. مردانی‌که مشغول و شیفتهٔ تجارت و به‌دست آوردن مادیات هستند و برای خانم‌های خویش وقت نمی‌یابند، مجبور به تقارب جنسی خارج از ازدواج شده و یا به هم‌جنس‌گرایی رو می‌آورند.

مرحلهٔ چهارم: در این مرحله زنان متأثر شده و در خانواده در برابر اعضای فامیل و اطفال ارزش خود را از دست می‌دهند. زنانی‌که شوهرانشان نسبت به آنان کم‌توجه هستند، زود به کسب مادیات و آزادی جنسی خارج از ازدواج رو می‌آورند و این زنان، روابط جنسی خارج از ازدواج را نه برای تشکیل خانواده، بلکه به‌خاطر لذت می‌خواهند.

مرحله پنجم: زنان و مردان نسبت به درآمد، رهبری خانواده و محبت اولاد خویش با یکدیگر به رقابت می‌پردازند که سبب عداوت، ناامیدی و حتی هم‌جنس‌گرایی بین اطفال می‌شود. همچنان بیشترین ازدواج‌ها به طلاق می‌انجامد.

مرحلهٔ ششم: فردگرایی افزایش یافته و جامعه را به گروه‌های بسیار کوچک متعهد به یکدیگر تقسیم می‌کند که سبب ضعیف شدن اجتماع شده و همچنان تفاوت در سطح مقدار تولد سبب ازدیاد کهن‌سالان می‌شود.

مرحلهٔ هفتم: و بالآخره خدا ناباوری ترویج می‌شود، کنترول والدین ازبین می‌رود، ارزش‌های معنوی و اخلاقی ناپدید می‌شوند که تأثیر مستقیم بالای حکومت و اقتصاد دارد.

زمانی‌که زنان متکی بر بقای اقتصادی شوند ضرورت به وظیفه داشته و به‌خاطر به‌دست آوردن این وظیفه، بیشتر اوقات برعلاوهٔ ابراز ظرفیت‌های علمی و تجربوی، به بروز ضرفیت‌های جسمی و ظاهری پرداخته و به‌خاطر جلب‌توجه استخدام‌کننده که اکثراً مردان هستند، به چنان طرز لباس‌پوشی می‌پردازند که برازندگی‌های جسمانی خویش را به چشم استخدام‌کننده‌ها بکشند و همچنان این جنبش برابری زن‌ومرد در قالب تمدن مدرن غربی، سیستمی را به‌وجود آورده است که به‌صورت غیرمستقیم یکی از شرایط مشمولیت در آن ملبس شدن به لباس‌های غیر محجب می‌باشد که سبب تحقق پیش‌بینی دیگری از رسول‌الله ﷺ می‌شود که فرموده‌اند: زن‌ها ملبس خواهند بود، ولی بازهم برهنه می‌باشند[1]. پس از شمولیت، جلب‌توجه به یک ابزار رقابت میان زنان در نهادها مبدل شده و نشانهٔ موفقیت تلقی می‌شود، لذا زنان از دور کردن چادر آغاز کرده به کوتاه نمودن دامن پرداخته تا اینکه به برهنگی ران‌ها و سینه‌ها انجامیده و روابط نامشروع در جامعه چنان عام می‌شود که افراد جامعه به داشتن روابط نامشروع افتخار کرده و زنا عادی می‌شود که سبب فتنهٔ بزرگ دجال که توسط رسول‌الله ﷺ پیش‌بینی شده بود، می‌شود: مردم مانند خرها در محضر عام عمل تقارب جنسی را انجام خواهند داد[2]. روابط نامشروع خارج از دایرهٔ ازدواج، سبب تولد اطفال ولدالزنا شده که یکی از علائم دیگر آخرالزمان [3]و یکی از فتنه‌های بزرگ می‌باشد.

---

۱. صحیح مسلم؛ حدیث ۳۹۷۱ و صحیح ابن حبان؛ حدیث ۷۵۸۴

۲. ابن حبان؛ حدیث ۱۸۸۹ و سلسلهٔ صحیهٔ البانی؛ حدیث ۴۸۱

۳. المستدرک علی الصحیحین؛ جلد ۳؛ صفحهٔ ۳۸۶؛ حدیث ۵۴۶۵

برهنگی، در اوایل برای مردان تحریک‌کننده بوده و تمایل به رابطهٔ جنسی را افزایش می‌دهد ولی به‌مرورزمان، زنان برهنه برای مردان جذابیت خویش را ازدست‌داده تا اینکه دیگر زنان را تحریک‌کننده نمی‌یابند، رقابت بین زن‌ومرد شاخص دیگر کم‌رنگ ساختن گرایش تحریک‌کننده میان دو جنس مخالف می‌شود. همچنان، فیمینیزم سبب ایجاد تنفر میان مردوزن می‌شود که از کشش فطری می‌کاهد. زنان فیمنیست دارای جذابیت کم‌تر نسبت به زنانی اند که پابند خواص فطری زنانهٔ خویش هستند. این ایجاد فاصله بین زن‌ومرد باعث می‌شود تا آن‌ها به‌خاطر ارضاء غرایض جنسی رو به روابط غیرطبیعی، مانند روابط جنسی با حیوانات، اطفال و خصوصاً به هم‌جنس‌گرایی بی‌آورند و مردان به‌خاطر جلب‌توجه مردان دیگر، مانند زنان خود را آراسته می‌سازند که این حالت محقق کنندهٔ یکی از پیش‌بینی‌های شگفت‌انگیز حضرت سرور کائنات محمد مصطفی ﷺ است که فرموده‌اند: هم‌جنس‌گرایی عام خواهد شد[1] و مردان مانند زنان لباس خواهند پوشید[2]. جنبش برابری زن‌ومردکه می‌توان آن‌را انقلاب جنسی دجال خطاب کرد، یکی از بزرگ‌ترین فتنه‌های دامن‌گیر عصر ماست که پیوسته با سایر پدیده‌های فرهنگی تمدن مدرن غربی، سبب زوال معنوی جوامع شده که علمای انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی آن‌را در چهار مرحلهٔ ذیل به بررسی گرفته‌اند:

۱. مردم از خدای خالق و واحد دوری جسته و به پرستش مخلوق می‌پردازند. در سابق مردم بت‌ها را می‌پرستیدند و حالا مردم پول و خود را پرستش می‌کنند. مردم ناشکر شده و به خالق احترام نمی‌گذارند.

۲. مردم نیازهای شهوانی را از راه‌های غیرطبیعی ارضاء می‌کنند.

---

۱. مجمع الاوسط؛ جلد ۸؛ صفحهٔ ۸۲؛ حدیث ۵۰۱۸

۲. علامه جلال الدین سیوتی؛ در منصور

۳. وقتی مردم از خدا انکار کردند، ماهیت گناه و کارهای بد و نامشروع توسط انسان‌ها و کسانی‌که خودشان بدکاره هستند، تعیین شده و وجوه مشترک از بین می‌رود که سبب بی‌قانونی وهرج ومرج می‌شود.

۴. و بالآخره، قهر خدا نازل شده و مردم حساب گناهان خود را می‌پردازند.

تمدن مدرن غربی و نظریه‌های پیوسته با آن توسط ابزارهایی چون رسانه‌ها، نهادهای علمی و جامعهٔ مدنی ترویج و تحمیل می‌شود.

رسانه‌ها

رسانه‌ها، به مفهوم اصلی آن، قدامت تاریخی چندین هزارساله در اشکال مختلف مانند: رسامی و علامات حکاکی شده در چین باستان، خطوط تصویری در مصر باستان، خطوط نوشتاری و کتاب‌ها در تمام جهان، دارد، ولی تاریخ رسانه‌ها به مفهوم امروزی آن برمی‌گردد به اواسط قرن نوزدهم و اولین روزنامه بنام ریچموند تایمز (Richmond Times-Dispatch). با به‌وجود آمدن اولین روزنامه، تأثیرات آن بالای اذهان عامه به‌زودی هویدا شده و دول مختلف و اشخاص پرنفوذ در سراسر جهان به فکر ساختن و کنترول رسانه‌ها شدند که با پیشرفت تکنالوژی و کشف تکنالوژی صوتی، رسانه‌های صوتی و متعاقباً رسانه‌های تصویری و تا اینکه با انقلاب انترنتی، رسانه‌های اجتماعی به‌وجود آمده و اکنون در کنار سایر رسانه‌ها، مهم‌ترین ابزار در شکل‌دهی طرزتفکر جوامع بشمار می‌آیند. رسانه در ذات خود یک پدیدهٔ مثبت بوده که توسط آن می‌شود پیام حق را تبلیغ کرده و اذهان جوامع را به‌سوی حق‌گرایی، عدالت‌گرایی، اخلاق خوب، فرهنگ متعالی و انسانی سوق داد، ولی اکنون اکثر رسانه‌های جمعی در جهت مخالف فعالیت نموده و به‌طور مستقیم و غیرمستقیم وابسته به قدرت‌های شیطانی و دجالی می‌باشند که کشف

تکنالوژی مدرن و پیشرفت علم در شناخت ذهن انسان و خواص روانی مغز برای کنترول کنندگان رسانه‌ها، ابزارهای موردحمله قراردادن اذهان را به‌طور مستقیم و غیرمستقیم داده است تا بتوانند اذهان عامه را در مسیر دلخواه سوق بدهند، چنانچه ملکام اکس شهید یکی از اشخاصی‌که با نور ایمان، تمدن مدرن غربی را با همه پدیده‌های ضدانسانی آن شناخته بود، در مورد رسانه‌ها می‌گوید: اگر مواظب نباشید رسانه‌ها طوری شمارا مهار می‌کنند که از مظلومان نفرت داشته و ظالمان را دوست بدارید[1].

رسانه‌ها تأثیر عظیم بالای زندگی انسان‌ها و روش‌زندگی افراد و جوامع از قبیل طرز لباس‌پوشی، طرز سخن‌گفتن، سلوک و رفتار و طرز تفکر دارند. این تأثیر قدرتمند رسانه‌ها، جهان‌بینی افراد را در مورد دنیا، قاره، کشور و منطقهٔ زندگی‌شان شکل می‌دهد. رسانه‌ها نقش بارز را در فهم عامه از موضوعات مهم و مختلف زندگی توسط ارائهٔ معلومات و تفسیر این معلومات به‌طور دلخواه خودشان بازی می‌کنند و همچنان رسانه‌ها نقش مهم در شکل‌دهی فرهنگ مدرن توسط انتخاب و به تصویر کشیدن یک سلسله عقاید، ارزش‌ها و سنن (روش مکمل زندگی) مشخص، به‌حیث یک حقیقت با به‌تصویر کشیدن تفسیرهای مشخص از حقیقت که این حقیقت در همخوانی با تفسیرهای داده شده باشد، را بازی می‌کنند. تأثیر رسانه‌ها را دینیس مکول پروفیسور در پوهنتون آمستردام و یکی از نظریه‌پردازان پرنفوذ در مطالعات ارتباطات در پنج حالت شامل: ۱. کمپاین، ۲. تعریف حقیقت اجتماعی و قواعد اجتماعی، ۳. پاسخ یا عکس‌العمل فوری، ۴. پیامد برای سایر نهادهای اجتماعی، و ۵. تغییرات در فرهنگ و جامعه[2]، به بررسی گرفته است.

---

1. Russ Kick; You are Being Lied To; p 40

2 . Denis McQuail; The Influence and Effects of Mass Media; p 11

۱. کمپاین: حالت کمپاین رسانه‌ای اکثراً شامل کمپاین‌های سیاسی، انتخاباتی، تجارتی و خدمات عامه می‌شود.

نظر به تحقیقات نوم چومسکی[1]، تاریخ پروپاگند یا کمپاین‌های سیاسی به سطح بزرگ، بر می‌گردد به اوضاع بحرانی امریکا پس از جنگ جهانی اول و خصوصاً به سال ۱۹۳۷م، زمانی‌که توده‌های سرگردان و طبقهٔ کارگر در جریان بحران اقتصادی دست به اعتصاب دسته‌جمعی زدند و منافع شرکت‌های بزرگ تجارتی و دولت امپریالیستی امریکا را به خطر مواجه ساختند. رسانه‌هایی‌که بیشتر توسط سرمایه‌داران و دولت کنترول می‌شدند، به‌خاطر تغییر اذهان عامه برعلیه اعتصابگران دست به کمپاین وسیع زدند و اعتصابگران را ضد منافع پیشرفت امریکا (Americanism) معرفی کردند که بعدها این کمپاین نام‌های فرمول درهٔ موهاک و همچنان روش ساینسی شکستن اعتصاب را به خود گرفت.

کمپاین‌های سیاسی معمولاً از شعارهای عوام‌فریبانه به‌خاطر تحریف و مهارسازی اذهان عامه جهت پشتیبانی از یک تصمیم سیاسی و خصوصاً در مداخله‌های خارجی استفاده می‌شود. مثلاً، زمانی‌که یک دولت می‌خواهد بالای دولت دیگر تجاوز کند، به‌جای این‌که رسانه‌های تحت کنترول، در نظرسنجی‌ها سؤالات مانند "آیا از پالیسی این دولت در جنگ با کشور تحت تجاوز حمایت می‌کنید؟"، سؤالاتی چون "آیا از اردوی کشور حمایت می‌کنید؟"، را مطرح می‌کنند که برای مردم، ابراز عدم‌حمایت از اردوی ملی مشکل بوده و مجبور به گفتن بله می‌شوند. کمپاین‌های سیاسی معمولاً بر بنیاد فریب، دروغ و افسانه‌بافی استوار بوده که به گونهٔ مثال می‌توان از جنگ

---

1. (Noam Chomsky; Media Control: The Spectacular Achievements of propaganda) برای معلومات بیشتر.

امریکا با عراق و دروغ بزرگ امریکا مبنی بر داشتن سلاح کشتارجمعی عراق نام برد. تعداد اندکی از دیدن گزارش‌های متداوم عراق بنام جنگ برای آزادی عراق به دور مانده‌اند. برای رسانه‌های امریکا و فراتر از آن و جهان به‌استثناء کسانی‌که جان خود را از دست داده‌اند، احساس قلبی (درمورد این جنگ) یک وظیفه‌ای که به‌خوبی انجام شده است، وجود دارد. همه این جنگ را به‌حیث نبرد نظامی قلمداد کردند درحالی‌که چنین نبود، بلکه همچنان یک جنگ رسانه‌ای دقیقاً پلان شده، سخت تحت کنترول و هوشیارانه در کنار این جنگ عملی شد. درعین‌حال، نظریات مخالف این جنگ پوشش گسترده نگرفته و به‌صورت واضح به مردم نرسید[1].

فرق بین دموکراسی و دیکتاتوری فقط در خیال باطل مردم مبنی بر این‌که آن‌ها در عملکردها و تصمیم‌گیری‌های حکومت سهیم هستند، می‌باشد که نقش بارز جلوه‌دادن این خیال باطل به مردم را رسانه‌ها بازی می‌کنند. در دیکتاتوری‌ها به‌زور شمشیر، مردم مجبور به پذیرش پالیسی‌های حکومتی و حاکم خود می‌شوند اما در دموکراسی، این شمشیر جای خود را به پروپاگندهای رسانه‌ای می‌دهد. کمپاین‌های انتخاباتی یکی از شمشیرهای بران دموکراسی است که به گردن توده‌های سرگردان گذاشته شده و مجبور به انتخاب حاکم خود از بین دو شخص بدو بدتر که منشأ قدرت هر دو از یک منبع سرچشمه می‌گیرد، می‌شوند.

مهم‌ترین جریان عمل اساسی و بنیادی نظام اقتصادی سرمایه‌داری، طبیعت منفعت‌افزایی می‌باشد که سبب به‌وجود آمدن مصرف‌گرایی می‌شود. بناءً مردم باید تشویق به بلندترین سطح مصرف‌گرایی شده و رسانه‌های جمعی، تصویری را از زندگی طبقهٔ متوسط پیشکش می‌کنند که در حقیقت شباهت به طرز

---

1 . Danny Schechter; Weapon of Mass Deception; p 15

زندگی طبقهٔ بالای جامعه دارد. معیار زندگی را که رسانه‌ها به تصویر می‌کشند، سبک زندگی ثروتمندانه‌ای است که استوار بر داشتن اسباب و لوازم مدرن و پیشرفته مانند موتر سال، تلویزیون وتیلفون هوشمند، قالین و مبل‌وفرنیچر مفشن و الماری مملو از لباس‌های با مارک‌های شناخته شده و قیمتی می‌باشد و سبک زندگی رسانه‌ای به همین چیزها خلاصه می‌شود. مردم زمانی‌که به این فکر بیافتند که زندگی بیشتر از این‌ها است، با تبلیغ مکرر این سبک زندگی توسط رسانه‌ها، خود را دور از جامعه احساس کرده تا این‌که دوباره متقاعد شوند که زندگی همین است و همین و بالآخره تمام توجه خود را معطوف به به‌دست آوردن و مصرف کردن نموده که منجر به منفعت‌افزایی برای سرمایه-داران بزرگ و قوهٔ محرک رسانه‌ها شده و مردم به دام غلامی این سیستم سرمایه‌داری می‌افتند.

۲. تعریف حقیقت اجتماعی و قواعد اجتماعی: توده‌های سرگردان دراین حالت ارزش‌ها، طرزتفکر، روش‌زندگی و حقیقت اجتماعی را از رسانه‌ها آموخته که پروسهٔ آموزش از طرف مخاطبین اکثراً عمدی نبوده ولی از طرف رسانه‌ها بیشتر عمدی می‌باشد. پروسهٔ آموزش دو جنبهٔ مهم را در بر می‌گرد. ازیک‌طرف رسانه‌ها سیمای مکرر جهان اجتماعی را به نمایش گذاشته که مخاطبین را به‌طرف پذیرش این نسخه‌ای از حقیقت سوق می‌دهد. از سوی دیگر، ارتباط متداوم و انتخاب‌شده بین خود و رسانه‌ها برقرار شده که نقش مؤثری در شکل‌دهی سلوک‌ورفتار و شناخت خودی شخص را بازی می‌کنند[1]. پروسهٔ آموزش رسانه‌ای معمولاً اجتماعاتی را به تصویر می‌کشند که مخاطبین به آن اجتماعات دسترسی مستقیم ندارند. مثلاً، برای موفق و مترقی جلوه‌دادن جامعهٔ لیبرال برای جهان اسلام، جوامع غربی را طوری مجسم می‌کنند که

1 . Denis McQuail; The Influence and Effects of Mass Media; p 14

مردم بدون مشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در عیش و عشرت بوده و دارای یک زندگی ایدئال می‌باشند، درحالی‌که بیشتر از نیم میلیون بی‌خانمان[1] در امریکا وجود داشته، بیشتر از ۶،۵۰۰ خودکشی[2] سالانه در انگلستان صورت گرفته و هزاران مشکل اجتماعی و اقتصادی دیگر دامن‌گیر جوامع لیبرال غربی می‌باشد که توسط رسانه‌ها از آن چشم‌پوشی شده و جهان اسلام برعکس آنچه واقعیت است، جوامع لیبرال غربی را جوامع ایدئال و خوش-بخت فکر می‌کنند. همان‌طوری‌که رسانه‌ها و خصوصاً رسانه‌های لیبرال غربی به بهتر نشان‌دادن فرهنگ و تمدن غربی می‌کوشند، به اهریمنی جلوه‌دادن فرهنگ و تمدن‌های رقیب، بالخصوص فرهنگ و تمدن اسلامی، با بکاربردن مفکورۀ تحریف که در سرشت این تمدن قرار دارد و ابزار پرقدرت ویرایش رسانه‌ای که در آن بخشی از گفته‌ها و کتیبه‌ها را قطع کرده و تنها بخشی از این گفته‌ها و کتیبه‌ها را طوری به تصویر می‌کشند که ماهیت و مفهوم اصلی موضوع را تغییر داده و منفی جلوه می‌دهند. به‌طور مثال، به‌خاطر خشن جلوه-دادن اسلام، بخشی از آیت قران عظیم‌الشأن را که گفته است: کفار را گردن بزنید بدون اینکه پیش‌زمینه و پس‌زمینۀ آن‌را بگویند، را به‌عنوان سرخط برای جهانیان به نمایش می‌گذارند. زمانی‌که حقیقت تحریف‌شدۀ اجتماعی که توسط رسانه‌های تمدن مدرن غربی برای مردم قابل‌پذیرش نباشد، از ابزار مشهور و کارآمد ایجاد ترس استفاده می‌کنند، مثلاً مردم افغانستان در سال-های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳م از مقاصد شوم استعمارگران غربی آهسته‌آهسته آگاه شده و نمی‌خواستند فریب دروغ‌های بزرگ غربیان را بخورند، رسانه‌های مزدور و غرب‌زدۀ افغانستان به ایجاد ترس و وحشت و پروپاگندهای چون

---

1 . National Alliance to End Homelessness (2016); The State of Homelessness in America; p 4

2 .Samaritans; Suicide Statistics Report 2016; p 4

"اگر غربیان افغانستان را ترک کنند، این کشور به بحران اقتصادی، سیاسی و جنگ‌های داخلی خواهد رفت" به ایجاد ترس و وحشت میان مردم آغاز کرده و حتی اعلانات کوتاه در حمایت از وجود نیروهای استعمارگر و پیامد منفی خروجشان را به نشر می‌رسانیدند. این تبلیغات سبب شد که سرمایه‌داران به خارج ساختن سرمایه‌های خویش از کشور کوشیده و باوجود این‌که وجود پایگاه‌های استعمارگران ضمانت شد، بی‌ثباتی ذهنی افغانستان را مواجه به بحران اقتصادی نمود.

۳. پاسخ یا عکس‌العمل فوری: تأثیر مستقیم و فوری معلومات رسانه‌ای، منجر به عکس‌العمل فوری برای تطبیق اجنداهای قوه‌های محرک رسانه‌ها در کوتاه‌مدت می‌شود. معلومات داده‌شده توسط رسانه‌های جمعی سبب بروز احساسات مردم در عکس‌العمل به اضطراب و ترس ناگهانی شده و تصمیم-های فوری، بدون مطالعهٔ دقیق و همه‌جانبهٔ معلومات داده شده، می‌گیرند که اکثراً مطابقت با اجنداهای قوه‌های محرک رسانه‌ها دارد. زمانی‌که حادثهٔ یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱م صورت گرفت و تمام رسانه‌های دنیا به‌صورت متداوم و مکرر پخش و نشر می‌کردند، مردم و دولت‌های سراسر جهان به حمایت از حملهٔ امریکا بالای افغانستان در یک عکس‌العمل فوری، پشتیبانی خود را ابراز کردند، درحالی‌که در پشت پردهٔ این حادثه، دست‌های شوم توطئه‌گران بود که اکنون مردم آن‌را درک کرده‌اند.

۴. پیامد برای سایر نهادهای اجتماعی: سطح تأثیر رسانه‌ها فراتر از افراد و مجموع گروه‌های افراد بوده و نهادهای رسانه‌ای، سایر نهادهای اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. مردم متکی به رسانه‌ها به‌حیث منابع معلوماتی شده و سطح آگاهی اکثریت مردم منحصر به معلومات گرفته‌شده از رسانه‌ها می-باشد. درحالی‌که، اکثریت معلومات داده‌شده توسط رسانه‌ها نادرست و تحریف‌شده و مطابق با اجنداهای قوه‌های محرک رسانه‌ها بوده، مردم به مؤثق

بودن این معلومات نسبت به منبع آن (رسانه‌های مشهور) که به‌زعم خودشان معتبر پنداشته می‌شود، تأکید می‌کنند. رسانه‌ها به تحریف مکمل تاریخ[۱] پرداخته و تصویر باطل تاریخی به ذهن مخاطبین تزریق می‌کنند که در این‌صورت کتاب‌های تاریخی به نظر این مخاطبین جعل و تحریف‌شده پنداشته شده و نهادهای علمی کاملاً تحت تأثیر رسانه‌ها قرار می‌گیرند. رسانه‌ها همچنان با پیشکش نمودن معلومات دینی که منحصر به عبادات ظاهری می‌باشد، پرداخته و از معلومات اساسی و بنیادی دین در مورد اجتماع و سیاست اجتناب نموده و طوری وانمود می‌کنند که دین یک امر شخصی بوده و با داشتن معلومات در مورد عبادات ظاهری، معلومات دینی مردم اشباع شده و مردم ضرورت به رفتن به نهادهای دینی ندارند و همچنان این رسانه‌ها با شایعه‌پراگنی به بدنامی نهادهای دینی پرداخته و آن‌ها را بی‌اعتبار جلوه می‌دهند. با اتکاء به معلومات رسانه‌ای، کسانی‌که بیشترین وقت خود را صرف دیدن و خواندن رسانه‌ها می‌کنند، به کارشناسان جامع الکمالات مبدل شده که در هر مورد صاحب‌نظر بوده و حتی در جوامع اسلامی به مفتی‌های دینی مبدل می‌شوند. سطح و اندازۀ علمیت یک فرد توسط مقدار وقت و تعداد کلماتی‌که در رسانه‌ها برایش اختصاص داده شده، سنجیده می‌شود.

۵. تغییرات در فرهنگ و جامعه: رسانه‌های غربی و غرب‌گرا که اکثریت رسانه‌های بزرگ و تأثیرگذار جهان و خصوصاً جهان اسلامی را تشکیل می‌دهند، به‌طور متداوم به تبلیغ فرهنگ مدرن غربی پرداخته و سعی بر ایجاد یک فرهنگ جهانی در مطابقت با اجندای بزرگ تشکیل دولت جهانی دجال یا نظم نوین جهانی دارند. رسانه‌ها با تأثیرگذاری پرثمر یکی از مهم‌ترین ابزارهای می‌باشد که توسط آن فرهنگ‌های محلی، منطقه‌ای و سنتی،

---

1 . Noam Chomsky; Media Control; The Spectacular Achievements of propaganda; Representation as Reality

اهریمنی جلوه داده‌شده و مردمی‌که وابسته به فرهنگ اصیل اند، را به مسخره گرفته و طوری به تصویر می‌کشند که گویا این مردم عقب‌مانده، کهنه‌فکر، غیرمتمدن و بنیادگرا بوده و ضرورت به ترقی، پیشرفت و متمدن شدن دارند که متأسفانه این مردم و خصوصاً جوامع اسلامی از فرهنگ و تمدن خویش درک و فهم دقیق نداشته و با تبلیغات رسانه‌های غربی، فرهنگ انسانی خویش را جایگزین فرهنگ شیطانی و دجالی مدرن غربی کرده که از دور کردن لباس آغاز کرده، به تهی‌کردن مغزها و دورکردن ارزش‌ها پرداخته و بالآخره انسان‌ها را در یک نشیب غیرقابل‌برگشت قرار می‌دهد که انجام آن زوال معنوی، فروپاشی جوامع انسانی، طرزتفکر بی‌خدایی، بربادی فرهنگی یا بی‌فرهنگی و جزای الهی می‌باشد. تهاجم فرهنگی توسط رسانه‌های جمعی به‌صورت عینی کمک به تشکیل فرهنگ جهانی در سراسر جهان و خصوصاً در کشورهای عقب‌مانده کرده و لذا این کشورها، میراث‌های فرهنگی خود را به‌تدریج از دست می‌دهند. نسبت تبلیغ و ترویج فرهنگی، قدرت‌های مسلط توسط رسانه‌های جمعی در کشورهای عقب‌مانده، نسل جدید این کشورها از فرهنگ، قواعد و ارزش‌های محلی خود بی‌خبر مانده که یکی از مشکلات بزرگ امروزی بشمار می‌آید[1].

با پیشرفت تکنولوژی مدرن و کشف رسانه‌های صوتی و تصویری وهم چنان پیشرفت در مطالعات روان‌شناسی، کار مهاجمین فرهنگی بالاثر شناخت بیشتر بیولوژیکی، عملکردی و روان‌پزشکی مغز و ارتباط صدا و تصویر با مغز انسان ساده‌تر شده و تهاجمات فرهنگی بالای جهانیان بخصوص جهان اسلام شدت گرفته است.

---

1 . Ghulam Shabir, Usman Farooq, Rooh.Ul.Amin and Ayesha Wallayat Chaudhry; Mass Media, Culture & Society with the Perspective of Globalization, Modernization and Global Culture; p 1

فوقاً تأثیرات رسانه‌ها بالای ذهن‌آگاه انسان‌ها به بررسی گرفته شد، ولی رسانه‌های صوتی و تصویری بر علاوهٔ ذهن‌آگاه، ذهن ناخودآگاه را نیز موردحمله قرار داده و با بمبارد معلومات که فقط توسط ذهن ناخودآگاه محسوس است، به مهارسازی انسان‌ها می‌پردازند. ذهن انسان به دو قسمت خودآگاه و ناخودآگاه (Conscious and Sub-Conscious Mind) تقسیم‌بندی می‌شود که تماماً کارهای ارادی توسط ذهن آگاه و تمام برنامه‌ریزی‌های غیرارادی و اتوماتیک تحت فرمان و کنترول ذهن ناخودآگاه می‌باشد. وظیفهٔ ذهن‌آگاه گرفتن و تنظیم‌کردن معلومات و تصمیم‌گیری در مورد این‌که در زندگی چه می‌خواهیم، می‌باشد. ذهن‌آگاه می‌تواند تعیین کند چه خوب است و چه بد، چه درست است و چه نادرست و چه لذت دارد و چه خسته‌کن است و بخشی از انسان است که فکر و تعقل می‌کند. ذهن‌آگاه می‌تواند هر نظریه را قبول و یا رد نماید. اختیار انسان در ذهن‌آگاه تعیین می‌شود. ذهن‌آگاه پنج فی‌صد انسان را تشکیل می‌دهد. ذهن ناخودآگاه یکی از پرقدرت‌ترین پردازندهٔ (*Processor*) معلومات است که تا حال شناخته شده است. ذهن ناخودآگاه، جهان و محیط ماحول را به نظاره می‌گیرد، آگاهی داخلی بدن را کنترول می‌کند، نشانه‌ها در محیط را مطالعه می‌کند و مطابق به سلوک و رفتار قبلاً یادگرفته شده به‌صورت سریع عکس‌العمل نشان می‌دهد و تمام بدن ازاینجا رهبری می‌شود. همهٔ این کارها بدون کمک، نظارت یا حتی آگاهی ذهن خودآگاه صورت می‌گیرد. ذهن ناخودآگاه ۹۵ فی‌صد انسان را تشکیل می‌دهد.[1] ذهن ناخودآگاه دارای چنان قدرت و پیچیدگی می‌باشد که دقیقاً تخیلات و تصورات ما را متناوب می‌سازد و تمام وقایع که در جریان زندگی اتفاق افتاده است، را ثبت می‌کند. تمام حادثات توأم با احساسات و افکار

---

1 . Stacey Vornbrock M.S.; The Roles of the Concsous and Subconscous Minds; pp 2,3 & 4

پیوسته با آن حادثه در اینجا ثبت می‌شود. از همین‌جا انسان رهنمایی‌ها و هدایات باارزش را به‌دست می‌آورد وبالآخره، نظام ناخودآگاه میکانیزمی است که توسط آن انگیزه‌های فکری که به‌صورت منظم همراه با شور و احساس در حال تکرار است، تسریع یافته، گمارده شده و به معادل فزیکی آن تبدیل می‌شود[1]. نقش ذهن‌آگاه و ناخودآگاه را می‌توان در یک رویداد زندگی واقعی مجسم کرده و به بررسی گرفت. یک شخص که در یک جامعه‌ای با اصول جمعی و جمع‌گرایی زندگی می‌کند، ارزش‌های فرهنگی چون حمایت و پشتیبانی از والدین، برادر، خواهر، خویشاوندان و دوستان در حالت مشکل را در ذهن ناخودآگاه خویش حمل می‌کند. زمانی‌که یکی از این نزدیکانش را در زدوخورد با یک بیگانه می‌بیند، بدون این‌که توسط ذهن‌آگاه خویش این رویداد را به بررسی بگیرد و تفکیک ملامت و سلامت را کرده و عواقب مداخلهٔ خویش را در حمایت از این نزدیکش بسنجد، فوراً و بدون درنظرداشت جوانب منطقی آن، نظر به داشتن ارزش‌ها و معلومات قبلی مبنی بر پشتیبانی و حمایت از نزدیکان در ذهن ناخودآگاه و مبنی بر گرفتن دستور از این ذهن با جانبی که با نزدیکش در زدوخورد است، حمله‌ور می-شود. عملکرد ذهن ناخودآگاه مشابه به زمین زراعتی است که ثمرهٔ آن نظر به تخمی پاشیده شده در آن می‌روید و ذهن‌آگاه دهقانی است که در این زمین زراعتی به پاشیدن تخم مشغول می‌باشد، اما پس از رشد سمارق گونهٔ رسانه-های جمعی در بسیاری از جوامع این دهقان یا به غلامی رسانه‌ها درآمده و یا هم کشتزار ذهنش به سرقت برده شده و رسانه‌ها در این کشتزار به تخم‌گذاری مشغول می‌باشند. غلامی ذهن‌آگاه و تحت کنترول گرفتن ذهن ناخودآگاه توسط پیام‌های پنهان یا پیام‌های نیمه‌خودآگاه (Subliminal Messages)

---

1 . John Keho; Mind Power into the 21st Century; pp 39 & 40

صورت گرفته که این جریان عمل به دودستهٔ مستقیم و غیرمستقیم یا پنهانی تقسیم می‌شود. پیام‌های‌که از تفسیر وقایع و رویدادهای تاریخی، وقایع در حال جریان، داستان‌های خبری و داستان‌های فلم‌های هنری و مستند توسط رسانه‌های جمعی برای جوامع داده می‌شود، توسط ذهن‌آگاه جذب‌شده و مجبور به انتقال آن به ذهن ناخودآگاه می‌شود که این جریان عمل به کنترول ذهن‌آگاه می‌انجامد. پیام‌های پنهانی که توسط ذهن‌آگاه محسوس نمی‌باشند و مستقیماً توسط ذهن ناخودآگاه جذب شده‌اند، را می‌توان جریان عمل سرقت اذهان ناخودآگاه توسط رسانه‌ها برشمرد. گرچه تاریخ پیام‌های پنهانی برمی‌گردد به صنعت رسانه‌های چاپی، اما با پیشرفت تکنالوژی و کشف رسانه‌های صوتی و تصویری، استفادهٔ آن به‌صورت روزافزون به‌خاطر کنترول اذهان عامه افزایش یافته است.

رسانه‌های صوتی

شبکه‌های رادیویی بخش اعظم رسانه‌های صوتی را تشکیل داده که یکی از مهم‌ترین منبع معلومات، خبرها، سرگرمی‌ها و ابزار تغییر اجتماعی شمرده می‌شوند. بسیاری از تحلیل‌گران تأثیر رسانه‌های رادیویی را بزرگ‌تر از رسانه-های تصویری به چهار علت ارزان بودن، قابلیت دسترسی ساده، قابلیت تولید ساده و مؤثریت می‌دانند، زیرا در ممالک فقیر و با سطح پائین سواد، رادیوها دارای مخاطبین بیشتر از سایر رسانه‌ها می‌باشند. رسانه‌های رادیویی اولین نوع رسانه‌ای است که تمام جهان را تحت پوشش قرار داده و توسط برنامه‌های متعدد خبری، آموزشی، تفریحی و غیره تأثیرگذاری عمیق در تغییر اجتماعی، طرزتفکر، معلومات، رشد بعضی ارزش‌ها و زوال بعضی ارزش‌ها دارد. شبکه-های رادیویی مانند سایر رسانه‌های جمعی، به‌زودی تحت سلطهٔ سرمایه‌داران

بزرگ و دولت‌ها که در این کتاب قوه‌های محرک رسانه‌ها نامیده شده اند، برای ایجاد ذهنیت مطلوب توسط این قوه‌های محرک درآمدند. چنانچه مری کاوتی در تحقیق خود می‌نویسد: دولت‌ها و شرکت‌های بزرگ، تأثیرگذاران اولیه در رشد و گسترش استفاده از رادیو بودند. در سال‌های ۱۹۳۰م، رادیو ابزار اولیۀ پروپاگند و ضدپروپاگند در کشورها و بین کشورها مورداستفاده قرار می‌گرفتند[1]. در عصر حاضر بیشترین مخاطبین شبکه‌های رادیویی، طبقۀ متوسط و فقیر جامعه و بخصوص روستانشینان می‌باشند که اکثراً از دسترسی به سواد محروم‌اند.

برای وضوح بیشتر تأثیر شبکه‌های رادیویی، به مطالعۀ موردی تأثیر شبکۀ رادیو بی‌بی‌سی در افغانستان در دهه‌های اخیر قرن بیستم پرداخته می‌شود. افغانستان مثال جالب به‌خاطر اندازه و وفاداری مخاطبین رادیویی‌اش می‌باشد که برای شبکه‌های معتبر، موقع تأثیرگذاری تغییر اجتماعی و سلوک و رفتار را می‌دهد. در ممالک در حال جنگ و پس‌ازجنگ، اخبار و برنامه‌های رادیویی از شبکه‌های معتبر از نگاه اجتماعی مؤثر (برنامه‌هایی‌که در جوامع، تغییر اجتماعی و سلوک و رفتار به‌وجود می‌آورند.) می‌باشد، زیرا مردم اغلباً به این شبکه‌ها به‌خاطر دانستن موضوعات امنیتی و سیاسی که زندگی‌شان مربوط به آن است، رجوع می‌کنند[2]. یکی از برنامه‌هایی‌که به‌صورت سریال از طریق رادیو بی‌بی‌سی به نشر می‌رسید و تأثیر عمیق بالای مخاطبین داشت، برنامۀ مسلسل بنام "خانۀ نو زندگی نو" بود که تحلیل‌گران رسانه‌ای و بخصوص تحلیل‌گران شبکۀ بی‌بی‌سی، تحقیقات زیادی در مورد تأثیر این برنامه نموده‌اند. این برنامه به‌زودی در میان افغان‌ها به اوج شهرت رسیده و

1 . Mary Cawte; Making Radio into a Tool for War; p 1

2 . Gordon Adam; Media and Global Change; p 350

بیشترین مردم افغانستان از تعقیب‌کنندگان همیشگی این برنامه تا آن حد شدند که باوجود اجنداهای پرقدرت فیمینیزم، حتی طالبان شنوندگان مشتاق این برنامه بودند و تا جایی‌که با مردن یکی از شخصیت‌های این برنامه، شنوندگان عزاداری می‌کردند. تعلیم زنان و حق کار آن‌ها خارج از خانه و مبارزه با تعدد زوجات یکی از پیام‌های مهم این برنامه بشمار می‌رفت. بالآخره، یک نظرسنجی با سطح بزرگ در مورد تأثیر این برنامه صورت گرفت که نتیجهٔ مثمر را نشان می‌دهد و به‌حیث یک مثال از داستانی یادآوری می-شود که خانم یک ملا به دختر خود بالاثر متأثرشدن از شخصیت گلالی در این برنامه، اجازه کار در خارج از خانه را داده بود.[1] گرچه برنامه‌های رادیو بی-بی‌سی در آن‌زمان بیشتر متمرکز بر فیمینیزم بود، ولی پیام‌های مثبت زیادی مانند معلومات صحی، آگاهی از خطرات ماین و معلومات زراعتی را ارائه می‌داشت. متأسفانه، با ورود مستقیم غرب و بوجودآمدن رسانه‌های افغانی با اجنداهای غربی، تهاجم مستقیم بالای ارزش‌ها و فرهنگ سنتی و دینی آغاز شد. رادیو آرمان به‌حیث یکی از شبکه‌های پیشتاز در این راستا، با برنامه‌های همچون "شب‌عاشقان" به پخش و نشر داستان‌های روابط نامشروع پرداخته و با دادن نام عشق، این روابط نامشروع را مشروع جلوه می‌داد. با افزایش تعداد شبکه‌ها و با موجودیت وجوه مالی از طرف نهادهای مبلغ تمدن مدرن غربی برای این شبکه‌ها، اکنون صدها برنامه رادیویی وجود دارد که بر محور تقدس‌زدایی دینی و منزوی جلوه‌دادن ارزش‌های دینی و سنتی کار کرده و در مقابل به پیشکش کردن فرهنگ و ارزش‌های تمدن مدرن غربی به‌حیث بدیل مناسب و معتبر می‌پردازند. بخش مهم دیگر شبکه‌های رادیویی در این

---

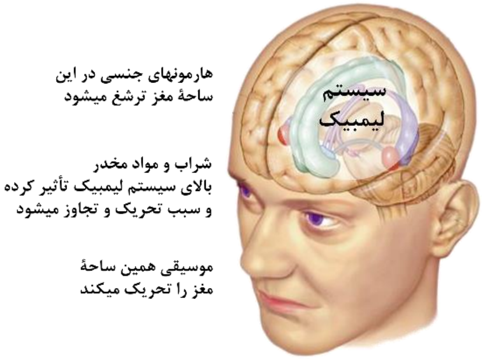
۱. همین منبع؛ صفحات ۳۵۲ تا ۳۵۸

تهاجم فرهنگی ترویج، تشویق و تبلیغ موسیقی و موسیقی‌گرایی بوده که بیشترین بخش نشرات اکثر شبکه‌های رادیویی را تشکیل می‌دهد.

موسیقی با شعارهای فریب‌آمیز چون "موسیقی غذای روح است" و امثالهم برای مردم پیشکش می‌شود، بلی موسیقی غذای روح است، اما غذای ناسالم برای روح.

در عصر پسامدرن، انسان‌ها به ماشین‌های کاری مبدل شده و قید بودن زمان کاری این اجازه را نمی‌دهد که برای خویش غذا پخته و از غذاهای سنتی، سالم وصحی مستفید شوند. بناءً، رستورانت‌های فست‌فود (Fast Food) که غذاهای چون برگر، ساندویچ، ساسیچ و مرغ‌بریان را در زمان اندک برای مشتریان تهیه می‌کنند، افزایش یافته و بیش‌ترین مردم نسبت نبود وقت از این غذاها استفاده می‌کنند که به نسبت داشتن عوارض جانبی چون چاقی، فشارخون، دیابت یا شکر، نفس‌تنگی، بلند رفتن کلسترول خون، مشکلات دندان و سایر بیماری‌های مزمن، به غذای کثیف (Junk Food) مشهور شده است. موسیقی همین نوعی از غذای کثیف برای روح می‌باشد، زیرا مانند غذای کثیف رستورانت‌های فست فود، عوارض زیاد جانبی بالای انسان و بخصوص بالای ذهن انسان را دارد.

در گذشته، ساینس‌دانان به این عقیده بودند که استدلال و احساسات جدا از هم می‌باشند، ولی با پیشرفت علم این عقیده تغییر نموده و تحقیقات نشان می‌دهد که



احساسات سریع‌تر از جریان عمل فکری عمل کرده و به‌خاطر سرعت آن قادر به ربودن جریان عمل استدلالی مغز انسان می‌باشد[۱]. انتونیو دماسیو رئیس عصب‌شناسی در پوهنتون آیوا و محقق برجسته در مورد عملکردهای مغز انسان می‌گوید: نظریهٔ جداسازی استدلال و احساس غلط بوده و احساسات نقش مرکزی را در تصمیم‌گیری انسان‌ها بازی می‌کند. تحقیقات ساینسی نشان می‌دهد که مردم تجربه‌های تحریک احساسی را درجریان گوش فرادادن به موسیقی ابراز می‌کنند[۲]. مغز انسان دارای اجزای متعدد بوده که یکی از مهم‌ترین بخش‌های مغز انسان، سیستم لیمبیک (Limbic System) بوده و عملکردهای چون کنترول احساسات، عکس‌العمل‌های احساسی (شامل عکس‌العمل‌های جنسی، حالات روانی، درد و لذت و حافظه درازمدت) را به عهده دارد. احساسات مانند تجاوز، ترس، هیجان، محبت، اندوه، نفرت، حسرت، لذت از سیستم لیمبیک سرچشمه می‌گیرد. طوری‌که در تصویر فوق نشان داده شده، موسیقی تأثیرگذاری عمیق روی سیستم لیمبیک داشته که ارتباطات جنسی، مواد مخدر و مستی نیز دارای چنین خاصیت می‌باشد. کسانی‌که عملکردهای سیستم لیمبیک در آن‌ها بیشتر است، خصوصاً جوانان، دل‌چسپی بیشتر به روابط جنسی، استفاده از شراب و مواد مخدر و عملکردهای خشونت‌آمیز دارند که موسیقی نیز موجب تحریک سیستم لیمبیک گردیده و به عملکرد بیشتر وامی‌دارد و باعث همین تمایلات می‌شود. عملکرد موسیقی بالای انسان مانند عملکرد مسکرات می‌باشد که انسان در زمان شنیدن، ماحول خویش را فراموش کرده و به یک حالت توهمات و تخیلات رفته و تمام تمرکز انسان بر محور آهنگ موزون

1 . Cacioppo J.T. & W. L. Gardner; Emotion (Annual Review of Psychology 50); pp 191-214

2 . Gohar Mushtaq; The Music Made Me Do it; p 51

موسیقی و اشعار آن می‌چرخد که در آن‌زمان درک شنونده از دنیا و حقایق دنیوی فراتر از این آهنگ و اشعار نرفته و چنان به خواب مصنوعی فرو می-رود که پیام موسیقی را حقیقت می‌پندارد. چنانچه جیمز مارشال خواننده، شاعر و گیتاریست مشهور امریکایی می‌گوید: من همه‌چیز را توسط موسیقی بهتر می‌توانم بفهمانم، مردم بخواب مصنوعی برده شده و زمانی‌که مردم در ضعیف‌ترین نقطه قرار گیرند، هرچه بخواهی در ذهن ناخودآگاه آن‌ها تزریق می‌شود[1]. یکی از عوارض جانبی شنیدن موسیقی، پیام‌های پنهانی است که برای ذهن آگاه محسوس نبوده و در ذهن ناخودآگاه تزریق می‌شود که می-توان آن‌را وسوسه‌های شیطانی نامید. برای تشریح خوب‌تر به یک مثال تاریخی رجوع می‌شود که یک پسر توسط پیام‌های پنهانی موسیقی مجبور به خودکشی شده بود. در ماه اکتوبر ۱۹۸۴م، جان مکولم پسر نوزده‌ساله با شلیک مرمی به سر خویش پس از شنیدن متداوم آهنگ اوزی اوزبورن بنام خودکشی راه‌حل، خودکشی نمود. این آهنگ شامل ابیات ذیل بود:

ماشین دوار به آخرین سرعت می‌چرخد
تو را می‌گیرد، اما تو آن‌را نمی‌بینی
ماشین دوار تو هستی و ماشین دوار من هستم
خودکشی یگانه راه نجات است
تفنگ را گرفته امتحان کن!

شلیک کن، شلیک کن، شلیک کن (شلیک کن به‌شکل پیام پنهانی جابجا شده بود که توسط مغز خودآگاه محسوس نمی‌باشد).

زمانی‌که جسد مکولم پیدا شد، او هنوز هم گوشکی‌ها را در گوش داشت. مطابق به گزارش چک فلیپس در لاس آنجلس تایمز، تاریخ *1990 Oct, 4*م،

1 . Life Magazine; Oct. 3 1969; Interview with Jimi Hendrix

تحت عنوان "درست هفته‌ها پس از قضیهٔ *Judas Priest*، اوزی اوز بورن با دادخواهی دیگر بالای پیام‌های پنهانی روبرو است". والدین این پسر به تعقیب قانونی اوزبورن و شرکت ثبت وی پرداختند. ظاهراً پیام‌های پنهانی در آهنگ اوزبورن مقصر خودکشی مکولم دانسته می‌شد[1].

موسیقی یکی از راه‌های سادهٔ رساندن و تزریق پیام‌های تهیه‌کنندگان آن به‌واسطهٔ پیام‌های‌آگاه و ناخودآگاه در اذهان جامعه می‌باشد. یکی از راهبردهای تهاجم فرهنگی بالای جهان اسلام، کشانیدن مسلمانان در منجلاب فحشا و عیاشی بوده که موسیقی یکی از ابزارهای مهم این راهبرد محسوب شده، چنانچه موضوع اکثر آهنگ‌ها، روابط و عشق شیطانی است که مهاجمین فرهنگی بنام عشق می‌خواهند به این روابط مشروعیت بخشند. فحشا یکی از ابزار مهم از بین بردن جوامع توسط زوال ارزش‌های فرهنگی و دینی می‌باشد که موسیقی در این راستا مؤثریت خود را در طول تاریخ به اثبات رسانیده است. چنانچه یکی از دلایل ازبین رفتن جامعهٔ اسلامی در هسپانیه، ترویج موسیقی و پدیده‌های پیوسته با آن می‌باشد که ولادیمیر لنین رهبر کمونیست‌ها در این رابطه چنین اظهارنظر نموده است: یکی از آسان‌ترین راه‌هایی ازبین بردن جوامع به‌وسیلهٔ موسیقی آن می‌باشد. اکنون تقریباً موسیقی چنان در جهان و جهان اسلام فراگیر شده است که بیشترین علمای اسلام از موضع گرفتن در برابر آن هراس داشته و حتی بعضی آن‌را جواز می-دهند که این حالت را رسول‌الله ﷺ در یک حدیث صحیح چنین پیش‌بینی نموده است: گروهی از امت من خواهند آمد که کوشش بر حلال دانستن زنا، پوشیدن ابریشم (برای مرد)، نوشیدن شراب و استفاده از آلات موسیقی را

1 . Gohar Mushtaq; The Music Made Me Do it; p 116

خواهند کرد[۱]. زمانی‌که کار خوبی انجام شود و این کار خوب، کار نیک دیگری را همراه داشته باشد مَثَلِ "نور علی نور" گفته می‌شود، اما زمانی‌که موسیقی با تصویرهای مبتذل مدغم شده و در رسانه‌های تصویری به نمایش گذاشته می‌شود، ظلمت علی ظلمت است.

رسانه‌های تصویری

ما تنها مردم کتاب نیستیم، بلکه اهل فلم‌های هالیوود و سریال‌های تلویزیونی، مقاله‌های مجلات و روزنامه‌ها و محافل علمی هستیم[۲]. اکنون همه رسانه‌ای شده‌اند، الگوهای زندگی اکثریت مردم و خصوصاً جوانان، هنرپیشه‌های فلمی، بازیکنان تیم‌های فوتبال اروپایی و نغمه‌سرایان رسانه‌ای، طرز لباس‌پوشی و سلوک تقلید از هنرپیشه‌های سریال‌های ترکی و هندی و هالیوود، موضوعات موردبحث با دوستان و خانواده موضوعات حاد رسانه‌ها و صحبت از علم کشف کیهان‌های جدید و موجودیت و عدم موجودیت آب در مریخ، می‌باشد.

رسانه‌های تصویری مؤثرترین نوع رسانه در تغییر و شکل‌دهی اذهان مخاطبین می‌باشد که محرکین رسانه‌ها بر علاوهٔ این‌که به‌خاطر پیشرفت و ترقی این نوع رسانه‌ها سرمایه‌گذاری عظیم نموده، در چگونگی شیوه‌های تأثیر و نفوذگذاری بالای اذهان نیز تحقیقات پیشرفته‌ای انجام می‌دهند که از آن جمله می‌توان از اختراع جدید[۳] مهارسازی اذهان از طریق صفحات الکترونیکی نام برد. این اختراع توسط تجربه بالای انسان‌ها از تأثیرات

---

۱. صحیح بخاری؛ جلد ۷؛ کتاب ۶۹؛ حدیث ۴۹۴

2 . Peter Novick; The Holocaust in American Life; p 12

3. ثبت اختراع نمبر US6506148 B2) Nervous system manipulation by electromagnetic fields from monitors (

فیزیولوژیکی تحریک جلد توسط ساحهٔ ضعیف الکترومقناطیسی که در فریکونسی‌های معین نزدیک به ½ یا ۲٫۴ هرتز بالای جلد پخش می‌شود، نشان می‌دهد که این ساحهٔ مقناطیسی سبب برانگیختن احساسات و ایجاد طنین‌ها در احساسات می‌شود. بسیاری از صفحه‌های الکترونیکی کمپیوتر و تلویزیون‌ها در زمان نمایش تصویرها، یک نوع ساحهٔ مقناطیسی با دامنهٔ کافی برای برانگیختن احساسات را تشکیل می‌دهند که قابلیت تحریک و مهارسازی ذهن را دارا بوده و این تصاویر در لابه‌لای برنامه‌ها جاسازی شده و یا در گوشهٔ از تصاویر گذاشته می‌شود که به‌شکل فریکونسی رادیویی و یا سیگنال ویدیویی نشر می‌گردد. مطالبی که سبب برانگیختن احساسات می‌شود، می‌تواند به‌شکل تصاویر عیان و یا به‌شکل ناخودآگاه (پیام‌های پنهانی) جاگذاری شود و در ساحهٔ الکترومقناطیسی معین پخش شود.

تأثیرگذاری صفحه‌های الکترونیکی رسانه‌های تصویری را می‌توان با آمدن غرب و رسانه‌های محرک توسط غربیان در افغانستان به‌خوبی احساس کرد که به‌شکل تدریجی به تبلیغ و ترویج ارزش‌های غربی و به حاشیه‌راندن ارزش‌های افغانی آغاز کردند. طوری‌که در اوایل، آهنگ سرایان طبقهٔ اناث اجازهٔ ظاهر شدن در صفحات تلویزیون‌ها را نداشتند، آهسته‌آهسته از آهنگ سرایان سال‌خورده با چادرهای محلی آغاز کرده و با آماده‌شدن اذهان عامه، اکنون اذهان عامه طوری تغییر کرده است که ارزش‌های پانزده سال قبل به تمسخر گرفته شده و کشور مسلمان، مجاهد، غیور، باحیثیت و شهیدپرور افغانستان دارای هزاران مجری تلویزیونی ملبس بالباس‌های غیرمحجب غربی، صدها رقاصه بنام هنرمند و ده‌ها مراکز دیوثی بنام تلویزیون می‌باشد و مردمی‌که به‌خاطر دور کردن چادر ملکه ثریا، امان‌الله خان را از شاهی به دور انداختند، اکنون خود نظاره‌گر دورشدن دامن‌های نوامیس این کشور بوده و

برعلاوهٔ اینکه خاموش نشسته‌اند، از آن لذت برده و حتی تا حریم خانه‌های تک‌تک رخنه کرده است.

رسانه‌های تصویری یکی از ابزارهای عمدهٔ دورسازی تمرکز افکار از مسائل حیاتی و باارزش توسط بنمایش گذاشتن برنامه‌های تفریحی، سرگرمی و ورزشی بوده که محرکین این رسانه‌ها با پخش و نشر برنامه‌های چون فلم-های هنری، سریال‌های هنری، مسابقات ورزشی و کنسرت‌های موسیقی، اذهان عامه را سرگرم مزخرفات نموده و خود به تطبیق اجنداهای بزرگ دور از چشم اذهان عامه می‌پردازند. کسانی‌که باوجود موجودیت تمام این برنامه‌ها هنوز هم توجه به مسائل اهم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارند، را توسط دروغ‌های هیولایی متقاعد به پذیرفتن اجنداهای محرکین رسانه‌ها می‌نمایند، طوری‌که وزارت دفاع ایالات‌متحده امریکا بیشتر از نیم میلیارد دالر به یک شرکت انگلیسی به‌خاطر ساخت فلم‌های دروغین تروریست‌های اسلامی برای توجیه حملات غیرمنصفانهٔ نظامی امریکا بالای مسلمانان پرداخته است[1] و اکثر مسلمانان نیز با دیدن این فلم‌های دروغین از طریق رسانه‌های تصویری، از حملات وحشیانهٔ امریکا حمایت می‌کنند. توجیه حملات غرب بالای جهان اسلام تنها به فلم‌های دروغین وزارت دفاع امریکا خلاصه نشده، بلکه از سال‌های ۱۹۸۰م بدین‌سو، رسانه‌های غربی و خصوصاً فلم‌های هالیوودی، اشخاصی با لباس ظاهراً اسلامی را به‌حیث تروریست در این فلم‌ها با سناریوهای اهریمنی جلوه‌دادن چهرهٔ اسلام نقش داده و اذهان جهانیان را به‌طرف احساسات ضداسلامی به‌شکل ناخودآگاه سوق می‌دهند. رسانه‌های تصویری، اشخاص با تفکر انتقادی را طوری به تصویر می‌کشند که آن‌ها تنها افراد با این طرزتفکر اند و بدین ترتیب آن‌ها به حاشیه رانده شده و حتی

1 . Pentagon paid PR firm $540mn to make fake terrorist videos. Russia Today (www.rt.com), 4 Oct, 2016

خودشان نیز خود را اقلیت احساس کرده و از ابراز نظریات انتقادی (خصوصاً نظریات ضدنظریات جمعی رسانه‌ای یا لیبرالیزم) می‌هراسند. این نوع اشخاص در رسانه‌های جمعی به مسخره گرفته شده و در مقابل اشخاص با ظاهر غربی (ریش تراشیده شده، ملبس به دریشی و نکتایی و گیلاس نوشابه به‌دست) به‌حیث مردان موفق و مدرن جلوه داده می‌شوند، طوری‌که داکتر دوگلاس روشکوف تئوریسن، نویسنده و استاد پوهنتون در بخش رسانه‌ها می‌گوید: هرکس که برعلیه پالیسی‌های پیشنهادشده باشد، اقلیت جلوه داده شده و به حاشیه رانده می‌شود و به‌این‌ترتیب برای کسانی‌که برعلیه مقاصد ارتباط عامه هستند، احساس تنهایی داده می‌شود[1]. به همین منوال، زنان با تفکر لیبرال و لباس‌های برهنه و نیمه‌برهنه و طرز رفتار اغواکننده از نگاه جنسی را زن موفق جلوه می‌دهند که سبب گسترش تفکر بی‌حجابی، بدحجابی و آزادی جنسی در جامعه می‌شود.

یکی از اجنداهای مهم رسانه‌های تصویری تمدن مدرن غربی، تشویق و ترویج فحشا و جلوه‌دادن زنان به‌حیث کالای جنسی و به تصویر کشیدن انسان‌ها به‌حیث موجودات با تمایلات بیش از حد جنسی می‌باشد. زندگی یک زن به‌حیث کالای جنسی توسط رسانه‌ها طوری تحمیل می‌شود که بدن او را با یک طفل خام مقایسه کند. زنان توسط رسانه‌ها، چنان ماهرانه آموزش داده می‌شوند تا خود را ناتکمیل پنداشته و طوری تدریس می‌شوند که سایر زنان با داشتن لباس‌ها، وسایل آرایشی، غذاها، سفرهای تفریحی، و غیره زنانه‌تر و جذاب‌تر از آن‌ها بوده و این زنان به‌خاطر نشان دادن جذابیت باید خود را با داشتن چنین چیزها مجهز ساخته که این طرز تفکر برای شرکت‌ها سودآور

1. Douglas Rushkoff; Media Virus; p 24

بوده و برای اشخاص منزوی کننده است[1]. موضوعات اکثر برنامه‌های رسانه-های تصویری با پیگیری چنین اجنداهای تشویق و ترویج روابط نامشروع جنسی و معمولی نشان دادن این روابط دنبال می‌شوند، چنانچه در سریال‌ها و فلم‌های که در افغانستان به نشر می‌رسند، اکثراً قهرمانان این سریال‌ها در یک مثلث روابط درگیر بوده و یا قهرمانان روابط خارج از ازدواج و روابط خیانت به همسران را دارا بوده و سناریوها طوری ساخته می‌شوند که این قهرمان با داشتن بیشتر از یک رابطه، حق‌به‌جانب جلوه داده می‌شوند. به فحشا کشانیدن جامعه برعلاوهٔ اینکه توسط چنین سناریوها، به نمایش گذاشتن دختران در یک انداز اغواکننده، گفتگوهای تحریک‌کننده و موسیقی‌های با موضوعات جنسی صورت می‌گیرد، جوامع توسط پیام‌های پنهانی تصویری نیز به فحش-گرایی هدایت می‌شوند. استفاده از پیام‌های پنهانی برای اولین بار در سال ۱۹۵۷م، زمانی‌که جیمز ویکاری ادعا کرد که کمپنی‌اش تحت نام *Subliminal Projection Co.* یک آله‌ای را کشف کرده است که قادر به متشعشع کردن پیام‌ها در ظرف چندمین حصهٔ یک ثانیه است، موردتوجه مردم قرار گرفت. یک سینما در ایالت نیوجرسی امریکا از این آله برای شش هفته با متشعشع ساختن پیام‌هایی چون "کوکاکولا بنوشید" و "گرسنه هستید؟ پله بخورید" استفاده کرد که در روزهایی‌که این پیام‌ها بنمایش گذاشته می‌شد، فروش پله ۵۸ فی‌صد و فروش کوکاکولا ۱۸ فی‌صد افزایش یافته بود. به‌طور عموم، عکس‌العمل مردم (نسبت به این تکنالوژی) خشمانه به نظر می‌رسید، چون مردم این آله را ابزار مهارسازی اذهان می‌دانستند[2]. فلم‌ها برای اذهان‌آگاه انسان‌ها، تصاویر متحرک معلوم می‌شوند. ولی فلم‌ها، تصاویر متحرک نبوده

---

1 . Wilson Bryan Key; Media Sexpolitation; p 19

2 . Gohar Mushtaq; The Music Made Me Do it; p 119

بلکه مجموع از تصاویر ساکن می‌باشد که اگر این تصاویر به‌سرعت ۲۴ تصویردرثانیه یا بیشتر از آن نمایش داده شوند، ذهن‌آگاه ما قادر به شناخت ساکن بودن این تصاویر نبوده و آن‌را به‌شکل تصاویر متحرک یا فلم می‌بیند ولی ذهن ناخودآگاه، هر تصویر را جداگانه ثبت حافظه می‌نماید. نوع دیگر پیام‌های پنهانی به‌شکل پیام‌های متشعشع نبوده بلکه در یکی و یا در چندین تصویر ساکن جاگذاری شده که تنها ذهن ناخودآگاه قابلیت درک و شناسایی این پیام‌ها را دارا بوده و در معلومات این ذهن به‌شکل همیشه تزریق می‌شود. هزاران پیام پنهانی روزانه توسط رسانه‌های تصویری در اذهان عامه و خصوصاً در اذهان اطفال که آن‌ها را تشویق به فحشا و روابط جنسی می‌نمایند، تزریق می‌شود و به همین دلیل است که انسان‌های عصر حاضر غرق تخیلات و تفکرات جنسی بوده و به عمل‌جنسی رو آورده و یا به تماشای فلم‌های سکس مشغول هستند، چراکه رسانه‌ها همه‌چیز را جنسی ساخته است.

عمل‌جنسی یکی از عملکردهای معمول بین زن ومرد بوده و بنیاد یک جامعه را تشکیل می‌دهد. تمدن‌های اصیل گذشته، این ارتباط را در ازدواج‌ها نگه‌داشته بودند، تا این‌که تمدن مدرن غربی یا تمدن دجالی، جدایی رابطهٔ جنسی از مقصد اجتماعی را به‌وجود آورده و این پدیدهٔ معنوی را به یک پدیدهٔ مطلقاً شهوانی مبدل ساخته طوری‌که اکنون عمل جنسی فقط مفهوم ارضاء کردن غریزهٔ جنسی را افاده



کلمه اس، ای، اکس یا سکس در یکی از فلمهای کارتونی که اگر بشکل ویدیو دیده شود، ذهن آگاه متوجه آن نمیشود

می‌کند. ازبین بردن ارزش‌های معنوی عمل جنسی یکی از بزرگ‌ترین عوامل زوال معنوی یک جامعه بوده که تأثیرات منفی چندبعدی بالای بنیادهای یک جامعه داشته و صنعت فلم سکس یکی از ابزارهای بزرگ ازبین بردن جوامع محسوب می‌شود. فلم سکس برعلاوه این‌که تأثیرات سوء بالای اذهان داشته و مغز انسان را کوچک می‌سازد[۱]، تأثیرات مخرب [۲]بالای طرز زندگی افراد در خانواده و اجتماع را دارا می‌باشد. کسانی‌که آغشته به دیدن فلم سکس هستند، تقاضایشان برای داشتن عمل جنسی غیرمعمول بالا رفته و خواستار داشتن چنین عمل جنسی در خانه می‌شوند و چون امکان‌پذیر نمی‌باشد، فلهذا زندگی جنسی ناخوشایند را ببار می‌آورد. زمانی‌که عمل جنسی مطابق به میل خود را در خانه نیافت، رو به روابط خارج از ازدواج آورده و با دریافت نکردن عمل جنسی مطابق به میل خود در این روابط، انسان‌ها رو به روابط غیرعادی جنسی مانند روابط جنسی با اطفال، حیوانات و هم‌جنس می‌آورند. بدین‌-صورت، اجزای احساسی عمل جنسی مانند محبت، عهد و پیمان از بین رفته و خلاء بزرگ بی‌اعتمادی در خانواده ایجاد می‌شود که بنیاد اساسی خانواده محسوب می‌شود و با ازبین رفتن خانواده، جامعه نیز فرسوده شده و طعمهٔ فتنه‌ها و فتنه‌انگیزان می‌شود.

تهاجم فرهنگی توسط ابزارهای متنوع و پدیده‌های پیوسته با آن اتفاقی نبوده بلکه مغزمتفکر پشت پردهٔ این‌همه فتنه‌های بزرگ و جهان‌سوز وجود داشته که در اسلام این مغزمتفکر، مسیح‌الدجال نامیده شده و فتنه‌هایش بزرگ‌ترین فتنه از ابتدای تاریخ تا روز قیامت شمرده شده و بیشترین پیروانش یهودیان می‌باشند که قوه‌های محرک اکثر رسانه‌های جمعی بزرگ نیز همین

---

1 . Is porn literally shrinking men's brains?; The Telegraph; May 29 2014

۲. برای معلومات بیشتر به کتاب The Social Cost of Pornography اثر Mary Eberstadt و Mary Anne Layden مراجعه شود.

یهودیان اروپایی و امریکایی هستند. این واضح است که یهودیان مقام بسیار پرقدرت در رسانه‌های امریکایی را دارا بوده و این مقام پرقدرت‌تر از سایر ملیت‌ها می‌باشد. آن‌ها ۶۰ فی‌صد مقام‌های بلند هالیوود را تشکیل داده و نظر به گفتهٔ بن استن، آن‌ها هالیوود را رهبری می‌کنند[1]. یهودیان نه‌تنها صاحبان بزرگ‌ترین رسانه‌های دنیا بوده، بلکه در صنعت فلم‌سکس نیز از نفوذ بیشتر برخوردار می‌باشند. چنانچه داکتر نتن ابرامز که یک یهودی و یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های این صنعت می‌باشد، در سال ۲۰۰۴م در مجلهٔ ربع‌وار یهودی به‌افتخار می‌گوید: یهودیان بیشترین نقش را در این صنعت صدبلیون دالری دارند. یکی از دوستان این داکتر یهودی بنام گولدستین که او نیز یهود می‌باشد، می‌گوید: یگانه دلیلی که یهودیان برای این صنعت‌کار می‌کنند، این است که مسیح احمق است[2]. این اجنداهای بزرگ کاملاً مطابقت به پروتوکول‌های بزرگان صهیون داشته که صهیونیست‌ها از صحت آن انکار می‌کنند، ولی هنری فورد رئیس بزرگ‌ترین کمپنی موترسازی دربارهٔ آن می‌گوید: پروتوکول‌های بزرگان صهیون مطابقت با جریانات فعلی داشته و تاحال حالت دنیا مطابق به همین پروتوکول‌ها پیش می‌رود[3]. پروتوکول سیزدهم بزرگان صهیون می‌گوید: برای منحرف کردن فکر و ذهن آنهایی‌که ممکن است در مباحث سیاسی برایمان مشکلات ایجاد کنند، مسائل جدیدی چون مسائل صنعت را پیشکش کرده و عنوان مسائل سیاسی جدید را بالای آن‌ها گذاشته و به مردم اجازه می‌دهیم که این‌گونه مسائل را موردبحث و بررسی قرار دهند. البته، توده‌های مردم تمایل دارند که در زمینه‌های مسائل سیاسی

---

1 . Kevin Macdonald; The Culture of Critique; p 1vi

2 . The Jewish Quarterly; Nathan Abrams on Jews in the American porn industry; Winter 2004; Number 196

3 . Imran N. Hosein; Jerusalem in the Quran; p 2

غیرفعال باشند، لذا برای این‌که امر به آن‌ها مشتبه شود و ندانند که دربارهٔ چه موضوعی بحث کنند، فکر آن‌ها را به مسائلی چون تفریح، سرگرمی و رفتن به کلپ‌ها و غیره جلب می‌کنیم و در همین اثناء مطبوعات را وامی‌داریم که به مسائلی چون رقابت‌ها و مسابقات هنری و ورزشی بپردازند. بدون شک پرداختن به این‌گونه مسائل، آن‌ها را از مسائل بنیادی دور و منحرف می‌کند. اندک‌اندک به ابراز نکردن عقیدهٔ خود عادت می‌کنند و سرانجام، به تکرار چیزهایی می‌پردازند که ما می‌خواهیم و بدین‌سان فکر آنان را جهت داده و می‌توانیم به همکاری‌شان اعتماد کنیم[1]. مهارسازی اذهان جهانیان تنها توسط این ابزار صورت نگرفته و یهودیان حتی به سانسور معلومات در انترنت پرداخته[2] و پدیدهٔ مقدس چون علم را نیز مورد دستبرد قرار داده‌اند.

علم

مقصد نهایی تولید، تولید کالا نبوده بلکه تولید انسان‌های آزاد و وابسته با یکدیگر در مساوات می‌باشد[3] و مقصد علم نیز آزادی می‌باشد، ولی لیبرالیزم و سیستم سیاسی پیوسته با آن به اساس برده‌سازی توده‌های سرگردان توسط طبقهٔ متخصص استوار می‌باشد. برده‌سازی توده‌های سرگردان زمانی امکان‌پذیر است که این توده‌ها در جهل نگه‌داشته شده و فریب‌پذیر باشند، لهذا لیبرالیست‌ها برای احمق نگه‌داشتن توده‌ها بر علاوهٔ این‌که معلومات نادرست را توسط رسانه‌ها تزریق می‌کنند، از پدیدهٔ مقدس علم استفاده سوء کرده و به علمی ساختن ارزش‌های آمیخته با فریب لیبرالیزم پرداخته و

---

1. The Protocols of the Elders of Zion; Protocol Number 13

2 . Kevin Macdonald; The Culture of Critique; p 1xiii

3 .Noam Chomskey; Chomsky on MisEducation; p 37

نظریات مخالفین را با بمباردمان انتقادات علمای لیبرال که نظر به داشتن امتیازات از سوی نهادهای وابسته به تمدن مدرن غربی، تعدادشان بیشتر از مخالفین است، مواجه ساخته، به حاشیه می‌رانند و یا هم دیوانه خطاب می‌کنند.

پس از انقلاب صنعتی و آغاز نظام اقتصادی بهره‌برداری توسط غربیان، آن‌ها توانستند تا سرمایه‌گذاری را در خصوص علم درحالی آغاز کنند که تمدن شرقی و خصوصاً اسلام که مهد علم و تمدن بودند، در حال زوال قرار داشتند و غربیان از موقع استفاده کرده و نظریات کلاسیک را تحریف نموده، بنام خود ثبت کردند و تاریخ دروغین علم را ساختند. قبل از این‌که آدم سمیت حتی تولد شود، ابن خلدون نظریات جهانی اقتصادی را به‌شکل اکادمیک ارائه کرد، ولی غربیان هنوز هم آدم سمیت را با نظریات دزدی شده و تحریف‌شدهٔ علمای ماقبل، پدر علم اقتصاد می‌دانند و به همین منوال، مسلمانان سهم بزرگی را در تمام ابعاد علمی داشته که متأسفانه امروز به سبب غفلت جهان اسلام، همهٔ علوم بنام اروپایان تمام شده و آن‌ها هم بی‌شرمانه به پدر ساختن علمای غربی به‌حیث پدران رشته‌های بدیع تخصصی-علمی پرداختند.

انحصار و غربی ساختن علم چند اجندای مهم از قبیل معتبرساختن ارزش‌های تمدن مدرن غربی، استحاله و بی‌اعتبار ساختن ارزش‌های سایر تمدن‌ها، جهانی‌ساختن تمدن مدرن غربی و برده‌سازی جهانیان به‌حیث توده‌های سرگردان که استعمار و سلطه‌گری این تمدن را در جهان ضمانت می‌کند، را درپی دارد. برای حفظ قدرت و سلطه‌گری تمدن مدرن غربی و نظریهٔ لیبرالیزم، لیبرال‌ها جهانیان را متقاعد به بهتر بودن ارزش‌های این نظریه می‌سازند، بناءً به انحصار و کنترول علم پرداخته و در سه بخش عمدهٔ علمی اجتماعیات، سیاست و اقتصاد تأکید بیشتر داشته و انحصار این بخش‌ها،

سایر بخش‌های علمی-تخصصی را نیز تحت کنترول آن‌ها درمی‌آورد. تاریخ غربی علم و کنترول غربیان بالای رسانه‌های جمعی سبب شده است که علم و علمای غربی از اعتبار بیشتر جهانی لذت برده و تا حدی‌که احمقانه‌ترین نظریات غربی به‌حیث یک اصل علمی محسوب می‌شود. اکنون اعتبار علوم و نهادهای علمی غربی به حدی رسیده است که حتی علمای اسلام به‌خاطر پذیرفته‌شدن در جامعهٔ اکادمیک جهانی، کوشش بر ترجیح نظریات غربی نظر به روایات دینی کرده و بزرگ‌ترین افتخار مسلمانان این است که در یکی از پوهنتون‌های غربی درجهٔ علمی به‌دست آورده و دوباره با چند جلد کتاب غربی و مغز مملو از نظریات غربی به سرزمین اسلام صادر شده و به‌حیث یک عالم به تبلیغ این نظریات بپردازند. عصر غربی‌شدن علم که غربیان و غرب‌زده‌ها بسیار دوست دارند آن‌را عصر روشن‌فکری بنامند، در حقیقت عصر انحراف علمی است که در آن علم به‌حیث ابزار سیاسی و اقتصادی استفاده شده و تعریف‌های منحرف از اصطلاحات به‌حیث تعریف علمی معرفی می‌شود که از آن جمله تعریف روشن‌فکری و روشن‌فکر بزرگ‌ترین نمونهٔ آن می‌باشد. این روشن‌فکر کیست؟ روشن‌فکر کسی است که تفکر انتقادی داشته باشد، اما این تفکر انتقادی فقط و فقط مختص به نظریات و ارزش‌های مخالف تمدن مدرن غربی می‌شود، این روشن‌فکر باید تمام ارزش-ها و اصول تمدن‌های رقیب و خصوصاً ارزش‌های دینی را مورد انتقاد قرار بدهد ولی زمانی‌که انتقاد از ارزش‌های تمدن مدرن غربی بمیان آید خاموش نشسته و کسانی را که به این تمدن از دید انتقادی می‌نگرند، سرکوب نموده و به مسخره گیرند و روشن‌فکر در جوامع غیرغربی ولی تحت استعمار و استثمار غرب، کسی است که به تمام معنی مقلد غربیان بوده و مانند غربیان بپوشد، بگوید، فکر کند، بخورد و بنماید و مهم‌تر از همه به تخریب فرهنگ

و ارزش‌های سرزمین خود پرداخته و به هر نوع ممکن آن‌را اهریمنی جلوه دهد.

تعلیم و تربیه عنصر اساسی شکل‌گیری فرهنگ بوده و همچنان عنصر اساسی اجتماعی‌شدن یک فرد فرآیندی‌که فرد ارزش‌های اصلی یک پارادایم اجتماعی مسلط را باطنی می‌سازد، محسوب می‌شود. بناءً فرهنگ به‌صورت عموم و تعلیم‌وتربیه به‌صورت مشخص نقش حیاتی در تعیین نمودن ارزش‌های فردی و جمعی را بازی می‌کند، زیرا زمانی‌که یک فرد در یک اجتماع زندگی می‌کند، تنها یک فرد نبوده بلکه یک فرد اجتماعی می‌باشد[1]. استعمار و استثمار غرب تمام ابعاد جوامع ما را تحت تهاجم قرار داده و سیستم تعلیم‌وتربیه نیز استثنا نبوده بلکه در این بخش حیاتی، استعمارگران کوشش‌های زیادی برای تخریب ارزش‌های سنتی و دینی و جایگزینی آن با ارزش‌های تیوریتیکی غربی که اکثراً نه به‌صورت برهانی و نه به‌صورت تجربی به اثبات رسیده است، توسط علم انجام داده‌اند. غفلت جهان اسلام سبب شد که مسلمانانی‌که زمانی به‌وجود آورنده‌های علوم بودند، به مقلدین و مترجمین علوم غربی مبدل شده و نصاب‌های تعلیمی غربی را بدون بررسی همه‌جانبهٔ آن به جهان اسلام وارد کنند و بدون این‌که صحت نظریات غربی را ارزیابی کنند، به تدریس آن در جوامع اسلامی آغاز کردند. نصاب‌های تعلیمی وارداتی هیچ‌گاه بی‌طرف نبوده و تحت تأثیر صادرکنندگان آن به‌خاطر نهادینه ساختن ارزش‌های غربی و ایجاد اغتشاش علمی بین مسلمانان تدوین شده است، چنانچه استاد پوهنتون ونسکانسن می‌گوید: تعلیم و تربیه عمیقاً مستلزم سیاست فرهنگی می‌باشد. نصاب‌های تعلیمی هیچ‌گاه مجموعه‌ای از دانش بی‌طرفانه که در سطور و صنوف یک ملت ظاهر شود، نمی‌باشد و همیشه

---

1 . Takis Fotopoulos; From (mis)Education to Paideia; p 1

بخشی از سنت‌های مشخص که توسط شخصی یا گروهی به‌حیث دانش قانونی محسوب می‌شود، می‌باشد[1]. متأسفانه اکنون جهان اسلام چنان تحت استثمار علمی قرار گرفته است که نظریات تیوریتیکی غربی را بدون چون-وچرا پذیرفته و حتی برای توجیه آن کوشش به آوردن روایات اسلامی می‌کنند. مسلمانان به خلاقیت علمی توجه نکرده و در عوض به ترجمه و تقلید کتاب-های غربی می‌پردازند و خواسته و ناخواسته اذهان طوری آماده شده است که نظریات علمی غربی نادرست بوده نمی‌تواند و اگر در مقابل، کدام مسلمان به‌نقد علمای غربی بپردازد، توسط جامعهٔ اکادمیک خود مسلمانان به مسخره گرفته شده و در حقیقت دیگر غربیان برای تزریق ارزش‌های خود ضرورت به فرستادن علما به سرزمین‌های اسلامی ندارند، چون کار آن‌ها را جامعهٔ اکادمیک اسلامی به‌صورت مجانی انجام می‌دهند.

نسخهٔ دیگری بنام مثبت‌گرایی را آوردند و داخل دایرهٔ علمی نمودند که معتقد است جنبهٔ مثبت هر واقعه را باید نگریسته و از جنبه‌های منفی آن صرف‌نظر کرد. اگر امریکا سرزمین اسلامی را موردحملهٔ نظامی قرار داده و میلیون‌ها مسلمان را ازبین می‌برد، در مقابل جنبهٔ مثبت هم دارد و برای مسلمانان چند تعمیر نیز می‌سازد و یک شخص مثبت‌گرا جنبهٔ مثبت آن‌را می‌بیند و اگر رسانه‌های مبتذل به‌طور متداوم مسلمانان را تحت تهاجم فرهنگی قرار می‌دهد در مقابل معلومات نیز ارائه می‌کند، جنبهٔ مثبت آن باید نگریسته شود. متأسفانه، مسلمانان نیز به‌خاطر شمولیت در تمدن مدرن غربی به تبلیغ و ترویج مثبت‌گرایی پرداخته درحالی‌که مثبت‌گرایی در حقیقت مفهوم ضرب‌المثل مشهور "یک جو از مردی کم کن، سال‌ها فارغ بال بگرد"

---

1 . Teachers College Record; Colambia University; Vol 95; No 2; winter 1993; p 222
(Michael W. Apple; The University of Wisconsin-Madison, The Politics of Official Knowledge: Does a National Curriculum Make Sence?)

را ارائه می‌کند، ولی اکنون مسلمانان عیب در کم کردن یک جو از مردی نمی‌بینند.

فروید (Freud) بدون این‌که دلیل تجربی و یا برهانی بدهد، انسان را یک موجود غریزی تعریف کرده و به‌خاطر ارضاء این غرایز، ارتباط جنسی با محارم و حتی هم‌جنس‌گرایی را توجیه می‌کند. جامعهٔ اکادمیک اسلامی بدون اینکه فروید را بشناسند و بدانند که وی خودش در یک خانوادهٔ منحرف با برادران هم‌جنس‌گرا می‌زیست، برادرانی‌که چهار خودکشی موفق و ناموفق داشتند، او را عالم خطاب کرده و به تدریس نظریات وی می‌پردازند. نیکولا مکیاولی سیاست را علم کسب و حفظ قدرت، و حزب سیاسی را برانگیزندهٔ احساساتی می‌داند که کمتر ضربه بخورد و بیشتر به دشمنان ضربه وارد کند، اما مسلمانان بدون این‌که درک کنند که سیاست در اسلام عبارت از رعایت حقوق متقابل می‌باشد و رعایت عدالت در مقابل دوست و دشمن، اساس سیاست اسلامی را تشکیل می‌دهد، او را بزرگ‌ترین متفکر علم سیاست می‌دانند و از نظریات وی پیروی می‌کنند. آدم اسمیت، انسان را حیوان اقتصادی معرفی کرده که جز منفعت، چیز دیگری را نمی‌شناسد و هر چه خلاف این خودمحوری از قبیل انفاق، ایثار، کمک و ترحم باشد، را خرافه دانسته، سودخوری را مجوز علمی می‌دهد و مهارسازی بازار را توسط نخبگان اقتصادی رد می‌کند، ولی هنوز هم در جهان اسلام به‌حیث پدر علم اقتصاد شناخته شده و صرف‌نظر از نظریات غیرانسانی‌اش، از اعتبار اکادمیک لذت می‌برد، درحالی‌که متأسفانه بزرگ‌ترین علمای اسلام مانند ابن خلدون هیچ جایگاهی مهمی در جامعهٔ اکادمیک اسلامی ندارد.

استعمار و استثمار جهانی بدون تطبیق اجنداهای استعماری اقتصادی و جهانی‌سازی اقتصاد بهره‌برداری تحت کنترول غرب امکان‌پذیر نمی‌باشد، بناءً برای درک بهتر استعمار و استثمار غرب، مطالعه و درک سیستم اقتصادی تحت کنترول غرب و فرآیند تاریخی آن یک امر لازمی به نظر می‌آید.

فصل سوم
استعمار اقتصادی

تاریخ پول

جهان وارد عصری شده است که تاریخ بشریت نظیر آن‌را تجربه نکرده است. این عصر، عصر پیشرفت سریع، تغییر سریع، معلومات، تکنالوژی، علم، اقتصاد، تجارت و جهانی‌شدن می‌باشد، اما این عصر چیزی نیست که می‌نماید بلکه عصر فریب و فتنه‌ها است که در آن آزادی مفهوم غلامی، جنگ مفهوم صلح، جهالت مفهوم طاقت، خوشبختی مفهوم دارا بودن، علم مفهوم داشتن ورقهٔ کاغذ با مهر یک مرجع معتبر و اقتصاد و تجارت مفهوم کلاه‌برداری را افاده کرده و ظاهراً و باطناً متضاد یکدیگر می‌باشد که این اغتشاش و فتنه‌ها مصادف است به‌پیش‌بینی رسول‌الله ﷺ در مورد عصر دجال. یکی از بزرگ‌ترین فتنه‌های عصر ما، نظام اقتصادی جهانی سرمایه‌داری بوده که در آن اکثریت سرمایه‌ها در حال گردش نبوده، پول‌دار بودن سرمایه‌داران بزرگ ضمانت شده است، فقرا برای همیشه پشت میله‌های فقر زندانی‌شده‌اند. از مجموع سرمایهٔ جهان، بیشتر از ۵۹ فی‌صد آن در دست ۴۵۰ نفر میلیاردر و ۸۰ فی‌صد آن در دست چند کشور بزرگ است[1] وبالآخره اکثریت مردم به‌مرورزمان به تلک غلامی اقلیت کوچک سرمایه‌داران گرفتار

1. Michel Chossudovsky; The Globalization of Poverty and The New World order; pp 7 & 21

می‌شوند. درک نظام فعلی اقتصادی بدون درک و مطالعهٔ تاریخ پول و خصوصاً پول کاغذی و الکترونیکی ناممکن می‌باشد.

انسان‌های اولیه، برای داشتن چیزی که دیگری داشت، مال خود را معاوضه می‌کردند، مثلاً برای داشتن جو، گندم را با آن معاوضه می‌کردند و اجناس به‌حیث پول استفاده می‌شد، زیرا پول وسیله دادوستد می‌باشد. با تکامل بشر و افزایش دادوستد میان مردم، قبیله‌ها، امپراتوری‌ها و تمدن‌ها، معاوضهٔ جنس با جنس، تجارت را دچار مشکل ساخته و باعث کندی آن می‌شد، بناءً سکه‌های فلزات گران‌بها (خصوصاً طلا و نقره) به‌حیث پول به‌وجود آمد. در طول تاریخ یکی از شاخصه‌های اصلی پول، ارزش ذاتی آن بوده است. یعنی، هر چیزی که به‌حیث پول و وسیلهٔ دادوستد استفاده می‌شد، در ذات خود نیز دارای ارزش می‌بود، به‌طور مثال گندم، خرما، نقره، طلا و غیره. سکه‌های طلا و نقره، طولانی‌ترین نوع پول در تاریخ بشریت بوده که از بابل و یونان قبل از میلاد تا انقلاب فرانسه مورداستفاده قرار می‌گرفت. سکه‌های طلا و نقره و تمام انواع پول‌هایی که دارای ارزش ذاتی باشند، قدرت مهارسازی مستقیم را از انسان‌های شیطان‌صفت و سلطه‌گرا می‌گیرد، بناءً اولین بار در روز اول دجال و در مرکز عملیاتی روز اول (بریتانیا)، شاه هنری هشتم به‌خاطر گرفتن کنترول پولی و مهارسازی ارزش پول دست به‌تقلب زده و با رنگ‌کردن سکه‌های مسی توسط آب‌نقره‌ای، مردم را مجبور به پذیرفتن این سکه‌های تقلبی به ارزش مساوی سکه‌های اصلی کرد و بدین‌صورت با فریب مردم، دولت شاهی انگلیس سرمایهٔ عظیمی را به‌دست آورد[۱]. همچنان در قرن سیزدهم در اروپا، حواله‌های کتبی، تجارت پیشه‌ها و بانکداران را کمک می‌کرد تا بجای انتقال سکه‌های حجیم، حواله‌ها را از بانک‌ها خریداری کرده و

---

۱. James Robertson; The History of Money; p 7

انتقال می‌دادند. این حواله‌ها از طرف بانکداران و کسانی‌که صاحب فابریکه‌های ضرب طلا بودند، برای کسانی مطابق مقداری که طلا و نقره نزد آن‌ها گذاشته بودند، صادر می‌شد. آهسته‌آهسته این حواله‌ها به‌حیث پول، به‌عوض پول اصلی ترویج یافته و در دادوستد مورداستفاده قرار می‌گرفت و بعدها بنام بانک‌نوت مسما گردیدند. برای قرون متمادی، بانک‌نوت‌ها متکی به طلا و نقره و سکه‌های طلا و نقره بودند که بازهم مهارسازی مستقیم را ناممکن می‌ساخت، گرچه بانکداران با استفاده از حیله‌های متفاوت برای ثروت‌اندوزی غیرقانونی از آن استفاده می‌کردند، مثلاً درحالی‌که بانک‌نوت‌ها در مقابل طلا و نقرهٔ ذخیره‌شده که به‌شکل امانت نزدشان گذاشته شده بود، عرضه می‌گردید و چون می‌دانستند که تمام مردم به‌شکل جمعی دنبال طلا و نقره‌های ذخیره‌شدهٔ خود مراجعه نمی‌کنند، طلاها و نقره‌های آن‌ها را به سود قرضه می‌دادند و یک سرمایه در دو جای نزد دو مرجع یعنی بانکدار و صاحب سرمایه در حال گردش بود و همچنان مقدار بانک‌نوت‌های صادرشده مطابق به ذخیره طلا و نقرهٔ آن‌ها نبوده، بناءً با پشتوانهٔ اندک، بانک‌نوت‌های زیادتر را در بازار عرضه کرده و از هیچ، سرمایه خلق می‌کردند، چنانچه کشیش کاتولیک قرن شانزدهم می‌گوید: "بازرگانان و بانکداران از چندین نوع حیله برای کشف عملکردهای ابتکاری که منشأ و مبدأ آن برای ما قابل‌درک نیست، استفاده می‌کنند". تا اینجا حیله‌ها طوری طراحی شده بود تا قرضه با سود را که در مسیحیت گناه شمرده می‌شد، بپوشانند، اما آهسته‌آهسته گناه بودن سود خوری را از مسیحیت دور کردند و بانکداران قادر شدند که آزادانه قرضه به سود بدهند و تمرکز حیله‌هایشان به تولید پول از هیچ شد تا پول تولیدشده را دوباره به سود قرضه بدهند[1]. این حیله‌ها سبب شد تا بانکداران

---

۱. همان منبع؛ صفحه ۹

فقط به قیمت چاپ بانک‌نوت‌ها و گذاشتن ارقام روی این بانک‌نوت‌های چاپ‌شده، ارزش طلا و نقره را به آن بدهند و برای خویش از هیچ سرمایه تولید کنند. تاریخ بشری گواه است، کسانی‌که دارای بیشترین ثروت بوده‌اند، از بیشترین قدرت نیز برخوردار بوده‌اند و همچنان، بیشترین این مردمان ثروت خویش را از راه‌های غیر مشروع به‌دست آورده‌اند، با به‌دست آوردن ثروت و قدرت، حرص آن‌ها بیشتر شده و دنبال کسب و حفظ قدرت و ثروت بیشتر و برده‌سازی بقیه بوده‌اند. بانکداران اروپایی نیز که در آن‌زمان دارای ثروت و قدرت بودند، و همچنان از نفوذ سیاسی در حکومت‌های آن‌زمان لذت می‌بردند، دنبال توسعهٔ قدرت و ثروت خویش شده تا اینکه طرح راه‌اندازی کنترول پول‌های ملی را کشیدند و برای این کار، اولین کشور مدنظر آن‌ها مرکز عملیاتی روز اول دجال بود. واضح است که هیچ کشوری نمی‌خواهد کنترول پولی خویش را به یک نهاد شخصی واگذار نماید، بناءً بانکداران با نفوذ سیاسی که داشتند، بریتانیا و فرانسه را به‌سوی جنگ با یکدیگر سوق دادند. در سال ۱۶۹۴م، جنگ میان شاه لویس چهاردهم فرانسه با انگلستان باعث یک واقعهٔ شد که مرحلهٔ برجسته در تاریخ پول محسوب می‌شود. شاه ویلیم سوم بریتانیا ضرورت به پول زیاد برای پیشبرد جنگ داشت و پارلمان بریتانیا حاضر به افزایش مالیات نبود، بناءً به کمک یک اسکاتلندی بنام ویلیم پیترسن، بعضی از تجارت پیشه‌های لندن، شاه ویلیم را متقاعد به برپاکردن یک بانک ساختند تا این بانک به شاه ویلیم پول قرضه بدهد. این بانک، باآنکه یک بانک شخصی تجارتی بود بنام بانک انگلیس مسما شد. این بانک متیقن بود که سود قرضه‌های خود را به‌دست می‌آورد، زیرا حکومت از مالیات برای پرداخت سود استفاده خواهد کرد، بناءً باعرضهٔ قرضه، بدون اصرار به بازپرداخت به شرطی کردند که سود آن پرداخته شود و این کار، حکومت را تشویق به گرفتن قرضهٔ بیشتر و بیشتر نمود. حکومت‌ها

در سایر جهان این راه را تعقیب کردند که اکنون مردم توسط مالیات هنگفت مجبور به بازپرداخت سود بانک‌های شخصی هستند[1]. تشکیل بانک شخصی انگلیس که پول انگلیس را به چاپ می‌رسانید، بزرگ‌ترین فساد اقتصادی تاریخ بشریت بشمار می‌رود که تا اکنون انسان‌ها را در گوانتوناموی اقتصادی زندانی ساخته و اکنون هیچ انسانی را نمی‌توان یافت که تحت تأثیر سیستم اقتصادی جعلی و آمیخته با فریب که سرآغاز آن اولین بانک انگلیس بود، نباشد. با صعود اقتصادی فامیل راتشچایلد در قرن هجدهم و ترویج سیستم جعلی و آمیخته با فریب پدیدهٔ بانک ملی در دستان اشخاص، زمینه برای این خانواده مساعد شد تا پلان‌های را که خزرها از قرن هشتم در سر داشتند، جنبهٔ عملی بدهند. داکتر کن متو (Ken Matto) کاندید کانگرس ایالات‌متحده امریکا می‌نویسد: در سال ۱۷۷۳م، میر انچل باور (راتشچایلد)، مالک فابریکهٔ ضرب طلا، صراف و سرمایه‌دار، دوازده مرد سرمایه‌دار و پرنفوذ را در دفتر کاری‌اش در فرانکفورت جرمنی دعوت نمود. مقصد وی از این جلسه، متقاعد ساختن این مردان به این بود که اگر آن‌ها سرمایه‌های خود را یکجا نسازند، برایشان ناممکن است که کنترول سرمایه، منابع طبیعی و منابع انسانی تمام جهان را به‌دست بیاورند و پلان ۲۵ مرحله‌ای خویش را برای آن‌ها پیشکش نمود[2]. پلان ۲۵ مرحله‌ای این سیزده فامیل که فریتس اسپرنگماییر (Fritz Springmeier) آن‌ها را سیزده نسب شیطانی روشن‌ضمیران (Illuminati) می‌گوید، مانند ۲۴ پروتوکول بزرگان صهیون به‌حیث یک حقیقت تاریخی ثابت نشده است، اما حادثات و وقایع فرآیند تاریخی امروز و چند قرن اخیر گواه و شاهد تحقق‌پذیری این پلان‌ها بوده که نسخهٔ دیگری ۲۴

---

۱. همین منبع، صفحه ۱۰

2. Ken Matto; The History of the Federal Reserve System; p 4

پروتوکول بزرگان صهیون می‌باشد. بعضی از این پلان‌ها شامل استفادهٔ وحشت و ترور بجای گفتمان‌های علمی، تبلیغ لیبرالیزم به‌خاطر گرفتن قدرت سیاسی، ایجاد جنگ‌های طبقاتی، مخفی ماندن سیزده فامیل تا زمانی‌که قدرتشان به حدی برسد که دست دولت‌ها و مردم به آن‌ها نرسد، کنترول رسانه‌ها و معلومات، استفاده از فریب سیستماتیک توسط شعارهای معروف و عملی کردن خلاف آن، به فساد کشانیدن قشر جوان جوامع توسط شراب، زنا، موسیقی، مواد مخدر و سایر فسادهای اخلاقی و همچنان به فساد کشانیدن آن‌ها توسط تئوری‌ها (مارکسیزم، لنینیزم، فاشیزم، انارشیزم و غیره) که خود ما (کلمهٔ خود ما یعنی همین سیزده فامیل) می‌دانیم دروغ است، و بالآخره تشکیل حکومت جهانی بنام نظم نوین جهانی (New World Order) است. پس‌ازاین جلسه، راتشچایلد پنج پسر خویش را به پنج شهر مهم اروپایی فرستاده و به‌زودی کنترول پول‌های کشورهای مهم اروپا را تحت سلطه درآوردند. راتشچایلد و سیزده فامیل همراه وی که همه از نسب خزر می‌باشند، یگانه مقصد، برپاکردن حکومت جهانی با مرکزیت بیت‌المقدس را دنبال کرده و لذا به فکر انتقال قدرت از بریتانیا که یک کشور کوچک ازلحاظ جغرافیایی و نفوس است، به امریکای شمالی که هم از نگاه جغرافیایی و هم از نگاه نفوس بزرگ می‌باشد، شدند تا بتوانند این اجندای جهانی را توسط این قدرت جدیداً به‌وجود آمده عملی کنند. برای اینکه آن‌ها بتوانند از امریکا به‌حیث ابزار تعقیب اجنداهای بزرگ خویش استفاده کنند، باید طبقهٔ متخصص را تحت کنترول گرفته و طبقهٔ توده‌های سرگردان را به بردگی بکشانند که این کار توسط کنترول پول امکان‌پذیر می‌باشد.

امریکا، قبل از آزادی، به مستعمره‌های جداگانهٔ بریتانیا تقسیم شده بود و هر مستعمره پول خویش را توسط بانک مرکزی جداگانه به چاپ می‌رسانید. با آغاز انقلاب، مستعمره‌ها برای پیشبرد جنگ به پول بیشتر نیاز داشتند، لذا

بانک‌های هر مستعمره به چاپ بیشتر پول پرداخته که پس از انقلاب سبب تورم پولی شده و پول‌های هر مستعمره نسبت موجودیت بیش‌ازحد در بازار، ارزش خود را از دست داد و در این حالت، بانکداران اروپایی، یک بانک مرکزی که مشابه بانک انگلیس باشد، پیشنهاد کردند و اولین بانک مرکزی در امریکا بنام بانک امریکای شمالی عرض‌اندام کرد. این بانک نیز به‌زودی نسبت کم‌ارزش شدن اسعارش به رکود مواجه شده و چهار سال بعد از تشکیل آن در سال ۱۷۸۵م به‌کلی از بین رفت، ولی باوجوداین هم بانکداران اروپایی از کوشش‌ها برای دوباره برپاساختن یک بانک مرکزی و به‌دست گرفتن کنترول پول امریکایی، دست بر نداشته و در کمیسیون تشکیل قانون اساسی امریکا، طرح راه‌اندازی بانک جدید را پیشکش کردند. توماس جیفرسن رئیس‌جمهور اسبق و یکی از بنیان‌گذاران امریکا در این مورد می‌گوید: اگر مردم امریکا برای بانک‌های شخصی اجازهٔ عرضهٔ پول خویش را بدهند اولاً از اثر تورم و سپس توسط تقلیل قیم، بانک‌ها و شرکت‌ها که هم‌زمان با این پدیده رشد خواهند کرد، ملکیت‌ها را از مردم ربوده تا اینکه روزی اطفالشان در حال بی‌خانگی در قاره‌ای تولد شوند که پدرانشان تسخیر نموده بود[۱]. و همچنان یکی از بنیان‌گذاران دیگر امریکا بنام گورنر موریس در این رابطه اظهار داشته است: سرمایه‌داران همیشه کوشش خواهند کرد تا سلطهٔ خویش را نگه‌داشته و بقیه را به بردگی درآورند. آن‌ها همیشه این کار را کرده‌اند و همیشه خواهند کرد. اگر ما توسط حکومت آن‌ها را در محوطهٔ شان نگه نداریم، آن‌ها مانند سایر جاه‌ها همین تأثیرگذاری را در اینجا نیز خواهند داشت[۲]. باوجود مخالفت دو بنیان‌گذار امریکا، بانکداران توسط نفوذ و لابی

---

1 .Patrick S. J. Carmack; The Money Changers; p 29

2 .Jennifer Nedelsky; Privite Property and the Limit of American Constitutionalism; p 80

هایی‌که میان نخبگان سیاسی داشتند، توانستند تا کنترول پول را به‌دست حکومت و کانگرس امریکا نداده و در مقابل، منشور بانک جدید امریکا بنام اولین بانک امریکا را در کانگرس این کشور به تصویب برسانند. اولین بانک امریکا دارای سرمایهٔ اولیهٔ ۱۰ میلیون دالر بود که ۲ میلیون آن توسط حکومت فدرال و باقی‌مانده توسط سرمایه‌گذاران فردی سرمایه‌گذاری شده بود. ازجملهٔ ۲۵ رؤسای این بانک، پنج‌تن توسط حکومت و بیست تن توسط سرمایه‌گذاران شخصی تعیین می‌شد[۱]. اکثریت تصامیم به نفع سرمایه‌گذاران فردی به‌خاطر داشتن اعضای بیشتر در کمیتهٔ رؤسا گرفته می‌شد. مانند بانک انگلیس، این بانک نیز طوری نام‌گذاری شده بود که مردم فکر کنند یک بانک حکومتی بوده و همچنان نام شرکای فردی آن هیچ‌گاه افشا نشد، ولی بیشتر محققین بدین باور هستند که راتشچایلد یکی از قوه‌های مهم محرک این بانک بشمار می‌آید. دولت امریکا به‌زودی مقروض این بانک شده و توماس جیفرسن که پیامد این مقروضیت را می‌دانست، به ناتوانی و غم و اندوه نظاره‌گر بردگی دولت و دولتمردان امریکا در مقابل این بانک بود، چنانچه دریکی از بیانیه-های خویش می‌گوید: آرزویم این است که امکان یک اصلاح در قانون اساسی که از حکومت فدرال قدرت قرضه گیری را می‌گرفت، وجود می-داشت[۲] و همچنان درجایی دیگر اظهار می‌دارد: من صادقانه بدین باور هستم که نهادهای بانکی خطرناک‌تر از اردوی نظامی می‌باشند[۳].زمانی‌که توماس جیفرسن رئیس‌جمهور امریکا شد، باوجود تمام کوشش‌های بانکداران و لابی‌گری قوی آن‌ها، اجازهٔ تجدید اولین بانک امریکا را نداد. ولی، بعداً بانکداران توانستند که همسان اولین بانک امریکا، بانک مرکزی دیگری را

---

1 .Roger T. Johnson; Historical Beginning… the Federal Reserve; p 8

2. Congressional Record-Senate; Feb 10 1997; S-1148

3 .Jeff Barnes; Children of Liberty; p 164

بنام دومین بانک امریکا به‌وجود بیاورند که دومین بانک ایالات‌متحده امریکا بسیار شباهت به بانک اول داشته به‌استثنای سرمایه‌گذاری اولیهٔ آن‌که ۳۵ میلیون دالر بود. مانند بانک اول، یک-پنجم سهم آن مربوط حکومت و یک-پنجم رؤسای آن حکومتی بود، همچنان مانند بانک اول منشور این بانک نیز برای بیست سال به تصویب رسید[۱]. زمانی‌که اندریو جکسن در سال ۱۸۲۹م رئیس‌جمهور امریکا شد، به مبارزه علیه سیستم پیوسته با حیله و فریب پولی آغاز کرده و درحالی‌که کانگرس امریکا چهار سال قبل از میعاد، تجدید منشور بانک دوم ایالات‌متحده را تصویب نمودند، رئیس‌جمهور از قدرت رد (ویتو) استفاده کرد و مانع تجدید این بانک مرکزی شد. در دور دوم ریاست جمهوری، جکسن برای وزیر مالیه خویش فرمان کشیدن دارایی‌های حکومتی از این بانک را صادر نمود که وزیر مالیه از این کار ابا ورزیده و جکسن مجبور به صدور فرمان انفکاک وی شد، متعاقباً دومین وزیر مالیه نیز به سرنوشت وزیر مالیهٔ اولی دچار شده تا بالآخره وزیر سومی موفق به کشیدن دارایی‌های حکومت از بانک مرکزی شد. رئیس‌جمهور مصمم به ازبین بردن بانک مرکزی شخصی بود، ولی با مخالفت‌های زیادی اطرافیان و بانکداران پرنفوذ مواجه شد، چنانچه رئیس بانک در مورد وی گفت: این رئیس‌جمهور شایسته اگر فکر می‌کند به‌خاطر اینکه توانسته است هندی‌ها را سر ببرد و قاضی‌ها را زندانی کند، دستش تا بانک هم می‌رسد، اشتباه می‌کند.[۲] برای فشار آوردن بالای رئیس‌جمهور، بانک مرکزی به جمع‌آوری پول از بازار (Money Contraction) پرداخته که سبب اضطراب مالی شد. همچنان، بانکداران کوشش قتل رئیس‌جمهور را نیز کردند که به سبب ناکارایی اسلحه

---

1. Roger T. Johnson; Historical Beginning... The Federal Reserve; p 9

2 .Edward Kaplan; The Bank of the United State and American Economy; p 133

ناکام شد و متهم وی ظاهراً نسبت داشتن تکلیف روانی رها گردید. بانکداران با لابی‌های قدرتمندی که در کانگرس ایالات‌متحده داشتند، برای اولین بار در تاریخ امریکا کوشش به سلب ریاست جمهوری وی از طریق رأی اکثریت شدند، اما رئیس‌جمهور جکسن مقاومت کرده و بالآخره بانک مرکزی را چنان از بین برد که تا هفتادسال دیگر کدام بانک مرکزی شخصی در ایالات‌متحده امریکا ساخته نشد. درحالی‌که رئیس‌جمهور جکسن از بین بردن بانک مرکزی را بزرگ‌ترین موفقیت خویش می‌دانست، موفق به به‌وجود آوردن سیستم جدیدی که بتواند قدرت بانکداران را از آنان بزداید، نشد و بانکداران توسط بانک‌های کوچک ایالتی توسط پدیدهٔ بانکداری به‌واسطهٔ قسمتی از ذخیره (Fractional Reserve Banking) که در آن بانکداران می-توانند با ذخیرهٔ اندک، چندین چند از ارزش ذخیرهٔ که دارند بانک نوت عرضه کنند (مثال اگر به مقدار ۱۰۰۰ افغانی طلا داشته باشند به مقدار ۱۰۰۰۰ افغانی بانک نوت عرضه می‌توانند)، به کنترول و مهارسازی پولی پرداخته و از هیچ، سرمایه خلق می‌کردند. این سیستم پولی همچنان تا ۱۸۶۱م به قدرت بانکداران افزوده و سرمایه‌های عوام را از ایشان می‌زداییید تا اینکه ابراهام لنکن، شانزدهمین رئیس‌جمهور امریکا، خواست تا قدرت را از بانکداران کاملاً گرفته و کنترول پول را به حکومت بدهد، بناءً او به چاپ پول جدید بنام پول سبز (GreenBuck) که از طرف حکومت به چاپ می‌رسید، پرداخته و خواست تا مقروضیت حکومت را از بین ببرد. در زمان لنکن، جنگ‌های داخلی در امریکا آغاز شده و همچنان قدرت‌های اروپایی که سیستم پولی لنکن را خطرناک تلقی می‌کردند، به حمله بالای امریکا آغاز کردند. درحالی‌که فشارهای داخلی و خارجی بالای لنکن افزایش می‌یافت، امپراتوری تزار روسیه که می‌دانست در پشت این پرده همه بانکداران اروپایی می‌باشند و پس از امریکا، هدف آن‌ها روسیه است، به کمک لنکن وارد عمل شده و بر

علاوهٔ این‌که کمک‌های مالی به رئیس‌جمهور لنکن به‌خاطر سرکوب جنگ-های داخلی نمود، حمله بالای امریکا را حمله بالای امپراتوری تزار تلقی کرد که لنکن را از منجلاب به‌وجود آمده نجات داد. اما، قبل از اینکه لنکن بتواند سیستم پولی را که کنترول آن به‌دست حکومت باشد، نهادینه سازد و درج قانون نماید از طرف بانکداران اروپایی به قتل رسید که چندین سال بعد ثبوت به قتل رسیدن وی توسط بانکداران اروپایی به‌دست یک خبرنگار کانادایی افتید که از یک جاسوس امریکایی به‌دست آورده بود و در روزنامه کانادایی چنین نگاشت: ابراهام لنکن مرحوم، آزادکننده غلامان، توسط دسیسهٔ یک گروه که نمایندگی از بانکداران بین‌المللی می‌کردند، به قتل رسید[۱]. لنکن قبل از مرگ خود در نامه‌ای به دوستش چنین نگاشته بود: قدرت پول، ملت را در زمان صلح صید خویش ساخته و در زمان بدبختی برعلیه ملت توطئه می‌کند. مستبدتر از سلطنت، گستاخ‌تر از اوتوکراسی و خودخواه‌تر از بروکراسی می-باشد[۲]. اوتوون بیسمارک حاکم جرمنی در مورد قتل لنکن چنین ابراز نظر می‌کند: مرگ لنکن فاجعه‌ای برای مسیحیت بود. من می‌ترسم که بانکداران خارجی با حیله‌های ماهرانه و فریب آمیز خویش تمام ثروت فراوان امریکا را تحت کنترول گرفته و برای مفسد ساختن سیستماتیک تمدن مدرن از آن استفاده کنند.[۳] با ازبین رفتن لنکن، پول سبز که یک پول حکمی یعنی بدون پشتیبانه بود و به مقدار زیادی به مقصد برآورده ساختن تقاضای بازار برای مخارج جنگ داخلی بچاپ رسیده بود، ارزش خود را از دست داده تا اینکه پول با پشتوانهٔ طلا، چهارده سال بعد از جنگ‌های داخلی نظر به فشارهای بانکداران جایگزین آن شد. همچنان قانون بانکداری ملی حکومت لنکن که

---

1 .Michael A. Kirchubel; Vile Acts of Evil- Volume 1 – Banking in America; p 62

2 .Ron Hayhurst; How to Interpret History; 63

3 .Chris Waltik; Wealth bulding Strategies in Energy, Metals and Other Markets; p 182

عرضهٔ بانک‌نوت‌ها را توسط بانک‌های ایالتی منع نموده بود و این عرضه را به‌دست چند بانک بزرگ داده که منشور آن توسط حکومت فدرال به تصویب رسیده بود، تا سال‌های طولانی ادامه پیدا کرد. اما، مشکل در این بود که تمام این بانک‌ها با مرکزیت وال ستریت (Wall Street) فعالیت داشته و سیستم بانکداری ملی قدرت بانکداران را سلب کرده و حکومت قدرتمندتر نسبت به بانکداران می‌شد که بانکداران از این حالت ناخوش بوده و دنبال ساختن بانک مرکزی شخصی در امریکا شدند، زیرا تنها چنین بانک می‌تواند قدرت دائمی بانکداران را ضمانت کند. بانکداران توسط لابی‌گری قدرتمند سیاسی خویش، کمیسیونی را بنام کمیسیون پولی اندیانا پولس (Indianapolis) ساختند تا سیستم پولی را به نفع خودشان اصلاح کنند. بیشترین اعضای این کمیسیون کسانی بودندکه به نحوی از انحا وابسته به بانکداران و ثروتمندان بزرگ بوده و این سرمایه‌داران بیشتر از پنج صد هزار دالر در این کمیسیون سرمایه‌گذاری نمودند.[۱] بالآخره، گزارش نهایی این کمیسیون پیشنهاد ساختن یک بانک مرکزی را نمود که تنها نهاد عرضهٔ پول باشد[۲]. اصلاح‌طلبان یا کسانی‌که می‌خواستند سیستم موجوده را مانع پیشرفت حلوه داده و بانک مرکزی را بسازند، در سال ۱۹۰۰م توانستند تا قانون معیار طلا که تمام پول‌ها در آن باید یا طلا می‌بود و یا هم پشتوانهٔ طلا می‌داشت، را به تصویب برسانند، ولی این آغاز کار برای ازبین بردن سیستم موجودهٔ پولی بود و این قانون راه را برای اصلاح سیستم بانکداری ملی باز کرد، چنانچه اقتصاددان امریکایی فرنک ویلیم می‌نویسد: این واضح و آشکار است که بالآخره کانگرس یک‌بار

---

1 .Murray N. Rothbard; The Origins of the Federal Reserve; p 23

2 .The Final Report of Indianapolis Monetary Commission; Journal of Political Economy 6 (June, 1898); pp 293-322

دیگر مجبور به تغییر سیستم بانکداری ملی می‌شود[1] و مؤرخ امریکایی بنام جیمز لیونگستن می‌نویسد: این ماده به‌حیث اولین قدم به‌خاطر تشکیل یک بانک مرکزی کامل طراحی شده بود[2]. بالآخره، بانکداران در سال ۱۹۱۳م موفق به ساختن بانک جدید مرکزی شخصی بنام بانک ذخیروی فدرالی امریکا (Federal Reserve Bank) شدند که برخلاف نامش نه یک بانک وابسته به حکومت فدرال بود و نه هم دارای مقدار لازم ذخیرۀ طلا مطابق به عرضه پول بود. گرچه بانکداران نام سیستم جدید را سیستم معیار طلا یا پول با پشتوانۀ طلا می‌نامیدند، ماهیت پول جدید دارای چنین خواص نبوده بلکه در حقیقت پول تورمی کاغذی بنام اغواکنندۀ معیار طلا را به‌وجو آوردند. در زمانی‌که مرکز عملیاتی روز اول دجال بر جهان سلطه داشت و بنام پکس بریتانیکا (Pax-Britannica) گفته می‌شود، تحت نام اغواکنندۀ معیار طلا، نسبت جمع‌آوری مقدار بزرگ طلا که بیشتراً از افریقا، هندوستان و سایر سرزمین‌های مستعمره به سرقت برده بود، سیستمی را به‌وجود آورد که تنها پول جهان که با طلا مبادله می‌گردید، پوند استرلنگ بود و در حقیقت پوند استرلنگ به‌حیث طلا در بازار جهانی شناخته‌شده و سایر کشورها، به‌عوض ذخیرۀ طلا، پوند استرلنگ را ذخیره می‌کردند که این کار ارزش پوند استرلنگ را بالا برده و چون تقاضای جهانی برای پوند استرلنگ وجود داشت، باوجود چاپ بیش‌ازحد، این پول ارزش خویش را از دست نداده و بریتانیا منابع باارزش جهان را توسط پولی که هیچ ارزش ذاتی ندارد، به‌دست می‌آورد. بریتانیا برای قرن‌ها توسط این سیستم به فساد جهانی پرداخته و

---

1 .Frank W. Taussig; The Currency Act of 1900, Quarterly Journal of Economics 14 (May, 1900); p 415

2 .James Livengston; Origins of Federal Resurve System: Money, Class, and Corporate Capitalism, 1890-1913; pp 150-154

اکنون این وظیفهٔ پلید باید به امریکا و مرکز عملیاتی روز دوم دجال منتقل می‌شد. در اولین قدم، امریکا به‌خاطر گرفتن سرمایه‌های مردم خویش و به‌حیث زمینهٔ برده سازی شهروندان امریکا دست به کاری زد که می‌توان آن‌را بزرگ‌ترین سرقت تاریخ بشریت نامید. دولت امریکا داشتن طلا و سکه‌های طلا را برای شهروندان ممنوع اعلان نمود. در آن‌زمان، هر انس طلا به مبلغ ۲۰ دالر ارزش داشت و مردم طلاهای خویش را در مقابل ۲۰ دالر فی انس به بانک سپردند. متعاقباً در جنوری ۱۹۳۴م، حکومت امریکا ارزش دالر در مقابل طلا را ۴۱ فی‌صد کاهش داده و به‌دنبال آن قانون منع داشتن طلا را باطل ساخت. مردم امریکا (نسبت بی‌اعتباری که در مقابل دالر پیدا کردند) دوباره به‌طرف بانک‌ها رفته و طلاهای خویش را در مقابل ۳۵ دالر فی انس خریداری نمودند و در این جریان، ۴۱ فی‌صد سرمایه‌هایشان به سرقت رفت[1].

هدف نهایی بانکداران بین‌المللی و یا انترناسیونالیست‌هایی که دنبال برپاسازی حکومت جهانی بودند، تنها امریکا نبوده بلکه خواستار تسلط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بالای تمام جهان هستند، بناءً توسط ریختن پول در نهادهای علمی، نهادهای تحقیقی، رسانه‌ها، نهادهای جامعهٔ مدنی و احزاب سیاسی در امریکا و سایر جهان به علمی جلوه دادن نظریات لیبرالیستی و نظام اقتصادی بازار آزاد پرداخته و دنبال ساختن نهادهای بین‌المللی برای تطبیق اجنداهای خود شدند. پس از جنگ جهانی دوم که جهان از پکس بریتانیکا به‌سوی پکس امریکانا (Pax-Americana) در حرکت بود، بر علاوهٔ ساختن نهادهای بین‌المللی سیاسی مانند ملل متحد، نهادهای بین‌المللی اقتصادی نیز در کنفرانس بریتن وودز در امریکا طرح‌ریزی شد.

1 .Imran N. Hosein; The Gold Dinar and Silver Dirham: Islam and the Future of Money; p 35

بریتن وودز(Bretton Woods)

زمانی‌که کشورهای جهان هنوز مشغول جنگ جهانی دوم بودند، ۴۴ کشور به رهبری امریکا و بریتانیا در بریتن وودز ایالت همشایر جدید ایالات‌متحده امریکا در ماه جولای ۱۹۴۴م به‌خاطر گفتگو در مورد طرح‌های اقتصادی پس از جنگ جلسه گرفتند. در زمان جنگ جهانی دوم، اکثر کشورها، پول زیاد به‌خاطر پیشبرد جنگ به چاپ رسانیده و بناءً قابلیت مبادلهٔ آن‌را با طلا از بین بردند که سبب تورم پولی شده و برای دایرکنندگان کنفرانس بریتن وودز موقع خوب بشمار می‌رفت تا موافقت‌نامهٔ موردنظرشان را به امضاء برسانند. کنفرانس بریتن وودز به سه کمیسیون تقسیم شده که کمیسیون اول تشکیل صندوق بین‌المللی پول، کمیسیون دوم بانک بازسازی و توسعه که بعدها به بانک جهانی تغییر نام داد و کمیسیون سوم نهادی را موردبررسی قرار داد که وسیله‌های دیگر همکاری بین‌المللی اقتصادی را موردبحث قرار بدهد. درحالی‌که اکثریت کشورها فکر می‌کردند که تصمیم‌گیرنده در مواد موافقت‌نامهٔ این کنفرانس هستند، گفتگوهای غیررسمی میان امریکا و بریتانیا در سال ۱۹۴۲م در این مورد آغاز شده بود. امریکایی‌ها گفتگوهای دوگانه را با بریتانوی‌ها و نماینده‌های سایر کشورها الی تابستان ۱۹۴۳م ادامه دادند. در ملاقات میان نماینده‌های بریتانیا و امریکا به تاریخ ۲۲ و ۲۳ جون ۱۹۴۳م، پلان مذاکرهٔ یک بیانیه مشترک در مورد صندوق بین‌المللی پول در یک کنفرانس بین‌المللی ساخته شد. نماینده‌ها از امریکا و بریتانیا نوه بار بین ۱۵ سپتمبر تا ۱۹ اکتوبر تدویر جلسه کردند. موافقت‌نامهٔ مکمل بیانیهٔ مشترک کارشناسان در مورد تشکیل صندوق بین‌المللی پول در اپریل ۱۹۴۴م به امضاء رسید، درحالی‌که تمام موضوعات مربوط به صندوق بین‌المللی پول و بانک بازسازی و انکشاف بین‌المللی در این موافقت‌نامه ذکر نگردیده بود، یک چهارچوکات را برای بریتن وودز که نماینده‌های امریکا و بریتانیا در مورد آن

موافقت کرده بودند، مهیا ساخت و امریکا و بریتانیا آن‌را بالای سایر کشورها تحمیل کردند.[1] نتیجهٔ کنفرانس بریتن وودز عبارت از تشکیل سه نهاد اقتصادی بین‌المللی بود که شامل صندوق بین‌المللی پول (IMF)، بانک بین-المللی بازسازی و انکشاف (IBRD) یا بانک جهانی فعلی (WB) و سازمان بین‌المللی تجارت (ITO) که بعدها بنام موافقت‌نامهٔ عمومی بالای تعرفه و تجارت (GATT) تغییر نام کرده و اکنون بنام سازمان جهانی تجارت (WTO) شناخته می‌شود. علاوه بر این، این کنفرانس موافقت‌نامهٔ را به امضاء رسانید که قوانین آن تضمین‌کنندهٔ منافع غرب و خصوصاً امریکا بوده و اکنون یکی از سلاح‌های بزرگ سیاست خارجی امریکا بشمار می‌رود. سیستم رهبری نهادهای مذکور دموکراتیک نبوده و هر کشور عضو، حق تصمیم‌گیری مساوی را در این نهادها دارا نمی‌باشند، بلکه امریکا حق رأی چندین عضو را دارا می‌باشد و رهبری آن از واشنگتن صورت می‌گیرد. موافقت‌نامهٔ بریتن وودز در زمان جنگ که اکثر کشورها وقت کافی برای توجه به این کنفرانس نداشتند، در شرایطی به امضاء رسیده که اکثریت نماینده‌های کشورها حتی زبان رسمی کنفرانس (انگلیسی) را نمی‌دانستند و متون پیچیدهٔ این موافقت‌نامه را به‌درستی تحلیل نمی‌توانستند، چنانچه ون دارمل می‌نویسد: در بریتن وودز، نماینده‌های ۴۴ کشور موافقت‌نامه‌ای را به امضاء رسانیدند که وقت و موقع خواندن آن‌را نداشتند[2]. کنفرانس بریتن وودز که توسط وزیر مالیهٔ امریکا و همچنان سه کمیسیون آن توسط امریکایی‌ها و بریتانوی‌ها رهبری می‌شد، در قالب نهادهای جدیدالتشکیل، دالر امریکایی را به‌حیث پول ذخیروی بین‌المللی طوری به تصویب رسانیدند که یک انس طلا معادل به ۳۵

1 .Mikesell R; The Bretton Woods debates: a Memoir, Essay on International Finance; p 192

2 .Van A. Dormael; Bretton Woods: Birth of Monetary System; p 226

دالر امریکایی بود و سایر پول‌های ملی به یک نرخ تبادلهٔ ثابت در مقابل دالر و یا معادل طلای آن قابل‌تبدیل بود. حق تبادلهٔ دالر با طلا فقط منحصر به حکومت‌ها و دولت‌ها بوده و اشخاص نمی‌توانستند پول دست داشتهٔ خویش را به طلا مبادله کنند. هیچ کشوری حق نداشت که پول خود را بیشتر از ۱٫۵ فی‌صد بدون اجازهٔ صندوق بین‌المللی پول و بیشتر از ۸ فی‌صد بدون اجازهٔ اعضای این نهاد کم‌ارزش سازد. بدین‌صورت، دالر امریکایی نسبت تقاضای بلندی که در بازار جهانی پیدا کرده بود و تمام کشورهای عضو، آن‌را به‌حیث سرمایهٔ کشور ذخیره می‌کردند، به باارزش‌ترین پول جهان مبدل شد و امریکا نیز تقاضای جهانی را دیده و از موقع استفاده کرده، مقداری زیادی دالر به چاپ رسانید، درحالی‌که فی‌صدی اندکی طلا مطابق به مقدار دالر چاپ‌شده را ذخیره نداشت. بدین ترتیب امریکا به‌صورت کلی جایگزین بریتانیا به‌حیث ابرقدرت و بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا عرض‌اندام نمود، ولی مقصد امریکا و بریتانیا پابندی به مواد امضاءشدهٔ موافقت‌نامهٔ بریتن وودز نبوده بلکه از این موافقت‌نامه به‌حیث ابزار یکه‌تازی خود و به بردگی کشانیدن مالی سایر کشورها استفاده می‌کنند. نرخ ثابت تبادله طوری به تصویب رسیده بود که پوند استرلنگ به‌حیث قیمت‌ترین پول جهان تقریباً چهار چند دالر ارزش داشت که این تفاوت باعث قیمت بودن کالای بریتانیا در بازار جهانی و بناءً سبب کاهش تقاضا برای تولیدات بریتانیا شد و دولت بریتانیا برای اولین بار در سال ۱۹۴۹م، ۳۰٫۵ فی‌صد پول خویش را خلاف تفاهم‌نامهٔ بریتن وودز که خودش به امضاء رسانیده بود، بدون اجازهٔ صندوق بین‌المللی پول و اعضای این نهاد کاهش داد و به‌صورت تدریجی به کاهش ارزش پول خویش آغاز نمود که سبب بی‌اعتباری جهانی در مقابل دالر شد. در سال‌های ۱۹۷۰م، فرانسه زمانی‌که نوسانی بودن ارزش دالر را مشاهده کرد، ذخایر دالری خویش را به‌سوی امریکا فرستاده و خواستار طلای معادل آن شد، ولی چون امریکا

مقدار طلای ذخیره‌شده متناسب به مقدار دالر عرضه‌شده نداشت، به شیوهٔ بسیار بی‌شرمانه از مسئولیت خویش که درج موافقت‌نامهٔ امضاءشده به رهبری خودش بود، سر باز زده و ریچارد نکسن در بیانیه‌ای به جواب دولت فرانسه چنین گفت: رقیبان، در هفته‌های اخیر، جنگ تمام‌عیار را در مقابل دالر امریکایی به راه انداخته‌اند... به این اساس، من به وزیر مالیه فرمان داده‌ام تا عملکردهای لازم را برای دفاع دالر در مقابل رقیبان اتخاذ نماید. من به وزیر کونلی (*Konly*) دستور داده‌ام تا به‌صورت مؤقت تبادلهٔ دالر با طلا و سایر سرمایه‌های ذخیره وی را موقوف نماید، به‌استثناء شرایط خاصی که به نفع ثبات پولی و ایالات‌متحده امریکا تلقی می‌شود[1]. ریچارد نکسن سیستم بریتن وودز را کاملاً از بین برده که سبب از بین رفتن نرخ ثابت تبادلهٔ اسعار شد و پول‌های جهان بدون کدام پشتوانه و ارزش ذاتی به‌شکل یک کاغذ با شماره-های چاپ‌شده بالای آن به‌حیث پول تا اکنون در حال گردش است. تنها چیزی که از کنفرانس بریتن وودز اکنون وجود دارد، نهادهای بین‌المللی تحت رهبری امریکا به‌حیث ابزار ظلم نامرئی می‌باشد. ریچارد نیکسن به فکر راه‌حل برای حالت بحرانی دالر شده و به‌خاطر جهانی نگه‌داشتن ارزش دالر نظریهٔ عالی پطرودالر (Petrodollar) را پیشنهاد نمود. با حکمی (بدون پشتوانه) شدن دالر، سایر کشورها دل‌چسپی به ذخیرهٔ دالر نداشته و اگر تمام کشورها دالر خویش را از ذخایر بانکی بیرون می‌راندند و به امریکا سرازیر می‌شد، مطمئناً تورم پولی سبب سقوط دالر شده، دالر امریکایی را از بین برده و امپراتوری امریکا قبل از جوان شدن، مزهٔ مرگ را می‌چشید، اما ریچارد نکسن به‌خاطر نگه‌داشتن تقاضای جهانی دالر به عربستان سعودی سفر کرده و خانوادهٔ شاهی این کشور را متقاعد ساخت تا به‌حیث بزرگ‌ترین صادرکنندهٔ

---

1 .Kamran Dadkhah; The Evolution of Macroeconomic Theory and Policy; p 118

باارزش‌ترین کالای اقتصادی زمان (نفت)، این کالا را تنها در مقابل دالر بفروش برساند و در مقابل، امریکا وعدهٔ حفاظت از خانوادهٔ شاهی در مقابل تهدیدات خارجی و داخلی را برای خانوادهٔ آل سعود نمود. پس از عربستان سعودی، کشورهای عضو سازمان اوپِک (OPEC) و متعاقباً تمام کشورهای صادرکنندهٔ نفت، نفت خویش را به دالر بفروش می‌رسانیدند، یعنی اگر کدام کشوری می‌خواست نفت بخرد، نخست باید دالر خریداری می‌نمود و با دالر خریداری‌شده می‌توانست نفت خریداری کند. بدین ترتیب، یک‌بار دیگر دالر به‌حیث پول جهانی که اکنون بنام پطرودالر شناخته می‌شود، ضامن سلطه‌گری امریکا در جهان شده و دومین خیانت بزرگ توسط خانوادهٔ آل سعود پس از ازبین بردن خلافت عثمانی، به جهان اسلام و بشریت صورت گرفت. با حکمی شدن دالر، سهم داران بانک ذخیره وی امریکا و تمام بانک‌های مرکزی شخصی که اکثراً به نحوی از انحا وابسته به سیزده فامیل می‌باشد که در محل کار راتشچایلد پلان بزرگ جهانی را طرح‌ریزی نموده بودند، بدون اینکه توسط کدام نهاد شخصی، حکومتی و بین‌المللی تفتیش شوند، به چاپ پول کاغذی پرداخته و از هیچ، سرمایهٔ غیرقابل‌باور تولید می‌کنند و تمام حکومت‌های جهان را مقروض خویش گردانیده‌اند، چنانچه مقروضیت ناخالص جهانی در سال ۲۰۱۵م به ۱۵۲ تریلیون دالر امریکایی می‌رسد[1]. مجموعه مقروضیت تمام کشورها (زمین) به ۱۵۲ تریلیون دالر رسیده است، اما سؤال اینجاست که زمین از کی مقروض است؟ مطمئناً زمین از مریخ و یا کدام سیارهٔ دیگر قرضه نگرفته است، بلکه کشورها از بانک‌های شخصی برای برآورده ساختن وجوه مالی عملکردهای دولتی قرضه گرفته‌اند و بانکداران بین‌المللی که تا هنوز هم از آشکار ساختن هویت خویش ابا می-

1 .International Monetary Fund (IMF); World Economic and Financial Surveys: Fiscal Monitor; Debt: Use it Wisely; Oct 2016; p 1

ورزند، صاحب حکومت‌ها بوده و رؤسای جمهور به‌حیث دلقک‌ها به ساز آن‌ها می‌رقصند. سناتور امریکایی در مورد بانک ذخیره وی فدرالی امریکا می‌گوید: بیشتر امریکایی‌ها درک واقعی از قرضه دهندگان بین‌المللی پول ندارند... حساب سیستم فدرالی ذخیره وی هیچ‌گاه تفتیش نشده است، این سیستم خارج از کنترول کانگرس عمل می‌کند[۱]. باوجودی‌که امریکا سیستم بریتن وودز را نقض نمود، نهادهای به‌وجود آمده توسط این موافقت‌نامه به‌حیث راه برای جهانی ساختن فقر و یکه‌تازی‌های (Hegemony) خویش استفاده می‌کند.

غیر مستعمره‌سازی سیاسی و مستعمره‌سازی اقتصادی

پس از کنفرانس بریتن وودز درحالی‌که غربیان کشورهای مستعمره را با ترک نظامی و سیاسی ظاهراً آزاد ساختند، اما با نهادینه ساختن نهادهای مختلف اقتصادی خصوصاً صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی به استعمار اقتصادی این کشورها آغاز نمودند. جهان اکنون توسط نهادهای تحت کنترول غربی، توسط *G7*[۲] و *G8*[۳] به رهبری ایالات‌متحده امریکا همراه با صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (*OECD*) اداره می‌شود[۴]. نهادهای چون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی به رهبری امریکا یک مثلث خطرناک برده‌سازی جهانی را تشکیل داده‌اند.

---

1 .Patrick S. J. Carmack; The money Changers; p 4

۲ G7 یا گروه هفت کشور قدرتمند شامل: امریکا، کانادا، فرانسه، جرمنی، ایتالیا، جاپان و انگلستان

۳ G8 یا گروه هفت به اضافهٔ اتحادیه اروپا

4 . Richard Peet; Unholy Trinity: The IMF, World Bank and WTO; p 62

برده سازی جهان توسط این مثلث خطرناک زمانی امکان‌پذیر می‌شود که فقر دامن‌گیر جهان شده و کشورها مجبور به گدایی از این نهادها شده و به‌خاطر نجات از فقر، قرضه‌های پیوسته با سود و پالیسی‌هایی را بپذیرند که نهایت آن فقر بیشتر همراه با بردگی اقتصادی می‌باشد. برای اینکه جهانیان در مقابل حکومت جهانی یا نظم نوین جهانی زانو بزنند، باید نخست به بردگی سیستم درآیند که برای این حکومت جهانی که نهایتاً مسیح الدجال به‌حیث حاکم این حکومت جهانی سربدر خواهد آورد، کار می‌کند. بردگی اقتصادی بخش مهم این سیستم را تشکیل می‌دهد که طرزالعمل آن طوری طراحی شده است تا نهادهای اقتصادی تحت رهبری ایالات‌متحده امریکا، نخست کشورهای فقیر را هدف قرار داده و بعداً فقر را در تمام جهان جهانی سازند. از سیاست‌مداران کشورهای بزرگ غربی که توسط بانک‌ها از قرن‌ها بدین سو به‌حیث دلقک‌های این طرح بزرگ جهانی استفاده شده‌اند، برای دلقک ساختن سایر جهان استفاده می‌شوند. برای اینکه یک کشور و مردمش بردگی سیستم را بپذیرند، باید آن‌قدر مجبور شوند که انتخابی جز پذیرش بردگی نداشته باشند و یگانه طرزالعملی که کشورها را مجبور به پذیرش بردگی می‌نماید، مقروض شدن این کشورها توسط نهادهای تحت رهبری واشنگتن است. پس از ازبین رفتن سیستم نرخ تبادلۀ ثابت اسعار، پول‌های ملی کشورها کاملاً به پول‌های تورمی مبدل شده که ارزش آن همیشه در حال نوسان می‌باشد و برای صندوق بین‌المللی پول، به‌حیث یگانه سازمان تنظیم‌کنندۀ روابط و قوانین بین‌المللی پولی، قدرت مهارسازی ارزش پول‌های سایر کشورها را مهیا ساخته است. برای اینکه کشورها مجبور به قرضه گرفتن از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول شوند، پول این کشورها توسط این نهادها کم‌ارزش ساخته می‌شوند و دولت‌ها برای تهیۀ بودجه مجبور به قرضه گرفتن از این نهادها می‌شوند و اگر کدام کشوری مقاومت نشان دهد، کوشش بر رشوه دادن

حکمای آن کشور می‌شود و درصورتی‌که حکما مفسد نباشند، یا این حکما توسط سازمان‌های جاسوسی امریکا به قتل می‌رسند و یا توسط مداخلهٔ نظامی ناتو به رهبری امریکا، نظام کشورهای مقاوم از بین می‌رود[۱]. سیستم اقتصادی فعلی برای مردم توسط نهادهای علمی و رسانه‌های تحت کنترول غرب چنان بغرنج جلوه داده می‌شود که مردم عام کوشش به درک آن نکرده و دست‌اندرکاران اقتصادی به معلومات رسمی داده‌شده توسط کتاب‌های اکادمیک که رشتهٔ سانسورهای نهادهای علمی غربی را طی نموده است، اکتفا می‌کنند. بناءً، نهادهای بریتن وودز را ابزار توسعه دانسته و عضویت این نهادها را یک امر لازمی برای توسعهٔ کشور خویش تلقی می‌کنند، درحالی‌که قرضه‌های این کشورها پیوسته با دو پدیدهٔ خطرناک ربا یا سود و مشروطیت‌ها از قبیل تعدیل ساختاری را همراه دارد. این نهادها درحالی‌که می‌دانند کشورها، قرضهٔ داده‌شده و سود ضمیمهٔ آن‌را هیچ‌گاه پرداخته نمی‌توانند، به‌خاطر بزرگ‌سازی قروض ملی به قرضه دهی طوری می‌پردازند که اکثر پول‌های قرضه داده‌شده اصلاً داخل کشورهای قرضه گیرنده نمی‌شوند و کشور قرضه گیرنده درحالی‌که به مقدار پول گرفته‌شده مقروض می‌شوند، مزید برآن، مقدار سودی که باگذشت هرسال به فی صدی آن افزوده می‌شود، زیر بار قرض عظیم غرق می‌شوند. کشورهایی‌که دارای منابع و پالیسی‌های خوب اقتصادی باشند و بتوانند قرضهٔ گرفته‌شده را بپردازند، تحت تهاجم اقتصادی این نهادها از طریق مهارسازی ارزش پول آن‌ها قرار می‌گیرند، زیرا این نهادها هیچ کشوری را آزاد از مقروضیت خویش نمی‌خواهند. بی‌ثبات‌سازی پول ملی یکی از اهداف کلیدی اجندای مخفی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی می‌باشد. کم‌ارزش سازی اعظمی (پول) سبب بلند

---

۱. بیشتر در کتاب اعترافات یک جنایتکار اقتصادی، نوشتهٔ جان پرکینز

رفتن فوری و ناگهانی قیمت‌ها شده و درعین‌حال سبب پایین آمدن درآمد واقعی و ارزش نیروی کار می‌شود[1] و همچنان این بحران سبب دشواری بازپرداخت قرضه شده و کشور مذکور همچنان مقروض باقی می‌ماند. زمانی‌که کشورها در پرداخت قرضه ناتوان شوند، این نهادها با نسخهٔ جدیدی بربادی به‌حیث ناجی ظاهرشده و برای پرداخت قروض گذشته، قروض جدید به‌اضافهٔ شروط جدید، ازجمله اصلاحات، پیشنهاد می‌نمایند. ازجملهٔ قرضهٔ جدید، بیشتر آن از حساب قروض گذشته همچنان در حساب‌های این نهادها باقی‌مانده و تنها مقدار کمی از پول همراه با شرایط اصلاح پالیسی‌های اقتصادی به کشورها سرازیر می‌شود. تحت سلطهٔ صندوق بین‌المللی پول، پالیسی‌های چون سختگیری بودجه (*Budgetory Austerity*)، کم‌ارزش سازی، آزادی تجارت و شخصی‌سازی در ۱۵۰ کشور مقروض عملی می‌شود. ملت-های مقروض مجبور به واگذاری حق حاکمیت بانک مرکزی و وزارت اقتصاد می‌شوند که کنترول پالیسی اقتصادی یک‌ساله و پالیسی پول را به عهده دارند، نهادهای دولتی ازبین رفته و یک سیستم سرپرستی اقتصادی (توسط نهادهای تحت رهبری واشنگتن) نصب می‌شود. یک دولت موازی که قدرت آن بیشتر از قدرت جامعهٔ مدنی است، توسط نهادهای بین‌المللی اقتصادی تشکیل می‌شود. کشورهایی‌که طبق هدف عملکردی صندوق بین-المللی پول عمل نمی‌کنند، در فهرست سیاه می‌افتند[2].

زمانی‌که کشورها قادر به پرداخت قروض خویش نباشند، نهادهای اقتصادی تحت رهبری واشنگتن، پالیسی سخت‌گیری اقتصادی (Austerity) را برای کم نمودن مصارف حکومت و افزایش عایدات آن پیشنهاد می‌کنند.

---

1 .Michel Chossudovsky; The Globalization of Poverty and the New World order; p 48

۲ .همین منبع؛ صفحه ۱۹

سخت‌گیری اقتصادی به پالیسی‌هایی گفته می‌شود که هدف آن بهبود اقتصادی حکومت می‌باشد. این پالیسی به‌صورت عمده شامل کاهش وظایف سکتور عامه، کاهش اضافه‌کاری‌ها و امتیازات برای کارمندان خدمات عامه، شخصی‌سازی نهادهای دولتی و کاهش خدمات دولتی می‌باشد. هدف اساسی این نوع پالیسی‌ها کاهش مصارف حکومتی و پرداخت قروض می‌باشد[1]. برای اینکه کشورها ظاهراً قادر به پرداخت قروض خویش شوند، بر علاوهٔ اینکه به انفکاک کارمندان خویش پرداخته و از امتیازات کارمندان باقی‌مانده بکاهد، مالیات هنگفت نیز باید بالای مردم و خصوصاً طبقهٔ متوسط و پائین وضع کنند، زیرا شرکت‌های چندملیتی بنام تشویق سرمایه‌گذاری‌های خارجی از این مالیات معاف می‌شوند. کاهش کارمندان توسط حکومت‌ها باعث ازدیاد سطح بیکاری شده و همچنان کاهش امتیازات و افزایش مالیات سبب فقر می‌شود که یکی از اهداف عمدهٔ واشنگتن بوده، زیرا کنترول و به سلطه درآوردن مردم فقیر ساده‌تر می‌باشد. یکی از مثال‌های زندهٔ این پالیسی را می-توان در یونان امروز دید. الکسس سپراس (Alexis Tsipras) کاندید صدارت یونان از حزب چپ‌گرا بنام سریزا (Syriza) با شعار ضد سخت‌گرایی اقتصادی در رقابت انتخاباتی یونان شرکت نمود که مردم خستهٔ یونان از پالیسی‌های سخت‌گرایی نهادهای تحت رهبری واشنگتن و نهادهای اقتصادی اروپایی به امید اینکه وی سخت‌گرایی اقتصادی را ازبین خواهد برد، به وی رأی دادند. زمانی‌که او سمت صدراعظم یونان را اختیار کرد و خواست تا پالیسی‌های سخت‌گرایی را ازبین ببرد، در مقابل خود دو گزینه را از طرف نهادهای اقتصادی ظالم دریافت کرد: یا اینکه پالیسی‌های این نهادها را بپذیرد و یا هم از اتحادیه اروپا خارج شود. الکسس سپراس انتخاب این گزینه را بدوش مردم

---

1. European Union Center of North Carolina; EU Briefings, Policy Area: The Politics of Austerity; p 1

گذاشته و در سال ۲۰۱۵م، همه‌پرسی را برای مراجعه به آرای عمومی به راه انداخت، ولی برخلاف آرای عمومی، تحت فشار جامعه غرب مجبور به پذیرش پالیسی‌های نهادهای غربی شده و یک‌بار دیگر غربیان ثابت کردند که دموکراسی و آرای اکثریت تنها زمانی معتبر شمرده می‌شود که منافع خودشان در آن در خطر واقع نشود. این پالیسی در کشور افغانستان نیز در حال اجرا می‌باشد و مردم افغانستان شاهد سخت‌گیری روزافزون اقتصادی هستند و بنام یکجاسازی نهادهای موازی به انفکاک کارمندان حکومتی پرداخته و همچنان بنام بلند بردن عواید حکومت، مالیات هنگفت بالای کسبه کاران، مردم عادی و کارمندان وضع می‌شود. شرکت‌های چندملیتی مانند شرکت‌های مخابراتی که عایداتشان سر به فلک کشیده، به‌عوض اینکه از فروش کارت‌های مصرفی از عایدات خود مالیه بپردازند، مردم افغانستان با درآمد اعظمی ۱۵ هزار افغانی فی فامیل[1] مجبور به پرداخت این مالیات از پولی تورمی می‌شوند که ارزش آن به‌صورت تدریجی درحال کاهش است.

کم‌ارزش سازی پول یکی از ابزارهای مهم جهانی ساختن فقر و سرقت سرمایه‌ها می‌باشد. پول کاغذی بدون ارزش ذاتی و بدون پشتوانه، قابلیت مهار شدن را داشته و مهارسازی این پول توسط نهادهای بزرگ پولی ساده‌تر می‌باشد. کم‌ارزش سازی پول‌ها توسط مداخلهٔ دولت با فشارهای نهادهای تحت رهبری واشنگتن و توسط عوامل خارجی خلق‌شده توسط این نهادها صورت می‌گیرد. کم‌ارزش سازی پولی یکی از دراماتیک‌ترین و حتی جنجال‌برانگیزترین اقدام است که یک حکومت به راه می‌اندازد. به اساس معاهدات، تغییر در ارزش پول در مقابل دالر امریکایی اندازه می‌شود، بناءً کم‌ارزش سازی به معنی کاهش قیمت یک پول خارجی در مقابل دالر می-

1. The Asia Foundation; A Survey of Afghan People: Afghanistan in 2015; p 67

باشد.[1] نهادهای تحت رهبری واشنگتن به بهانه‌های چون آوردن تعادل پرداخت در حکومت و اصلاحات اقتصادی، کشورها را مجبور به کم‌ارزش ساختن پول می‌نماید، ولی کم‌ارزش ساختن پول اکثراً جنجال‌برانگیز بوده و موردقبول مردم واقع نمی‌شود و دولت‌ها اکثراً در کم‌ارزش ساختن پول احتیاط می‌کنند و همچنان کشورهای رقیب غرب از کم‌ارزش ساختن پول خویش خودداری می‌کنند، بناءً این نهادها از طریقه‌های غیرقانونی مختلف مانند وضع تحریم اقتصادی، نشر گزارش‌های کاذب در مورد ثبات اقتصادی کشورهای مذکور و حتی ایجاد بحران‌های سیاسی توسط نهادهای هماهنگ غربی مانند CIA، پنتاگون و سازمان ناتو به کم‌ارزش سازی پول‌های این کشورها می‌پردازند. نظام اقتصادی جهانی طوریست که همه روابط اقتصادی باهم وابسته می‌باشد، یعنی زمانی‌که یکی از جناح‌ها ضرر می‌بیند، جناح دیگر سود می‌برد. با کم‌ارزش شدن پول یک کشور، مردم آن کشور متناسب به میزان کاهش ارزش، سرمایهٔ خویش را از دست می‌دهند و تنها کشورهایی‌که از این ضرر نفع می‌برند، آن‌هایی هستند که پولشان به‌حیث پول ذخیروی جهان شناخته می‌شود و سایر پول‌ها در مقابل پول آن‌ها ارزش خویش را از دست می‌دهند. پول پوچ و جعلی کاغذی همیشه درحال سقوط ارزشی بوده و ارزش هر پول کاغذی از بدو پیدایش تا اکنون درحال کم‌ارزش شدن در مقابل دالر امریکایی است و دالر امریکایی در حال کم‌ارزش شدن در مقابل کالاها و خدمات می‌باشد که موقع را برای بازیگران بزرگ اقتصادی برای سرقت سرمایه‌های اصیل جهانیان مهیا ساخته است. یکی از مثال‌ها، ترکیه می‌باشد که در ربع نخست سال ۱۹۹۴م، لیرهٔ ترکی ۵۰ فی‌صد ارزش خود را در مقابل

1 .Richard N. Cooper; Currency Devaluation in Devoloping countries; p 3

دالر امریکایی از دست داد[1]. در سال ۱۹۹۴م، ۵۰ فی‌صد سرمایه‌های مردم ترکیه در حالی به سرقت رفت که هیچ سارقی مرئی پشت دروازه‌های مردم ترکیه دیده نشد، درحالی‌که پول‌های کاغذی ملی درحال کم‌ارزش شدن در مقابل دالر می‌باشد. قیمت کالاها دالر محور هستند، یعنی اگر یک ترکی در سال ۱۹۹۳م قادر به خرید یک تلویزیون به قیمت ۱۰۰ لیرۀ ترکی بود، در سال ۱۹۹۴م این تلویزیون را باید به قیمت ۲۰۰ لیره ترکی خریداری می‌نمود. کم‌ارزش شدن پول سایر کشورها و در مقابل آن باارزش شدن پول غربیان توسط ترفندهای نهادهای تحت رهبری واشنگتن، سبب به‌وجود آمدن اقتصاد نیروی کار ارزان شده و مردم کشورهای، به‌زعم غربیان جهان سوم، در مقابل پول کم غربی مجبور به‌صرف انرژی کاری خود می‌پردازند و در این حالت شرکت‌های چندملیتی غربی برای تولیدات خویش از این نیروی کار ارزان استفاده کرده و تولیدات خودشان را با زدن مارک غربی چندین برابر از ارزش واقعی آن به فروش می‌رسانند. همچنان، تأثیر رسانه‌های جمعی و سایر نهادهای غربی چنان فراگیر شده است که این کارگران، تولیدات با مارک غربی را بیشتر پسندیده و از خریداری تولیدات محلی باکیفیت همسان به قیمت ارزان خودداری می‌کنند. برای باارزش نگه‌داشتن دالر ضرورت این است که دالر امریکایی در سراسر جهان در گردش باشد و برعلاوه، قیم تجارت‌های جهانی نیز دالر محور گردد، بناءً به نام آزادی تجارت، پالیسی دالر محور ساختن جهان عملی می‌شود.

غربیان پس‌ازاینکه ضربات شدید در ممالک مستعمرۀ شرقی خوردند، دیگر نمی‌خواستند به استعمار فزیکی ادامه دهند، بناءً بر علاوۀ استعمار فرهنگی و فکری به استعمار اقتصادی و مالی آغاز کردند و لذا سه نهاد بین-

1. Oya Celasun. Macroeconomics and Growth Group; Development Research Department; The World Bank; The 1994 Currency Crisis in Turkey; p 2

المللی اقتصادی که اکنون یک مثلث کثیف اقتصادی را تشکیل می‌دهند، را در کنفرانس بریتن وودز راه‌اندازی کردند. این سه نهاد در هماهنگی باهم طوری کار می‌کنند که می‌توان این اتحاد را وزارت جهانی اقتصادی و مالی نامید، ولی این وزارت درحالی‌که روابط تجارتی جهانی را کنترول می‌کند، فقط و فقط منافع اتحاد مسیحی-یهودی (کشورهای صهیونیستی) را تأمین می‌کند. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در بدل کاهش مقدار از قرضه و سایر پالیسی‌های استعماری، کشورها را مجبور به عضویت سازمان تجارت جهانی می‌سازد که یک ابزار عمده برای ازبین بردن اقتصاد ملی، توسط تشویق واردات و ازبین بردن تولیدات داخلی بشمار می‌رود. نهادهای بریتن وودز ادعا دارند که ساختار تعرفه‌های پیشنهادشده توسط این نهادها شامل پالیسی ضد صادرات می‌باشد که سبب کاهش اقتصاد صادراتی شده و توسعهٔ بازار محلی را در مقابل سکتور صادراتی، تشویق می‌کند، اگرچه شواهد اندکی وجود دارد که این پالیسی‌ها سبب تغییر منابع به نفع صادرات باشد[1] و بالعکس تعرفه‌های پیشنهادشده توسط این نهادها واردات از شرکت‌های چندملیتی را تشویق نموده و حتی تولیدات محلی را نیز به آن‌ها می‌سپارد. کشورهای عضو سازمان تجارت جهانی مجبور به پذیرش سیستم تعرفه‌هایی می‌شوند که مالیات وارداتی بر کالاها و خدمات شرکت‌های چندملیتی صهیونیستی را کاهش داده و در مقابل، مالیات گزاف را بر تولیدات محلی رقیب این شرکت‌ها وضع کنند، همچنان تحت پالیسی آزادی تجارت و راهکار تشویق سرمایه‌گذاری‌های خارجی، این شرکت‌های بزرگ از مالیات معاف شده و در مقابل، شرکت‌های کوچک محلی مجبور به پرداخت مالیات هنگفت می‌شوند که سبب از بین رفتن تجارت‌های داخلی شده و تجار پیشه‌ها و کارمندان مجبور به افتادن به

---

1. Michel Chossudovsky; The Globalization of Poverty and The New World order; p 54

دامان شرکت‌های چندملیتی و پذیرش بردگی آن‌ها می‌شوند. ورود شرکت‌های چندملیتی صهیونیستی، پالیسی دیگری را بنام شخصی‌سازی نیز همراه داشته تا بتوانند منابع طبیعی و منابعی که توسط خداوند ﷻ برای مردم تحفه داده‌شده است، را بدزدند.

امریکا برای ساختن و نگهداشت امپراتوری جهانی، ضرورت به منابع و کنترول اقتصادی کشورها دارد، بناءً تحت پالیسی اصلاحات ساختاری، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، کشورهای مقروض را مجبور به شخصی‌سازی نهادهای دولتی خدمات عامه و دارایی‌های حکومتی می‌نماید. اصلاحات ساختاری این نهادها شامل حق انتخاب نوعیت پروژه‌ها برای پیشرفت و توسعهٔ یک کشور توسط این نهادها می‌شود، یعنی حکومت فقط حق پیشنهاد پروژه‌ها را به این نهادها داشته و این نهادها تصمیم می‌گیرند که کدام پروژه به نفع آن کشور می‌باشد و کدام پروژه ضروری نیست که اکثراً این نهادها پروژه‌هایی را توسط قرضه‌های خویش عملی می‌کنند که منافع شرکت-های چندملیتی صهیونیستی و امریکا در آن تأمین شود. به‌طور مثال، در افغانستان نخست آن پروژه‌ها عملی شد که سهولت برای انتقال تجهیزات ناتو را مهیا می‌نمود. زمانی‌که این نهادها تصمیم گرفتند کدام پروژه را برای یک کشور که پولش را به‌حیث قرضه بالای آن کشور حساب می‌کنند، عملی شود تحت پالیسی شخصی‌سازی و آزادی تجارت آن‌ها را به شرکت‌های واگذار می‌کنند که به‌زعم خودشان واجد شرایط آن کار باشد. این شرکت‌ها اکثراً همان شرکت‌های چندملیتی می‌باشند که از ایالات‌متحده امریکا منشأ می-گیرد. در حقیقت، این نهادها درحالی‌که کشورها را مقروض می‌سازند، پول را از ایالات‌متحده امریکا نکشیده و فقط از یک حساب بانکی در یک ایالت امریکا به‌حساب بانکی یک شرکت امریکایی در ایالت دیگر امریکا انتقال می‌دهند. مثال بزرگ این فریب عظیم را می‌توان در پروژه‌های ساخت

شاهراه‌های افغانستان به گونهٔ آشکار مشاهده کرد. امریکا بسیار بی‌شرمانه ادعا می‌کند که میلیاردها دالر را به افغانستان کمک کرده، درحالی‌که پروژه-های بزرگ ده‌ها و صدها میلیارد دالری، شاهراه‌های افغانستان را با دو شرکت بزرگ امریکایی بنام لویزبرجر و آی‌آردی (گفته میشود که دیک چینی معاون رئیس‌جمهور امریکا سهم‌دار این شرکت ها است) قرار داد نمود که این دو شرکت مقدار اندکی این پول را به قراردادی‌های محلی برای انجام این کار تخصیص داده و متباقی پول قبل از رسیدن و یا پس از رسیدن دوباره به امریکا انتقال یافت. رفته‌رفته کشورها توسط پولی که هیچ‌گاه از ایالات‌متحدهٔ امریکا خارج نمی‌شود، چنان مقروض می‌شوند که بازپرداخت آن ناممکن بوده و نهادهای تحت رهبری ایالات‌متحدهٔ امریکا در بدل این قرضه، منابع طبیعی آن‌ها را خواستار می‌شود و کشورها مجبور به دادن این منابع طبیعی به قیمت ناچیز به شرکت‌های چندملیتی امریکایی شده و در حقیقت امریکا منابع باارزش کشورها را توسط فریب و توطئه به‌دست می‌آورد.

با چنین فریب‌ها و کلاه‌برداری و ظلم، امریکا توانست به‌حیث مرکز عملیاتی روز دوم دجال، امپراتوری شیطانی خود را برای گسترش فتنه‌های غیرانسانی بسازد و زمانی‌که کشور یا فردی در مقابل این امپراتوری ایستادگی نماید، توسط اردوی امریکا و متحدان صهیونیستش (ناتو) پلان از بین بردن آن با بهانه‌های بی‌شرمانه و دروغین گرفته می‌شود. چنانچه جان پرکینز مأمور اسبق سازمان استخباراتی امریکا (CIA) در اعترافات خود بنام اعترافات یک جنایتکار اقتصادی می‌گوید که امریکا برای نگه‌داشتن و ساختن امپراتوری خویش کسانی را که برعلیه هجمونی (Hegemony) امریکا ایستادگی می‌کنند نخست توسط وعده‌های قدرت و پول کوشش به مفسد ساختن آن‌ها کرده و اگر این کوشش ناکام شود، طرح قتل آن‌ها راه‌اندازی می‌شود؛ چنانچه دو رئیس‌جمهور پانامه توسط CIA به قتل رسید و اگر این طرح نیز ناکام شود،

چنانچه در مورد صدام حسین شد، امریکا نیروهای نظامی خویش را برای ازبین بردن وی اعزام می‌کند. در سال ۲۰۰۱م، صدام حسین برای اولین بار برعلیه پطرودالر ایستادگی کرده و خواست تا نفت خویش را به یورو به فروش برساند، اما چون فروش نفت به دالر (Petrodollar) یگانه پشتوانهٔ پول امریکایی است، امریکا تهمت داشتن سلاح‌های کشتارجمعی را بر عراق بسته و از این تهمت به‌حیث مقدمه برای حمله به این کشور استفاده کرد که پس از اشغال عراق، کشور شیطانی امریکا اعتراف نمود که عراق سلاح‌های کشتارجمعی نداشت[۱]. همچنان معمر القذافی شاهٔ لیبیا با ساختن اتحادیه افریقا خواست تا سیستم پولی سکه‌های طلا و نقره را در لیبیا و متعاقباً در افریقا راه‌اندازی نماید که خطر بزرگ برای هجمونی دالر محسوب می‌شد، بناءً ناتو به سرکردگی امریکا بالای وی حمله کرده و با به قتل رسانیدن وی، یگانه کشور باثبات افریقایی را به خاک و خون کشانید. پالیسی‌های این نهادهای بین‌المللی اقتصادی سبب جهانی‌شدن فقر در جهان شده و برخلاف اجنداهای ظاهری این نهادها، نابرابری‌های اقتصادی جهانی به‌سرعت تعجیلی درحال افزایش می‌باشد که سبب به‌وجود آمدن طبقات اقتصادی در جوامع و ایجاد نفرت و بدبینی میان این طبقات شده است. صندوق بین‌المللی پول به ناکارایی پالیسی‌هایش به‌خاطر از بین بردن فقر اعتراف می‌کند: اگرچه تحقیقات زیادی در مورد اینکه آیا پروگرام‌های (*IMF*) کارا بوده و یا خیر؟، در دههٔ گذشته انجام یافته است. متکی بر تحقیقات موجود، کسی یقیناً گفته نمی‌تواند که پذیرش پروگرام‌های تهیهٔ وجوه مالی به کارایی توسعه کمک کرده است. در حقیقت آشکار شده است که این پروگرام‌ها، افزایش تورم و

۱. برای معلومات بیشتر به کتاب The Colder War: How the Global Energy Trade Slipped fromAmerica'sGrasp نوشتهٔ Marin Katusa مراجعه شود

سقوط مقیاس توسعه را به همراه داشته است[1]. سیستم فعلی اقتصادی علاوه بر فریب‌های مذکور، پدیدهٔ حیله‌گرانهٔ دیگری را نیز به همراه دارد که بنام بازار بورس یا سهام (Stock Market) نامیده می‌شود.

بازار بورس یا سهام

نظام اقتصادی تمدن مدرن غربی نظامی است که برای منافع اقلیت کوچک (اکثراً نخبگان صهیونیزم) و به بردگی کشانیدن توده‌ها کار می‌کند. برای تأمین منافع این اقلیت، نظام اقتصادی سرمایه‌داری، پدیدهٔ بازار سهام را به همراه دارد. شرکت‌های بزرگ برای تأمین وجوه مالی پروژه‌های بزرگ که بودجهٔ مورد ضرورت آن پروژه را ندارند، سهام خویش را در بازار سهام به چندین سهم تقسیم نموده و این سهم‌ها را برای فروش در این بازار به داوطلبی می‌گذارند. با خرید این سهام توسط مردم، شرکت‌ها وجوه مالی خویش را برای سرمایه‌گذاری‌های بزرگ به‌دست آورده و برای مردمی‌که این سهام را خریداری کرده‌اند، خیال باطل شراکت در شرکت‌های بزرگ داده می‌شود. اکثراً شروط خریدوفروش سهام طوریست که شرکت فروشندهٔ سهم مجبور به بازپرداخت پول سرمایه‌گذاری شده توسط مردم نمی‌باشند و مردم تنها می-توانند این سهام را در بازار بورس به فروش برسانند. قیمت سهام شرکت‌ها ظاهراً نظر به پیشرفت و ترقی آن شرکت افزایش و یا کاهش می‌یابد و درحالی‌که برای مردم خیال باطل شراکت داده می‌شود، آن‌ها باوجود خرید سهام بزرگ شرکت‌ها حق تصمیم‌گیری در این شرکت‌ها را دارا نمی‌باشند. بازار سهام در حقیقت یک نوع بانک مجانی برای شرکت‌های بزرگ بوده که

---

1. Mohsin Khan; The Macro Economic Effects of Fund Supported Adjustment Programs; IMF staff Papers; Vol. 37; No. 2; 1990; pp 196, 222

توسط این بانک، شرکت‌ها سرمایه‌های گزاف را بدون اینکه مجبور به بازپرداخت آن باشند، از مردم عام توسط فریب به‌دست می‌آورند. بازار سهام، بر علاوهٔ اینکه یک گاو شیری برای شرکت‌های بزرگ می‌باشد، ابزاری عالی برای سرقت سرمایه‌های طبقهٔ متوسط نیز شمرده می‌شود که این کار توسط مهارسازی بازار سهام توسط شرکت‌های بزرگ و قوه‌های محرک رسانه‌ها صورت می‌گیرد. اکنون بازار سهام نشان‌دهندهٔ کارایی اقتصاد کشورها بوده که با صعود آن وضع اقتصادی مردم خوب‌تر شده و با سقوط آن بحران اقتصادی در کشورها به‌وجود می‌آید که این اهمیت و مقدار عظیم سرمایه‌گذاری در این بازارها موقع خوبی را برای مهارکنندگان و نخبگان اقتصادی برای سرقت سرمایه‌ها مهیا نموده است. زمانی‌که سرمایه‌های مردم صرف خریداری سهام شرکت‌ها شد، مهارکنندگان به طریقه‌های مختلف برای زدودن سرمایه‌های مردم، قیمت سهام را افزایش و یا کاهش می‌دهند. گاهی اوقات با خرید مقدار زیادی سهم یک شرکت، ارزش سهام شرکت مذکور به‌صورت تدریجی افزایش می‌یابد و مردم، ترقی این شرکت را نگریسته به خریداری سهام آن می‌پردازند، زمانی‌که مقدار زیاد سرمایه‌ها در سهام یک شرکت جمع‌آوری شد، مهارکنندگان با نشر گزارش‌های اقتصادی منفی دربارهٔ آن شرکت و همچنان با آغاز دوباره فروش سهام به مردم طوری وانمود می‌کنند که این شرکت‌ها در حال رکود هستند که با این کار، سهام به‌صورت ناگهانی ارزش خویش را از دست داده و مردم از خوف اینکه ارزش سهام بازهم سقوط نکند، به فروش سهام خویش به قیمت بسیار ارزان‌تر از چیزی که خریداری نموده بودند، آن‌ها به فروش می‌رسانند و ضرر عظیمی را متحمل می‌شوند و مهارکنندگان دوباره این سهام را به قیمت بسیار ارزان خریده و به‌صورت تدریجی با همین ترفندها به افزایش قیمت آن می‌پردازند. راجیش کومار اگروال از پوهنتون منیسولا و گوجونوو از پوهنتون هوستن در این مورد تحقیقاتی انجام داده اند و

می‌گویند که آن‌ها با ۱۴۲ مورد مهارسازی بازار سهام برخورده‌اند و همچنان می‌افزایند: مهارکنندگان، نخست سهام را خریده و بعداً بفروش می‌رسانند[۱]. همچنان نخبگان اقتصادی از سقوط بازار بورس و به‌وجود آوردن بحران‌های اقتصادی توسط گرفتن پول از حکومت‌ها برای نجات شرکت‌های بنام بیش‌ازحد بزرگ و غیرقابل شکست (Too Big to Fail) و فقیر ساختن سرمایه‌گذاران کوچک و متوسط سود برده و چنانچه جوزف استگلتس اقتصاددانی که جایزهٔ نوبل را در اقتصاد از آن خود کرده است، می‌گوید: این نخبگان، بحران‌های اقتصادی و سقوط بازار بورس را در سال ۲۰۰۸م در امریکا به‌وجود آوردند[۲]. نظام اقتصادی جهانی امروزی کاملاً یک نظام غیرعادلانه، به‌وجود آورندهٔ طبقات و نابرابری‌ها، مشوق فقر، ظالمانه و غیر اسلامی می‌باشد.

اسلام و نظام اقتصادی فعلی

زمانی‌که آیهٔ مبارکهٔ ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا[۳]﴾ نازل شد، مسلمانان فکر کردند که سلسلهٔ نزول آیات قران کریم با نزول این آیه خاتمه یافته و پس‌ازاین آیه‌ای نازل نخواهد شد، اما چند روز قبل از رحلت رسول‌الله ﷺ، الله ﷻ آیات هشدارآمیز را در مورد ربأ (سود) نازل نمود و آن‌را جنگ با خداوند ﷻ و رسولش ﷺ تلقی نمود: ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و اگر مؤمنید، آنچه از

---

1 .The University of Chicago; Journal of Business (2006); Vol. 79; No. 4; p 1917

2. Joseph E. Stiglitz; The Price of Inequality, General Principles; Moving money from the bottom of the pyramid to the top

۳. سورهٔ المائده، آیهٔ ۳؛ امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.

ربا (سود) باقی‌مانده است واگذارید، و اگر (چنین) نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده وی برخاسته‌اید و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما از خودتان است. نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید[۱]. سود یکی از خطرناک‌ترین گناه-های کبیره در اسلام شمرده می‌شود که عواقب فاجعه‌بار را برای بشریت به ارمغان می‌آورد. آموزه‌های اسلام همواره به اجتناب از سود خوری تأکید نموده و آن‌را بدترین پدیده می‌داند. حضرت محمد ﷺ آن‌کسانی را لعنت کرده که سود می‌خورند، سود می‌گیرند و معاملات سود را کتابت می‌کنند[۲]. و همچنان در حدیث دیگری، سود را به هفتادوسه بخش تقسیم نموده است که بخش با کمترین جدیت آن‌را معادل زنا با مادر خوانده است.[۳] با به‌وجود آمدن تمدن مدرن غربی و نظام اقتصادی آن که پدیدهٔ جدیدی بنام بانکداری را به همراه داشت، به سود گیری و سود خوری، باوجودی‌که در تمام ادیان آسمانی یک گناه بزرگ شمرده می‌شود، مشروعیت داده‌شده و به‌حیث یک تجارت قانونی شمرده می‌شود، ولی الله ﷻ برای کسانی‌که سودگیری و سودخوری را تجارت می‌پندارند، چنین هشدار می‌دهد: آن‌کسانی‌که ربا خورند (از قبر در قیامت) برنخیزند جز به مانند آن‌که به وسوسهٔ شیطان مخبّط و دیوانه شده و آنان بدین سبب در این عمل زشت افتند که گویند فرقی بین تجارت و ربا نیست، حال آنکه خدا ﷻ تجارت را حلال و ربا را حرام کرده. پس هر کس که اندرز (کتاب) خدا به وی رسد و از این عمل دست کشد، خدا ﷻ از گذشتهٔ او درگذرد و عاقبت کارش با خدا ﷻ باشد، و کسانی‌که دست نکشند، اهل

---

۱. سورهٔ البقره، آیه های ۲۷۸ الی ۲۷۹: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ(۲۷۸)،فَإِنْ لَمْتَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ(۲۷۹).

۲. صحیح مسلم؛ حدیث ۱۵۹۸

۳. المستدرک علی الصحیحین؛ حدیث ۲۲۵۹

جهنّم‌اند و در آن جاوید معذّب خواهند بود.[۱] الله ﷻ سود را از تجارت جدا نموده و آن‌را حرام پنداشته است، پس فرق میان تجارت و سود چیست؟ تجارت به معامله‌ای گفته می‌شود که در آن امکان نفع و ضرر بین جانبین موجود بوده، درحالی‌که در معاملات سودی، نفع سود دهنده و ضرر سود گیرنده تضمین شده است. در معاملات تجارتی اسلامی، سرمایه‌ها در گردش بوده، زیرا در تجارت اسلامی امکان سود و ضرر وجود داشته و امکان جمع‌آوری سرمایه‌ها به‌دست یک شخص و نهاد بدون استفادهٔ فریب مشکل می‌باشد و لذا سرمایه‌ها دست به دست به گردش می‌افتند که از کنز که یک پدیدهٔ حرام دیگر اسلامی است[۲] جلوگیری می‌شود، درحالی‌که در نظام اقتصادی مبنی بر سود، ثروتمندان با جمع‌آوری منظم و بدون احتمال خطر سود به کنز پولی پرداخته و سرمایه‌ها نزدشان به‌صورت تدریجی گنجینه شده و از گردش بازمی‌ماند و بالآخره نظام اقتصادی مانند امروز به‌وجود آمده که ده فی‌صد پولداران جهان با نود فی‌صد سرمایه‌ها لذت برده و نود فی‌صد مردم دنبال ده فی‌صد سرمایهٔ باقی‌مانده سرگردان می‌شوند. نظام اقتصادی فعلی کاملاً مبنی بر سود استوار بوده تا حدی‌که پول این نظام نیز سودی می‌باشد.

---

۱. سورهٔ البقره، آیهٔ ۲۷۵::الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

۲ .سورهٔ التوبه، آیهٔ ۳۴: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ". ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید، بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان، اموال مردم را به ناروا می خورند و [آنان را] از راه خدا باز می دارند و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند، ایشان را از عذابی دردناك خبر ده.

پول حکمی کاغذی قبل از اینکه خودش خلق شود، نخست سود به‌وجود آمده توسط آن خلق می‌شود، زیرا در اکثریت قریب‌به‌تمام کشورها، مسئولیت چاپ این پول کاغذی مربوط بانک‌های مرکزی شخصی بوده و این بانک‌ها زمانی پول به چاپ می‌رسانند که حکومت‌ها تقاضای قرضه‌ای که معلوم‌دار پیوسته با سود می‌باشد، را کنند. حضرت محمد ﷺ چهارده صدسال قبل، حالت امروز بشریت را به‌طور بسیار شگفت‌انگیز و طوری‌که تنها یک پیامبر الهی می‌تواند، چنین پیش‌بینی کرده بود: یقیناً زمانی برای بشریت فرا خواهد رسید که هر کس سود بخورد (یا بدهد) و اگر کسی چنین نکند، غبار آن به وی خواهد رسید[1]. برای اینکه دجال بتواند فتنهٔ سود را جهانی سازد و تمام بشریت را به‌شکل مستقیم و یا غیرمستقیم وارد معاملات سودی کند، در اولین قدم، پولی که دارای ارزش ذاتی باشد، را از بین برده تا اینکه توانست پشتوانهٔ ارزشی پول‌ها را نیز از بین ببرد و پولی را به‌وجود آورد که ارزش آن تنها فریب آمیزانه در اعتباری که مردم به آن دارند، نهفته است. متأسفانه، درک مسلمانان از سیستم پولی خلق شده توسط غربیان که نقش مهم در سرقت قانونی سرمایه‌ها توسط دشمنان قسم‌خوردهٔ اسلام را بازی می‌کند، اندک بوده و نه هم فهم این موجود است که این سیستم پولی بالآخره سبب دیکتاتوری اقتصادی دشمنان اسلام بالای مسلمانان خواهد شد، چنانچه در این مرحله از فرآیند تاریخی، اکثر مسلمانان به بردگی اقتصادی اتحاد مسیحی-یهودی درآمده‌اند. بدتر از همه، خاموشی کرکنندهٔ علمای اسلام در مورد پول مدرن آمیخته با فریب می‌باشد. حتی زمانی‌که آن‌ها درک می‌کنند که چیزی در این سیستم پولی مدرن درست نیست، جرئت نادرست و حرام خواندن این سیستم را نمی‌کنند. حکومت‌های حاکم در کشورهای اسلامی،

---

۱. سنن ابوداوود. کتاب البیع. باب: فی اجتناب الشبهات

رقت‌انگیزترین بازیگران این نمایشنامه هستند، نه آن‌ها حقیقت خطرناک پول امروزی را درک می‌کنند و نه می‌خواهند درک کنند و دلیل آن تملق این حکومت‌ها برای اتحاد یهودی-مسیحی است که اکنون بالای جهان حکومت می‌کنند[1]. پول از نگاه اسلام دارای ارزش ذاتی و عمر مفید می‌باشد که ارزش آن نمی‌تواند مهار شود و کم‌وزیاد شدن ارزش آن نیز توسط انسان‌ها به‌آسانی قابلیت نوسانی شدن را دارا نمی‌باشد. در قرآن مجید اکثراً زمانی‌که از پول یادشده است کلمه دینار (سکه‌های طلا) و درهم (سکه‌های نقره) یاد شده است و نظر به سنت رسول‌الله ﷺ، زمانی‌که کمبود این سکه‌ها در بازار احساس می‌شد، اشیای دیگری که دارای ارزش ذاتی و عمر مفید می‌بود، به‌حیث پول مورداستفاده قرار می‌گرفت، طور مثال: خرما، جو، جواری، کندم و غیره.

حضرت بلال رضی الله عنه نزد پیغمبر خدا ﷺ با یک سبد از خرمای بسیار عالی آمد و به آن‌حضرت ﷺ از آن پیشنهاد نمود. آن‌حضرت ﷺ به خرما نگاه کرده گفت: بلال! این خرما بسیار عالی است از کجا به‌دست آوردی؟ بلال رضی الله عنه جواب داد: یا رسول خدا ﷺ ! من دو سبد خرمای عادی داشتم و آن‌را به این سبد خرمای عالی و چیده شده عوض کردم. آن‌حضرت ﷺ گفت: این کار ماهیت سود را به خود می‌گیرد.[2] در روایات دیگر آمده است که در زمان حضرت پیغمبر ﷺ یک شتر با پنج شتر عوض شده است[3]. یگانه دلیل قانع‌کننده برای اینکه چرا معاوضهٔ دو سبد خرما با یک سبد خرما سود بوده و معاوضهٔ یک شتر با چند شتر دیگر سود نمی‌باشد، این است که

1 .Imran N. Hosein; The Gold Dinar and Silver Dirham: Islam and the Future of Money; p 8

۲. صحیح مسلم؛ حدیث ۳۸۷۱

۳. امام مالک؛ الموطا؛ فصل ۳۰؛ حدیث ۶۱

خرما در صورت کمبود سکه‌های طلا و نقره در بازار آن‌زمان به‌حیث پول استفاده می‌شد، و منفعت از تبدیل پول، سود حساب می‌شود و شتر به خاطری به‌حیث پول نمی‌تواند استفاده شود، چون عمر مفید آن معلوم نیست و امکان مردن آن هرلحظه می‌رود. اگر مسلمانان در انحطاط که اکنون دامن‌گیرشان است، قرار نمی‌داشتند و از سکه‌های حلال طلا و نقره استفاده می‌کردند، هیچ‌گاه یک واحد پول امریکایی معادل ۷۰ واحد پول اکثر ممالک اسلامی نمی‌بود و غربیان صهیونیست قدرت دیکتاتوری اقتصادی امروزه را بالای مسلمین نمی‌داشتند. پول مدرن قابلیت مهار شدن ارزش را توسط نهادهای بین‌المللی پولی دارا بوده و این نهادها از این قابلیت برای به فقر کشانیدن جوامع بشری و بخصوص جوامع اسلامی استفاده می‌کنند. قدرت مهارسازی پول برای غربیان زمینه را مساعد نموده است تا ارزش کالاها و منابع طبیعی جهان اسلام را به نفع خویش مهار سازند که این کار در اسلام حرام پنداشته می‌شود، چنانچه در آیۀ مبارکه چنین بیان شده است: پیمانه و وزن را با عدالت وفا کنید و بر اشیاء (و اجناس) مردم عیب مگذارید (ارزشش را پایین نکنید) و از حق آنان نکاهید و در زمین فساد مکنید[1].

---

۱. سورۀ هود، آیۀ ۸۵: وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۸۵)

فصل چهارم
سایر چالش‌ها و راه حل

ملت‌گرایی

امت اسلام هیچ‌گاه در طول تاریخ چهارده صدساله‌اش حالت رقت‌بار امروزی که در آن این امت پرافتخار مورد ظلم فراگیر قرار گرفته، بی‌اتفاقی و جنگ‌های داخلی در هر کنج‌وکنار بلاد اسلامی شعله‌ور شده و از کاروان علم عقب مانده، را تجربه نکرده است. دلایل زیادی که سبب حالت رقت‌بار کنونی امت اسلامی شده است، وجود دارد، ولی مهم‌ترین چالشی که گریبان-گیر امت اسلامی است، فراموشی آموزه‌های اسلام و جایگزینی آن با اندیشه-های وارداتی دشمنان می‌باشد. یکی از اندیشه‌های خطرناکی که وارد جهان اسلام شده است، ملت‌گرایی و ملت‌پرستی (Nationalism) است و این پدیده سبب شده است تا مسلمانانی را که الله ﷻ آنان را برادر همدیگر خطاب کرده، را به جان یکدیگر بی‌اندازد. دشمنان اسلام از آغاز پرشکوه این دین مقدس الهی، کوشش بر تضعیف امت اسلامی نموده و از اعلان‌جنگ علنی با این دین انسانی دریغ نورزیده‌اند. زمانی‌که صلیبیان توسط صلاح‌الدین ایوبی به‌شکل بی‌شرمانه از سرزمین‌های اسلامی رانده شدند و مغول‌های چنگیزی باوجود تخریب‌کاری‌های زیادی که در بلاد اسلامی نمودند و پس از دیدن و درک زیبایی‌های این دین به اسلام گرویدند، دشمنان اسلام متقاعد شدند که شکست امت اسلامی توسط قوۀ نظامی امکان‌پذیر به نظر نمی‌رسد، بناءً طرح

پارچه‌پارچه ساختن این امت بزرگ را ریختند. بعد از انقلاب فرانسه و جدایی دین از سیاست، دین در اروپا عملکرد شخصی محسوب شده و جایگاه ایدئولوژیک را از دست داد که سبب به‌وجود آمدن خلاء ایدئولوژیکی شده و چون فطرت انسانی تهی بودن از ایدئولوژی را پذیرفته نمی‌تواند و خلاء ایدئولوژیکی سبب زوال جوامع می‌شود، بناءً برای پر کردن این خلاء، ملت-گرایی به‌حیث یک عقیده و ایدئولوژی پیشکش گردید. ملت‌گرایی موفق شد تا اروپایانی را که زمانی به نام مسیح ﷷ از سرتاسر اروپا در جنگ با مسلمانان زیر یک بیرق صلیبی به‌صورت یکپارچه متحد سازد، به ملت‌های جداگانه و دشمن یکدیگر مبدل سازد و با دیدن این موفقیت، صهیونیست‌هایی که یگانه هدفشان حکومت جهانی به مرکزیت بیت‌المقدس و تحت حاکمیت دجال است، خواستند تا پس از اروپا، بزرگ‌ترین رقیب خود، یعنی این حکومت جهانی (اسلام) را نیز به نام ملت‌گرایی پارچه‌پارچه ساخته و با استفاده از اختلافات بین‌الکشوری، آن‌ها را وابسته به خویش بسازند تا در زمان عملی-شدن حکومت جهانی در مقابل آن ایستادگی نتوانسته و مجبور به زانوزدن شوند. صهیونیست‌ها برای اینکه بتوانند عقاید الحادی خویش را در جهان اسلام ترویج کنند، نخست باید درک مسلمانان از آموزه‌های اسلام خدشه‌دار شود و پس‌ازآن، نظریات آن‌ها برای جایگزینی معرفی گردد، چنانچه صدراعظم یهودی بریتانیا بنام دزرائیلی یک‌بار یک جلد از قرآن عظیم‌الشأن را در مجلس عوام انگلیس گرفته و با اشاره بدان گفته بود: مسلمانان هیچ‌گاه شکست نخواهند خورد تا اینکه این (قرآن) از آن‌ها گرفته نشود[1]. برای تحقق این کار، غربیان صهیونیست آمادهٔ فرستادن مبلغین خویش به جهان اسلام شده و متأسفانه خلافت عثمانی تحت فشار غربیان به این مبلغین و نهادهای

1. Shabir Ahmad; Roots of Nationalism in Muslim World; p 9

غربی حامل این مبلغین، اجازهٔ فعالیت در سرزمین‌های اسلامی را دادند. درحالی‌که نهادهای مبلغ غربی بنام کمک‌های انسان دوستانه و آموزش علوم ساینسی و معاصر وارد سرزمین‌های اسلامی شدند، هدف اصلی آن‌ها آوردن و تدریس نظریات سیاسی و اجتماعی غربی در جهان اسلام بود. نهادهای مبلغ غربی یکی پس از دیگری نسبت عدم علاقهٔ امت مسلمان به آن‌ها ناکام شده و بسته می‌شدند، ولی این دشمنان قسم‌خورده از کوشش دست بر نداشته تا اینکه توانستند یک مرکز تبلیغ را در بیروت ساخته و به‌خاطر جلب علاقهٔ مسلمانان، اعضای این نهاد را از میان مسلمانانی که دین خویش را به این مبلغین بفروش رسانیده بودند و به روشن‌فکران غربی مبدل شده بودند، انتخاب کردند. پس از موفقیت این نهاد، آن‌ها نهادهای دیگری در شام و سایر سرزمین‌های اسلامی ساخته و با چاپ و نشر رساله‌ها و کتب به تبلیغ نظریات خویش پرداختند. تسخیر مصر توسط ناپلئون آغاز غربی‌شدن جهان اسلام شمرده می‌شود. فرانسوی‌ها، علاوه بر اینکه نصاب تعلیمی جدید در مصر را ساختند، تخم ملت‌گرایی را نیز در این کشور کاشتند. علمای فرانسوی کتب که در آن از افتخارات تاریخی مصر، تمدن‌های باستانی و پرشکوه و فرهنگ کهن مصر به بسیار افتخار یاد شده بود و به نحوی مردم مصر را برتر جلوه داده بود، به چاپ رسانیدند که از آن جمله می‌توان از کتاب سیلوستر دیساسی بنام Nationality و کتابی از یعقوب زووی که از پدر یهود و از مادر ایتالیوی بود و در پاریس زندگی می‌کرد، بنام الوطن المصری نام برد. زمانی‌که ابراهیم پادشاه، والی خلافت اسلامی شام خواست تا نصاب جدید تعلیمی برای سوریه بسازد، موقع خوب برای مبلغین مساعد شد تا تهیه‌کنندگان نصاب جدید را تحت تأثیر درآورده و نصاب مصر را که مبیین نظریات غربی بود، به سوریه وارد کنند و ملت‌گرایی را در سوریه نیز ترویج کنند. در ترکیه، همچنان، علمای یهود به نوشتن و چاپ کتاب‌های تشویق‌کنندهٔ ملت‌گرایی به زبان

ترکی پرداختند، چنانچه مستشرق شناخته‌شده بنام برنارد لوییس اعتراف می‌کند که یهودیان اروپایی (خزرها)، روح ملت‌گرایی ترکیه را برانگیختند[1]. با ترویج ملت‌گرایی در جهان اسلام، نفرت میان ترک‌ها و اعراب به‌وجود آمده تا بالآخره اعراب در مقابل خلافت عثمانی بغاوت کرده و سبب از بین رفتن خلافت عثمانی شد تا اینکه با افزایش روزافزون ملت‌گرایی میان مسلمانان و توطئه‌های صهیونیست‌ها پس از معاهدهٔ سایکس پیکات، جهان اسلام در جزیرهٔ عرب و خاورمیانه به‌کشورهای جدیدالتشکیل مبنی بر نظریات ملت-گرایی مبدل شده و جهان اسلام به پارچه‌های کوچک مبدل شد.

ملت‌گرایی از آوان پیدایش برای بشریت با جنگ‌های بین‌الکشوری و جنگ جهانی اول و دوم، فاجعه ببار آورده است. این پدیدهٔ یکپارچگی امت اسلامی‌که یگانه خطر بزرگ در مقابل صهیونیست‌های جهان‌گرا محسوب می‌شود، را از بین برده و امت اسلام را بنام کشورهای ملت‌گرا به لقمه‌های کوچک مبدل ساخته که بلعیدن آن‌ها را برای جهان‌گراها ساده ساخته است. ملت افغانستان به سبب این پدیده، دشمن ملت پاکستان و ایران محسوب می-شود و پاکستانی‌ها بر علاوهٔ افغانستان، بنگله‌دیش را دشمن خود می‌پندارند، درحالی‌که خداوند ﷻ مسلمانان را برادر یکدیگر خطاب کرده است. بناءً، این دشمنی‌های ناخواسته به سبب جهل از اسلام و پدیدهٔ ملت‌گرایی به‌وجود آمده و دولت‌های سیکولر این کشورها که هیچ ارتباطی با دین ندارند، به‌خاطر حفظ قدرت خویش به این دشمنی‌ها دامن زده و امت یکپارچهٔ اسلام را بنام ملت افغان، پاکستان، بنگله‌دیش، ایران و غیره به جان همدیگر انداخته، درحالی‌که علت این دشمنی‌ها را اکثر مسلمانان ندانسته و به سبب جهل خویش، از الله ﷻ بربادی یکدیگر را خواهان شده و شعارهای مرگ را نثار

1 . Bernard Lewis; Islam in History; p 132

یکدیگر می‌کنند که از چنین حالت، دشمنان اصلی اسلام استفاده کرده و با خطاب کردن یک جناح به‌حیث دوست و جناح دیگر به‌حیث دشمن، بر طبل این محرکه‌ها بیشتر کوبیده که صدای مخرب این طبل، گوش‌های مسلمانان واقعی را خراشیده و مسلمانان جاهل و مزدور بدان می‌رقصند. ملت‌گرایی، رابطهٔ دینی میان مردم را رد نموده و با تقاضای وفاداری مطلق به وطن و تحت پرچم ملت‌گرایی، مردم را باهم جمع می‌کند که سبب جدایی دین از سیاست (سیکولریزم) می‌شود و همچنان به‌حیث یک عقیدهٔ جدید، بدیل سیاست دینی شده و شبه‌دین نیز محسوب می‌شود که داکتر علامه محمد اقبال لاهوری این وفاداری مطلق را چنین بیان می‌کند: اسلام وفاداری به خدا را می‌خواهد نه به تخت (قدرت سیاسی) را و در مقابل ملت‌گرایی وفاداری مطلق را به دولت-ملت خواسته و دولت را یک خدای دیگر معرفی می‌کند[1]. ملت-گرایی همیشه برای منافع شهروندان در مقابل منافع کسانی‌که دارای یک عقیده و ایدئولوژی خاص است، کار کرده و سیاست‌های آن نیز بر این مبنا بنا می‌شود که در این سیاست‌ها، مسئله خوب‌وبد در مقابل منافع ملت مطرح نمی‌شود. در روابط سیاسی، جنگ‌های بین‌الکشوری و غیره، مردم ملت‌ها تحت نام ملت‌گرایی، اگرچه حق با طرف مقابل باشد، مجبور به حمایت از ملت خویش می‌شوند و ملت رقیب، باوجود اینکه مظلوم واقع می‌شود، به نظر اهریمنی به آن نگریسته می‌شود. ملت‌گرایان به‌خاطر بهتر جلوه دادن ملت خود، فلسفهٔ خوب و بد را مدنظر نگرفته، تاریخ را تحریف کرده، به افسانه‌ها و فرهنگ‌های گذشته اگرچه دروغ و یا باطل باشند، افتخار نموده و تا حدی‌که به پرستش اساطیر و قهرمانان ملی می‌پردازند که ویل دورانت مورخ مشهور جهان می‌نویسد: قرن نوزدهم، ملت‌گرایی را کشف کرد و تقریباً تمام مؤرخین

---

1 . Zeenath Kausar; A Philosophical Critique of Nationalism: Reflection of Iqbal; p 4

را مفسد ساخت[1]. ملت‌گرایی مبنی بر غرور، تکبر و برتری‌جویی شیطانی بوده که ملت‌گرایان خود را برتر از ملت‌های دیگر و دیگران را بربری می‌دانند و مانند شیطان که به سبب تکبر از امر خدا ﷻ سرپیچی نمود از اوامر خداوند ﷻ مبنی بر برادر دانستن مؤمن سرپیچی می‌کنند. ملت‌گرایی یک عقیدۀ غیرمنطقی می‌باشد که هربرت لوثی آن‌را چنین تعریف می‌کند: ملت‌گرایی عقیدۀ مبتنی بر بعضی از اصولی می‌باشد که ازنظر ساینسی و فکری، منطقی محسوب نشده و تنها در اذهان پیروانش اعتبار دارد[2]، و همچنان البرت انیشتین می‌گوید: ملت‌گرایی بیماری کودکانه و (بیماری) سرخکان بشریت می‌باشد.[3] نظریه‌پردازان ملت‌گرایی تکیه بر عوامل جغرافیایی، زبانی، قومی، اقتصادی-سیاسی و تاریخ و تمدن برای ساختن یک ملت می‌کنند، درحالی‌که اکثر اوقات، این نظریه‌پردازان خود در مقابل خود قرار گرفته و با اندک برهان رد می‌شوند. اگر جغرافیه عامل ساختن یک ملت باشد، پس چرا یک مصری خود را به‌جای اینکه مصری بگوید، عرب نمی‌گوید؟ اگر زبان عامل ساختن ملت باشد، پس چرا کردها بعضی ترکی، عراقی، سوریه‌ای و ایرانی هستند؟ اگر نژاد و قوم عامل ساختن ملت باشد، پس چرا بلوچ‌ها مربوط پاکستان و ایران هستند؟ و اگر تاریخ و تمدن ملاک ساختن ملت باشد، بزرگ‌ترین افتخارات تاریخی و تمدنی مسلمانان از صعود اسلام آغاز می‌شود، پس چرا همه مسلمانان یک ملت نیستند؟. اتحاد ملت‌گرایی مؤقتی بوده و تا زمانی یک ملت متحد هستند که خطر خارجی را احساس کنند و زمانی‌که کشور در حالت صلح و ثبات باشد، اقوام و زبان‌های مختلف، بالای تقسیم قدرت باهم رقابت کرده که سبب به‌وجود آمدن تعصبات قومی و زبانی می‌شود. تعصبات

---

1 .Will Durant; The Mantions of Philosophy; p 239

2 .Johann Herder; A Rehabilitation of Nationalism; p 85

3 . Bryan Lawson; The Language of Space; p 164

به‌وجود آمده در دولت‌ـملت‌های جهان اسلام کاملاً محسوس بوده و مسلمانان بدون اینکه درک کنند که همه از یک پدر و مادر هستند و الله ﷻ اتحاد را مبنی بر نظریه اسلامی می‌خواهد و بدون اینکه بفهمند که پیشوای ما حضرت محمد مصطفی ﷺ تعصب را تقبیح نموده و کسانی را که تعصب می‌ورزند از دایرهٔ امت خارج نموده است، به جان همدیگر افتاده و آب برای آسیاب دشمن شده‌اند. ملت‌گرایی یک مفهوم بیگانه با اسلام است، زیرا بر اتحاد مبنی بر روابط فامیلی و قومی تأکید می‌کند، درحالی‌که اسلام مردم را بر محور عقیدهٔ وحدت و یگانگی خداوند ﷻ و پیامبری محمد ﷺ متحد می‌سازد، و به‌عبارت‌دیگر، اسلام رابطهٔ ایدئولوژیک می‌خواهد.[1] در اسلام رنگ، نژاد، قوم، طایفه، زبان و جغرافیا مطرح نبوده و ملاک برتری در تقوای انسان نهفته است. اسلام در زمانی‌که تعصبات قومی و نژادی در اوجش بود، با مؤذن ساختن بلال حبشی رضی الله عنه سیاه‌پوست، با خویشاوند ساختن اسامهٔ رضی الله عنه سیاه‌پوست با پیامبر ﷺ، با اهل‌بیت ساختن سلمان فارسی رضی الله عنه توسط پیامبر ﷺ و با فضیلت دادن انصار، امتی را ساخت که محبت بین این امت متشکل از اقوام، زبان‌ها و اقشار مختلف و وفاداری مطلق به عقاید اسلامی، دو امپراتوری بزرگ آن‌زمان را سرنگون و شرمسار نمود. اقبال، ملت‌گرایی را تحت عنوان اینکه وطن اساس ملت نیست، در قالب شعر زیبا در کتاب رموز بیخودی خویش چنین به‌نقد گرفته است:

آن‌چنان قطع اخوت کرده‌اند — بر وطن تعمیر ملت کرده‌اند
تا وطن را شمع محفل ساختند — نوع انسان را قبائل ساختند
این شجر جنت ز عالم برده است — تلخی پیکار بار آورده است
مردمی اندر جهان افسانه شد — آدمی از آدمی بیگانه شد
روح از تن رفت و هفت اندام ماند — آدمیت گم شد و اقوام ماند

1 .Shabir Ahmad; Roots of Nationalism in Muslim World; p 23

مملکت را دیـن او معبـود سـاخت / فکـر او مـذموم را محمــود سـاخت
بوسه تا بر پای این معبــــود زد / نقــد حــق را بــر عیــار ســـــود زد

فرقه‌گرایی

حقیقت تلخ و انکارناپذیر دیگری که مسبب حالت رقت‌بار امت اسلامی بشمار می‌رود، بی‌اتفاقی این امت است. درحالی‌که تمدن دجالی مدرن غربی بالاثر کینهٔ دیرینه و عمیقی که با تمدن و عقیدهٔ اسلامی دارد، دشمنی شدیدی را با جهان اسلام اعلام نموده و با هر نوع اسلحهٔ دست داشته به‌سوی ما حمله‌ور می‌شوند. مسلمانان بجای اینکه مانند سابق، اختلافات درونی را کنار گذاشته و در قالب امت یکپارچه و متحد در مقابل فرعونیان عصر به مجاهدت بپردازند، متأسفانه به جان یکدیگر افتاده و بنام‌های ملت، قوم، نژاد، زبان و مهم‌تر از همه مذهب، با کشتن یکدیگر، امت مسلمه را تضعیف نموده و خواسته یا ناخواسته مورد استعمال دشمنان قرار می‌گیرند. زمانی‌که انقلاب ایران به موفقیت رسید، درحالی‌که صهیونیست‌ها ظاهراً مخالف این انقلاب بودند، اما در باطن به‌خاطری خوش بودند که سلاح خوبی برای جنگ مذهبی در جهان اسلام را به‌دست آورده‌اند. با به‌وجود آمدن دولت جدید در ایران، رقابت‌ها میان حکومت‌های ملت‌گرای ایران و عربستان و متحدان ملت‌گرایشان آغاز شده و این حکومت‌های سیکولر، برای حفظ قدرت و تأمین منافع خویش در خارج و داخل کشورها، از مذهب به‌حیث ابزار استفاده را آغاز کردند، طوری‌که حکومت ایران خود را نمایندهٔ اهل تشیع و حکومت شاهی عربستان خود را نمایندهٔ اهل تسنن جلوه داده و به نفرت پراگنی میان امت آغاز کردند. اکنون‌که جنگ‌های خانمان‌سوز، تقریباً اکثریت بلاد اسلامی را فراگرفته است، بر علاوهٔ اینکه مسلمانان تحت بمبارد شدید صهیونیست‌ها و هم‌پیمانانشان رنج می‌برند، گروه‌های تمویل شده از جانب

ایران و عربستان نیز کمک عظیم به این جنگ‌ها و کشتار امت محمد ﷺ می‌کنند. با گرفتن حق حاکمیت الله ﷻ و سپردن آن به ملل متحد و پس‌ازآن به دولت‌ها، حکومت‌های سیکولر با پسوند و پیشوندهای اسلامی، گناه نابخشودنی شرک را که سبب عذاب الهی می‌شود را مرتکب شدند که اکثر مسلمانان را ملوث ساخته‌اند و همچنان الله ﷻ، فرقه‌گرایی را به‌مثابهٔ شرک تلقی نموده است و اکنون اکثر مسلمانان به این گناه نیز آغشته شده‌اند. الله ﷻ می‌فرماید: به سویش توبه برید و از او پروا بدارید و نماز را برپا کنید و از مشرکان مباشید، از کسانی که دین خود را قطعه‌قطعه کردند و فرقه فرقه شدند، هر حزبی بدانچه پیش آن‌هاست دل‌خوش شدند[1]. الله ﷻ در مقابل این گناه بزرگ (شرک)، وعدهٔ عذاب سنگین که یکی از آن‌ها تعذیب یک گروه توسط گروه دیگر است را داده است، چنانچه می‌فرماید: بگو خداست که شمارا از آن (تاریکي‌ها) و از هر اندوهی می‌رهاند باز شما شرك می‌ورزید، بگو او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد یا شمارا گروه‌گروه به هم اندازد (و دچار تفرقه سازد) و عذاب بعضی از شمارا به بعضی (دیگر) بچشاند بنگر، چگونه آیات (خود) را گوناگون بیان می‌کنیم باشد که آنان بفهمند.[2] امت اسلام به فرقه‌های متعدد تقسیم شده‌اند که طبق گفته الله ﷻ در مورد یهود و نصاری، مسلمانان نیز با درک و برداشتی که از دین دارند، خویش را حق دانسته و تمام فرقه‌های دیگر را باطل می‌پندارند، همه می‌گویند یا راه ما یا هیچ راهی. این نوع طرز دید در مورد برداشت شخصی و تأویلات، یک نوع تکبر است که سبب تعصبات و بدبینی‌ها میان فرقه‌ها شده و اتحاد

---

۱. سورهٔ الروم؛ آیه های ۳۱ و ۳۲؛ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳۱) مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲).

۲. سورهٔ النعام؛ آیه های ۶۴ و ۶۵؛ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ(۶۴) قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (۶۵).

امت را از بین می‌برد. الله ﷻ، امت اسلام را به یکپارچگی امر نموده است و ایجاد فرقه‌ها، تفرقه میانشان و فخر بر فرقه‌ها را گناه بزرگ می‌پندارد. الله ﷻ می‌فرماید: و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراگنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه‌که دشمنان (یکدیگر) بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شمارا از آن رهانید، خداوند نشانه‌های خود را برای شما این‌گونه روشن می‌کند، باشد که شما راه یابید[1] و درجایی دیگری خطاب به رسول‌الله ﷺ می‌فرماید: کسانی‌که دینشان را پاره‌پاره کردند و فرقه فرقه شدند، تو را کاری با آنان نیست، کارشان فقط با خداوند است، آنگاه ایشان را (از حقیقت) کار و کردارشان آگاه می‌سازد.[2] مشکل فرقه‌گرایی، به‌صورت روزافزون، در جهان اسلام رو به گسترش بوده و نفرت و بدبینی میان فرقه‌ها به حدی رسیده است که همدیگر را تکفیر نموده و برعلیه یکدیگر اعلان جهاد می‌کنند. عمل تکفیر سابقهٔ تاریخی نداشته، بلکه یکی از فتنه‌های آخرالزمانی می‌باشد که متأسفانه دامن‌گیر امت اسلامی شده است. اولین گروهی که در اسلام تکفیر را به‌وجود آورد، گروه خوارج بوده که حضرت محمد ﷺ آن‌ها را بدترین موجودات روی زمین خطاب نموده است. در عصر کنونی، متأسفانه بیشتر مسلمانان با مهر به‌دست داشته که در آن کلمهٔ کافر حک شده است، مسلح هستند و هر مسلمانی را که مخالف نظریاتشان عمل کنند و یا نظریه بدهند، با مهر دست داشتهٔ خویش به پیشانی‌اش کوبیده و به تکفیر وی می‌پردازد. فقها و علمای بزرگی که مذاهب و فرقه‌ها به آن‌ها ربط داده‌می‌شود، هیچ‌گاه به

---

۱. سورهٔ آل عمران؛ آیهٔ ۱۰۳؛ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ(۱۰۳).

۲. سورهٔ الانعام؛ آیهٔ ۱۵۹؛ إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۱۵۹)

تکفیر یکدیگر نپرداخته و امت اسلامی را وادار به پذیرفتن اجتهادات خویش ننموده‌اند، بلکه پس از هر اجتهاد گفته‌اند "والله اعلم" یا الله ﷻ بهتر می‌داند و هیچ‌گاه امت اسلام را تشویق به فرقه‌گرایی ننموده‌اند. در طول تاریخ چهارده صدسالهٔ اسلام، تمام فرقه‌های اسلامی برادروار مراسم حج را ادا می‌کنند و هیچ‌گاه هیچ فرقه، گروه و مذهب اسلامی از این فریضهٔ الهی توسط اجماع امت منع نشده‌اند، داخل شدن به خانهٔ الله ﷻ تنها حق مسلمانان بوده، پس اگر کدام گروه، فرقه و یا مذهب کافر می‌بودند، نباید اجازهٔ رفتن به خانهٔ خدا را می‌داشتند. اکنون‌که امت در انحطاط عظیم به سر می‌برد و جهالت فراگیر شده است، برای ما لازم نیست تا مخالف علمای اسبق که در انحطاط کمتر از ما قرار داشتند، به تکفیر یکدیگر پرداخته و سبب اختلافات میان امت اسلامی شویم. حضرت محمد ﷺ فرموده‌اند: همان‌طوری‌که بنی‌اسرائیل به هفتادویک امت تقسیم شدند، "امت من" به هفتادودو فرقه تقسیم می‌شوند. همهٔ آن‌ها در دوزخ‌اند، جز یک گروه[1]. در مورد این حدیث نظریات متفاوتی وجود دارد که بیشترین علما به این عقیده هستند که مقصد از اهل آتش، آتش دائمی نبوده بلکه مسلمانانی که از راه اصلی لغزیده‌اند، جزای این کار را خواهند دید، ولی با این کار از دایرهٔ اسلام خارج نشده‌اند، زیرا آن‌حضرت ﷺ آن‌ها را "امت من" خوانده است. امام البیهقی در این مورد می‌گوید: مفهوم این حدیث ارائه می‌کند که آن‌ها برای مدت معین در آتش جزا خواهند دید، نه برای همیشه؛ و دلیل این است که حضرت محمد ﷺ فرموده‌اند که امت من فرقه فرقه خواهند شد، بناءً آن‌حضرت ﷺ همه را بخشی از امت باوجوداینکه فرقه فرقه شده‌اند، دانسته است[2]. همچنان، الخطابی می‌گوید: سخن آن‌حضرت محمد ﷺ که گفته است امت من به هفتادوسه فرقه تقسیم

---

۱. سنن ترمذی؛ حدیث ۲۶۴۱

2. Surkheel Sharif. The Seventy Three Sects. P. 7

خواهند شد، واضحاً آشکار می‌سازد که این فرقه‌ها از دایرهٔ امت خارج نمی‌شوند، زیرا امت من خطاب شده‌اند.[1] اصحاب کرام رسول‌الله ﷺ در مورد تکفیر و کافر خطاب کردن مسلمانان بسیار محتاط بوده، چنانچه از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه سؤال شد که آیا کسی را که به‌طرف مکه (قبله مسلمین) نماز می‌خواند، کافر خطاب کرده‌ای؟ گفت: نخیر! و سؤال شد آیا آن‌ها را مشرک خطاب کرده‌ای؟ گفت معاذ باالله، یعنی پناه می‌برم به الله سبحانه و تعالی.[2] حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: سه چیز ریشهٔ ایمان است: (۱) اجتناب از کشتن کسی‌که می‌گوید لا اله الی الله، (۲) کافر و غیرمسلمان خطاب نکردن کسی، باوجود هر گناهی که مرتکب شود و (۳) همچنان خطاب نکردن غیرمسلمان به کسی به‌موجب هر عملی که انجام می‌دهد.[3] و در روایت دیگر آمده است که مردی به عبیدالله بن عمر گفت: من یک همسایه دارم که مرا مشرک خطاب می‌کند و او جواب داد: بگو لااله الا الله و او دروغ‌گو ثابت می‌شود.[4] اکثر فرقه‌گرایی‌های امروز جنبه‌های سیاسی داشته و اکثر مسلمانان بدون اینکه علم کامل در مورد خطرات تکفیر و سابقهٔ آن در اسلام داشته باشند، یکدیگر را تکفیر کنند، پس آبی می‌شوند در آسیاب عربستان، ایران و صهیونیست‌ها.

تعصبات سیاسی

تعصب نوعی از اعتقادی است که یک انسان و یا یک گروهی، خویشتن را برتر از انسان و یا گروه دیگر می‌داند. عناصری که مبنی بر آن انسان‌ها

---

۱. همین منبع. صفحهٔ ۸

۲ . المعجم الأوسط للطبراني؛ باب الميم من اسمه محمد؛ ۷۵۴۸

۳. سنن ابوداوود؛ حدیث ۲۱۷۰

٤. امام ابن اساکر؛ تبيين كذب المفتري؛ صفحهٔ ۳۷۳

برتری‌جویی می‌کنند شامل نسل، نژاد، زبان، رنگ پوست، مذهب، جهان‌بینی، استعداد، ملت، فرهنگ، جغرافیا و ایدئولوژی سیاسی می‌باشد که دین مقدس اسلام خط بطلان بالای هر نوع تعصب و برتری‌جویی کشیده است و تمام انسان‌ها را اولاد یک پدر و مادر و مساوی پنداشته است و حتی الله ﷻ برای حضرت محمد مصطفی ﷺ می‌فرماید: بگو: جز این نیست که من هم بشری مانند شمایم که به من وحی می‌شود.[۱] بناءً، مسلمانان و مؤمنین باید از هر نوع برتری‌جویی خودداری کنند، ولی متأسفانه با ورود غرب و ترویج نظریات تمدن مدرن غربی، مسلمانان چنان تحت تأثیر تهاجم اندیشه‌های غربی قرارگرفته‌اند که اکنون به برتری‌جویی‌های حرام و منع شدۀ اسلامی پرداخته و تا حدی‌که مسلمانان امروز باوجود داشتن بهترین نظام و قوانین سیاسی (اسلام) به برتری‌جویی‌های سیاسی دست می‌زنند. جوانان مسلمان برای کسب علم از خانه‌های خویش بیرون می‌شوند، ولی به‌مجرد ورود در نهادهای علمی به‌جای اینکه نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلامی برایشان تدریس شود، مجبور به خواندن نظام‌های بشری چون لیبرالیزم، سوسیالیزم، انارشیزم، فاشیزم و غیره می‌شوند و چون از نظام‌های اسلامی بی‌خبر می‌مانند، یا اینکه یکی از نظام‌ها را به‌حیث ایدئولوژی پذیرفته و باوجود داشتن ایدئولوژی غیر اسلامی به تعصب سیاسی و برتری‌جویی مبنی بر آن می‌کنند و یا هم می‌خواهند دین کامل اسلام را در قالب ایدئولوژی خویش جا داده و آن‌را توجیه نمایند. ورود غرب در قالب نظام سیاسی باطل خویش، ارمغان دیگری بنام حزب و حزب‌گرایی را همراه دارد که نوع دیگری از تفرقه

---

۱. سورۀ الکهف؛ آیۀ ۱۱۰؛ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا(۱۱۰). ترجمه، بگو: جز این نیست که من هم بشری مانند شمایم که به من وحی می شود که معبود شما فقط خدای یکتاست. پس، کسی که دیدار (پاداش و مقام قرب) پروردگارش را امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند.

می‌باشد و متأسفانه مسلمانان، این پدیدۀ حزب و حزب‌گرایی را که سبب تفرقه و دوری از اتحاد می‌شود، نمادی از روشنفکری و پیشرفت تلقی کرده و با آغوش کشیدن این پدیده به گروه‌های کوچک مبدل شده‌اند و بدان افتخار می‌کنند. حزب‌گرایی مانع برای ایجاد اتحاد میان امت اسلامی می‌شود، زیرا احزاب با ایدئولوژی‌های غربی، مسلمانان را تشویق به پذیرفتن ایدئولوژی‌های غیر اسلامی کرده و احزاب تحت شعار اسلامی و با پسوند و یا پیشوند اسلامی هر یک خویشتن را نمایندۀ اسلام ناب معرفی کرده و احزاب دیگر را باطل می‌دانند. احزاب از اعضای خود وفاداری به منشور (اساسنامه) حزب را تقاضا کرده و برای رسیدن به اهداف سیاسی، این اساس‌نامه‌ها را در قالب اسلام توجیه می‌نمایند و درجاهای برای رسیدن به اهداف سیاسی، مخالف اساسات اسلام عمل نموده و حتی خود را به دامان دشمنان برای گرفتن حمایت مالی و سیاسی پرتاب می‌کنند. تاریخ حزب‌گرایی در جهان اسلام نشان‌دهندۀ این است که احزاب باوجوداینکه عملکردهای خود را بنام مجاهدت در راه اسلام وانمود می‌کنند، هیچ کمک به امت اسلامی ننموده بلکه سبب اختلافات و کشتارها در جنگ‌های بین الحزبی بین امت اسلام شده‌اند. زمانی‌که نیروهای صهیونیستی اتحاد جماهیر شوروی، سرزمین اسلامی افغانستان را مورد تهاجم وحشیانه قراردادند، مسلمانان غیور به مجاهدت برعلیه این تجاوز غیرانسانی پرداختند، ولی متأسفانه خلاف مکتب اسلام به احزاب مختلف تقسیم شدند که موقع را برای صهیونیست‌های راست (لیبرال‌ها) برای سوءاستفاده از این جهاد مساعد نمودند. پس از خروج صهیونیست‌های چپ (کمونیست‌ها)، این احزاب برای گرفتن قدرت به اختلافات پرداختند و توسط سلاح‌های صهیونیستی آغاز به قتل یکدیگر و مردم بی‌گناه این سرزمین اسلامی نموده که منتج بدین شد تا صهیونیست‌های را که افغان‌ها از این سرزمین رانده بودند، دوباره با خوش‌آمدید گفتن، این سرزمین را به‌دست شان بسپارند.

همچنان در سرزمین شام، باوجوداینکه بیشتر از چهل کشور صهیونیستی، مسلمانان را بی‌رحمانه بمبارد می‌کنند، تلفات کمتر نسبت به کشتار احزاب اسلامی‌که بین هم می‌جنگند را دارا می‌باشند. پس، نظر به تاریخ تجربی می‌توان درک کرد که جهل مسلمانان مسبب بزرگ حالت رقت‌بار این امت نظر به حملات خارجی‌ها می‌باشد.

جهالت و غرب‌زدگی

یقیناً، ازجملهٔ نشانه‌های آخرالزمان یکی این است که دانش از میان رفته و جهالت فراگیر خواهد شد[1]. عصر کنونی عصری است که جهالت، علم شمرده‌شده و علم جهالت شمرده می‌شود. برای اولین بار در طول تاریخ بشر، علم به دودستهٔ رسمی و غیررسمی تقسیم شده است. علم رسمی آن است که در مکاتب دولتی، پوهنتون‌ها و رسانه‌ها تدریس شده و از طریق نصاب‌هایی به‌دست بی‌آید که تأیید شده توسط نهادهای جمعی و خصوصاً نهادهای غربی باشد. این علم رسمی برای متعلمین و محصلین می‌آموزاند تا به هر کلمه و جملهٔ گفته‌شده، بدون اینکه صحت آن‌را مورد پرسش قرار دهند، با سر تکان دادن آن‌را تأیید کنند. علم رسمی که بعد از انقلاب فرانسه شهرت یافت، مانند تمدن تولد کنندهٔ این علم، ماده‌گرا بوده و مقصد از علمیت در آن، منفعت خواهی می‌باشد که حق‌وباطل در آنجایی نداشته و حق آن است که منفعت شخصی در آن نهفته باشد؛ اما علم واقعی (غیررسمی) منفعت خواه نبوده بلکه هدف نهایی آن تفکیک حق‌وباطل بوده و برای رسیدن به‌حق اگرچه تمام نهادهای جمعی و اکثریت دموکراتیک مخالف آن باشند و آن‌را به‌نقد بگیرند، بازهم راه به‌سوی حق را رها نمی‌کند. اکثریت قاطع به‌خاطر

---

۱. صحیح مسلم؛ حدیث ۲۶۷۱

برترشمردن ماده و دنیا، اکنون دنبال علم رسمی هستند و تنها کسانی دنبال حق‌وباطل هستند که به سبب بی‌عدالتی فراگیر که هم نوعانشان را می‌آزارد، بغض گلوهایشان را خفه ساخته و می‌خواهند از طریق رسیدن به‌حق و رسانیدن پیام حق، بغض‌های خویش را بترکانند. کسانی‌که دنبال تفکیک حق‌وباطل هستند، کسانی اندکه برعلیه بی‌عدالتی مقاومت نشان می‌دهند، ولی ایشان توسط علما و شاگردان علم رسمی، یعنی کسانی‌که منهج علمیتشان علمای غربی که برای تیوری‌های خود برهان ندارند، رسانه‌هایی که بزرگ‌ترین مراکز پروپاگندهای دروغین هستند، نهادهای علمی که گوسفندوار لفاظی‌های باطل غربی را تکرار می‌کنند و ستاره‌هایی قلابی ای‌که توسط رسانه‌ها و نهادهای غربی به شهرت کاذب رسیده‌اند، همواره مورد تاخت‌وتاز قرار گرفته و به القابی چون کهنه فکر، غیر متمدن و حتی دیوانه و احمق خطاب می‌شوند. چنین است که محصلین و دانش‌آموزانی که می‌خواهند تفکیک بین حق‌وباطل را نمایند، به‌صورت روزافزون کاهش یافته و همه سوار کاروان جهالتی شده‌اند که نامش علم است. عصر کنونی را عصر معلومات می‌گویند اما یک ضرب‌المثل مشهور غربی است که می‌گوید: در عصر معلومات، بزرگ‌ترین اسلحهٔ معلومات دروغین است، لذا برای تحت کنترول درآوردن تعداد قلیل حق‌جویان، معلومات دروغین از طرف کسانی‌که نقاب حق‌جویی را بر چهره زده‌اند، پخش و نشر می‌شود که سبب به‌وجود آمدن اغتشاش علمی شده است. دغدغهٔ دموکراسی بزرگ‌ترین مثال اغتشاش علمی عصر کنونی بوده که برای رسیدن به‌حقیقت آن باید هزاران نظریهٔ ضدونقیض را مطالعه کرد. تنها به‌خاطر دریافت موقف اسلام در این مورد هزاران فتوا و نظریه اسلامی وجود دارد که یکی دیگری را نفی می‌کنند، طور مثال یک مفتی می‌گوید رأی‌دهی معادل بیعت اسلامی است، دیگری اسلام را در قالب دموکراسی تعریف می‌کند، کسانی هم آن‌را مشروعیت عام‌وتام می‌دهند و

اکثریت آن‌را نفی می‌کنند که در این میان، خواننده چنان در اغتشاش علمی فرو می‌رود که پس از سال‌ها مطالعه و تحقیق بازهم به تصمیم قطعی در این مورد رسیده نمی‌تواند. اغتشاش علمی وارد دین نیز شده است و سبب جهالت بزرگ اسلامی شده است. ۱۲۴۰۰۰ اصحاب کرام با رسول‌الله ﷺ نشسته و از آن‌حضرت ﷺ می‌آموختند، اما تعداد اندک قادر به صدور فتوای در مسائل دینی بودند و آن‌حضرت ﷺ، بهترین نسل‌ها را نسل صحابه و دو نسل بعدی (تابعین و تب تابعین) خوانده است.[۱] آن بزرگواران باوجوداینکه مستقیماً توسط رسول‌الله ﷺ تعلیم و تربیت یافته بودند، از صدور فتاوی در مورد مسائل اسلامی یا خودداری می‌کردند و یا هم بسیار محتاطانه اظهارنظر می‌نمودند، ولی اکنون‌که انحطاط سراسر جهان اسلام را فرا گرفته است و هر پدیدهٔ جدید، هزاران فتنه را با خود دارد و به‌ندرت می‌توان مسلمانی را یافت که به نحوی از انحا شامل فتنه‌ها نباشد. هزاران مفتی در هر شهر و قریه وجود دارد که با خواندن دو و یا سه کتاب، بدون اینکه قرآن عظیم‌الشأن را به‌درستی مطالعه و درک کرده باشند و همچنان بدون اینکه شأن نزول آیات قرآن را مطالعه کنند، بدون ترس از الله ﷻ به صدور فتاوی مبادرت می‌ورزند که اکثراً سبب فتنه‌ها در امت مسلمان می‌شوند. اکنون دین به‌دست چند جوان ناآگاه افتاده است که پشت صفحات انترنتی به صدور فتاوی پرداخته و به تکفیر مسلمانان می‌پردازند. این جوانان که به‌زعم خودشان می‌خواهند خدمتی به دین کنند، ناآگاهانه سبب اختلافات میان امت اسلامی شده و حتی سبب بدبینی‌ها نسبت به دین مقدس اسلام به اثر درک نادرستشان از اسلام می‌شوند. فتاوی نادرست چند ناآگاه سبب شده است تا اعتبار علمای اسلامی خدشه‌دار شده و کارشناسان قلابی غرب‌زده با چند کلمهٔ انگلیسی و منبع قرار دادن چند

---

1 . Shaykh Muhammad Hisham Kabbani; The Approach of Armageddon?; p 105

عالم غربی، خصوصاً مستشرقین، خود را عالم تراشیده و در جوامع اسلامی اعتبار کسب می‌کنند که همین غرب‌زده‌های جاهل یکی از بزرگ‌ترین مشکلات امت اسلامی بشمار می‌روند.

اگر یک وقتی بود که با یک آیهٔ قرآن، یا یک خبر منقول به عربی، همهٔ دهانمان بسته می‌شد و هر مخالف سر جایش می‌نشست، حالا در هر باب نقل یک جمله از فلان فرنگی (غربی)، همهٔ دهان‌ها را می‌بندند و در این زمینه، کار به چنان افتضاحی کشیده است که پیش‌گویی فال‌بینان و ستاره‌شناسان غربی، یک‌مرتبه همهٔ دنیا را به جنب‌وجوش درمی‌آورد و به وحشت می‌اندازد. حالا دیگر وحی مُنزل از کتاب‌های آسمانی نقل‌مکان کرده است؛ مخبر رویتر و یونایتد پرس... این کمپنی‌های بزرگ، سازندگان اخبار جعلی و غیر جعلی![1]. اکنون عالم کسی شمرده می‌شود که نزد غربیان روشن‌فکر بوده، مانند غربیان بپوشد، بگوید و بنماید. این روشنفکران غرب‌زده کسانی اند که دست به چشم گرفته و سخن‌گویی غرب را پیشه کرده‌اند، همهٔ دنیا را از عینک‌های غربی می‌نگرند، از فرهنگ، تاریخ و تمدن خویش بی‌خبرند، وفادارترین بینندگان رسانه‌های غربی هستند و برای همه‌چیز جوابی دارند و صاحب‌نظر هستند و بالآخره با موتر مدل سال آمده و با دریشی‌های قیمتی خویش دفاع از طبقهٔ فقیر می‌کنند. دو نوع غرب‌زده‌ها که جوامع اسلامی را بیشتر تهدید می‌کنند، عبارت‌اند از غرب‌زده‌هایی که برای تبلیغ ارزش‌های غربی پول گرفته و دین و فرهنگ خویش را به فروش می‌رسانند و غرب‌زده‌هایی که چند روزی به غرب از طریق بورسیه‌های علمی و رسمی و سفرهای شخصی سفر کرده‌اند و یا هم از طریق رسانه‌های ملبس با افکار و نظریات تمدن مدرن غربی، بدون اینکه درک عمیق از باطن تاریک تمدن مدرن داشته

---

۱. جلال آل احمد؛ غرب زدگی؛ صفحهٔ ۱۲۶

باشند، وظیفهٔ سخن‌گویی غرب را پیشه می‌کنند و ناخواسته اسلحهٔ مجانی غربیان می‌شوند. چنانچه تونی بلیر نخست‌وزیر اسبق انگلیس می‌گوید: ما باید آن حکومت‌ها و مردمانی را که اجازه بقاء می‌دهیم، متقاعد سازیم که راه ما راه نهایی است... ما می‌خواهیم که اطفال مکاتب و محصلان پوهنتون‌های مسلمانان قبل از اینکه حتی بدانند که جنگ ارزش‌ها آغاز شده است، طرفدار ما شوند. ما می‌خواهیم آن‌ها را مغشوش و مست سازیم.[۱] غرب‌زده‌ها و غرب-زدگی سبب شده است تا مسلمانان یکی از مقلدین وفادار غربی شده و ارزش-های اصیل اسلامی را فراموش کنند. مشکل غرب‌زدگی را با قدم زدن در هر شهری اسلامی می‌توان به‌وضوح مشاهده کرد. در هر گردش شهری، پسر مسلمانی را می‌یابی که ابروهایش چیده شده، موهایش با رنگ عجیبی سیخ سیخ شده و اشاره به آسمان دارد، در لباسش تصویری از یکی از ستاره‌های ورزشی و هنری غربی دیده می‌شود و خواص زن صفتانه‌اش نشان می‌دهد که فهمش از دایرهٔ شبکه‌های اجتماعی فراتر نرفته است. تقلید به‌شکل فردی و جمعی از زندگی غربی توسط مسلمانان یکی از خطرات بزرگ و انکارناپذیر برای احیاء تمدن اسلامی بشمار می‌رود و چنین است که درحالی‌که جوانان ما آراسته به لباس‌های غیر محجب غربی بوده و خود را روشنفکر جلوه می-دهند، لباس‌های سنتی و محجب فرهنگ ما در موزیم‌های داخلی و خارجی زندانی شده و تنها در مواقع خاص به‌شکل نمایشی در محافل خاص به نمایش گذاشته می‌شود که این تقلید جاهلانه مسبب تحقق یکی از پیشگویی‌های حضرت محمد ﷺ شده است که می‌فرمایند: یقیناً شما راه‌های اقوام پیش‌تر از خود را وجب‌به‌وجب و ذرع به ذرع (اینچ به اینچ) پیروی خواهید کرد، طوری‌که اگر آن‌ها داخل سوراخ ماری شوند، شما نیز به تعقیب آن‌ها خواهید

1 . Abdul Ghafur Muslim; Survival of the Islamic Ummah; p 12

رفت. اصحاب ﷺ پرسیدند: یا رسول‌الله! آیا مقصد شما یهود و نصارا است؟ و آن‌حضرت ﷺ جواب دادند: پس کی‌ها![1].

محاصرۀ اسلام و القاب

پس از فروپاشی خلافت عثمانی، جهان اسلام به محاصرۀ دشمنان افتاده که باگذشت هرروز، حلقۀ این محاصره تنگ‌تر می‌شود. اکنون مسلمانان نه قدرت نظامی، نه قدرت اقتصادی، نه قدرت علمی و نه هم قدرت نرم قابل‌مقایسه با دشمنان را دارا می‌باشند و درحالی‌که بیشتر از هر وقت دیگر ضرورت به احیای تمدن اسلامی می‌رود، مسلمانان چنان در انحطاط قرار دارند که به سخنگویان غرب مبدل شده و مانند غربیان صدای حق را با القاب چون بنیادگرا، خشونت‌گرا و تروریست خفه می‌سازند. صهیونیست‌ها با ایجاد چند گروهی تحت شعار اسلامی توسط قوۀ نرم که به‌دست دارند، چنان دست به حملات نرم به اسلام زدند که اکنون اگر شاهینی، کبوتری را شکار کند، سرخط رسانه‌های صهیونیستی را عنوان چون "یک پرندۀ تروریست مسلمان، پرندۀ بی‌گناهی را در اثر یک عمل تروریستی به قتل رسانید" می‌سازد و متأسفانه مسلمانان نیز پا روی قدم‌های رسانه‌ها گذاشته و با تأیید بدون تحقیق این نوع سرخط‌ها کمک به اجنداهای صهیونیستی می‌کنند، اما اگر این شاهین اتفاقاً یک مسیحی و یا یک یهودی از آب درآید، حتماً مشکل روحی و روانی داشته و امکان هیچ ارتباط تروریستی نمی‌رود؛ اما واقعاً تروریزم چیست؟ و تروریست کیست؟

کوشش‌های علمی و سیاسی برای تعریف تروریزم و تفکیک آن از خشونت‌های جرمی به نتیجۀ نهایی نرسیده، ولی تعریفی که اکثراً به آن موافق

---

۱. صحیح مسلم؛ حدیث ۴۸۲۲

هستند، تروریزم را استفاده از خشونت برای اهداف سیاسی می‌دانند که این تعریف بسیار شباهت به تعریف جنگ دارد. تروریزم و جنگ در ماهیت خود تمایزی زیادی نداشته و همیشه در پروپاگندهای جنگی از اسلحهٔ ایجاد وحشت استفاده می‌شود. چنگیزخان قبل از فتح هر شهر، مردم آن‌را توسط ابزارها و ایجاد پروپاگندها به وحشت افگنده تا اعتمادبه‌نفس آن‌ها را خدشه‌دار ساخته و قدرت مقاومت را ازبین ببرد، بناءً تروریزم بیشتر حالت روانی است تا عملکرد. تاریخ تروریزم برمی‌گردد به شرق میانه، یعنی زمانی‌که گروهی از یهودیان بنام گروه فدایان (*Zealots*) برعلیه نیروهای رومی دست به عملکردهای سیستماتیک ترور زده، سایر یهودیان را که به نظرشان موافق نبودند، به قتل رسانیده و به قتل مأموران حکومتی روم می‌پرداختند.[۱] برای اولین بار در تاریخ معاصر، کلمهٔ تروریزم و ترور برای گروهی جیکبنز (Jacobins) در انقلاب فرانسه به‌کار گرفته شد، یعنی زمانی‌که این گروه برای آوردن سیکولریزم بیشتر از ده‌ها هزار انسان را به قتل رسانیدند و بعدها، زمانی‌که یهودیان مهاجر می‌خواستند دولت یهودی اسرائیل را در فلسطین بسازند، به عملکردهای تروریستی برعلیه مسلمانان و درجاهایی که دولت انگلیس به اشارهٔ یهودیان نمی‌رقصیدند، برعلیه انگلیس‌ها استفاده کردند. ولی اکنون، تروریزم ابزار مهم برای صهیونیست‌ها جهت ایجاد وحشت در اذهان عامه برای توجیه جنگ‌های غیرمنصفانه در جهان اسلام می‌باشد. صهیونیست‌ها برای توجیه ظلم‌های خویش و ازبین بردن مقاومت مسلمانان در مقابل این ظلم‌ها، چند گروهی بنام اسلامی را ساخته و با چند حملات

---

1 . University of California Press; Edited by Gerard Chaliand and Arnaud Blin; Translated by Edward Schneider, Kathryn Pulver, and Jesse Browner; The History of Terrorism: From Antiquity to Al Qaeda; pp 55 & 57

پرچم دروغین[۱] و بزرگنمایی آن توسط رسانه‌ها دلیل ظاهراً مشروعی را بنام جنگ علیهٔ تروریسم به‌دست آوردند که توسط آن هر صدای عدالت‌خواهی را بنام ساختهٔ خودشان (تروریست‌های اسلامی) خاموش می‌سازند. هنری کسنجر، وزیرخارجهٔ اسبق امریکا، دیپلمات سرشناس، یهود جرمنی‌الاصل و یکی از کسانی‌که برای حکومت جهانی کار می‌کند (Internationalist) می-گوید: ما در امریکا گروه‌هایی از مردم را که سیستم بین‌المللی را نمی‌پذیرند، تروریست‌ها خطاب می‌کنیم.[۲] و همچنان جورج بوش پسر، پس از حادثهٔ یازدهم سپتمبر، خطاب به جهانیان گفت: یا با ما هستید (متحد ما هستید) یا با تروریست‌ها.[۳] پس، ازنظر صهیونیست‌ها، تعریف تروریزم بسیار واضح و آشکار است، هرکس و هر گروهی که مخالفت با اجنداهای صهیونیستی نشان بدهد، تروریست خطاب می‌شود، چنانچه مجاهدین فلسطین، باوجود تمام بی‌عدالتی‌های غاصبانه اسرائیل، تروریست خطاب می‌شوند. مبارزان مسلمانی را که از طریق فکر و علم برعلیه اجنداهای صهیونیستی مبارزه می‌کنند، به القاب چون بنیادگرا به حاشیه می‌رانند، درحالی‌که هر مسلمان واقعی بنیادگرا می‌باشد، زیرا مفهوم بنیادگرا این است که به اساسات بنیادی اسلام عمل کرده و آن‌را در زندگی سرمشق قرار دهی. هر مسلمانی که هنوز

---

۱. عملیات پرچم دروغین (False Flag Operations) به عملیاتهایی گفته می‌شود که توسط نهادهای نظامی، شبه نظامی، اطلاعاتی یا سیاسی به گونهٔ انجام می‌شوند که این تصور به وجود آید که گروه‌ها یا کشورهای دیگری این عملیاتها را انجام داده‌اند. برای مثال استفادهٔ نیروهای یک طرف درگیر در جنگ از پرچم و لباس نظامی طرف مقابل برای حمله و قتل‌عام ساکنین یک روستا و سپس متهم کردن آن طرف به انجام این کشتار نمونه‌ای از عملیات پرچم دروغین محسوب می‌شود. هدف از انجام عملیات پرچم دروغین مخفی نگه داشتن هویت مرتکبین اصلی و یا بدنام کردن طرف مقابل و ایجاد بهانهٔ برای حمله به او است.

2 . Waldemar De Gregori; "Jews" "Non-Jewish Jews" and a Manifesto for Planetary Governance; p 73

3. South Asian Studies; A Research Journal of South Asian Studies; Vol 24; No 2; July-December, 2009; p 177

هم نور ایمان در قلبش می‌درخشد و با بینش ظاهری و قلبی خود همه بی‌عدالتی‌ها را می‌بیند، باید به فکر راه‌حل شده و وظیفهٔ داده‌شده توسط الله ﷻ مبنی بر کارکرد برای دین الله ﷻ را عملی کند.

راه‌حل

اکنون نفوس مسلمانان به بیش از ۱/۶ میلیارد می‌رسد، یعنی از هر چهار فرد در جهان، یک فرد آن مسلمان است، ولی بازهم این کتلهٔ بزرگ بشری به‌طور متداوم تحقیر شده، مورد ظلم قرار می‌گیرند، تأثیر بارزی در نظم جهانی نداشته و بالآخره به فجیع‌ترین شکل در سراسر جهان به قتل می‌رسند که قلب هر مسلمان واقعی را به درد آورده و بغض‌ها در حال ترکیدن هستند. در چنین حالت، مسلمانان یا با نظم بی‌انصافانهٔ کنونی جهانی کنار آمده و در یک زندگی فردگرایانه به‌خاطر راحتی خویش و فامیل خویش از بی‌انصافی‌ها و ظلم در مقابل امت اسلامی خاموش نشسته و یا هم به‌خاطر نجات، به فکر راه‌حل هستند. با زوال تمدن اسلامی، مسلمانان به فکر بیرون رفت از حالت رقت‌بار امت اسلامی شده و متفکران بزرگ اسلامی مانند سید قطب، حسن البنا، داکتر علی شریعتی، سید جمال‌الدین افغانی، عمران نظر حسین و سایر علمای بزرگ جهان اسلام، راه‌های حل متفاوت پیشنهاد می‌کنند. اکنون، مسلمانان به‌خاطر بیرون‌رفت از حالت رقت‌بار حتی در راه‌های بیرون‌رفت باهم متفرق شده و به تعصبات سیاسی، حزبی و فکری پرداخته‌اند. مسلمانان در این عرصه به گروه‌های مختلف تقسیم شده که حتی به‌خاطر قبولاندن راه‌حل خویش برعلیه دیگران تبلیغات سوء کرده و سایر مسلمانان را مسلمانان ناکامل خطاب می‌کنند که می‌توان آن‌ها را به دسته‌های ذیل تقسیم‌بندی نمود:

- کسانی‌که جهاد را یگانه راه‌حل می‌دانند،

- کسانی‌که خودسازی مطابق به اسلام را یگانه راه‌حل می‌دانند،
- کسانی‌که توسعه و پیشرفت اقتصادی را یگانه راه‌حل می‌دانند،
- کسانی‌که پیشرفت در علوم مادی (ساینس و تکنالوژی) را یگانه راه‌حل می‌دانند،
- کسانی‌که علوم اسلامی را یگانه راه‌حل می‌دانند،
- کسانی‌که تبلیغ دین به مسلمانان و غیرمسلمانان را یگانه راه‌حل می‌دانند،
- کسانی‌که ساختن عقیده را یگانه راه‌حل می‌دانند،
- و کسانی‌که انتظار برای دوباره آمدن حضرت عیسی ﷺ و حضرت امام مهدی را یگانه راه‌حل می‌دانند.

دین اسلام یک دین جامع، کثیرالجوانب و چندبعدی است و امت اسلام نیز باید چندبعدی فکر کرده و تنها راه‌حل پیشنهادشده توسط خویش را نهایی قلمداد نکنند؛ و اکنون مسلمانان به تمام راه‌های حل متذکره در هماهنگی با یکدیگر ضرورت دارند و تاریخ اسلام نشان می‌دهد که تعقیب یکی از راه‌های متذکره بدون درنظر داشت سایر راه‌ها، نتیجۀ مطلوب نداشته است، بناءً امت اسلامی به افراد صادق و متخصص در هر عرصۀ ذکر شده ضرورت دارد. امت اسلام ضرورت دارد تا بخشی از امت در راه الله ﷻ جهاد کنند و درعین‌حال ضرورت است تا کتله‌ای از امت به‌خاطر رفاه امت دسترسی به تکنالوژی و علوم ساینسی داشته باشند، کتله‌ای از امت به رفاه اقتصادی فکر کنند، کتله‌ای از امت به تبلیغ دین بپردازند و کتله‌ای از امت به‌خاطر شناخت زمان خود دربارۀ آخرالزمان و آمدن حضرت عیسی ﷺ و حضرت امام مهدی تحقیق کنند؛ اما، ضرورت حتمی و لازمی این است که همه در هماهنگی باهم و صرف برای رضای الله ﷻ و کمک به دین الله ﷻ در این عرصه‌ها مجاهدت نمایند.

دریافت راه‌حل برای معضل کنونی امت اسلامی کار یک شخص، یک نهاد و یا یک گروه خاص نبوده، بلکه ضرورت به این است تا علمای اسلام از سراسر جهان به‌خاطر دریافت راه‌حل، بدون هیچ نوع تعصب و صرف برای رضای الله ﷻ جمع شده و در پرتو قرآن و سنت، به یک راه‌حل نهایی برسند که برای اکثریت امت قابل‌پذیرش باشد؛ اما چند نکته برای هر مسلمان، در هر حالت و در چنین حالت برای بیرون رفت لازمی می‌باشد.

۱. **عقیده و ایمان:** اسلام عقیدهٔ ساده و روشنی است که هیچ‌گونه پیچیدگی و اشکال در آن راه ندارد. خدا، چیزی مانند او نیست، او آفریدگار همه‌چیز است و محمد ﷺ انسانی مانند سایر انسان‌ها است، مگر آنکه به او وحی شده تا مردم را به‌سوی بندگی خدای یکتای لاشریک هدایت نماید. نه فرزند دارد و نه فرزند کسی است[۱]. بدون شک، عقیدهٔ اسلامی بسیار ساده و عام فهم بوده و برای درک آن ضرورت به علوم فلسفی، علوم کلامی، علوم منطق و علوم متداوله نبوده، بلکه هر انسان باهوش و باذکاوت حداقل می‌تواند عقیدهٔ اسلامی را درک کند، زیرا عقیدهٔ اسلامی بر محور وحدانیت الله ﷻ به‌حیث آفریدگار، نگهبان و مالک کائنات چرخیده و حق حاکمیت تمام امورات، خاص ذات لایزال الله ﷻ می‌باشد. بناءً، عقیدهٔ اسلامی، بر علاوهٔ اینکه یک عقیدهٔ معنوی و یک ابزار برای ایجاد صلح در باطن انسان شمرده می‌شود، یک عقیدهٔ سیاسی نیز بوده، زیرا عقیدهٔ اسلامی خواستار ادارهٔ تمام امور مطابق به قانون الهی می‌باشد. برای بیرون رفت از حالت کنونی، مسلمانان باید عقیدهٔ راسخ به وحدانیت الله ﷻ و حق حاکمیت ذات پاکش در اوامر سیاسی و دنیوی داشته باشند. داشتن عقیدهٔ اسلامی مستلزم ایمان قوی نیز بوده، زیرا ایمان قوی است که انسان‌ها را از قیدوبندهای دنیوی رها نیده و در

---

۱. شهید سید قطب؛ صلح جهانی و نظریهٔ اسلام؛ ترجمه: سید ناصر خسرو شاهی؛ صفحه ۴۷

پرتو وحدانیت الله ﷻ، برای رضای ذات پاکش زندگی می‌کند، می‌میرد، می‌خورد و کار می‌کند. عقیدهٔ اسلامی و ایمان قوی به آن برای مسلمانان می‌آموزاند که زندگی دنیا یک زندگی مؤقتی و بسیار کوتاه بوده و زندگی جاویدان پس از روز قیامت و روز حساب اعمال نیک و بد آغاز می‌شود. علمای اسلام، بر علاوهٔ اینکه ایمان را اقرار عقاید اسلامی به زبان و تصدیق آن به قلب می‌دانند، اعمال انسان‌ها را نیز مشمول ایمان می‌دانند، چنانچه عبیدالقاسم بن سلام می‌گوید: ایمان تسلیم شدن صادقانه به الله ﷻ توسط قلب، جاری نمودن شهادت آن بر زبان و عمل کردن (به اوامر الله ﷻ) توسط جسم است.[۱] ایمان و اعتقاد به مقدسات مذهبی، اثرات معجزه‌آسایی دارد. ایمان نیروی ما را فوق‌العاده بزرگ می‌کند و بالا می‌برد و حتی درد ما را درمان می‌بخشد. ایمان نیرویی است که درجاهایی که همه وسایل مادی بی‌اثر می‌مانند، مؤثر واقع می‌شود. روی همین اثرات معجزه‌آسای ایمان است که قرآن مجید در حدود ۸۵۰ بار این کلمه را با مشتقات گوناگونش تکرار کرده و آن‌را از عوامل پیشرفت اسلام و برتری مسلمانان شمرده است و حتی مسیحیان، مانند جرجی زیدان، نیز درجاهایی اعتراف می‌کنند که ایمان یگانه عامل پیشرفت تمدن اسلامی بوده است، چنانچه می‌نویسد: مسلمان‌ها بهتر از هر چیز به مبادی دینی خویش ایمان داشتند، آن‌ها از دل معتقد بودند که به‌فرمان خدا برای پیشرفت دین اسلام به جنگ می‌روند، اگر کشته شوند شهید خواهند شد و البته نعمت‌های آخرت از لذات دنیا بهتر و پایدارتر است[۲]. مسلمانان در پرتو ایمان قوی و عقیدهٔ راسخ، فقط و فقط برای رضای الله ﷻ حرکت کرده و در تمام امور زندگی مطابق اوامر الله ﷻ عمل می‌کنند، بناءً ایمان قوی سبب می‌شود تا مسلمانان صرف‌نظر از عواقب زیان‌بار دنیوی، طردشدن از جوامع

1 . Habib Ali al-Jifri. The Concept of Faith in Islam; p 13

۲ . خلیل الله مومند؛ پیشرفت اعجاب انگیز اسلام و انحطاط مسلمین؛ صفحات ۲۲ و ۲۳

سیکولر و متحمل شدن مشکلات و توکل به خداوند ﷻ برای ام‌الفرائض (برپاساختن خلافت اسلامی) که در آن حق حاکمیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و سایر امورات مختص ذات یگانه الله ﷻ است، کار کنند و امت را از چنین حالت رها سازند.

۲. **دعا و توبه:** دعا بزرگ‌ترین سلاح مؤمنین است[۱]؛ اما مسلمانان امروز توجه کمتری به دعا دارند، درحالی‌که ما مسلمانان دعا را فراموش نکرده‌ایم و اکثر اوقات دعا می‌کنیم، اما نظریه و عملکرد ما نسبت به دعا خدشه‌دار شده است. اغلباً دعاهایمان شکل تشریفات را به خود گرفته است و تنها زمانی برای حل مشکلات خویش رو به دعا می‌آوریم که تمام کوشش‌های دنیوی به ناکامی بی‌انجامد. دعا، محاوره و راز و نیاز با الله خالق بوده و دارای اهمیت خارق‌العاده می‌باشد که یک عمل بسیار مهم برای نشاط‌آوری، آزادی‌خواهی، احساس توانمندی و بهترین مکالمهٔ است که یک شخص می‌تواند داشته باشد. روزی حضرت محمد ﷺ از کنار مردمی می‌گذشت که مبتلا به کدام رنج بودند و آن‌حضرت ﷺ فرمودند: چرا آن‌ها برای نجات خویش نزد الله ﷻ دعا نمی‌کنند؟[۲]. همچنان، در جنگ بدر، حضرت محمد ﷺ شب‌ها برای پیروزی مسلمانان دعا می‌کردند، سلطان صلاح‌الدین ایوبی نیز شب‌ها به گریه و زاری نزد الله ﷻ به دعا پرداخته و برای پیروزی مسلمانان دعا می‌کردند تا اینکه در هر دو جنگ، مسلمانان پیروز شدند. بناءً، مسلمانان برای رهایی از حالت رقت‌بار امت مسلمه با توکل به ذات الله ﷻ به دعاهای شبانه‌روزی بپردازند و چنان ایمان به اجابت دعای خویش داشته باشند که در زمان دعا برای باران، با چتری از خانه خارج شوند. بر علاوه، مسلمانان باید به‌خاطر اجابت دعاهای خویش از عصیان و بدی‌ها توبه کرده و به‌خاطر

---

۱. بوعبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک علی الصحیحین؛ جلد ۱؛ صفحهٔ ۴۹۲

لغزش‌های گذشته طلب بخشش از ذات لایزال الله ﷻ نمایند، زیرا اسلام انگیزه‌ها و عوامل تحریک‌کننده برای خطا و گناه را درک کرده و در مقابل راه توبه و استغفار را باز گذاشته است. مسلمانان، اکنون در عصر فتنه‌های بزرگ بسر برده و امکان وجود مسلمانی که در این عصر عاری از خطا و گناه باشد، نمی‌رود، ولی مسلمانان نباید ناامید از رحمت الهی شده و با دیدن انبار گناهان نباید خود را از جامعه و راه اسلام دور کرده، بلکه باایمان به مهربان و بخشاینده بودن بی‌حدوحصر الله ﷻ به توبه و استغفار پرداخته و برای رفاه امت اسلامی در هماهنگی با برادران مسلمان خویش به مجاهدت رو بی‌آورند، چنانچه الله ﷻ در این مورد می‌فرماید: بگو ای بندگان من که (با ارتکاب گناه) بر خود زیاده‌روی کردید! از رحمت خدا ناامید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است[۱]. همچنان، حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، اگر شما گناه نکنید خداوند شمارا می‌برد! و به‌جای شما کسانی را می‌آورد که گناه و سپس استغفار نموده و طلب بخشش نمایند و خدا ﷻ آنان را ببخشد.[۲] در اینجا اگر با عقل سلیم بنگریم، درک می‌شود که آن‌حضرت ﷺ تشویق به گناه نکرده، بلکه با علمی که الله ﷻ برایش داده است، درک کرده که امت مسلمان مرتکب گناه خواهند شد و بناءً، برای ما پیام می‌دهد که درصورت ارتکاب گناه، به توبه و استغفار روی آورده و نه خویشتن را از اسلام طرد کنیم و نه کسی می‌تواند با دیدن گناهانمان، ما را از اسلام خارج نماید. توبه و استغفار سبب تکامل انسان شده و انسان را به‌سوی ایمان کامل سوق می‌دهد.

---

۱. سورهٔ الزمر؛ آیهٔ ۵۳؛ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵۳)

۲. صحیح مسلم؛ حدیث ۲۷۴۹

۳. **خودسازی:** مقولهٔ معروفی میان امت اسلام مروج شده است که می‌گوید: "خودت را بساز دنیا خودبه‌خود ساخته می‌شود."، این مقوله گرچه تا حدی درست می‌باشد، اما بوی فردگرایی از آن به مشام رسیده و تا حدی کمک به استعمار و استثمار جهانی می‌نماید. درکی که اکثر مسلمانان از این مقوله دارند، این است که نخست باید خود انسان یک مسلمان و مؤمن کامل شده و سپس به فکر جامعه و امت اسلامی شود، ولی انتظار اینکه نخست تمام مسلمانان به تکامل ایمان و اسلام برسند، یک انتظار غیر عملی در دین عملی اسلام می‌باشد. مسلمانان باید در جریان اینکه خود را می‌سازند، به فکر ساختن جوامع اسلامی نیز شده و برعکس مقوله را نیز اختیار نکنند، یعنی بدون اینکه کوشش به ساختن خویش کنند، بخواهند جامعه را بسازند. بناءً، خودسازی بخش مهم ساختن امت اسلامی بشمار می‌رود و مسلمانان باید توجه بیشتر به ساختن خویش و درعین‌حال به ساختن امت اسلامی معطوف دارند. انجام عبادات و حداقل، آن عباداتی که مشمول پنج بنای مسلمانی می‌شود، همراه با درک منافع و پیام‌های‌که این عبادات برای مسلمانان دارد و بر علاوه داشتن اخلاق اسلامی، بخش عمدهٔ خودسازی را تشکیل می‌دهد. یک مسلمان باید بر علاوهٔ اینکه نمازهای پنج‌گانه را ادا می‌نماید، باید مفاهیم اساسی نماز را بداند و عملی کند. زمانی‌که در نماز می‌خوانیم "إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ"(ترجمه: (بار الها) تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم)، باید تنهاوتنها پرستش الله ﷻ را کرده و صرف برای حل مشکلات از او یاری بجوییم و هیچ شخص، نهاد و حکومت را به‌حیث تکیه‌گاه انتخاب نکنیم. زمانی‌که به سجده می‌رویم نهایت بندگی خویش را به الله ﷻ نشان می‌دهیم، پس نباید در بند هیچ‌چیز و هیچ‌کس به‌جز الله ﷻ باشیم. زمانی‌که در هر حرکت الله‌اکبر می‌گوییم، پس نباید ملل متحد و یا دولت را اکبر دانسته و حق حاکمیتی را که مربوط الله ﷻ می‌شود، به آن‌ها بسپاریم.

بالآخره، طوری‌که الله ﷻ می‌فرماید، نمازمان باید ما را از فحشا و منکرات دور نگه دارد. روزه گرفتن، بر علاوهٔ اینکه یکی از فرایض اسلامی است، پیام بسیار مهم برای مسلمانان دارد. گرسنه بودن به امر الله ﷻ از آوان صبح تا پیدایش تیرگی مغرب برای مسلمانان می‌آموزاند که زندگی این دنیا صرف برای رضای الله ﷻ است و مسلمانی که این پیام صیام را درک می‌کند، می‌داند که روزه گرفتن یکی از اساسات عمده و تأثیرگذار برای درک آزادی از قیدوبندهای دنیوی بوده و این مسلمان صرف برای رضای الله ﷻ زندگی کرده، می‌میرد و برای این مسلمان، زمانی‌که عملی را به‌خاطر الله ﷻ انجام می‌دهد، هیچ فرقی نمی‌کند که سایر مردم دربارهٔ آن‌ها چه فکر می‌کنند و هیچ قدرتی جلو آن‌ها را گرفته نمی‌تواند. همین‌طور، پرداخت ذکات کمک بزرگی برای رفاه اقتصادی جوامع اسلامی می‌باشد، حج برای ما اتحاد امت اسلامی را می‌آموزاند و سایر عبادات نیز بر علاوهٔ ثواب اخروی، منافع دنیوی را نیز در بر دارد. تنها عبادات کافی نبوده، بلکه مؤمن و مسلمان واقعی باید دارندهٔ اخلاق حسنه و نیکو در چوکات اسلام نیز باشد. الله ﷻ در مورد رسول‌الله ﷺ می‌فرماید: و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داري[1]، و همچنان درجایی دیگر اضافه می‌کند: پس به (برکت) رحمت الهی با آنان نرم‌خو (و پرمهر) شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعاً از اطراف تو پراگنده می‌شدند، پس‌ازآنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار (ها) با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد.[2] حضرت محمد ﷺ به‌حیث استاد مسلمانان نیز تأکید بیشتری بر اخلاق نموده‌اند و اخلاق و ایمان را دو پدیدهٔ جداناشدنی از هم دانسته اند که

---

۱. سورهٔ القلم؛ آیهٔ ۴؛ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴)

۲. سورهٔ آل عمران؛ آیهٔ ۱۵۹؛ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹)

یکی بدون دیگری ارزش ندارد. مسلمانان برای ساختن خویش ضرورت به دوری از تکبر و بلندپروازی و داشتن اخلاق اسلامی و تواضع که در آن رضایت والدین، خوبی کردن و ضرر نرسانیدن به همسایه و سایر مؤمنین مضمر باشد، چنانچه حق همسایه را آن‌قدر والا دانسته است که یک مؤمن نمی‌تواند شکم خویش را سیر ساخته و همسایه‌اش با شکم‌گرسنه به بالین برود و بالآخره، اخلاق خوب و حسنه با تمام انسان‌ها و حتی حیوانات جزء اخلاق اسلامی بشمار می‌رود. برای احیاء اخلاق اسلامی باید از کوچک‌ترین جنبۀ اخلاق اسلامی، یعنی سلام دادن به کسانی‌که می‌شناسیم و نمی‌شناسیم و بدون در نظر داشت نژاد، قومیت و حالت اقتصادی آغاز کرد، زیرا حضرت محمد ﷺ تأکید بیشتر به سلام دادن نموده‌اند و حالت امروزی را که تنها مردم با شناخته‌های خویش سلام می‌دهند، یکی از علامات قیامت و آخرالزمان خوانده‌اند.[۱]

۴. **علم**: بدون کوچک‌ترین شک و تردید می‌توان گفت که نبود سیستم علمی و آموزشی اسلامی یکی از عناصر مهم عقبمانی و مشکلات امت اسلامی بشمار می‌رود. سیستم فعلی آموزشی به یک لابراتوار مبدل شده است که در آن مسلمانان قطع قطع شده و خمیر می‌شوند و افکارشان طوری شکل داده می‌شود تا به کاریکاتورهای غربی مبدل شوند. سیستم آموزشی در جهان اسلام باید موازی با آموزه‌های اسلامی (قرآن و سنت) باشد و مسلمانان، بر علاوۀ اینکه علوم معاصر را فرا می‌گیرند، از علوم اسلامی و اساسات اسلام بی‌بهره نباشند. علمی که مسلمانان می‌آموزند، باید دارای یک هدف مشخص، بر علاوۀ اهداف مادی آن بوده و مسلمانان باید تاریخ اسلام، تمدن اسلام، اسباب پیشرفت و عوامل انحطاط این تمدن را درک کرده، زمان خود را

---

۱. ابوعبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک علی الصحیحین؛ جلد ۴؛ صفحات ۴۴۵ و ۴۴۶

شناخته و همچنان دشمنان را همراه با دسایس پنهان و آشکار شان شناسایی کنند. در نظام کنونی جهانی که جهان اسلام به بیشتر از ۵۰ دولت-ملت تقسیم شده‌اند و اکثر این دولت-ملت‌ها تحت تأثیر مستقیم و غیرمستقیم دشمنان اسلام قرار دارند، ساختن سیستم آموزشی که موازی با قرآن و سنت باشد، ناممکن به نظر می‌رسد، بناءً مسلمانان به‌شکل انفرادی، بر علاوهٔ اینکه علوم معاصر را از طریق نهادهای رسمی آموزشی می‌آموزند، باید علوم اسلامی و غیره علوم لازمی برای احیاء دوبارهٔ امت اسلامی را آموخته و توسط ابزار موجود مانند شبکه‌های اجتماعی، مساجد، گردهمایی‌ها و غیره به یکدیگر برسانند، زیرا مسلمانان هم به علوم معاصر که کنترول آن نزد دشمنان است و هم به علوم اسلامی و خصوصاً نظام سیاسی و اقتصادی اسلام ضرورت دارند. رساندن علوم آموخته‌شده که همگام با اساسات اسلامی باشد، صدقهٔ جاریه محسوب شده و بر علاوهٔ اینکه کمک بزرگ در احیاء دوباره امت می‌کند، ثواب اخروی را نیز به همراه دارد.

۵. **امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر**: دین اسلام دین دعوت و تبلیغ است، ولی متأسفانه در زمان کنونی که به این پدیدهٔ بارز اسلامی بیشتر از همه‌وقت دیگر نیاز جدی احساس می‌شود، به اثر ورود پدیدهٔ باطل فردگرایی، کمتر مورداستفاده قرارگرفته و گروه‌های خاصی که مصروف دعوت و تبلیغ هستند، بیشتر توجه به دعوت عبادات ظاهری کرده و توجه کمتر به معرفی و احیای فرهنگ و تمدن اسلامی می‌نمایند. عنصر مهم امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر یکی از فریضه‌های الهی و یک قوهٔ محرک برای پویایی و حیات مستمر فرهنگ اسلامی بشمار رفته و از غفلت و بی‌توجهی نسبت به این فرهنگ غنی جلوگیری می‌کند. حالت کنونی استعمار فرهنگی که ناشی از احساس حقارت در قبال فرهنگ غربی است، تنها می‌تواند توسط آشکار نمودن حقایق، اسباب و دلایل انحطاط امت و معرفی درست از مفاهیم اسلامی و

اینکه سبب انحطاط مسلمانان اسلام نه، بلکه غفلت مسلمانان می‌باشد، در قالب این پدیده محو شود. یک جامعه هیچ‌گاه نمی‌تواند به استقلال سیاسی و اقتصادی برسد تا زمانی‌که استقلال فکری نداشته و بی‌خبر از فرهنگ و تمدن خویش باشد، بناءً این فرض هر مسلمان و خصوصاً هر جوان مسلمان است تا بر علاوهٔ اینکه دربارهٔ تاریخ، فرهنگ، سیاست، اقتصاد و تمدن اسلام و همچنان دربارهٔ راهکردها و دسایس دشمنان تحقیق می‌کنند، با به نتیجه رسیدن تحقیقات به هر نحو ممکن آن‌را به سایر مسلمانان رسانده و جوامع اسلامی را به‌سوی خودآگاهی سوق بدهند.

۶. **صبر**: یکی از پدیده‌های مهم اسلامی‌که اکثراً مورد سوءتفاهم قرارگرفته است، صبر می‌باشد. درکی که بیشتر مسلمانان از این پدیده دارند، تحمل هر نوع ظلم و بی‌عدالتی و انتظار به این است تا خداوند ﷻ این ظلم و بی‌عدالتی را دور کرده و یا اینکه کسی را برای نجات بفرستد. اکثراً کسانی‌که انتظار به آمدن امام مهدی و حضرت عیسی ﷵ را تنها راه‌حل برای حالت کنونی امت می‌دانند، از این مفهوم استفاده می‌کنند، درحالی‌که صبر مفهوم مقاومت در مقابل سختی‌ها را ارائه می‌کند، اما چون اسلام نمی‌خواهد پیروانش برای مقاومت در مقابل سختی‌ها و ظلم‌ها از راه‌های غلط درجاهایی پیش بروند که قدرت مقاومت فزیکی را ندارند، لذا صبر را پیشنهاد می‌کند؛ اما این صبر هیچ‌گاه مفهوم پذیرش و تحمل ظلم و نظام‌های غیرعادلانه را ارائه نمی‌کند، بلکه صبر، راه جلوگیری از خشم بوده، زیرا اسلام درک می‌کند که خشم سبب تصامیم و عملکردهای می‌شود که دشمن اکثراً خسارت کمتر نسبت به انسان خشمگین می‌بیند و به همین سبب است که خشم در اسلام جایی ندارد، چنانچه در یکی از احادیث چنین آمده است: کسی برای رسول‌الله ﷺ گفت: نصیحتم کنید! آن‌حضرت ﷺ فرمودند: قهر و خشمگین مشو. مرد چندین بار همین سؤال را تکرار کرد و آن‌حضرت ﷺ هر بار جواب دادند

قهر و خشمگین مشو.[1] و همچنان در حدیث دیگری آن‌حضرت ﷺ می‌فرماید: یک مرد قوی آن نیست که بتواند مرد دیگر را از پا درآورد، مرد قوی کسی است که در زمان خشم خود را اداره بتواند.[2] اکنون امت اسلامی از دست جوانان خشمگین بیشتر ضربه می‌بیند تا از دسیسه‌های آشکار و پنهان دشمن. این جوانان خشمگین بنام اسلام دست به کارهای می‌زنند که روح اسلام از آن مبرا و پاک است و خواسته و ناخواسته به‌حیث ابزار دشمن استفاده شده و با قتل انسان‌های بی‌گناه، کمک در تضعیف و بدنامی دین مبین اسلام می‌نمایند، درحالی‌که بعد از یکی از حادثه‌ها به پیامبر ﷺ گزارش دادند که دختری را از میان صف‌ها کشته‌اند، پیامبر ﷺ شدیداً ناراحت شد، اصحاب عرض کردند: یا رسول‌الله ﷺ چرا ناراحت شدید؟ او دختر یکی از مشرکان و کفار بود، پیامبر ﷺ از شنیدن این حرف خشمگین شد و فرمود: این حرف چه معنی دارد؟ این‌ها از شما بهترند، زیرا این‌ها هنوز بر فطرت پاک خود هستند، مگر شما فرزندان مشرکان نبودید؟ هرگز کودکان را نکشید، هرگز...[3]. پیامبر بزرگ اسلام، مسلمانان را از کشتن مشرکان و کافران بی‌گناه وامی‌داشت، ولی اکنون این جوانان بی‌صبر و خشمگین بنام اسلام اطفال، زنان، پیران مسلمان را بنام اسلام به قتل می‌رسانند و نامش را جهاد فی سبیل الله می‌نامند. صبر بر علاوهٔ اینکه باید سبب حس مقاومت علیه دشمنان اسلام و بشریت می‌شود، حس امید و قوت ایمان را در قلوب مسلمانان برازنده ساخته و برای بیرون‌رفت از معضلهٔ کنونی به فکر راه و چاره شده و در یک اتحاد اسلامی برای از پا درآوردن ظلم می‌کوشند. مسلمانان باید با ایمان قوی و حس مجاهدت برعلیه ظلم، امید را از دست نداده و ایمان

---

۱. چهل حدیث نبوی؛ حدیث ۱۶

۲. صحیح مسلم؛ حدیث ۶۳۱۴ و صحیح بخاری؛ کتاب ۱؛ حدیث ۴۵

۳. شهید سید قطب؛ صلح جهانی و نظریه اسلام؛ ترجمهٔ سید ناصر خسرو شاهی؛ صفحهٔ ۲۵۸

داشته باشند که با نصرت الهی پیروزی مسلمانان حتمی است، چنانچه خداوند ﷻ می‌فرماید: آنان همواره (برای خاموش کردن نور حق) حیله می‌کنند و من (هم در برابر آنان) چاره و تدبیری (مناسب) می‌کنم، پس کافران را مهلت ده و مدت اندکی آنان را در این حالی که هستند، واگذار[۱].

۷. **اتحاد:** در حالتی که سنی‌ها شیعه‌ها را، شیعه‌ها سنی‌ها را، شیعه‌ها و سنی‌ها صوفی‌ها را، سلفی‌ها تقریباً تمام فرقه‌های دیگر را، جهادی‌ها غیر-نظامیان را و غیرنظامیان جهادی‌ها را مسلمانان واقعی نمی‌دانند و امت اسلامی از هر نقطهٔ نظر خود را پارچه‌پارچه ساخته است، چگونه توقع دوباره احیاسازی امت و خلافت جهان‌شمول اسلامی امکان‌پذیر است؟! علاوه بران، مسلمانانی که در فکر احیاء امت هستند، بین خود به اثر تفرقه و تضاد به تضعیف یکدیگر می‌پردازند. مشکل بزرگ دیگر، غرب‌زده‌هایی هستند که مانند غلامان حلقه‌به‌گوش به‌حیث سخن‌گویان تمدن مدرن غربی به دین‌ستیزی پرداخته و کوشش به ایجاد شبهات در میان امت اسلامی می‌کنند. مشکل بزرگ‌تر، بیشتر از پنجاه دولت‌های ملت‌گرای هستند که برای منافع ملی، منافع اسلامی را زیر پا گذاشته و به دسیسه سازی در مقابل سایر ملت-های اسلامی تا سرحدی پرداخته که دست به دامن دشمنان اسلام برای تضعیف و حتی از بین بردن سایر ملت‌های اسلامی می‌زنند و این بیماری ملت‌گرایی چنان وجود امت اسلام را ملوث ساخته است که امروز مسلمان افغانستان دعای بربادی مسلمان پاکستان و ایران و مسلمان عرب دعای بربادی مسلمان ترک را نزد خدای ﷻ پیشکش می‌کند. برخلاف این‌همه، اسلام تمام پیروانش را برادر خوانده و این امت را امت واحد پنداشته است و زمانیکه الله ﷻ این امت را یک امت واحد تلقی می‌کند، پس این امت دارای

---

۱. سورهٔ الطارق؛ آیه های ۱۵ الی ۱۷؛ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (۱۵) وَأَكِيدُ كَيْدًا (۱۶) فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا (۱۷)

معبود واحد، منافع واحد و دشمن واحد می‌باشد، بناءً مسلمانان باید بر محور وحدانیت الله ﷻ متحد شده، منافع مشترک امت اسلامی را تعریف کرده و دشمن امت را شناخته و در مقابل آن به‌شکل منسجم به مبارزه بپردازند. تا زمانی‌که امت اسلامی اهمیت اتحاد را درک نکرده و بر محور وحدانیت الله ﷻ و مقابله در مقابل دشمن مشترک متفق نشوند، این امت شاهد یمن‌هایی خواهد بود که عربستان و ایران از احساسات مذهبی در آن استفاده کرده و برای منافع ملی و غیر اسلامی خویش، آن‌را به خاک و خون بکشانند و یا هم افغانستان‌هایی خواهد بود که کشورهای بنام اسلامی با امریکا یکجا شده و در اشغال آن کمک کنند. مسلمانان احساسات وارد شده از تمدن مدرن غربی نظیر ملت‌گرایی را مردود دانسته و زمانی‌که از نقاط منفی سایر کشورهای اسلامی صحبت می‌کنند، میان دولت‌ها و مردمان آن تمیز قائل شده و بدانند که مردم پاکستان در بربادی افغانستان نقش نداشته، بلکه باید دولت پاکستان را محکوم کنند و همین‌طور مردم عربستان شایان بربادی مردم یمن نبوده، بلکه خانوادۀ آل سعود شیطان‌هایی هستند که با صهیونیست‌ها برای بربادی این امت دست داده و دولت ایران هیچ ربطی به مردم ایران ندارد و به فکر منافع چند نخبۀ سیاسی بنام نماینده‌های مذهب هستند. شناخت زمان نشان می‌دهد که بیرون آمدن مسلمانان از مذاهب یک نظریۀ آرمان‌گرایانه بوده و کوشش به آوردن تمام مذاهب زیر یک چتر امکان‌پذیر به نظر نمی‌رسد، بناءً واقع‌بینانه این خواهد بود که مسلمانان به اجتهادات علمای بزرگ اسلام که مذاهب بنام آن‌ها ربط داده می‌شود، احترام گذاشته و به‌خاطر این اجتهادات، طوری‌که خود این علمای بزرگ و محترم نمی‌خواستند به تفرقه پرداخته و در یک احترام متقابل زیر چتر واحد اسلام به‌جای اینکه در مقابل یکدیگر قرار بگیرند، برای مبارزه با دشمن واحد برادروار و متحدانه بکوشند.

۸. **مجاهدت:** قرن گذشته، شاهد مجاهدت‌های موفقانه و غیرموفقانه در سراسر جهان اسلام بوده است که یگانه مسبب مبارزه‌های ناموفق بودن آن عدم آگاهی مسلمانان از اساسات دین مقدس اسلام و شناخت دشمن بوده است. هر مسلمانی که روح واقعی اسلام را درک کند، نمی‌تواند به استعمار تمدن مدرن غربی کمک کند و مبارزهٔ آگاهانه برعلیه این استعمار را وجیبهٔ انسانی و اسلامی خود می‌پندارد. جنگ خوب‌وبد از آغاز تاریخ شروع و تا انتهای تاریخ ادامه خواهد داشت و امروز بزرگ‌ترین حملاتی که خوب بالای بد انجام می‌دهد، حملات معلوماتی می‌باشد. بناءً، وجیبهٔ هر مسلمان است تا نخست آگاهی از خود و از دشمن کسب کرده و متعاقباً در مقابل حملات معلوماتی بد، از خود واکنش نشان داده و با پخش، نشر و آگاهی دهی خوب، حملات شیطانی را دفع کند. بر علاوهٔ جنگ معلوماتی، مسلمانان باید به ساختن قدرت آغاز کرده تا استعمارگران و دشمنان اسلام از آن‌ها بترسند و قدرت مسلمانان در اتحاد، ایمان، ارزش‌ها، علم، آزادی، نظم و رهبری می‌باشد. چنانچه الله ﷻ می‌فرماید: و هرچه در توان دارید از نیرو و اسپ‌های آماده، بسیج کنید تا با این (تدارکات) دشمن خدا و دشمن خودتان و (دشمنان) دیگری را جز ایشان که شما نمی‌شناسیدشان و خدا آنان را می‌شناسد، بترسانید و هر چیزی که درراه خدا خرج کني، پاداشش به خود شما بازگردانیده می‌شود و بر شما ستم نخواهد رفت.[۱]

بر علاوه، مسلمانان باید آینده‌نگر بوده و باوجوداینکه در مقابل طرح‌های فعلی تمدن مدرن غربی و سایر دشمنان مبارزه می‌کنند، در مقابل طرح‌های خطرناک آینده نیز آمادگی بگیرند.

---

۱. سورهٔ انفال، آیهٔ ۶۰ : وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (۶۰)

فصل پنجم
آینده

پایان تاریخ

هر ایدئولوژی و هر دین، مدعی حق بوده و باورمند است که با شکست سایر ایدئولوژی‌ها و ادیان و جهانی‌شدن ایدئولوژی موردنظر، فرآیند تاریخی و جنگ‌های ایدئولوژیکی پایان‌یافته و بناءً با پیروزی جهانی، تاریخ نیز به پایان خواهد رسید. همان‌طوری‌که ادیان بنام آخرالزمان به نحوی باورمند به پایان تاریخ هستند، ایدئولوژی‌های تأثیرگذار در فرآیند تاریخی نیز باورمند به پایان تاریخ بوده و علما و مؤسسین این ایدئولوژی‌ها نظریات و پیش‌بینی‌های خود را در این رابطه اظهار داشته‌اند. هیگل فیلسوف مشهور غرب ادعا کرد که تاریخ در سال‌های ۱۸۰۶م به پایان رسیده است. هیگل با دیدن شکست شاه پروس در جنگ جینا و پیروزی آرمان‌های انقلاب فرانسه، جهانی‌شدن دولت با اساسات آزادی (*Liberty*) و مساوات راحتمی دیده و بناءً پایان تاریخ را اعلان کرد. هیگل باورمند بود که تاریخ در یک‌لحظهٔ مطلق به اوج خود رسیده، لحظه‌ای که یک جامعه و دولت عقلانی و نهایی پیروز شده است[1]. مارکس فیلسوف نامی آلمانی بدین باور بود که تاریخ با از بین رفتن طبقات توسط انقلاب کارگری پایان خواهد یافت. پس از جنگ سرد و از بین رفتن

1 .Francis Fukuyama; The End of History; p 2

اتحاد جماهیر شوروی و پیروزی نسبی امریکا و ایدئولوژی لیبرالیزم، فرانسس فوکویاما نظریه‌پرداز مشهور و لیبرال امریکایی نظریهٔ خویش را در مورد پایان تاریخ اعلان کرده و مدعی شد که دموکراسی لیبرال آخرین شکل دولت در تاریخ بشریت بوده و جاویدان خواهد ماند. وی در کتاب مشهور خود بنام پایان تاریخ و آخرین مرد می‌نویسد: آنچه ما شاهد آن هستیم، تنها پایان جنگ سرد یا عبور از یک مرحلهٔ ویژه تاریخی نیست، بلکه ما شاهد پایان تاریخی هستیم که نقطهٔ عطف آن تکامل ایدئولوژیک و جهان‌شمول دموکراسی لیبرال غربی به‌عنوان آخرین دولت بشري است[1]. فرآیند تاریخی پس از نظریات این علما که اکنون برای بسیار غربی‌ها و غرب‌زده‌ها به‌حیث الگوی علمی قلمداد می‌شود، آن‌ها را به مسخره گرفته و نشان داد که یا این علما فال‌بینان بیش نبوده و یا اینکه برای اغوا کردن مردم دست به چنین فال‌بینی‌ها می‌زدند. همان‌طوری‌که ایدئولوژی‌ها باورمند به پایان تاریخ هستند، ادیان نیز باورمند به پایان تاریخ بوده که در ادیان، این پایان تاریخ بنام آخرالزمان یادشده و مقدمه‌ای برای پایان جهان (قیامت) است. آخرالزمان اگرچه با تعریف پایان تاریخ که علمای غربی و بخصوص تمدن مدرن غربی مطرح کرده‌اند مشابهت دارد، اما تعریف کاملاً یکسان نداشته، زیرا ادیان باورمند به این هستند که در آخرالزمان، با آمدن منجی موعود از طرف خداوند ﷻ، همین منجی دین را جهانی ساخته و حکومت دینی جهانی را بر پا خواهد کرد، ولی اکثر ادیان جهان پس از حکومت جهانی منجی آخرالزمان را پیش‌بینی نکرده و فاصلهٔ تاریخی میان حکومت جهانی برپاشده توسط منجی تا قیامت را پیش‌بینی نمی‌کنند. سه دین ابراهیمی نظریات مشابه در مورد آخرالزمان داشته و هر سه دین با آمدن منجی و مبارزهٔ وی با نیروهای شیطانی

---

1 .Francis Fukuyama; The End of History and the last Man; p 51

و دجال باورمند هستند. هر سه دین ابراهیمی دین‌های بر حق بوده ولی مسیحیت و یهودیت به سبب دست‌کاری درآیات خداوند ﷻ، با آمدن اسلام منسوخ شده و این دست‌کاری‌ها سبب شده است تا علمای این دو دین، روایات آخرالزمان را به نفع سیاسی کلیسا و نخبگان دینی تغییر داده و بناءً اکثر پیش‌بینی‌های این ادیان قابل‌اعتماد نیست.

الله ﷻ در تورات برای بنی‌اسرائیل وعدۀ آمدن مسیحایی را داد که از بیت‌المقدس بر تمام جهان حکومت خواهد کرد. در تورات چنین آمده است: روزی می‌آید که از نسل داود شاخۀ عادلی را برمی‌گزینم. او با حکمت و عدالت سلطنت می‌کند، انصاف و عدالت را در زمین برقرار می‌سازد. در دوران حکومت او، یهودا آزاد می‌شود و اسرائیل در رفاه و آسایش بسر می‌برد و او (خداوند عدالت ما است) نامیده می‌شود. خداوند می‌فرماید: در آن‌زمان وقتی مردم سوگند بخورند، دیگر چنین نمی‌گویند: قسم به خدای زنده که اسرائیل را از مصر بیرون آورد، بلکه می‌گویند : قسم به خدای زنده که قوم تبعیدشده و پراگنده شدۀ اسرائیل را از سرزمین شمال و سایر کشورها به وطنشان بازآورد[1]. الله ﷻ طبق وعده، حضرت عیسی ؑ را برای ساختن حکومت جهانی و جمع ساختن بنی‌اسرائیل فرستاد، اما بنی‌اسرائیل آن‌حضرت ؑ را تکذیب کرده، حرام‌زاده خطاب کردند و به صلیب کشیدند، اما چیزی را که آن‌ها نمی‌دانستند و تا ۶۰۰ سال هیچ‌کس نمی‌دانست، الله ﷻ در قرآن واضح ساخت که می‌گوید: هم ازاین‌رو که گفتند ما مسیح عیسی بن مریم رسول خدا را کشتیم، درصورتی‌که او را نکشتند و نه به دار کشیدند، بلکه امربر آن‌ها مشتبه شد؛ و همانا آنان که دربارۀ او عقاید مختلف اظهار داشتند، از روی شک و تردید سخنی گفتند و عالم به او نبودند جز آنکه از پی

---

۱. کتاب ارمیای نبی؛ فصل ۲۳؛ آیات ۵ تا ۸

گمان خود می‌رفتند و به‌طور یقین مسیح را نکشتند[۱]. بنی‌اسرائیل، زمانی‌که به‌زعم خودشان حضرت عیسی ﷺ را به صلیب کشیدند و کشتند، متیقن شدند که او مسیح موعود نبوده و از همان زمان تا اکنون انتظار مسیح موعود را می‌کشند و باورمند به این هستند که تشکیل اسرائیل کنونی کاری برای همان مسیح موعود بوده که به‌زودی ظهور خواهد کرد.

دین مبین اسلام به‌حیث دین راستین، در مورد آخرالزمان، نظریات مکمل و حقیقی داشته که درک درست از امور سیاست، اقتصاد و امور اجتماعی جهان کنونی بدون مطالعهٔ علم‌الاخرالزمان اسلامی ناممکن خواهد بود. پایان تاریخی که تمدن مدرن غربی از آن صحبت می‌کنند، تنها در قالب اسلام و ایدئولوژی اسلامی قابل تحقق می‌باشد، زیرا اسلام اصول و مکتب اجتماعی داشته و دنبال تأسیس حکومت جهانی می‌باشد. دین اسلام در حقوق، سیاست، اقتصاد، اخلاق و عقاید و بالآخره همه شئون زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها، قوانین عمیق و پرارزش مخصوص به خود دارد. اسلام جامعه‌های محدود به‌شکل ملت‌ها و دولت‌های مستقل از یکدیگر را که فقط برای منافع خویش می‌اندیشند، محکوم کرده و در این راه با هرگونه عامل اختلاف و دوگانگی و تشتت مبارزه دائمی نموده و همه انسان‌های جهان را دعوت می‌کند که زیر یک پرچم درآمده و یک جامعه را تشکیل دهند.[۲] ایدئولوژی‌های رایج در جهان کنونی بر محور عدالت نچرخیده و به همین ملحوظ، بشریت در یک بی‌عدالتی بزرگ به سر برده، چنانکه جهانیان امروز تشنهٔ عدالت هستند و این خلاء تنها در یک دولت جهانی اسلامی پرشده می-

---

۱. سورهٔ النساء؛ آیهٔ ۱۵۷؛ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا (۱۵۷)

۲ . محمد مجتهد شبستري؛ یک حکومت براي همه جهان/ پایه هاي فکري حکومت جهانی در اسلام؛ صفحهٔ ۲۳

تواند، زیرا اسلام دین عدالت بوده و اصول اسلامی تأکید بیشتر به عدالت می‌کند، چنانچه الله ﷻ می‌فرماید: ای اهل ایمان! همواره (در همه امور) قیام‌کننده برای خدا و گواهان به عدل و داد باشید. و نباید دشمنی با گروهی شمارا بر آن دارد که عدالت نورزید؛ عدالت کنید که آن به پرهیزگاری نزدیک‌تر است. و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است[1] و به‌راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد.[2] پایان تاریخ در اسلام با بر پا شدن حکومت جهانی اسلامی توسط حضرت امام مهدی و طبق وعدهٔ الله ﷻ توسط حضرت عیسی ؑ صورت خواهد گرفت. طوری‌که در فصل اول گفته شد، که اسلام دین جدید نبوده بلکه تکمیل‌کنندهٔ ادیان آسمانی گذشته می‌باشد و چون الله ﷻ حکومت جهانی را برای حضرت عیسی ؑ در ادیان گذشته وعده داده بود، این وعده را تحقق خواهد بخشید، چون اسلام و تمام ادیان آسمانی، ادیان قومی و دودمانی نبوده بلکه دین برحق الله ﷻ می‌باشد که با منسوخ شدن ادیان گذشته، این حکومت جهانی توسط حضرت عیسی ؑ، نه آن طوری‌که یهودیان مدعی آن هستند به نمایندگی از یهودیان، بلکه به نمایندگی یگانه دین برحق الله ﷻ ، یعنی اسلام خواهد بود، چنانچه الله ﷻ می‌فرماید: و همانا ما پس از تورات در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایستهٔ ما به میراث می‌برند.[3]

---

۱. سورهٔ المائده؛ آیهٔ ۸؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۸)

۲ . سورهٔ النحل؛ آیهٔ ۹۰؛ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى (۹۰)

۳. سورهٔ الأنبیاء؛ آیهٔ ۱۰۵؛ وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۱۰۵)

اسلام: اول‌الزمان و آخرالزمان

الله ﷻ، خالق انسان، جهان، شیطان و تمام هستی بوده و الله ﷻ فرآیند تاریخی را طوری ساخته است که اگر تاریخ تکرار نشود، مراحل رویدادهای تاریخ تکرار می‌شود و اول تاریخ با آخر تاریخ ربط داشته، زیرا الله ﷻ می‌فرماید: اوست (الله ﷻ) اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست.[۱] تاریخ متشکل از جریانات جنگ خوب و بد بوده و این جنگ خوب و بد زمانی آغاز شد که ابلیس از درگاه الله ﷻ رانده شد و بنا بر تقاضای وی، الله ﷻ فرصت گمراه نمودن بندگان را به وی عطا نمود.

الله ﷻ، انسان را از خاک آفرید و سپس از روح خویش در او دمید و پس از دمیدن روح پاک خویش، به ملائکه امر نمود تا به وی سجده کنند. چنانچه الله ﷻ می‌فرماید: پس وقتی آن‌را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید[۲]. سجده‌ای که الله ﷻ؛ ملائک و ابلیس را بر آن فرمان داد، سجده برای کالبد خاکی آدم نبوده، بلکه سجده برای روح دمیده شده الهی در این کالبد خاکی بود. ولی، ابلیس از امر الله ﷻ سرکشی نموده و گفت: من آن نیستم که برای بشری‌که او را از گل خشك، از گل سیاه و بدبو آفریده‌ای، سجده کنم.[۳] سبب سرکشی ابلیس، تکبر و برتری‌جویی طبیعی بود که موجودات متکبر نظر به اصل و نسب خویش بر دیگران برتری‌جویی می‌کنند، و چون الله ﷻ موجودات متکبر را دوست ندارد، ابلیس را رانده و لعنت کرد. در اول تاریخ، ابلیس تکبر ورزیده و برتری‌جویی نمود و اکنون در مراحل پایانی تاریخ، گروهی از انسان‌ها در همکاری با ابلیس و اولادهٔ وی خود را برتر از دیگران دانسته و نظر به اصل و نسب خویش برتری‌جویی

---

۱. سورهٔ الحدید؛ آیهٔ ۳؛ هُوَ الْأَوَّلُ وَالآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳)

۲ . سورهٔ الحجر؛ آیهٔ ۲۹؛ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۲۹)

۳. سورهٔ الحجر؛ آیهٔ ۳۳؛ قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۳۳)

می‌کنند و خود را مردم برگزیده می‌دانند، درحالی‌که الله ﷻ در کالبد انسان از روح خویش دمیده و هر انسان حامل این روح الهی می‌باشد که نزد الله ﷻ برتری انسان‌ها نظر به اصل و نسب نبوده، بلکه نظر به اعمال نیکویشان می‌باشد. تمدن مدرن غربی که هدف نهایی‌اش به حکومت جهانی رسانیدن این مردم، به‌زعم خودشان برگزیده و برتر از همه می‌باشد، یک تمدن متکبر بوده و قدم در نقش پاهای ابلیس گذاشته و به همین جهت درحرکت است. این تمدن متکبر درصدد این است تا همه جهان را همگام با خودساخته و دنباله‌رو شیطان بسازد. ملاک متمدن بودن در این تمدن متکبر، ظاهرگرایی بوده و دریشی و نکتایی، متمدن بودن یک انسان را در این تمدن نشان می‌دهد. این تمدن چنان متکبر است که اگر حضرت عیسی علیه‌السلام دوباره آمده و دریشی و نکتایی به تن نداشته باشد او را نیز یک انسان بربری و غیر متمدن خواهند خواند.

در آغاز تاریخ، زمانی‌که الله ﷻ آدم را خلق کرد و او را در جنت جایگزین نمود، به وی گفت از همه نعمات در جنت می‌تواند مستفید شود الی یک درخت: و گفتیم ای آدم خود و همسرت در این باغ سکونت گیر و از هرکجای آن‌که خواهید، فراوان بخورید، ولی به این درخت نزدیك نشوید که از ستمکاران خواهید بود.[1] سپس شیطان نزد آدم علیه‌السلام آمده و به وسوسه کردن وی آغاز کرد و شیطان برای آدم علیه‌السلام گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی‌شود، راه نمایم؟ آنگاه از آن (درخت ممنوع) خوردند و برهنگی آنان برایشان نمایان شد و شروع کردند به چسپانیدن برگ‌های بهشت

۱. سورهٔ البقره؛ آیهٔ ۳۵؛ وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵)

بر خود و (این‌گونه) آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و به بیراهه رفت.[۱]
نکاتی قابل غور درآیات مبارکه این است که آدم ﷷ به سبب هوس زندگی جاودانگی و ملک و دولتی که هیچ‌گاه زوال نمی‌شود، یعنی حاکمیت جاویدان، به پروردگار خود عصیان ورزیده و به درخت نزدیک شد. زمانی‌که آدم ﷷ به درخت نزدیک شد معصومیت معنوی را ازدست‌داده و با از دست دادن معصومیت معنوی به برهنه بودن خویش آگاه شد و برای پوشانیدن برهنگی خویش از برگ‌های درخت استفاده نمود. هوس دولت و حاکمیت جاودانگی سبب از بین رفتن معصومیت معنوی شده و این هوس سبب ظلم می‌شود، چنانچه پروردگار ما برای آدم ﷷ می‌فرماید که به درخت نزدیک مشو ورنه از زمرهٔ ظالمان خواهی بود. اکنون در آخرالزمان، صهیونیست‌ها یک‌بار دیگر دنباله‌رو ابلیس شده و در قلب خویش هوس دولت جاویدان را می‌پرورانند که از بیت‌المقدس رهبری شود و به همین سبب برای رسیدن به این هدف بزرگ خویش از هیچ نوع ظلم دریغ نمی‌کنند.

موضوع مهم و حیاتی که هر مسلمان باید بداند، این است که الله ﷻ قبل از خلقت آدم ﷷ به ملائکه خطاب نمود که در زمین خلیفه‌اش را خلق می‌کند، ولی ملائکه نظر به علمی که الله ﷻ برایشان داده بود، نزد الله ﷻ عرض کردند که آیا در زمین خلیفه‌ای را خلق می‌کنی که فساد می‌کند و خون می‌ریزاند؟ خداوند ﷻ فرمود: آنچه من می‌دانم شما نمی‌دانید. پس وظیفهٔ آدم و اولاد آدم خلافت درروی زمین است و در مورد اینکه خلافت چه است، الله ﷻ برای خلیفهٔ خویش داوود ﷷ چنین می‌فرماید: ای داود! همانا تو را در زمین جانشین (و نماینده خود) قراردادیم، پس میان مردم به‌حق داوری کن و

---

۱. سورهٔ طه؛ آیه های۱۲۱-۱۲۰؛ فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى (۱۲۰) فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱۲۱)

از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌کند. بی‌تردید کسانی که از راه خدا منحرف می‌شوند، چون روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت دارند.[1] پس، خلیفه کسی است که به‌حق حکم می‌کند و خلافت حکومتی است مبنی بر حق و چون انسان خلیفهٔ الله ﷻ درروی زمین است باید برای این خلافت کار کند. در آغاز تاریخ، الله ﷻ وظیفهٔ خلافت را برای آدم سپرد و اکنون در پایان تاریخ، شیطان‌های انسی و جنی با توطئه‌ها خلافت را از بین برده و تقریباً تمام دولت‌های فعلی جهان جمهوری شده است که شعار آن حکومت مردم از طرف مردم بالای مردم است و در حقیقت این دولت‌ها حق الله ﷻ را به مردم سپرده‌اند.

اکنون در مراحل پایانی تاریخ، جنگی که میان خوب و بد آغازشده بود، شدت گرفته و ابلیس و پیروانش با هر نوع اسلحه‌ای که در دست دارند، به‌طرف حق پرتاب و برای طرح جهانی بزرگ شیطانی کار می‌کنند، ولی طبق وعدهٔ الله ﷻ، پیروزی نهایی از حق بوده و تاریخ با پیروزی حق بر باطل به پایان خواهد رسید.

طرح بزرگ جهانی

هر طفل یهودی می‌داند و باورمند به این است که بر طبق وعدهٔ الهی که برای بنی‌اسرائیل داده‌شده بود، تاریخ با آمدن یک مرد که پیامبر و مسیحا بوده و بر تمام جهان از بیت‌المقدس و از تخت داوود ﷷ حکومت خواهد کرد، پایان می‌یابد. یهودیان به این عقیده هستند که تاریخ با نظام جهانی یهودی که مرکز آن بیت‌المقدس خواهد بود، طوری که در زمان سلیمان ﷷ بود، پایان‌یافته

۱. سورهٔ ص؛ آیهٔ ۲۶؛ يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (۲۶)

و این حکومت جهانی یهودی، دین یهودیت را بر حق ثابت خواهد کرد.[۱] مسیحیان و مسلمانان نیز به این عقیده هستند که در آخرالزمان، مسیح آمده و حکومت جهانی را تأسیس خواهد نمود، اما مسلمانان باورمند هستند که عیسی ابن مریم وفات نکرده، بلکه وی توسط الله ﷻ به آسمان برده شده و دوباره خواهد آمد، ولی برعکس، یهودیان عیسی مسیح را تکذیب می‌کنند، بناءً منتظر کسی هستند که مسیح راستین نبوده، بلکه مسیح دروغین می‌باشد که مسلمانان او را بنام مسیح الدجال می‌شناسند و یهودیان، با تکذیب عیسی ﷺ، زمینه را برای مسیح الدجال آماده ساخته تا آن‌ها را شکار فریب خویش ساخته و به بزرگ‌ترین پیروان خویش مبدل سازد.

پس‌ازاینکه امپراتوری خزرها سرنگون شد و قوم خزر بیشتراً به اروپا مهاجرت کردند و برای اولین بار توانستند که در نژاد سامی جای گرفته و باقدرت تأثیرگذاری که از ثروت هنگفت به‌وجود آمده از سودخوری و تجارت جنسی در جوامع مسیحی و کلیسا به‌دست آورده بودند، جنگ صلیبی را تحریک کردند که سبب شد تا بیت‌المقدس را فتح کرده و مسلمانان را از بیت‌المقدس برانند و با به‌وجود آوردن قهرمانان معبدی تحت نام صلیبی‌ها فکر کردند که قدم نخستین برای آرمان بزرگ خویش را برداشته‌اند، اما مقاومت مسلمانان و جهاد پاک مسلمانان تحت رهبری صلاح‌الدین ایوبی، این آرمان آن‌ها را پیوسته با خجالتی دوباره به اروپا فرستاد. پس از شکست صلیبیان، نیروهای شیطانی درک کردند که آرمان بزرگ‌شان با مقابله فزیکی در رویارویی با مسلمانان نتیجه نخواهد داد، بناءً به ایجاد گروه‌ها و نهادهای مخفی بنام‌های چون فریمسنری، روشن‌ضمیران و غیره، نخست کنترول اروپا را به‌دست گرفته و با به‌وجود آوردن تمدن مدرن غربی، این تمدن تحت

---

1 .Imran N. Hosein; The Gold Dinar and Silver Dirham: Islam and the Future of Money; p 27

کنترول خویش را به‌سوی هدف بزرگ خویش رهبری کرده و با توطئه‌چینی توانستند خلافت اسلامی را از بین برده و متعاقباً فلسطین و بیت‌المقدس را دوباره به‌دست یهودیانی‌که بزرگ‌ترین قربانیان فتنهٔ دجال و بناءً پیروان دجال شده‌اند، سپرده و دولت دجالی اسرائیل را در بیت‌المقدس به‌وجود بیاورند. با به‌وجود آمدن تمدن مدرن غربی، بریتانیا به‌حیث نخستین ابرقدرت جهانی این تمدن، اساس ساختن این دولت که نهایت آن اجندای امپراتوری دجالی و امپراتور ساختن دجال را دنبال می‌کند، را گذاشته و امریکا به‌حیث دومین ابرقدرت این تمدن که البته پس از نسل‌کشی مردم اصیل امریکایی توسط اروپایی‌ها به این تمدن پیوسته بود، رسماً به ایجاد حکومت اسرائیل کمک کرده و آن‌را به رسمیت شناخت.

صهیونیست‌ها با تأثیرگذاری جوامع مخفی در اروپا و خصوصاً بریتانیا، از این قدرت جهانی استفاده کرده و اساس دولت دجالی اسرائیل را در بیت‌المقدس گذاشتند و سپس با رسماً روی صحنه سیاسی آمدن در قالب حزب صهیونیزم، از امریکا برای تشکیل اسرائیل و قدرتمند ساختن این کشور استفاده کرده و برای انتقال قدرت از امریکا به اسرائیل به‌حیث سومین و آخرین ابرقدرت جهانی این تمدن، امریکا را نیز به زوال مواجه خواهند کرد. امریکا مانند همتای پیشین خود دل‌چسبی عجیب به بیت‌المقدس و دولت یهودی اسرائیل نشان داده و با کمک مالی ۱۲۰ هزار میلیون دالری از تولد اسرائیل تاکنون، استفادهٔ بیش از ۳۹ ویتو (حق رد) برای محافظت اسرائیل از قوانین بین‌المللی در مقابل ظلم‌های این دولت صهیونیستی در سازمان ملل متحد و از بین بردن دشمنان اسرائیل توسط قوه‌های نظامی خصوصاً کشورهای اسلامی، اسرائیل را آمادهٔ این می‌نماید تا بتواند مرحلهٔ سوم و نهایی تمدن مدرن غربی را همان‌طوری‌که امریکا جایگزین بریتانیا شد، اسرائیل جایگزین

امریکا شده، عملی ساخته و مردی در بیت‌المقدس به‌حیث مسیحا اعلان حکومت جهانی کرده و خود را مسیحای یهودیان معرفی کند.

صهیونیست‌ها پس از تشکیل اسرائیل در بیت‌المقدس، به فکر قدرتمند ساختن این دولت یهودی جدیدالتشکیل به حمایت تمدن مدرن غربی به سرکردگی امریکا شدند. امریکا، بر علاوهٔ کمک‌های مالی و نظامی، به کمک استخباراتی اسرائیل پرداخته و در هر مسئله‌ای که اسرائیل مورد تهدید و یا هم موردنقد جامعهٔ جهانی قرارگرفته است، امریکا به نحوی از انحا به پشتیبانی اسرائیل عمل نموده است. زمانی‌که امریکا در سال ۱۹۷۹م، اولین ستلایت پیش رفته بنام *KH-11*[1] که دارای قدرت عکس گیری باکیفیت بلند (HD) از ساحهٔ صدها کیلومتری را داشت، به مدار زمین فرستاد، درحالی‌که بزرگ‌ترین متحد جهانی‌اش (انگلستان) از عکس‌های گرفته‌شده برای مقاصد استخباراتی مستفید نمی‌شد، اسرائیل مستقیماً به این ستلایت دسترسی داشته و توسط همین معلومات استخباراتی توانست مرکز تحقیقات نظامی عراق در اوسیراک را با هواپیماهای نظامی که توسط امریکا به اسرائیل کمک شده بود، مورد بمباردمان قرار دهد و باوجوداینکه اسرائیل در این حمله تمام قوانین بین‌المللی را زیر پا گذاشته و در سال‌های ۱۹۷۵م برعلیه این قانون‌شکنی اسرائیل در سراسر جهان تظاهرات صورت گرفت، امریکا که خود را نگهبان قوانین بین‌المللی محسوب می‌کند، به گوش‌های خویش پنبه‌زده و هیچ عکس‌العمل نشان نداد.

در عصر تکنالوژی، سلاح اتمی یکی از عناصر عمدهٔ قدرت جهانی بودن بشمار رفته، بناءً اسرائیل سال‌های محدودی پس از تشکیل، به فکر ساختن سلاح‌های اتمی شده و درحالی‌که امریکا توسط هواپیماهای اکتشافی و

1 .Seymour M. Hersh; The Samson Option; 1. A Secret Agreement

استخباراتی U-2 که برای نظارت از تحرکات نظامی اتحاد جماهیر شوروی ساخته‌شده بود، مرکز تحقیقات اتمی اسرائیل در نقب را تحت نظارت داشت و از پروگرام ساخت سلاح‌های اتمی اسرائیل باخبر شده بود، هیچ نوع عکس‌العمل نشان نداده و درحالی‌که کشورهای اسلامی را با تهمت داشتن سلاح‌های اتمی موردتهاجم نظامی قرار می‌دهد، اسرائیل اتمی را که حتی پیمان منع گسترش سلاح‌های اتمی را امضاء نکرده است، باوجود داشتن بیش از ۲۰۰ سلاح اتمی که در سال ۲۰۱۶م در ایمیل‌های فاش شدهٔ وزیر دفاع امریکا کولن پاول افشا شد[1]، هیچ نقد نکرده و حتی رسانه‌ها نیز در مورد آن به‌نقد اسرائیل نپرداختند، بلکه کمک‌های نظامی، مالی و حتی اتمی امریکا و تمدن مدرن غربی همچنان ادامه دارد.

پس‌ازاینکه صهیونیست‌ها جای پای در فلسطین و در سرزمین مقدس یافتند و دولت یهودی صهیونیستی اسرائیل تشکیل‌شده و به یک قدرت اتمی مبدل گردید، این دولت صهیونیستی به فکر آرمان و طراحی پلان‌ها برای تطبیق این پروژهٔ بزرگ اسرائیلی شدند. اسرائیل طراح امورات نظم جهانی شده و تمدن مدرن غربی در رأس امریکا به‌حیث مأموران عملی کنندهٔ طرح بزرگ اسرائیل برای آرمان بزرگ اسرائیل در جهان به فعالیت می‌پردازند.

در سال ۱۹۸۲م اودن ینن (Oden Yinon) ژورنالیست و یکی از اشخاص نزدیک در سیاست خارجهٔ اسرائیل که ارتباط نزدیک با وزارت خارجهٔ اسرائیل داشت، مقالهٔ را تحت عنوان استراتژی صهیونیست‌ها در خاورمیانه در مجلهٔ سازمان جهانی صهیونیست (World Zionist Organization) به نشر رسانید که بعدها به‌حیث پالیسی خارجی اسرائیل از آن کار گرفته‌شده و بنام

---

1 .Times of Israel (In leaked emails); Colin Powell says: Israel has 200 nukes (Dated: Sep. 15, 2016)

پلان ینن (*Yinon Plan*)[1] نیز شناخته می‌شود. این پلان دارای دو طرح و مقصد عمده برای بقاء اسرائیل بود. اولاً، پیشنهاد می‌کند که اسرائیل باید به یک قدرت امپریالیستی منطقه مبدل شده و ثانیاً، باید تمام منطقه را به دولت‌های کوچک تبدیل نموده و تمام دولت‌های عربی تجزیه شوند. برای این کار هر دولت عربی و خصوصاً آن دولت‌هایی که دارای اهداف واضح و منسجم ملی هستند، هدف قرار می‌گیرند. این پلان تمام نقاط ضعف مسلمانان را خاطرنشان ساخته تا در آینده صهیونیست‌ها بتوانند از این نقاط ضعف برای ایجاد تشنجات در جهان اسلام و در مقابل قدرتمند ساختن اسرائیل استفاده کنند. نقاط ضعفی را که این پلان برای ستراتژیست‌های اسرائیلی برجسته می‌سازد، اختلافات مذهبی، قومی، نژادی و ملی است که با استفاده از آن اسرائیل می‌تواند دولت‌های عربی را تضعیف و مشغول اختلافات و جنگ‌های داخلی کند. نظر به این پلان، عراق باید به یک دولت شیعه، یک دولت سنی و یک دولت کردی تجزیه شود. اختلافات بالای صحراهای هسپانیوی میان مراکش و الجریا تشدید داده‌شده و همچنان، به اختلافات داخلی در این کشورها تشدید داده شود. در سودان، مسلمانان سنی که یک اقلیت هستند، بالای اکثریت افریقایی‌ها، بت‌پرستان و مسیحیان حکومت دارد، بناءً ایجاد اختلاف میانشان ساده است. همچنان، سوریه و لبنان متشکل از شیعه‌های علوی و سنی‌ها می‌باشد که در سوریه دوازده فی‌صد شیعه‌های علوی بالای اکثریت سنی حکمروایی می‌کنند و لبنان هم چنین یک حالت دارد و نشان‌دهندۀ حالت متزلزل بودن این دولت‌ها می‌باشد. مصر بخش عمدۀ این طرح را تشکیل می‌دهد، چون نظر به این پلان، اگر مصر سقوط کند و دچار تجزیه شود، کشورهای چون لیبیا، سودان و حتی کشورهای

---

۱. برای مطالعۀ بیشتر به The Zionist Plan for the Middle East توسط Israel Shahak مراجعه شود.

دوردست اسلامی نیز دچار چنین حالت می‌شود، و همین‌طور در تمام جهان اسلام کوشش به ایجاد تفرقه و جنگ‌های داخلی شود. بخشی از این پلان چنین بیان می‌کند: تجزیهٔ کامل لبنان به پنج ولایت به‌حیث مقدمه برای تجزیهٔ تمام جهان عرب مشمول مصر، سوریه، عراق و جزیرهٔ عرب شمرده‌شده و اکنون به همان طرف درحرکت است. بعداً تجزیهٔ سوریه و عراق به ساحات خاص نظر به قوم و مذهب، همانند لبنان، از اهداف اولیهٔ درازمدت اسرائیل در بخش شرقی می‌باشد، درحالی‌که تجزیهٔ قدرت‌های نظامی این دولت‌ها اهداف اولیهٔ کوتاه‌مدت اسرائیل است. سوریه مطابق به ساختار قومی و مذهبی به چندین دولت مانند لبنان امروزی طوری تجزیه می‌شود که در امتداد ساحل آن‌یک دولت شیعهٔ علوی، در حلب یک دولت سنی، در دمشق یک دولت سنی دیگر که دشمن همسایه‌های شمالی خویش باشند، و یک دولت دروزی‌ها (مذهبی که از اسماعیلیه‌ها جدا شدند) در تپه‌های جولان ما (یعنی اسرائیل تپه‌های جولان را از خود می‌داند) و منطقهٔ حوران تشکیل شود. این حالت، صلح و امنیت اسرائیل را در درازمدت تأمین نموده که اکنون ایجاد چنین حالت در دسترس ما قرار دارد.[1] برخلاف طرح ینن، جنگ هشت‌سالهٔ ایران-عراق که در سال ۱۹۸۸م خاتمه یافت و سبب تلفات میلیونی شد، نتوانست عراق را پارچه‌پارچه کند و عراق پس‌از این جنگ یک‌بار دیگر به‌حیث یک کشور متحد به بازسازی آغاز کرده و یک قدرت منطقوی شد. همچنان، محاسبات ینن در مورد مصر نتیجهٔ مطلوب برای صهیونیست‌ها نداشته و مصر هم تحت رهبری واقع‌بینانهٔ حسنی مبارک رئیس اسبق مصر به یک ملت متحد و یک قدرت منطقوی با روابط حسنهٔ دیپلماتیک با قدرت‌های جهان، مصر را از تجزیه بازداشته و طرح شوم اسرائیل را برای

1 .Translated and Edited by: Israel Shahak; The Zionist Plan for the Middle East; p 11

تسخیر صحرای سینا ناکام ساخت. لبنان همچنان که از جنگ‌های داخلی و اشغال اسرائیل نجات یافته بود، رو به متحدشدن می‌رفت.

پس از عدم موفقیت قسمی طرح ینن، انستیتیوت مطالعات پیشرفتهٔ راهبردی و مطالعات سیاسی اسرائیل، راهبرد جدید به تعقیب طرح ینن را تحت عنوان یک قطع آشکارا: یک راهبرد جدید برای حفظ قلمرو (A Clean Break: A New Strategy for Securing the Realm[1]) طرح کرده که بر قطع راهبردهای ناموفق قبلی تأکید داشته و تحت راهبرد جدید، به پنج نکات مهم و مفید برای اهداف دراز و کوتاه‌مدت اسرائیل اشاره‌شده است.

۱. حمایت بیشتر کانگرس امریکا از اسرائیل و راهبردهای اسرائیلی که عمدتاً شامل دریافت حمایت از اعضای کلیدی کانگرس امریکا، همکاری راهبردی دفاعی موشکی با امریکا، دریافت حمایت از اعضای کانگرس امریکا که معلومات کمتر در مورد اسرائیل دارند، بهره‌برداری از حمایت به‌دست‌آمده برای انتقال سفارت امریکا از تل ابیب به بیت‌المقدس و دوباره زنده ساختن لفاظی‌های جنگ سرد برای پیشکش وضعیت اسرائیل به مردم امریکا می‌شود.

۲. از بین بردن راه‌حل صلح برای صلح (صلح برای صلح که همچنان بنام راه‌حل دو دولت و زمین برای صلح شناخته می‌شود، هنوز هم برای راه‌حل منازعهٔ فلسطین و اسرائیل در جامعه بین‌المللی به شمول امریکا، اتحادیه اروپا و فلسطینی‌ها بزرگ‌ترین سطح پذیرش را دارا می‌باشد که در این تفاهم‌نامه، اسرائیل باید به قطعنامه‌های شماره ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد احترام گذاشته و از قلمروهایی که توسط قوهٔ نظامی در جنگ ماه جون

۱.برای مطالعه بیشترمراجعه شود به: (Institute for Research: Middle Eastern Policy, Inc.; Middle EastForeign Policy; Policy Brief; March 27 2003) و (Grand F. Smith;Big Israel: How Israel`sLobby Moves America)

۱۹۶۷م اشغال نموده و شامل کرانه باختری، نوار غزه و شرق بیت‌المقدس می‌شود، را به فلسطین واگذار کند.[1]) که شامل حذف حرکت‌ها به‌سوی یک صلح فراگیر به‌جای راهبرد صلح برای صلح، تلاش برای مشروعیت تعقیب نظامی مبارزان فلسطینی، مضایقه نمودن کمک امریکا به فلسطین، مشروعیت بخشیدن ادعای تاریخی دوهزارساله مبنی بر اینکه سرزمین مقدس مربوط یهودیان می‌باشد و مجبور ساختن اعراب برای به رسمیت شناختن اسرائیل در مقابل صلح.

۳. محاصره، بی‌ثبات‌سازی و از بین بردن رقیبان منطقوی که شامل معرفی دولت‌های عربی به‌حیث دولت‌های دیکتاتوری و فاقد مشروعیت، کار با ترکیه و اردن برای فرستادن اقوام متخاصم عرب در سوریه، زیر سؤال بردن مشروعیت دولت سوریه توسط رسانه‌ها، محاصرۀ سوریه، حمله بالای سوریه، رد نظریۀ زمین برای صلح در بلندی‌های جولان، نصب شاه هاشمی در عراق و محاصرۀ سوریه توسط این رژیم عراقی دوست با صهیونیست‌ها، داخل کردن پای سوریه، ایران و عراق در لبنان و وابسته ساختن شیعه‌های لبنان به اردن بجای عراق.

۴. اصلاحات اقتصادی شامل دور ساختن صهیونیست‌های چپ از اقتصاد، اصلاحات عمومی اقتصاد اسرائیل، کاهش مالیات، از بین بردن ضرورت به کمک امریکا و متکی شدن به اقتصاد داخلی و از بین بردن ضرورت برای دفاع توسط قوه‌های نظامی امریکا.

۵. احیاء صهیونیزم شامل تشدید احساسات ملی و ساختن راهبرد ملی دفاعی برای بقاء.

1. Colin Flint; The Geography of War and Peace: From Death Camps to Diplomats; p 298

یهودیان، تورات را طوری تحریف کرده‌اند که سرزمین بین‌النهرین، یعنی سرزمینی‌که میان دریای نیل و دریای فرات موقعیت دارد، را حق خداداد بنی‌اسرائیل می‌دانند و آرزوی صهیونیست‌ها نیز پهن ساختن قلمرو اسرائیل از دریای نیل تا فرات می‌باشد که صهیونیست‌ها آن‌را پروژۀ اسرائیل بزرگ‌تر (The Greater Israel Project) نامیده و راهبردهای صهیونیستی به شمول پلان ینن و یک قطع آشکارا همین هدف را دنبال می‌کند. درحالی‌که، یهودیان که خویش را یهودیان ارتودوکس می‌نامند، معتقد به این هستند که یهودیان حق تشکیل دولت را ندارند، صهیونیست‌ها با استفاده از تورات تحریف‌شده که می‌گوید: در آن روز، خداوند با ابرام (ابراهیم) عهد بست و گفت: این زمین را از نهر مصر (دریای نیل) تا به نهر عظیم (نهر فرات) به نسل تو بخشیده‌ام[۱]، با استفاده از هر نوع حیله، فریب و ظلم دنبال برپا سازی این دولت یهودی هستند و تمدن مدرن غربی که برای اولین بار اتحاد یهودی-مسیحی را به‌وجود آورد، اسرائیل را برای این آرمان بزرگ کمک می‌کند. صهیونیست‌ها با استفاده از آیۀ تورات، یهودیان و مسیحیان صهیونیست را متقاعد ساخته‌اند که برپا سازی این حکومت یهودی مقدمه‌ای است برای آمدن مسیح موعودشان که از بیت‌المقدس بر تمام جهان، مانند داوود ﵇ و سلیمان ﵇، حکومت خواهد کرد، درحالی‌که مسلمانان می‌دانند که مسیحایی که برای آن یهودیان و مسیحیان صهیونیست کار می‌کنند، مسیح دروغین (دجال) می‌باشد. بزرگان صهیونیست تماماً معتقد به پروژۀ اسرائیل بزرگ‌تر بوده چنانچه تئودور هرزل پدر صهیونیست‌ها در کتاب خاطرات خویش می‌-نویسد: قلمرو دولت یهودی از دریای مصر تا فرات امتداد دارد[۲] و خاخام یهودی بنام فیشمن که یکی از اعضای آژانس یهودی برای فلسطین در کمیته

---

۱. کتاب پیدایش؛ باب پانزدهم؛ عهد خدا با ابرام؛ آیۀ ۱۸

2 .Theodore Harzl; Complete Diaries; Vol. II; p 711

اختصاصی رسیدگی ملل متحد برای فلسطین است، به تاریخ ۹ جولای ۱۹۴۷م چنین اظهار داشت: سرزمین موعود از دریای مصر تا فرات امتداد داشته و شامل بخشی از سوریه و لبنان می‌باشد.[1]



نقشه‌ای که نشاندهندۀ مناطقی است که اسرائیل میخواهد بدست بی‌آورد

برای تطبیق پروژۀ اسرائیل بزرگ‌تر، یهودیان یک حملۀ بزرگ پرچم دروغین را در یازدهم سپتمبر سال ۲۰۰۱م در امریکا راه‌اندازی کرده و مسئولیت آن‌را به دوش اسامه بن‌لادن، رهبر اسبق القاعده و بالآخره تمام مسلمانان انداختند. حملۀ یازدهم سپتمبر یکی از بزرگ‌ترین و نادرترین فریب‌های قرن بیست و یکم بوده، زیرا تا هنوز دولت امریکا که این حمله را مقدمه‌ای برای جنگ با اسلام در افغانستان و خاورمیانه استفاده کرد، به سؤالات محققین از قبیل: چطور ۱۹ مسلمان عرب چهار بار در یک روز، پیشرفته‌ترین سیستم امنیتی دنیا را برهم زدند؟، با فروریختاندن آسمان‌خراش‌ها به‌صورت سقوط آزاد، قوانین فزیک را شکست دادند؟، با سوختاندن چوکات‌های فولادین ساختمان با درجۀ غلیان ۱۵۱۰ درجۀ سانتی

---

1 .International Organization for the Elimination of all forms of Racial Discrimination; Zionism & Racism; p 149

گرید توسط نفت هواپیما با حرارت ۸۰۰ درجهٔ سانتی گرید، قوانین کیمیا را شکست دادند؟، چطور سه تعمیر را توسط اصابت دادن هواپیماها به دو تعمیر آن فرو ریختاندند؟، چطور قانون تخریب سیستماتیک انجنیری را با سقوط جابجایی تعمیرها بدون اینکه در قسمت تحتانی آن بمب‌گذاری کنند، را غلط ثابت کردند؟، و بالآخره، چطور حرارتی که یک آسمان‌خراش را سوزاند، شناسنامهٔ حمله‌کننده را نمی‌تواند بسوزاند؟. حادثهٔ یازدهم سپتمبر به‌حیث مقدمه برای پروژهٔ اسرائیل بزرگ‌تر و عملی کردن راهبردهای کوتاه‌مدت و درازمدت اسرائیل استفاده‌شده و امریکا به‌حیث ابرقدرت جهان مشغول از بین بردن رقیبان اسرائیل و بی‌ثبات ساختن خاورمیانه طبق راهبردهای اسرائیلی شد و می‌توان گفت امریکا رسماً جنگ‌های اسرائیل را تا اکنون پیش می‌برد، چنانچه جنرال چهار ستارهٔ امریکایی، وینسلی کلارک، در اعتراف خود با تلویزیون دموکراسی نو (Democracy Now) چنین بیان کرد: وقتی به پنتاگون رفتم از همکارانم آگاه شدم که امریکا پلان جنگ و از بین بردن هفت مملکت مسلمان را دارد و وقتی دلیلش را پرسیدم، همکارانم گفتند: وقتی یک چکش به‌دست داری، هر مشکل برایت میخ معلوم می‌شود و چکش امریکا هم اردوی آن است، بناءً امریکا پلان از بین بردن این هفت مملکت را دارد که عبارت‌اند از عراق، سوریه، لبنان، لیبیا، سومالیا و بالآخره ایران.[1] امریکا به سرکردگی ناتو از حملهٔ یازدهم سپتمبر که هیچ ربطی به مسلمانان نداشت، به‌حیث مقدمه برای جنگ با جهان اسلام استفاده کرده، نخست سرزمین افغانستان، سپس به بهانهٔ جنگ با تروریزم و داشتن سلاح‌های کشتارجمعی عراق را نیز اشغال کردند. در مورد اینکه امریکا چرا بحرها دور در خاورمیانه درگیر شده است، تئوری‌ها و نظریات سیاسی و

1 .Milena Rampoldi; The Tragedy of Palastine and its Children; p 133

اقتصادی بی‌شماری وجود دارد که از آن جمله مهم‌ترین آن جنگ با تروریزم، به‌دست آوردن ذخایر نفتی، نگهداشت انحصار پطرودالر، صادر نمودن و ترویج دموکراسی و منافع جیوپولیتیکی و کنترول قدرت‌های منطقوی می-باشد. اما، خاورمیانه از امریکا بسیار دور واقع‌شده است و هیچ‌گاه خطر جدی را متوجه امریکا نخواهد کرد، بناءً این نظریه که امریکا به‌خاطر امنیت ملی خویش در خاورمیانه درگیر است، طفلانه به نظر می‌رسد. امریکا دارای ذخایر عظیم نفتی جهان می‌باشد و بیشترین نفت وارداتی آن از امریکای جنوبی و افریقا تمویل می‌شود، بناءً ذخایر نفتی خاورمیانه درحالی‌که یک قوهٔ محرک کوچک برای مداخلهٔ امریکا در خاورمیانه می‌تواند باشد، عامل اصلی مصرف هنگفت مالی، نظامی و خون نظامیانش نمی‌تواند باشد، درحالی‌که انحصار پطرودالر یکی از عوامل می‌تواند باشد، عامل عمدهٔ درگیری امریکا در خاورمیانه نیست، زیرا سوریه هیچ تهدیدی را به انحصار پطرودالر مواجه نساخته بود. یکی از دلایلی که بیشتر کارشناسان بر آن تأکیددارند، صدور و ترویج دموکراسی توسط امریکا در خاورمیانه است، ولی امریکا طی سالیان متمادی متحد وفادار کشورهای غیر دموکراتیک جهان بوده است، بناءً احمقانه است اگر کسی فکر کند که امریکا برای ترویج دموکراسی در خاورمیانه درگیر جنگ شده است و بالآخره بعضی‌ها رقابت‌های جیوپولیتیکی با قدرت‌های در حال ظهور چون چین و روسیه را عامل مداخلهٔ امریکا در خاورمیانه تلقی می‌کنند، ولی بهترین مناطقی که با کنترول آن امریکا بتواند چین و روس را محاصره کند، کشورهای چون فیلیپین، ویتنام، آسیای مرکزی و بالکان می‌باشد. تئوری‌هایی که فوقاً ذکر گردید، ابزار خوب برای فریب دادن مردم امریکا، سیاست‌مداران امریکا و جهانیان می‌باشد، درحالی‌که امریکا در درگیری خاورمیانه، یگانه هدف راهبردی اسرائیل را عملی ساخته تا با از بین بردن و تضعیف کشورهای اسلامی خاورمیانه،

اسرائیل بتواند به‌آسانی پروژۀ بزرگ خویش را تطبیق و عملی کرده و امپراتوری یهودی-صهیونیستی را که پکس یهودی (Pax-Judaica) نامیده می-شود، برپا سازد.

جنگ بزرگ، ملحمه یا آرمگدون (Armageddon)

برای اینکه اسرائیل بتواند امپراتوری که خواب دوهزارسالۀ یهودیان است، برای مسیح موعود خود در منطقۀ بزرگ بین‌النهرین که شامل بخش اعظم سوریه، تقریباً نصف عراق، تمام اردن، لبنان، کویت، فلسطین و بخش کوچکی از مصر و عربستان سعودی می‌شود، را برپا سازد یا باید اسرائیل به‌صورت ناگهانی بزرگ‌شده و یا هم جهان کوچک شود! چون بزرگ شدن اسرائیل به‌صورت ناگهانی مستلزم یک معجزه است و با در نظر داشت موجودیت قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های در حال صعود غیرممکن بوده، بناءً اسرائیل به فکر کوچک‌سازی جهان و از بین بردن قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های منطقوی می‌باشد. کوچک شدن جهان و از بین رفتن قدرت‌های بزرگ تنها توسط جنگ اتمی امکان‌پذیر بوده که اسرائیل یکی از طرف‌های جنگ در آن نباشد و سایر قدرت‌ها توسط سلاح‌های اتمی یکدیگر را از بین برده و اسرائیل بتواند به‌حیث کشور یکه‌تاز دنیا جایگزین امریکا شود که عصر کنونی بسیار نزدیک به این مرحلۀ انتقال می‌باشد.

جنگ بزرگ آمدنی را یهودیان و مسیحیان بنام آرمگدون و مسلمانان بنام ملاحم می‌شناسند، اما برخلاف سایر ادیان، صهیونیست‌ها دنبال برپا سازی این جنگ هستند درحالی‌که سایر ادیان نمی‌خواهند این جنگ را خودشان به راه بیندازند. هر سه دین ابراهیمی به این عقیده هستند که جنگ‌های آخرالزمان در شام که شامل لبنان، فلسطین و بخش عمدۀ آن سوریه می‌شود،

رخ خواهد داد، اما اسلام سلسلهٔ دقیق این وقایع را طوری بیان نموده است که بدون مطالعهٔ علم‌الاخرالزمان، درک وقایع سیاسی و اقتصادی امروز ناممکن به نظر می‌رسد و هر مسلمان باید رجوع کند به پیش‌بینی‌های اسلام در مورد فتنه‌ها و جنگ‌های آخرالزمان، تا شامل این فتنه‌ها نشده و راه درست را در این عصر اغتشاش انتخاب کرده بتواند.

حضرت محمد ﷺ در حدیثی فرموده‌اند: آن‌وقت نزدیک است که برای اهل عراق یک قفیز (خوراک) و یک درهم نیاید، پرسیده شد از کجا؟، آن‌حضرت ﷺ فرمود: از طرف عجم (غیر عرب‌ها)، آن‌ها جلو این جیره را می‌گیرند. سپس فرمود: آن‌وقت نزدیک است که برای اهل شام یک دینار و یک مُدّ (طعام) نیاید. گفتیم: از کجا؟ فرمود: از طرف رومی‌ها. سپس لحظهٔ سکوت اختیار فرموده گفت: در آخر، امت من خلیفه‌ای خواهد بود که اموال را مشت مشت تقسیم می‌کند و شمارش نمی‌کند (باسخاوت بخشش می‌کند)[1]. چهار روز پس از حملهٔ عراق بالای کویت، در دوم اوگوست ۱۹۹۰م، قطعنامهٔ ۶۶۱ شورای امنیت ملل متحد، تحریم جامع تجارت را بالای عراق وضع نمود. این تحریم واردات هر نوع کالای عراقی را توسط اعضای سازمان ملل متحد و همچنان فروش هر نوع کالا را به عراق منع قرار داده بود.[1] همچنان، سوریه در سال ۱۹۷۹م، پس‌ازاینکه امریکا سوریه را یک کشور حامی تروریزم خواند، مورد تحریم اقتصادی قرار گرفت. اگرچه به‌شدت این تحریم در سال‌های پس از ۱۹۷۹م افزوده می‌شد، محدودیت‌های بیشتر در سال ۲۰۱۱م بر این تحریم از طرف اتحادیه اروپا و امریکا افزوده شد. در حدیث فوق، حضرت محمد ﷺ، تحریم عراق را از طرف غیر عرب‌ها، یعنی تمام جهان پیش‌بینی نموده بود و شگفت‌انگیز است که تحریم بالای

1 .Spencer C. Tucker; The Encyclopedia of Middle East Wars. The United States in the Persian Gulf, Afghanistan and Iraq Conflicts; p 598

عراق توسط اعضای ملل متحد که تقریباً تمام جهان را در برمی‌گیرد وضع گردید، و شگفت‌انگیزتر این است که تحریم بالای سوریه از طرف اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها (رومی‌ها) وضع گردید. آن‌حضرت ﷺ، شرایط پس‌ازاین تحریم‌ها را با آمدن خلیفهٔ سخاوتمند (حضرت امام مهدی) پیش‌بینی نموده است که پس از جنگ جهانی سوم و در زمانی‌که تمام امت را فتنه و ظلم فراگرفته باشد، ظهور خواهد کرد.

آن‌حضرت ﷺ فرمودند: قیامت تا آنگاه برپا نخواهد شد که دریای فرات، کوه طلا آشکار کند و مردم به‌خاطر آن باهم می‌جنگند و از هر صد نفر ۹۹ نفر کشته می‌شود و هرکسی می‌گوید: شاید من نجات یابم.[1] و در روایت دیگر آمده است: مسلمانان نباید از آن چیزی بردارند.[2] دریای فرات که از ترکیه سرچشمه می‌گیرد، از سوریه و عراق عبور می‌کند. اکثر ذخایر نفتی سوریه و عراق در امتداد دریای فرات واقع‌شده است و بیشترین جنگ‌ها اکنون در این دو کشور بالای مناطقی است که در امتداد دریای فرات واقع‌شده‌اند. نفت یکی از باارزش‌ترین کالاهای تجارتی قرن گذشته و قرن کنونی بوده که میزان صنعت و توسعهٔ اقتصادی کشورهای صنعتی را تعیین می‌کند و اقتصاددانان آن‌را بنام طلای سیاه نیز یاد می‌کنند. پس از معاهدهٔ امریکا با عربستان سعودی (پطرودالر)، نفت به‌حیث پشتیبانهٔ پول امریکایی عمل کرده و جایگزین طلا به‌حیث پشتیبانهٔ اسعاری شد. پس می‌توان گفت که جنگ بزرگ بالای طلای سیاه که در امتداد دریای فرات آشکارشده است، صورت می‌گیرد. حضرت محمد ﷺ جنگی را که بالای طلای که در دریای فرات نمایان می‌شود، چنان شدید بیان نموده است که در آن از هر صد جنگجو، ۹۹ تن آن کشته می‌شود. تاریخ بشری شاهد جنگ‌های شدید بوده است، ولی

---

۱ . صحیح مسلم؛ حدیث ۷۴۵۴

۲ . صحیح بخاری؛ حدیث ۷۱۱۹

تاریخ، جنگی را شاهد نبوده است که از هر صد جنگجو ۹۹ تن آن از بین رفته باشد، پس با مشاهدهٔ قدرت‌های درگیر در شام و گفتهٔ رسول خدا ﷺ می‌توان گفت که این جنگ یک جنگ مرسوم نبوده، بلکه جنگی است که در آن سلاح‌های کشتارجمعی استفاده خواهد شد و خطرناک‌ترین سلاح کشتارجمعی عصر ما، سلاح اتمی می‌باشد و جهان در مرحله‌ای قرارگرفته است که هرلحظه امکان وقوع این جنگ اتمی میان قدرت‌های درگیر در شام که شامل ناتو، روسیه، ایران، عربستان سعودی و حتی چین می‌شود، می‌رود. آن‌حضرت ﷺ، شدت جنگ را چنان تشریح نموده است که پرنده‌ها در آسمان خواهند افتید که شاید توسط شعاع‌های رادیواکتیو (RadioActive) چنین اتفاق بیفتد و همچنان آن‌حضرت ﷺ، برگشت مردم را به سلاح‌ها و سواری‌های گذشته پیش‌بینی نموده است که دال بر از بین رفتن تکنالوژی است که تنها توسط جنگ اتمی می‌تواند اتفاق بیفتد، چنانچه آن‌حضرت ﷺ می‌فرمایند: قیامت تا زمانی برپا نمی‌شود که میراث تقسیم نشود و مردم به تقسیم غنیمت شادمان نشود، سپس آن‌حضرت ﷺ با دستش به شام اشاره کرد و فرمود: لشکری علیه مسلمانان آماده می‌شود و مسلمانان نیز خود را برای آنان آماده می‌کنند. راوی می‌گوید: من گفتم: منظور شما رومیان هستند؟ فرمود: آری... خداوند ﷻ شکست را نصیب کافران می‌کند و کشتار بزرگی رخ می‌دهد که نظیر آن دیده نشده است، تا حدی که پرنده‌ها در هوا می‌میرند... آنان در همین وضعیت به سر می‌برند که از جنگ بزرگ‌تری باخبر می‌شوند و شیون کننده‌ای آنان را صدا می‌زند: دجال به اهل و خانوادهٔ آنان حمله برده و قصد آزار آنان را دارد. در این هنگام آنان اموال و غنائمی را که در دستشان است، می‌اندازند و به‌سوی دجال می‌شتابند و ده سوارکار را

به‌عنوان پیش‌قراول می‌فرستند. آن‌حضرت ﷺ فرمود: من اسم آن‌ها و اسم پدرانشان و رنگ اسپ‌هایشان را می‌دانم[۱].

الله ﷻ، قرآن را کتابی خوانده است که روشنگر همه‌چیز است، چنانچه می‌فرماید: و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارت‌گری است، بر تو نازل کردیم.[۲] پس، قرآن کریم جنگ اتمی که یکی از مهم‌ترین رویدادها در تاریخ بشریت خواهد، بود را نیز روشن نموده است. الله ﷻ می‌فرماید: مسلماً ما آنچه را (از درخت، نبات، حیوان، دریا و دیگر آثار) روی زمین است، زینت زمین قراردادیم تا آنان را آزمایش کنیم که کدامشان از حیث عمل نیکوترند. و بی‌تردید ما آنچه را روی زمین است، سرانجام، خاک بی گیاه خواهیم کرد.[۳] کارل سگان (Carl Sagan) که در مطالعات تأثیرات جنگ اتمی با جوشنا لیدربرگ (Joshna Lederberg) برنده جایزۀ نوبل همکار بوده و همچنان کارل جایزۀ دستاورد استثنائی ساینسی را از سازمان ناسا (NASA) به‌دست آورده است، بر علاوۀ اینکه جنگ اتمی را بعید ندانسته، می‌گوید: به‌استثناء احمق‌ها و دیوانه‌ها، همه می‌دانند که جنگ اتمی یک فاجعه نادر انسانی خواهد بود. یک بمب اتمی معمولی با مثمریت دو میگا تن معادل است به دو میلیون تن ترای‌نایتروتلویین (*TNT*) که معادل است به تمام مواد انفجاری که در جنگ جهانی دوم استفاده‌شده بود. جنگ اتمی سبب از بین رفتن قسمی طبقۀ اوزون شده و عواقب جدی بالای بیولوژی تمام کرۀ خاکی خواهد داشت و رسیدن شعاع آفتاب به زمین کاهش‌یافته که زندگی برای نباتات را مشکل خواهد ساخت[٤]،

---

۱ .صحیح مسلم؛ حدیث ۷۴۶۳

۲ .سورۀ النحل؛ آیۀ ۸۹؛ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۸۹)

۳. سورۀ الکهف؛ آیات ۷ و ۸؛ إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷) وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا (۸)

4 .Carl Sagan; The Nuclear Winter: The World after Nuclear War; p 1-5

پس می‌توان گفت که یکی از تأثیرات جنگ اتمی تبدیل‌شدن زمین به بیابان بی‌گیاه می‌باشد و همچنان الله ﷻ می‌فرماید: پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد.[۱] نظر به تحقیقات کارل و سایر دانشمندان، یکی از عواقب جنگ اتمی ۱۵۰ میلیون تن دود بالاتر از ارتفاع ابرها در آسمان مستقر شده و این تاریکی به اثر دود حتی می‌تواند سبب یخ‌بندان شدن زمین نیز شود، همچنان دود یکی از نشانه‌های کبرای قیامت نیز می‌باشد. الله ﷻ می‌فرماید: و هیچ شهر و دیاری نیست جز آنکه ما پیش از ظهور روز قیامت، اهل آن شهر را یا هلاک کرده یا به عذاب سخت معذب می‌کنیم. این حکم در کتاب (علم ازلی حق) مسطور است.[۲] جنگ اتمی یا جنگ جهانی سوم سبب هلاکت شهرهای زیادی می‌شود و شهرهای را که از انفجار بمب‌های اتمی در امان می‌مانند، عذاب شدید خواهد گرفت، زیرا شهرها، مناطقی هستند که ضروریات اولیهٔ ساکنان خود را تمویل نتوانسته و این ضروریات اولیه مانند غذا، آب و غیره به شهرها وارد می‌شود و در صورت وقوع جنگ جهانی، ارتباطات قطع شده، پول رایج کاغذی اعتبار خود را ازدست‌داده و روابط تجارتی نیز قطع می‌شود که سبب کمبود مواد غذایی در شهرها شده و ساکنان آن‌را قحطی معذب می‌سازد. همچنان، به سبب به‌وجود آمدن اهتزاز الکترومقناطیسی در جو زمین، آلات الکترونیکی از بین رفته و خدمات شهری از قبیل تهویه آب و خدمات فاضلاب در شهرها از بین رفته که زندگی در شهرها را دشوار خواهد ساخت و سبب افزایش امراض، ایجاد اغتشاشات بین مردم و سایر عذاب‌ها خواهد شد.

۱.سورهٔ الدخان؛ آیهٔ ۱۰؛ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ (۱۰)

۲. سورهٔ الاسراء؛ آیهٔ ۵۸؛ وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۵۸)

صحنهٔ جهانی برای جنگ بزرگی که اسرائیل آرزوی آن‌را سال‌ها در سر می‌پروراند، آماده است، زیرا ازیک‌طرف غرب و تمدن مدرن غربی در زوال بوده و از طرف دیگر قدرت‌های در حال ظهور، جهان را به‌سوی چندقطبی شدن سوق می‌دهند و غرب متکبر به سرکردگی امریکا نمی‌تواند همتاهای شریک در قدرت را تحمل کند.

زوال غرب

کارهای بزرگ خدمات عامه، بلند منزل‌ها و آسمان‌خراش‌ها، شهرهای مزین و بزرگ، قدرت و سلاح‌های پیشرفتهٔ نظامی، نهادهای قوی بوروکراتیک و سایر شاخصه‌ها، تمدن مدرن غربی را غیرقابل‌زوال نشان می‌دهد، اما این شاخصه‌ها در تمدن پرقدرت و تاریخی روم باستان نیز موجود بود، لیکن به سبب اشتباهاتی که در جریان امپراتوری مرتکب شدند، امپراتوری بزرگ قیصرها چنان به زوال رفت که زبالهٔ آن قرن‌ها تاریکی در اروپا را به‌جا گذاشت و مانند همتای پیشین (امپراتوری روم)، امپراتوری امریکایی نیز قدم در جای پای آن می‌گذارد. زمانی‌که سنیکا (Seneca) یکی از دولت‌مردان رومی هشدار داد که روم به‌سوی زوال می‌رود، مردم با پرسیدن همراه با تعجب (زوال روم؟) وی را مسخره کردند و درست همان‌طور، اکنون علمای که زوال امپراتوری امریکایی را مطرح می‌کنند، مورد تمسخر قرار می‌گیرند، اما این یک حقیقت انکارناپذیر بوده، زیرا شکست بنیاد جوامع، بحران‌های اقتصادی و سیاست‌های متکبرانهٔ غرب، کشتی تمدن مدرن غربی را به‌سوی ساحل سرابی سوق می‌دهد که نهایت آن غرق شدن در جهیلی است که توسط خودشان به‌وجود آمده است، چنانچه محقق تاریخ رومی‌ها می‌نویسد: برای اینکه قوه‌های مخرب در روم تأثیر بگذارند، یک قرن و یا بیشتر ضرورت بود، اما میزان سرعت مدرن این قوه‌های مخرب سریع‌تر است. حکایات تاریخی

روزهای اخیر امپراتوری روم، یک هشدار برای قیصرهای امروزی را به همراه دارد[1].

فردگرایی، مواد مخدر، شراب، زنا و روابط نامشروع، هم‌جنس‌گرایی و سایر انحطاط‌ها سبب شده است تا مردم در غرب ناخوش بوده، دچار انواع امراض روانی شده و بنیادهای اجتماعی از بین برود. یکی از بنیادهای مهم و اساسی اجتماع، خانواده می‌باشد که مهم‌ترین عنصر در هویت ملی محسوب می‌شود و تهداب برای شخصیت فردی، ارزش‌ها، اخلاق و وفاداری به ارزش جمعی را بنیان‌گذاری می‌نماید. بنیاد خانواده در غرب در حال زوال بوده که زوال خانواده، زوال فرهنگ و تمدن مدرن غربی را نیز مانند امپراتوری روم به همراه خواهد داشت، زیرا خانواده اولین مکتب و اجتماع کوچک بوده که سلوک خوب و بد و ارزش‌ها را شکل می‌دهد. خانواده شکل‌دهندهٔ اجتماع بوده و زمانی‌که اطفال در خانواده بزرگ می‌شوند، نخست وفاداری به فامیل، سپس وفاداری به اجتماع و درنهایت وفاداری به فرهنگ و ملت را می‌آموزند، اما کسی‌که فاقد ارزش‌های فامیلی باشد، هیچ نوع مسئولیت در قبال خانواده، اجتماع و فرهنگ و تمدن خویش را احساس نکرده و این حس بی‌مسئولیتی سبب می‌شود تا فرد برای منافع فردی، دست‌به‌کارهایی بزند که به ضرر جامعه و یا هر ارتباط‌جمعی که دارد، باشد. مؤرخین، یکی از دلایل عمدهٔ صعود امپراتوری روم را روابط قوی خانوادگی دانسته و یکی از دلایل نزول آن‌را از بین رفتن بنیاد خانواده می‌دانند، چنانچه فیلیپ مایرز می‌نویسد: نخستین واحدی که منجر به‌شکل‌گیری جامعه رومی شد، خانواده بود... و مهم‌ترین عنصر شکل‌گیری جمع فامیلی، صلاحیت پدر بشمار می‌رود... مشکل خواهد بود که تأثیر این جمع در تاریخ و سرنوشت روم را نظر انداز کنیم. گهوارهٔ

---

1 .H. J. Haskell; The New Deal in Old Rome; p 232

همین عفت‌ها بود که به قدرت و بزرگی روم کمک کرده و امپراتوری روم را تسلط جهانی بخشید.[1] کارکوپینو در مورد علل زوال این امپراتوری می‌نویسد: لبهٔ بران شخصیت درروم قرن دوم میلادی کُند شد. چهرهٔ سختگیر پدر در فامیل‌ها پژمرده شده و در عوض، چهرهٔ سُست پسر در هر گوشهٔ خانه پدیدار شده و اطفال نازدانه و بی‌تربیت جامعه که معتاد به عیاشی شده بودند و تأدیب را ازدست‌داده بودند، همه‌جا را فراگرفته بود. وی همچنان، طلاق را که یکی از مشکلات بزرگ غرب کنونی شمرده می‌شود، یکی از عوامل زوال امپراتوری روم دانسته و می‌افزاید: از این به بعد، روم شاهد شیوع بیماری فراگیر طلاق شد و رومی‌ها به‌خاطر دوباره ازدواج، طلاق می‌گرفتند و به‌خاطر طلاق ازدواج می‌کردند.[2] دلیل دیگری که سبب زوال غرب شده و همچنان در سال‌های اخیر امپراتوری روم دیده می‌شد، علم مادی و یا به‌اصطلاح! علم رسمی می‌باشد. علم در غرب کاملاً مادی شده و مردم، علم را فقط برای به‌دست آوردن منافع مالی فرامی‌گیرند، درواقع مردم، علم می‌آموزند تا پولی را به‌دست بیاورند که دوباره آن‌را صرف علم آموختن فرزندان خویش کنند که در این میان ارزش‌های انسانی، معنویت انسان و هدف زندگی که بدون آن هر انسان ناتکمیل می‌باشد، فراموش شده است. کسانی‌که علم را توسط پول و به‌خاطر کسب پول می‌آموزند، برای استفادهٔ علم خویش به نفع جامعه نکوشیده و منفعت‌گرا می‌شوند که اهداف جمعی، ملی و دینی از بین رفته و آهسته‌آهسته به‌عوض اینکه افراد به‌خاطر منافع جمعی کار کنند، جامعه را منحیث یک ابزار برای اهداف شخصی و مادی خویش قرار داده که سبب از بین رفتن وفاداری به ارزش‌های جمعی شده و جامعه را به‌سوی فلاکت می-کشاند. چنانچه داکتر بنجامین رئیس پوهنتون مورهوز در اتلانتا (Morehouse

---

1 .Philip Van Mess Myers; Rome: Its Rise and Fall; pp 11-12

2 .Jerome Carcopino; Daily Life in Ancient Rome; pp 78-78, 97, 100

Colledge) می‌گوید: ما بیشترین تحصیل کرده‌ها را در طول تاریخ دارا هستیم، ما بیشترین لیسانسه‌ها را دارا هستیم، اما انسانیت ما انسانیت بیمار است... ما به دانش ضرورت نداریم زیرا دانش داریم، بلکه انسانیت ما، ضرورت به معنویت دارد[1]. معنویت در غرب از بین رفته و یکی از دلایل عمدهٔ از بین رفتن معنویت، مبارزهٔ علنی و بدون سکتگی تمدن مدرن غربی با دین و ارزش‌های دینی می‌باشد که خلاء معنوی سبب آشوب‌های اجتماعی، پوچ‌گرایی و زوال جامعه را به همراه دارد. عیاشی، امپراتوری روم را به‌سوی زوال سوق داده و شگفت‌انگیز است که تمدن مدرن غربی را نیز عیاشی منزوی ساخته است. پس از جنگ جهانی دوم الفرد ایسنستید (Alfred Eisenstaedt) عکاس مشهور امریکایی، عکسی را از یک دریانورد نیروهای دریایی امریکا که یک زن را بالباس سفید در میدان تایمز (Times Square) که اکنون بنام روز پیروزی بالای جاپان شناخته می‌شود، می‌بوسد، به نشر رسانید و رسانه‌های غربی چنان به تبلیغ این تصویر که نشانهٔ آزادی جنسی است، پرداخت که اکنون یکی از عناصر شناخت تمدن مدرن غربی، همین آزادی جنسی و عمل‌های جنسی در محضر عام است که جوانان غربی را عیاش ساخته و این جوانان عیاش بدون داشتن شب‌های رقص، بوتل‌های شراب و روابط نامشروع جنسی چیز دیگری از زندگی نخواسته و تمام دنیایشان همین چیزها شده که هیچ نوع وفاداری به ارزش‌های جمعی نشان نمی‌دهد و طوری‌که کارل ویلسن عنوان کتاب خود را انتخاب نموده است، غربیان رقص خود را به مرگ مبدل ساختند.[2]

جهان غرب در یک زوال اقتصادی برگشت‌ناپذیر قرار دارد، چنانچه اقتصاددان انگلیسی از پوهنتون اقتصاد لندن می‌نویسد: هیچ خردمندی نمی-

---

1 .Michgan Alumnus; Oct 1963; p 148

2 .Carl W. Wilson; Our Dance turned to Death

خواهد این را رد کند که در چند سال اخیر تغییرات قابل‌اندازه‌گیری در شکل اقتصادی جهان به‌وجود آمده است.[۱] امریکا به سرکردگی ناتو، خود را به بهانهٔ جنگ با تروریزم مشغول جنگ‌های راهبردی اسرائیل در جهان اسلام نمود و این جنگ‌ها آغازی برای خاتمهٔ امپراتوری غربی به سرکردگی امریکا را به‌وجود آورد. جنگ امریکا با اسلام، این کشور را چنان مقروض ساخته است که پرداخت دوبارهٔ این قروض ناممکن می‌باشد، چنانچه نظر به وزارت خزائن امریکا، قروض امریکا از سال ۲۰۰۰م تا ۲۰۱۵م از ۵ تریلیون دالر به ۱۸ تریلیون دالر رسیده است[۲] و میزان صعود مقروضیت امریکا برای پیشبرد جنگ‌های خاورمیانه، افغانستان و سایر مناطق راهبردی همچنان یک سیر صعودی را اختیار کرده است، چنانچه مایکل کاکس می‌نویسد: ایالات‌متحدهٔ امریکا یک زوال غیرقابل مقاومت اقتصادی را مواجه شده است که اگر چنین ادامه پیدا کند یا دیگران از این ضعف امریکا استفاده می‌کنند و یا امریکا قدرت رهبری را از دست خواهد داد.[۳] رقیبان امریکا از این ضعف امریکا استفاده کرده و درحالی‌که امریکا مصروف تجارت جنگ است، رقیبانش بخصوص چین مصروف تجارت بوده و برای رهبری اقتصادی جهانی آمادگی می‌گیرد. بزرگ‌ترین مولفهٔ قوت کنترول اقتصاد جهانی توسط امریکا، نهادهای بین‌المللی تحت رهبری امریکا مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول می‌باشد. در دهه‌های پسین، نخست پنج کشور بزرگ اقتصادی جهان به شمول برازیل، روسیه، هندوستان، چین و افریقای جنوبی بانک جدیدی بین‌المللی (BRICS) و سپس چین، بانک جدید را بنام بانک

---

1 .International Relations; 26 (4); p 372 (Power Shifts, Economic Change and the Decline of the West?; Michael Cox)

2. US Treasury Direct; Historic Debt Outstanding- Annual 2000-2015 (www.treasurydirect.gov)

3 .International Relations; 26 (4); p 372 (Power Shifts, Economic Change and the Decline of the West?; Michael Cox)

سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیایی (AIIB) را به‌حیث بدیل نهادهای اقتصادی و مالی تحت رهبری واشنگتن ساختند. عنصر مهم دیگری که امریکا را قدرت اقتصادی جهانی بخشیده، پطرودالر و جهانی بودن دالر امریکا می‌باشد که کشورهای رقیب چون چین و روسیه با استفاده از ضعف امریکا و ساختن نهادهای بدیل غربی، جنگ اقتصادی با غرب و خصوصاً با دالر را آغاز کرده‌اند، زیرا این کشورها بر علاوهٔ اینکه ذخیره‌های دالری خویش را به بازار عرضه کرده، در تجارت‌های فراسرحدی بین خود و متحدان خویش به‌عوض دالر از طلا و یا اسعار ملی خویش استفاده می‌کنند که این کار سبب می‌شود تا تقاضای جهانی برای دالر پایین آمده و دالرهای چاپ‌شده دوباره به امریکا سرازیر شده و تورم پولی و سقوط دالر را در این کشور همراه خواهد داشت، چنانچه شیخ عمران نظر حسین می‌نویسد: صحنهٔ نهایی تکامل نظام پولی غربی شاهد به‌وجود آمدن پول الکترونیکی جهانی بدتر از امروز خواهد بود که جایگزین پول کاغذی توأم با فریب امروزه می‌شود. در حقیقت، صحنهٔ نهایی آغازشده و تمام مجرمین بین‌المللی پولی، اکنون ضرورت به یک بحران جهانی (مانند حملهٔ اتمی بالای ایران که تا هنوز اتفاق نیافتاده است) دارند تا دالر امریکایی و به تعقیب آن تمام پول‌های کاغذی جهان سقوط کند و سقوط دالر را می‌توان با مقایسهٔ قیمت طلا در مقابل این پول به‌صورت روزافزون مشاهده کرد.[1]

حوادث بزرگ سیاسی سال‌های اخیر نشان‌دهندهٔ کاهش تأثیرگذاری و سلطه‌گرایی غربی در جهان می‌باشد. مثال بزرگ آن اوکراین سال ۲۰۱۴م می-باشد که طبق گفتهٔ بارک اوباما، امریکا معامله‌ای برای انتقال قدرت[2] از دولتی

---

1 .Imran N. Hosein; The Gold Dinar and Silver Dirham: Islam and the Future of Money; p 9

2 .Edited by J. L. Black and Michael Johns; Assisted by Alanda D. Theriault; The Return of the Cold War; p 20

که متحد روسیه بود، برای نصب دولت طرفدار غرب انجام داد، اما روسیه به‌حیث یک قدرت در حال ظهور و اکنون یکی از رقبای بزرگ امریکا که به دنبال دوقطبی ساختن جهان است، بازی را به نفع خویش ساخته و با ایجاد یک همه‌پرسی، کریمیه را که در زمان کمونیست‌ها به اوکراین فروخته شده بود، دوباره به روسیه برگشتاند و بزرگ‌ترین کابوس را برای امریکایی که پس از جنگ سرد در نشهٔ قدرت، خود را یکه‌تاز جهان می‌دانست، نشان داد. غربیان این حرکت روسیه را تحمل نتوانستند، زیرا کریمیه یکی از بندرگاه‌های مهم و راهبردی برای نیروهای دریایی می‌باشد و گرفتن کریمیه توسط روسیه به قدرت نظامی دریایی روسیه به‌صورت غیرقابل‌باور می‌افزاید، بناءً غربیان با وضع تحریم‌های اقتصادی به تقلا پرداخته و خواستند که با استفاده از این تحریم‌ها، تصمیم روسیه را به نفع خویش تغییر دهند، اما نه روسیه ضعف پس از جنگ سرد را با خود حمل می‌کرد و نه هم غرب قدرت پس از جنگ سرد را داشت و روسیه با دیدن چنین شرایط، نخستین ضربهٔ مهلک را به غربیان پس از جنگ سرد وارد نمود.

در سوریه نیز که امریکا مشغول طرح سرنگونی هفت مملکت اسلامی بود و می‌خواست دولت سوریه را سرنگون سازد، روسیه مداخله کرده و پلان درازمدت امریکا را به چالش مواجه ساخته و ناکام ساخت و از سوی دیگر، چین که ضعف غربیان در مقابل روسیه را مشاهده کرد، به ساختن جزیره‌های نظامی مصنوعی در آب‌های مورد مناقشهٔ ارضی میان چین، تایوان، فیلیپین و ویتنام پرداخته و باوجود هشدارهای میان‌تهی غربیان، همچنان به توسعهٔ ارضی کشور خویش در آب‌های بحری جنوب چین ادامه می‌دهد. متحدان درازمدت غرب که امپراتوری غربی را در حال زوال می‌بینند، آهسته‌آهسته از اتحاد با غرب دست کشیده و دست اتحاد به‌سوی قدرت‌های نوظهور چون چین و روسیه دراز می‌کنند که بزرگ‌ترین مثال آن فیلیپین می‌باشد. همچنان،

مردم عام در غرب نسبت به تشکیلات، نهادها و سازمان‌های حاکم سیاسی و نظامی، بی‌اعتبار و بدبین شده‌اند که می‌توان به‌طور نمونه از طلاق بریتانیا (*Brexit*)[1] با اتحادیه اروپا، تظاهرات برعلیه دخالت‌های ناتو در کشورهای دیگر و شهرت پاپولیست ها (*populists*)[2] در کشورهای غربی نام برد.

الله ﷻ نیز زوال غرب و جوامع امثال غرب را در قرآن پاکش مژده داده است. الله ﷻ برای بشریت نصیحت می‌کند تا از تاریخ و داستان‌های اقوام گذشته درس عبرت بگیرند، چنانچه می‌فرماید: بگو: در زمین بگردید پس با تأمل بنگرید که سرانجام گنه‌کاران چگونه بود؟.[3] الله ﷻ می‌فرماید: و چون بخواهیم شهری را هلاك کنیم خوش‌گذرانانش را وامی‌داریم تا در آن به انحراف (و فساد) بپردازند و درنتیجه عذاب بر آن (شهر) لازم گردد پس آن‌را (یکسره) زیروزبر کنیم[4] اکنون غربیان بر علاوهٔ فساد و فحشا تمام صفات

---

۱. خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا که اغلب به برگزیت (Brexit) مخفف می‌شود، هدفی سیاسی است که از سوی افراد، گروه‌های مدافع، و احزاب سیاسی در بریتانیا از زمان پیوستن آن به اتحادیه اروپا در سال ۱۹۷۳ پی گرفته می‌شود. خروج از اتحادیه اروپا طبق معاهده اتحادیه اروپا از حقوق کشورهای عضو آن است. در همه پرسی که در ۲۳ جون ۲۰۱۶ در بریتانیا انجام شد، بیش از ۱۷ میلیون نفر به عدم حضور آن کشور در اتحادیه اروپا رأی دادند (در مقابل بیش از ۱۶ میلیون نفری رأی به ماندن در اتحادیه اروپا دادند) و جنبش برگزیت به موفقیت رسید. برخی صاحب‌نظران رخدادهایی نظیر خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا را ناشی از فراگیر شدن نئوناسیونالیسم (Neo-Nationalism) در آن کشور می‌دانند و آنرا آغاز فروپاشی این اتحادیه میدانند.

۲. عَوام‌گرایی یا پوپولیسم (Populism) آموزه و روشی سیاسی است در طرفداری کردن یا طرفداری نشان دادن از حقوق و علایق مردم عامه که در برابر گروه نخبه گان فعالیت می‌کنند. در قرن بیستم بیشتر جنبش‌های عامه‌گرا با جنبش‌های امریکای لاتین و هند شناخته می‌شد اما از دههٔ ۱۹۸۰ به بعد این جنبش‌ها در کشورهای کانادا، ایتالیا، هالند، اسکاندیناوی و ایالات متحده نیز درجاتی از موفقیت را به‌دست آورده اند.

۳ .سورة النمل؛ آیه ۶۹؛ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۶۹)

٤ . سورة الإسراء؛ آیهٔ ۱۶؛ وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا (۱۶)

اقوام هلاک شدهٔ که قرآن از آن یادآوری نموده است را دارا بوده که عمدتاً شامل شرک، زنا، لواطت، بی‌عدالتی، فساد، ماده‌گرایی و غیره می‌باشد، پس مانند اقوام گذشته منتظر عذاب الهی نیز باید باشند. بر علاوه، غربیان با جهانی ساختن ربا (سود)، جنگ علیهٔ الله ﷻ و رسول وی ﷺ را اعلان کرده‌اند که این جنگ به هلاکت آن‌ها خواهد انجامید، چنانچه الله ﷻ می-فرماید: پس اگر (ترک ربا) نکردید آگاه باشید که به جنگ خدا و رسول او برخاسته‌اید.[۱]

جهان غرب در حال سقوط بوده و عصر ما یک‌بار دیگر شاهد انتقال قدرت از یک امپراتوری به امپراتوری دیگر و یا به چند قدرت دیگر می‌باشد. تاریخ تجربی نشان می‌دهد که هیچ انتقال قدرت در طول تاریخ بدون وقوع برخوردها صورت نگرفته است و چنانچه اورگانسکی می‌نویسد: این انتقال قدرت نیز به نبردهای شدید جهانی منجر خواهد شد[۲]. صهیونیست‌ها فکر می‌کنند که با وقوع جنگ جهانی اتمی و از بین رفتن قدرت‌های جهانی و بیشتر نفوس جهان، عصر طلایی آن‌ها خواهد رسید، اما طوری‌که الله ﷻ می-فرماید: و (یهود و دشمنان مسیح، براي نابودي او و آیینش) نقشه کشیدند، و خداوند (بر حفظ او و آیینش) نقشه کشید، و خداوند، بهترین نقشه کشان است.[۳] این بار نیز تاریخ تکرار شده و الله ﷻ برای اتحاد مسیحی-یهودی (صهیونیست‌ها) نقشه دارد تا آن‌ها را نزدیک به پیروزی، ناکام و روسیاه کرده و تعذیب نماید، پس مسلمانان باید یقین داشته باشند که جهان پسا جنگ اتمی، عصر طلایی اسلام را به ارمغان خواهد آورد.

---

۱. سورهٔ البقره، آیهٔ ۲۷۹: فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ (۲۷۹)

2 .International Relations; 26 (4); p 371 (Power Shifts, Economic Change and the Decline of the West?; Michael Cox

۳. سورهٔ آل عمران؛ آیهٔ ۵۴؛ وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۵۴)

جهان پس از جنگ اتمی

الله ﷻ در قرآن عظیم‌الشأن می‌فرماید: و در کتاب آسمانی(تورات) به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواهید خاست. پس آنگاه‌که وعدۀ(تحقق) نخستین آن دو فرارسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند، بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌هایتان (برای قتل و غارت شما) به جستجو درآیند و این تهدید تحقق‌یافتنی است. اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید به خود (بد نموده‌اید) و چون تهدید آخر فرارسد (بیاید) تا شمارا اندوهگین کنند و در معبد (تان) چنانکه بار اول داخل شدند (به‌زور) درآیند و بر هر چه دست یافتند یکسره (آن‌را) نابود کنند.[۱] بار اول، در سال‌های ۵۸۷ قبل از میلاد، اردوی تحت رهبری نبوکد نصر از بابل، بیت‌المقدس را فتح کرده، شهر را سوزانده، ساکنانش را قتل‌عام کرده، مسجد ساخته‌شده توسط سلیمان عليه السلام را ویران ساخته و باقیماندۀ یهودیان را به بردگی درآورد. و پس‌ازآن، زمانی‌که آن‌ها دوباره در بیت‌المقدس مسکن گزین شدند، به فساد آغاز کردند، حضرت ذکریا را در مسجد به قتل رسانیدند و به‌زعم خودشان حضرت عیسی را به صلیب کشیدند، این بار نیز طبق وعدۀ پروردگار برای بار دوم اردوی تحت رهبری جنرال تیتوس (TITUS) رومی وارد بیت‌المقدس شده، ساکنانش را قتل‌عام کرده و مسجد دوم را ویران نمود. در ادامه، الله ﷻ برای بنی‌اسرائیل هشدار داده می‌فرماید: امید است که

---

۱. سورۀ الإسراء؛ آیه های ۴ تا ۷؛ وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا (۴) فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا (۵) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (۶) إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا (۷)

پروردگارتان شمارا رحمت کند و(لی) اگر (به گناه) بازگردید (ما نیز به کیفر شما) بازمی‌گردیم.[1] همان‌طوری‌که بار اول و دوم، وعدهٔ الله ﷻ تحقق یافت، این بار نیز به سبب فساد و برتری‌جویی بنی‌اسرائیل در زمین و سرزمین مقدس، وعدهٔ الله ﷻ تحقق خواهد یافت و این بار مسلمانان با پرچم‌های حق، بر اسرائیل چیره خواهند شد، چنانچه حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: ... بعدازآن بیرق‌های سیاه از طرف مشرق بالا می‌شود و چنان شمارا می‌کشد که هیچ قومی تا هنوز نکشته است، بعد چیزی را یادکرد که در حافظه من نمانده است... وقتی شما آن‌ها را دیدید با آن بیعت کنید و لو با سینه‌خیز رفتن بر روی برف‌ها باشد، به تحقیق خلیفه‌الله مهدی (در این لشکر) است.[2] و همچنان آن‌حضرت ﷺ در حدیثی دیگر می‌فرماید: هرگاه دیدید بیرق‌های سیاه را که از جانب خراسان بیرون‌شدند، با آن بپیوندید، و لو با سینه‌خیز رفتن بر روی برف‌ها باشد، به تحقیق (در) آن خلیفه‌الله (مهدی) است.[3] در روایات دیگر آمده است که در مقابل این لشکر تا فتح بیت‌المقدس کسی مقاومت کرده نمی‌تواند و وعدهٔ الله ﷻ مبنی بر تعذیب بنی‌اسرائیل برای بار سوم توسط این لشکر به سرکردگی حضرت امام مهدی تحقق خواهد پیوست. خواب حکومت جاویدان جهانی را که صهیونیست‌ها به‌حیث عصر طلایی یهود و خواب تطبیق پروژه اسرائیل بزرگ‌تر می‌بینند، توسط حضرت امام مهدی و حضرت عیسی به کابوس یهود و عصر طلایی برای اسلام و بشریت مبدل

---

۱. سورهٔ الإسراء؛ آیهٔ ۸؛ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (۸)

۲. ابن کثیر میگوید اسناد این حدیث قوی و صحیح است، و بوصیری در المصباح؛ جلد ۴؛ صفحهٔ ۲۰۴ میگوید: در اسناد این حدیث مرد های ثقه است و حدیث صحیح است، حاکم آنرا در المستدرک؛ جلد ۴؛ صفحهٔ ۴۶۳ - ۴۶۴ ذکر کرده و گفته است که این حدیث صحیح است به شرط شیخین (بخاری و مسلم) و همچنان ذهبی آنرا تائید کرد ه است.

۳. حاکم در المستدرك على الصحيحين جلد ۴؛ صفحهٔ ۵۴۷ گفته است که این حدیث به شرط شیخین (بخاری و مسلم) صحیح است.

خواهد شد، چنانچه حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی‌مانده باشد، خداوند ﷻ آن روز را طولانی می‌کند تا اینکه مردی از من (یا فرمود: از اهل‌بیت من) را برانگیخته نماید، نام او مانند نام من و نام پدرش مانند نام پدر من است، او دنیا را مملو از عدالت می‌نماید همان‌گونه که از ظلم و ستم مملو شده است.[1] در حدیث دیگری آن‌حضرت ﷺ فرموده‌اند: در آخر امت من، مهدی ظهور می‌کند، خداوند ﷻ در زمان او باران فرو می-فرستد، زمین گیاه می‌رویاند، او مال را به‌طور مساوی در میان مردم تقسیم می‌کند، چهارپایان افزایش می‌یابند، امت گرامی داشته می‌شود، وی هفت یا هشت سال زندگی می‌کند.[2] در زمان حضرت امام مهدی دجال به‌شکل فزیکی در جهان مادی ما آمده و با حضرت امام مهدی به نبرد می‌پردازد که نبرد نهایی میان حق و باطل شمرده می‌شود. طبق روایات مردم در کعبه میان مقام ابراهیم و حجرالاسود حضرت امام مهدی را مجبور به پذیرفتن بیعتشان نموده و به‌حیث خلیفه می‌گمارند و در همین زمان است که او می‌گوید: من مهدی هستم. حضرت محمد ﷺ فرموده‌اند: امتی‌که من در ابتدای آن، حضرت عیسی در آخر آن و مهدی در وسط آن باشد، هرگز هلاک نخواهند شد[3]. دجال در دمشق حضرت امام مهدی ویارانش را محاصره می‌کند و زمانی‌که دجال و پیروانش فکر می‌کنند که حضرت امام مهدی را محاصره

---

۱. سنن ابو داوود؛ حدیث ۴۲۸۲، طبرانی؛ معجم الکبیر؛ جلد ۱۰؛ صفحهٔ ۱۳۵؛ حدیث ۱۰۲۲۴ و صحیح ابن حبان؛ حدیث ۶۸۲۴. همچنان شیخ البانی نیز این حدیث را در صحیح ابو داوود حدیث ۳۶۰۱ صحیح دانسته است.

۲. حاکم در المستدرک؛ جلد ۴؛ صفحهٔ ۵۴۴ و گفته است: اسناد این حدیث صحیح است، ذهبی نیز گفتهٔ حاکم را تأیید کرده است و شیخ البانی در سلسله الاحادیث الصحیحه حدیث ۷۱۱ گفته است: اسناد این حدیث صحیح است و رجال آن ثقفه میباشند.

۳. المنار المنیف؛ صفحهٔ ۱۵۲. هر چند در مورد این حدیث در سند برخی ها ضعف و غرابت قابل مشاهده است اما برخی از آنها برخ دیگر را تقویت مینمایند (اتحاف الجماعه؛ جلد ۲؛ صفحات ۳۰۳ تا ۳۰۶)

کرده‌اند و در جنگ پیروز می‌شوند درست مانند فرعون که فکر کرده بود موسی ﷺ را محاصره کرده و بر او پیروز شده است، الله ﷻ همان‌طوریکه باقدرت الهی خویش حضرت موسی ﷺ را با شق نمودن دریا نجات داد، حضرت عیسی را به کمک امام مهدی فرستاده و حضرت عیسی ﷺ دجال را می‌کشد که در احادیث چنین بیان‌شده است: دجال در حالی بیرون می‌آید که در میان مردم بغض و کینه حاکم است، دین کم‌اهمیت شده و ارتباط میان مردم تیره شده است. پس در هر راهی وارد می‌شود، زمین همانند پوست گوسفندی برایش جمع می‌شود، تا اینکه به نزدیک مدینه می‌رسد، بر مردم خارج از مدینه مسلط می‌گردد اما از تسلط به مردم داخل مدینه بازداشته می‌شود، سپس به کوه ایلیاء می‌رود و گروهی از مسلمانان را محاصره می‌کند، فرمانده مسلمانان خطاب به آنان می‌گوید: در مقابل این گردنکش منتظر چه چیزی هستید؟ با او بجنگید تا اینکه شهید شده و به خداوند برسید یا اینکه در برابر او پیروز شوید، پس طبق فرمان هنگام صبح با او پیکار می‌کنند، هنگام صبح حضرت عیسی به آنان می‌رسد و دجال را به قتل می‌رساند ویاران او را شکست می‌دهد تا اینکه درخت‌ها و سنگ‌ها و دیوارها مسلمانان را صدا می‌زنند و می‌گویند: ای مؤمن! این یهودی است که خودش را در پشت من پنهان نموده است، پس او را بکش[1]. در حدیث دیگری از رسول‌الله ﷺ آمده: ابو امامه باهلی رضی الله عنه گفت: پیامبر ﷺ برای ما خطبه می‌خواند و در این خطبه بیشتر از همیشه در مورد دجال سخن گفت و ما را از شر او بر حذر داشت. ام‌الشریک بنت ابی‌العکر پرسید: ای پیامبر خدا عرب‌ها در آن روز کجا خواهند بود؟ پیامبر ﷺ فرمود: آنان در آن موقع اندک خواهند بود،

---

۱. حاکم در المستدرک؛ جلد ۴؛ صفحهٔ ۵۵۳؛ این حدیث را روایت کرده و گفته است: این حدیث مطابق شروط شیخین صحیح است و آن دو این حدیث را روایت نکرده اند و ذهبی با حاکم موافقت کرده است.

بیشترشان در بیت‌المقدس مستقر می‌شوند و امامشان مرد صالح و شایسته خواهد بود، روزی امامشان جلو می‌افتد تا نماز صبح را بخواند که ناگهان عیسی فرزند مریم بر او فرود می‌آید، آن امام خودش را به عقب می‌کشد تا این‌که حضرت عیسی امامشان شود، حضرت عیسی دستانش را میان دو شانهٔ او می‌گذارد و می‌گوید: جلو برو و نمازت را بخوان زیرا اقامهٔ این نماز برای تو گرفته‌شده است. پس امامشان نماز را می‌خواند هنگامی‌که نماز را به اتمام می‌رساند، حضرت عیسی ﷺ می‌فرماید: در را بازکنید، در را باز می‌کند، ناگهان دجال همراه با هفتاد هزار یهودی پشت در ایستاده و هر یک شمشیر و سپری در دست دارد، هنگامی‌که دجال بر او می‌نگرد همان‌گونه که نمک در آب گداخته می‌شود او نیز گداخته می‌شود و دست به فرار می‌زند و حضرت عیسی ﷺ می‌فرماید: ضربهٔ به تو می‌زنم که نمی‌توانی از من سبقت بگیری، پس در کنار شرقی به او می‌رسد و او را به قتل می‌رساند، درنتیجه یهودیان شکست می‌خورند و بر روی زمین چیزی نمی‌ماند که یکی از یهودیان خویش را در پشت آن پنهان کرده باشد مگر اینکه خداوند ﷻ آن‌را ﷻبه سخن درمی‌آورد و فریاد می‌زند ای بندهٔ مسلمان خدا این یهودی است که خود را پشت من پنهان کرده است پس بیا و او را به قتل برسان... پیامبر ﷺ فرمود: عیسی فرزند مریم در میان امت من حاکم عدالت‌گستر و پیشوای دادگر خواهد بود، صلیب را می‌شکند خوک‌ها را از بین می‌برد، قانون جزیه را بر زمین می‌گذارد و صدقه را رها می‌کند... بغض و کینه از میان برداشته می‌شود، نیش هر نیش‌داری از آن گرفته می‌شود تا این‌که کودکی دستش را دردهان ماری فرومی‌برد، به آن ضرری نمی‌رساند، کودکی شیری را دنبال می‌کند و از آن هیچ ضرری نمی‌بیند، زمین مملو از صلح و آرامش می‌گردد همان‌گونه که ظرف پر از آب می‌شود،... جنگ بارهای سنگین خود را بر زمین می‌نهد،... علف همانند زمان آدم می‌روید تا این‌که گروهی بر خوشهٔ

از انگور گرد می‌آیند و همه از آن سیر می‌خورند...[۱]. در سایر روایات آمده است که حضرت امام مهدی برای نماز صبح در شهر دمشق پایتخت فعلی سوریه در مسجدی که دارای مناره‌های سفید می‌باشد توسط دجال و پیروان وی محاصره می‌شوند و حضرت عیسی ﷺ نیز در همین مسجد فرود می‌آید که دجال را تا لُد منطقهٔ در اسرائیل فعلی تعقیب می‌کند و در همان‌جا به قتل می‌رساند، پس از قتل دجال برای حضرت عیسی ﷺ از طرف الله ﷻ گفته می‌شود که بندگانی را خلق کرده است که غیر از خودش کسی با آنان توان جنگیدن را ندارد چنانچه در حدیث شریف آمده است: هنوز در همان حال است که از طرف خدای متعال فرمان می‌رسد که من بندگانی را آفریده‌ام که کسی توانایی جنگیدن با آن‌ها را ندارد، پس بندگانم را بالای کوه ببر سپس حق‌تعالی یأجوج‌ومأجوج را می‌فرستد و آن‌ها از هر بلندی شتابان سرازیر می‌شوند. نخستین قافلهٔ ایشان از دریای طبریه می‌گذرد، و تمام آب را نوشیده و آن‌را طوری می‌گذارند که وقت دومین قافله می‌آید جای دریا را خشک دیده و می‌گویند: زمانی در اینجا آبی بوده است. حضرت عیسی ﷺ با همراهان بر بلندای کوه طور پناه می‌برند و سر گاوی برایشان در آن روز از صد دینار برای یکی از شما در این زمان بهتر خواهد بود. حضرت عیسی ﷺ به‌اتفاق همراهان به جهت برطرف شدن این مصیبت به درگاه خداوند ﷻ دست به دعا خواهند برد و بر یأجوج‌ومأجوج بیماری به‌صورت وِبا نازل می‌کند. در مدت کمی یأجوج‌ومأجوج همه می‌میرند، سپس حضرت عیسی ﷺ با همراهان از کوه طور پائین می‌آیند و می‌بینند که روی زمین به‌قدر یک وجب خالی نیست و به سبب پوشیدن لاش‌ها عفونت شدید انتشار می‌یابد. حضرت

---

۱. ابن ماجه؛ حدیث ۴۰۷۷؛ بعضی علما این حدیث را ضعیف دانسته اند ولی رجال آن همه مورد اعتبار میباشند بجز عمرو بن حضر که بجز ابن حبان کسی او را ثقه ندانسته است، اما این حدیث شواهدی دیگری دارد که آنرا تقویت میکند.

عیسی ﷺ و همراهانش دست به دعا برمی‌دارند و حق‌تعالی پرندگانی با گردن‌های بلند مانند گردن شتر می‌فرستد، آن‌ها این لاش‌ها را برداشته و بجایی که خدا می‌خواهد می‌برند[۱].

دریای جلیل یا طبریه (بحیرهٔ تیبریاس یا Sea of Galilee) بزرگ‌ترین دریاچهٔ آب شیرین در فلسطین می‌باشد که حدود ۲۱ کیلومتر طول و ۱۳ کیلومتر عرض دارد و مساحت تقریبی آن به ۱۶۶ کیلومترمربع می‌رسد که حداکثر عمق آن ۴۳ متر است و ۴۱۲ متر زیر سطح دریای آزاد قرارگرفته است. بحیرهٔ مذکور تا حدودی توسط چشمه‌های زیرزمینی تغذیه می‌شود و منبع اصلی تغذیه آن رودخانه اردن می‌باشد که در امتداد آن از شمال به جنوب جریان دارد. دریای جلیل یکی از مهم‌ترین منابع آب نوشیدنی اسرائیل فعلی می‌باشد که خشک شدن آن در هر سه دین ابراهیمی اهمیت آخر زمانی دارد. یهودیان بدین باور هستند که به تعقیب خشک شدن این دریاچه مسیحای یهودیت که به گفتهٔ خودشان از اولادهٔ داود ﷺ می‌باشد، خواهد آمد و از بیت‌المقدس به جهان حکومت خواهد کرد و عیسویان بدین باور هستند که خشک شدن این دریاچه آمدن دوبارهٔ عیسی ﷺ را در بر خواهد داشت[۲]. نکات مهم که احادیث به آن اشاره می‌کند خشک شدن دریای جلیل توسط استفادهٔ بیش‌ازحد آب آن توسط یأجوج‌ومأجوج بوده و همچنان اینکه پی آمد خشک شدن این بحیره آمدن حضرت عیسی ﷺ خواهد بود. اسرائیل به‌خاطر آب آشامیدنی و سرسبزی کشور خود از این بحیره استفاده کرده و استفاده اسرائیل بیشتر از آن است که طبیعت بتواند آن‌را دوباره تکمیل کرده و از خشک شدن آن جلوگیری شود، بناءً سطح آب این بحیره در حال پایین شدن

۱. صحیح مسلم؛ حدیث ۲۹۳۷

2 .Breaking Israel Nwes; Island Appearing in Sea of Galilee Could Presage Messiah Son of David; Dated: Sep 7 2016

بوده و دانشمندان هشدار می‌دهند که اسرائیل به‌زودی بنا بر خشک شدن این بحیره به بحران آبی مواجه خواهد شد چنانچه تحلیلگر مسائل محیطزیست امریکایی بنام لستر برون می‌نویسد: جهیل‌هایی که در حال محو شدن هستند بهترین جهیل‌های دنیا شامل جهیل چاد در افریقای مرکزی، بحیرهٔ آرال در آسیای مرکزی و بحیرهٔ جلیل (همچنان مشهور به جهیل تیبریاس) می‌باشد[۱] و همچنان شبکهٔ خبری اسرائیلی (Breaking Israel News) به تاریخ ۷ سپتمبر ۲۰۱۶ با نشر خبری از پیداشدن جزایر کوچک میان این بحیره خبر داده و برای اسرائیلیان مژدهٔ آمدن مسیحا را می‌دهد، طبق این خبر سطح آب این بحیره ۴۰ اینچ پایین آمده که ۱۵ اینچ پست‌تر از خط قرمز می‌باشد و درحالی‌که سبب بحران محیطی خواهد شد، آمدن مسیحا را به بار خواهد داشت[۲]. بعضی علمای اسلام به این نظر هستند که استفادهٔ آب توسط اسرائیل و یهودیان اروپایی که از قوم خزر می‌باشند همان نوشیدن آب این بحیره توسط یأجوج‌ومأجوج بوده ولی بعضی علمای اسلام به این نظر هستند که خزرها یأجوج‌ومأجوج نبوده بلکه یأجوج‌ومأجوج در زمان پس از فرود آمدن دوبارهٔ حضرت عیسی ﷺ از بند گشوده شده و افسانه‌وار آب یک بحیره را توسط نوشیدن خشک می‌نمایند (والله اعلم). به هر صورت مسلمانان باید درک کنند که در عصر فتنه‌های دجال زندگی کرده و فریب این فتنه‌ها را نخورند زیرا این فتنه‌ها به‌صورت روزافزون در حال افزایش بوده و درحالی‌که حوادث بعدی و خصوصاً جنگ اتمی آغاز خاتمهٔ دشمنان خواهد بود (ان شاء الله) روزهای وخیم، پر شفقت و مملو از فتنه‌ها را تا آمدن عصر طلایی مسلمانان در بر خواهد داشت همچنان مسلمانان باید یقین داشته باشند که نهایت این

---

1. Lester R. Brown; Plan B 4.0: Mobilizing to Save Civilization; p 77
2. Breaking Israel Nwes; Island Appearing in Sea of Galilee Could Presage Messiah Son of David; Dated: Sep 7 2016

جنگ‌ها که صهیونیست‌ها و دشمنان اسلام در تمام بلاد اسلامی به راه انداخته‌اند به نفع مسلمانان و به بربادی خودشان تمام خواهد شد زیرا الله ﷻ می‌فرماید: خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین (دیگران) کند، همان‌گونه که پیشینیان آنان را جانشین (دیگران) کرد و قطعاً دینشان را که برای آنان پسندیده به سودشان استوار و محکم نماید و یقیناً ترس و بیمشان را تبدیل به امنیت کند، (تا جایی‌که) فقط مرا بپرستند (و) هیچ‌چیزی را شریک من نگیرند؛ و آنان که پس‌ازاین نعمت‌های ویژه ناسپاسی ورزند (در حقیقت) فاسق‌اند[۱].

و الله ﷻ بهتر می‌داند!

---

۱. سوره النور؛ آیهٔ ۵۵؛ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵)